تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی

دیوبندی (ره)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد دوم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

Maktaba Tul Ishaat

تمام فنون کے کتب ہمارے ویب سائٹ اور پلے سٹور سے فری ڈاون لوڈ کریں۔ ہم روزانہ کی بنیاد پر اس میں مزید نئے کتب شامل کر رہے ہیں نئے شامل شدہ کتب لیے روزانہ ہمارے پلے سٹور اور ویب سائٹ کو باقاعدگی سے چیک کیا کریں۔

اپنی کتاب کو ہمارے ویب سائٹ پر شائع کرنے کے لیے رابطہ کریں

تفاسیر	خطبات	منطق
احادیث	سیرت	معانی
فقہ	تاریخ	تصوف
سوانح حیات	صرف	تقابل ادیان
درس نظامی	نحو	تجوید
لغت	فلسفہ	نعت
فتاوی	حکمت	تراجم
اصلاحی	بلاغت	تبلیغ ودعوت
آڈیو دروس	مناظرے	تمام فنون

Contact Us: maktaba.tul.ishaatofficial.com

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

سایت‌های مفید

www. mowahedin.com	www.aqeedeh.com
www.sadaislam.com	www.islamtxt.com
www.islamhouse.com	www.shabnam.cc
www.bidary.net	www.kalemeh.tv
www.tabesh.net	www.islamtape.com
www.farsi.sunnionline.us	www.blestfamily.com
www.sunni-news.net	www.islamworldnews.com
www.mohtadeen.com	www.islamage.com
www.ijtehadat.com	www.islamwebpedia.com
www. nourtv.net	www.islampp.com
www.videofarsi.com	www.zekr.tv

تفسیر معارف القرآن

جلد دوّم

(شامل آیات ۱۴۲ ـ الی آخر سورهٔ بقره)

مؤلف

دانشمند عالم اسلام حضرت مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی (رح)

مترجم

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

عثمانی، محمد شفیع، ۱۹۷۶ -
تفسیر معارف القرآن/ مولف محمد شفیع، مترجم محمد یوسف حسین پور.
- تربت جام: احمدجام، ۱۳۷۷.
(ج.۲) ISBN: 964-6765-07-8
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا. (فهرستنویسی پیش از انتشار)
کتابنامه بصورت زیرنویس.
۱- تفاسیر اهل سنت - قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم.
ب. قرآن.
۷ت BP ۹۸/ ۴۲۵ ۲۹۷/۱۷۲۴
کتابخانه ملی ایران ۱۷۲۹۷ - ۷۷م

تفسیر معارف القرآن - جلد دوم

تالیف: **حضرت علامه مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی(رح)**

ترجمه: **مولانا محمد یوسف حسین پور**

ناشر: **شیخ الاسلام احمدجام - تلفن: ۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸۲**

نوبت چاپ: **پنجم ۱۳۸۷**

تیراژ: **۳۰۰۰ نسخه**

چاپ: **دقت** (۶خط) **۳۱۲۵۰۵۲**

قیمت: **۴۰۰۰ تومان**

شابک: ۸ - ۰۷ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر می باشد.

مرکز پخش: تربت جام - انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۲۲۲۴۴۷۱ - ۰۵۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن نا شر

الحمد الله الذی هدانا لهذا وماکنا لنهتدی لو لا أن هدانــا اللــه، و الصــلاة والسلام علی رسوله و آله و صحابته و من دعا بدعوته و من والاه .

اما بعد

خدای عزوجل را سپاس بیکران می گوئیم که به ما توفیق ارزانی فرمود تا در اندک زمانی بعد از تقدیم جلد اول تفسیر شریف (معارف القرآن) بــه جامعهٔ اسلامی مان، جلد دوم از این تفسیر مبارک و جامع را به مشتاقان قرآن کریم، و شیفتگان خوشه چینی از خوان بیکران آخرین وحــی مــنزل الهی تقدیم بداریم .

انتشار جلد اول که با استقبال شایان ابنای عزیز جامعهٔ ایران اسلامی مان روبرو گردید، و مراجعات عدیدهٔ طبقات مـختلف جـامعه بـویژه جـوانـان مسلمان و دیانت پرورمان در دریافت جلد دوم این تفسیر معروف و معتبر این قرن، ما را بر آن داشت که با تلاش و جدیت مضاعف، در صدد آماده سازی جلد دوم برای انتشار بر آئیم، که بحمدالله این مأمـول بـزرگ، بـا استعانت از ذات سبحان، و عنایات بیکران او اینک جامهٔ عمل می پوشد.

نهایت خوشحالیم که جلد دوم از این مجموعهٔ گرانبها از معارف قرآنی را در حالی تقدیم شما عزیزان می نمائیم که با صرف مساعی زیاد، این مجلّد از

نظر کیفیت چاپ و صفحه آرائی، به آرایشی بهتر و طباعتی وزین تر آراسته شده است .

تمام سعی ما بر این بوده و هست که با توجه به نظریات و پیشنهادات سازندهٔ شما عزیزان؛ کتب و نشرات این مؤسسه و بخصوص انتشار تفاسیر مبارکهٔ قرآنی روز تا روز از کیفیت بهتری بر خوردار گردد.

از این که در طول مدت زمان انتشار جلد اول این تفسیر شریف، پیوسته از نظریات، پیشنهادات و انتقادات نیک و سازندهٔ شما بهره مند بوده ایم، بدینوسیله از همهٔ عزیزانی که عنایت فرموده با ما در این رابطه تماسهای مشفقانه بر قرار نموده اند، به سهم خود ابراز شکران می نمائیم . به شما وعده می سپاریم که با عنایات حضرت حق جل شأنه و زحمات مخلصانهٔ مترجم بزرگوار جناب حضرت مولانا محمد یوسف (حسین پور)، ان شاءالله در تقدیم به موقع مجلدات بعدی نیز، کوتاهی نورزیده از صرف مساعی جمیله در این راه دریغ ننمائیم .امیدواریم که حق تعالی این تلاشها را برای رضای خود از من و همهٔ آنانی که در این مسیر جدو جهد می نمایند بپذیرد.

در پایان تقاضا داریم که برای بهتر شدن کیفیت نشرات این مؤسسه، همچون گذشته ما را از نقطه نظرات نیک خویش مستفید بگردانید .

و من الله التوفیق

آرزومند دعای خوانندگان

مسئول انتشارات شیخ الاسلام

غلام سرور سربوزی

بسم الله الرحمن الرحيم

سَيَقُوْلُ السُّفَهَآءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلّٰهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِیْ كَانُوْا عَلَيْهَا قُلْ
اکنون می‌گویند مردمان بی‌خرد که چه چیزی برگردانید مسلمانان رااز قبله‌شان آنکه بر آن
لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِیْ مَنْ يَّشَآءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ (۱۴۲)
بودند، بگو فقط از آن خدا است مشرق و مغرب، به راه راست می‌برد هرکسی را که بخواهد.

خلاصه تفسیر

(وقتی که کعبه قبله نماز مقرر گردید و قبله یهود منسوخ شد، پس در اثر ناگواری) اکنون (این) مردمان بی‌خرد حتماً خواهند گفت که این (مسلمان)ها را از (جهت) قبله (قبلی بیت المقدس) که به آن رخ میکردند چه امری (بجهت دیگر) برگردانید، شما(در جواب) بگوئید که (همه جهات چه) مشرق (باشد) و (چه) مغرب ملکیت خدااست.
(خداوند اختیار مالکانه دارد هر جهتی راکه بخواهد آنرا مقرر می فرماید کسی حق پرسش علت آنرا ندارد و راه مستقیم درباره احکام شرع همین اعتقاد است، ولی به برگزیدن این راه موفق نمیشوند بیهوده در پی دریافت علل میگردند البته کسی راکه خدا(از فضل خویش) بخواهد (این) راه راست را به او نشان می دهد.

معارف و مسائل

در این آیه اعتراض مخالفین نسبت بتغییر قبله نقل گردیده و به آن پاسخ داده شده است؛ اما قبل از ایراد و جواب، آن حقیقت قبله و تاریخ مختصر آنرا گوش کنید زیرا فهم سوال و جواب از آن آسان می گردد.

معنی لفظی قبله است جهت توجه یعنی جهتی که به آن روی آورده می شود و این بدیهی است که توجه و رخ مومن در هر عبادت فقط بسوی خدای وحده لاشریک له می باشد و ذات مقدس او تعالی از قید شرق و غرب و شمال و جنوب بالاتر است و او در جهتی خاص قرار ندارد و اثر طبیعی آن بطور ویژه می بایستی این‌می شد که هیچ عبادت گذاری، پایبند هیچ جهتی قرار نمی گرفت به هر کدام جهت که دلش می خواست در نماز به آن جهت روی میآورد و اگر یکی گاهی به یک جهت و گاهی به جهت دیگر روی می آورد این هم بیجا قرار نمی گرفت. ولی حکمت دیگر الهی متقاضی این شد که روی همه عبادت گزاران به یک جهت باید باشد و آن اینکه عبادت به چند نوع است: بعضی انفرادی است و بعضی اجتماعی؛ ذکرالله و روزه عبادات انفرادی هستند که میتوان آنها را تنهائی و پنهانی انجام داد و نماز و حج عبادات اجتماعی هستند که با جماعت و اجتماع و علنی انجام داده میشوند و در ضمن عبادت بودن آنها این نیز مورد توجه است که به انسانها آداب زندگی اجتماعی نشان و یاد داده شود و این نیز کاملاً بدیهی است که بزرگترین اصول اساسی نظام زندگی اجتماعی وحدت افراد کثیره و یک جهتی آنها است و در هر اندازه‌ای که این وحدت قوی‌تر و مستحکم‌تر باشد، به همان اندازه نظام اجتماعی مستحکم و مضبوط خواهد شد.

انفرادیت و تشتت برای نظام اجتماعی، سم قاتل است باز برای تعیین نقطه وحدت مردمان هر قرن و هر زمان راههای مختلفی داشته‌اند؛ بعضی نسل را نقطه وحدت قرار داده است و بعضی خصوصیات وطن و جغرافی را و بعضی رنگ و زبان زا. اما دین الهی و شرایع انبیاء علیهم السلام این اشیاء غیر اختیاری را شایسته نقطه وحدت قرار گرفتن ندانستند و نه در حقیقت اینها چنان چیزهایی هستند که بتوانند تمام بنی نوع انسانی را در مرکز واحد جمع کنند، بلکه در هر مقدار از اندیشه کار گرفته بشود. در

حقیقت اینگونه وحدتها افراد انسانی را در کثرتها تقسیم نموده و با همدیگر رویاروی قرار میدهند.
دین اسلام که در حقیقت دین همه انبیاء است، نقطه اصلی وحدت را وحدت فکر و اندیشه و عقیده قرار داده است. جهان تقسیم شده در عبادت ملیاردها خدا را به عبادت و اطاعت یک ذات واحد لاشریک له دعوت نمود که افراد انسانهای مشرق و مغرب و ماضی و مستقبل می توانند بر آن جمع گردند، سپس برای جامه عمل پوشاندن به این وحدت حقیقی، فکر و نظر بعضی وحدتهای ظاهری نیز بکار گرفته شد، ولی در این وحدتهای ظاهری نیز اساس این گذاشته شد که آنها عملی و اختیاری باشند تا تمام افراد انسان آنها را اختیار نموده در یک رشته اخوت و برادری قرار گیرند،نسب، وطن، زبان، و رنگ از اشیاء اختیاری نیستند، کسی که در یک خانواده متولد شده نمیتواند در خانواده دیگر متولد گردد. کسی که در پاکستان از مادر متولد شده، نمیتواند در انگلستان و یا افریقا از مادر متولد گردد و کسی که سیاه چهره است او نمیتواند با اختیار خویش سرخ و آنکه سرخ است نمیتواند با اختیار خود سیاه قرار گیرد. پس اگر این چیزها مرکز وحدت قرار داده شوند، چاره‌ای نیست جز اینکه انسانیت در صدها بلکه هزارها دسته و گروه تقسیم گردد، لذا دین مبین اسلام این چیزها را که مفاد تمدن به آنها وابسته هست، کاملاً مورد احترام قرار داده، ولی آنها را مرکز وحدت انسانی مقرر ننموده است. زیرا این وحدتها افراد انسانی را در کثرتهای مختلف تقسیم خواهند نمود. آری در امور اختیاری،آنهارا کاملاً مراعات نموده که با وحدت فکری وحدت عملی و صوری نیز برقرار بماند. اما در این هم کاملاً ملاحظه گردید که مرکز وحدت چیزهایی باید قرار گیرند که اختیار نمودن آنها برای هر کسی از مرد و زن باسواد و بی‌سواد شهری و روستائی، امیر و فقیر بطور یکسان آسان گردد.

از اینجا است که شرع مقدس اسلام تمام مردم جهان را در لباس و مسکن و غذا پایبند یک طریقه و روش قرار نداد، زیرا موسم و طبایع هر جا مختلف و نیازمندیهای آنها مختلف می باشند و اگر همه پایبند یک لباس و شعار قرار داده شوند، مشکلات زیادی پیش خواهد آمد و باز هم اگر این شعار حداقل تجویز گردد، پس بر اعتدال انسانی ظلمی خواهد بود و نسبت به لباس عمده خدا دادی بی‌احترامی خواهد شد و اگر بر لباس بالاتری پایبند گردند، برای مفلسان و فقیران مشکل خواهد شد. لذا شرع مقدس اسلام شعاری برای مسلمانان مقرر نفرمود، بلکه با توجه به اوضاع لباس و روش که در ملل مختلف جهان رائج بود، باستثناء صورتهای اسراف بیجا و یا فخروریا و یا نقالی از ملل غیر مسلم هر فرد و هر ملت را در همه چیزها آزاد وخودمختار گذاشت و چیزهایی را برای مرکز وحدت مقرر کرد که اختیاری و سهل و ارزان باشند، مانند صف بندی در نماز جماعت و پایبندی کامل در نقل و حرکت امام واحد و اشتراک در لباس و مسکن. در حج هم چنین یک امر مهم وحدت، جهت قبله هم هست که اگر چه ذات مقدس خداوند از هر جهت والاتر است و هر شش جهت در حق او یکسان هستند، اما در نماز برای ایجاد صورت اجتماعی و وحدت روی نمودن همه مردم به یک جهت بهترین و آسان‌ترین نعمت بی بهاء است که همه مردم شرق و غرب و شمال و جنوب به آسانی می توانند جمع گردند.

اکنون آن چه جهتی باشد که رخ همه جهانیان بسوی آن برگردانیده شود اگر قضاوت باختیار انسانها گذاشته شود،این بزرگترین مبنای اختلاف و نزاع قرار میگیرد، لذا لازم بود که آنرا خود خداوند متعین بفرمایند، پیش از اینکه حضرت آدم علیه‌السلام برزمین فرود آید، درحقیقت اساس کعبه توسط فرشتگان نهاده شده که بعداً قبله آدم و فرزندانش قرار گرفت. خداوند در آیه ۹۶ سوره آل عمران میفرماید:اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِیْ بِبَکَّةَ

مُبَارَكاً وَّ هُدىً لِلْعٰلَمِيْنَ نخستین خانه که برای مردم بنا گردید اطاقی است در مکه برکت دار و راهنما برای جهانیان.
تا زمان نوح علیه السلام قبله همه بیت‌الله بود و بهنگام طوفان که کل دنیا غرق گردید، ساختمان بیت الله منهدم شد؛ و سپس حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام و اسمعیل علیه السلام آنرااز سر نو به دستور خداوند بنا کردند و آن قبله حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام و امتش قرار گرفت و پس از آن بیت‌المقدس قبله انبیاء بنی‌اسرائیل مقرر گردید و بنا بقول ابوالعالیه انبیایی که در گذشته در بیت المقدس نماز میخواندند آنها هم چنان عمل می‌کردند که صخره بیت‌المقدس و کعبة الله هر دو در جلوی شان قرار گیرند.[1] زمانی که بر خاتم انبیاء ﷺ نماز فرض شد بقول بعضی از علماء قبلهٔ آن حضرت ﷺ قبله جد بزرگوارش حضرت ابراهیم علیه السلام یعنی خانه کعبه مقرر شد و پس از هجرت از مکه به مدینه و سکونت در مدینه و طبق بعضی روایت قدری قبل از هجرت بمدینه به او از جانب خداوند دستور رسید که بیت المقدس را قبله خویش قرار دهند.
بر حسب روایت صحیح بخاری او تا شانزده یا هفده ماه بسوی بیت المقدس نماز خواندند.[2] برای اجرای دستور خداوند، سیدالرسل از سر تا بقدم نمونه اطاعت بود و به دستور خداوند نمازها را بسوی بیت المقدس ادا میکرد، اما رغبت طبعی و آرزوی قلبی او این بود که قبله آن حضرت ﷺ همان قبله حضرت آدم و حضرت ابراهیم علیه السلام قرار گیرد و چون عادةالله چنین است که مراد و رغبت و خواهش بندگان مقبول خود را برآورده میکند.
چنانکه شاعر گوید:

۱- ذکره القرطبی ۲- قرطبی

تو چنان خواهی خدا خواهد چنین
مـــی دهد یـــزدان مـــراد مـتقین

رسول خداﷺ امیدوار بود که آرزویش بر آورده می‌شود؛ لذا برای انتظار وحی، بار بار نگاه به آسمان بلند می‌کرد و آنرا قرآن در این آیـه بیان می‌فرماید.

قَدْنَرىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِیْ السَّمَآءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضٰهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِالْحَرَامِ.

ما می‌بینیم بار بار نگاه کردن شما بسوی آسمان را، لذا ما قبله شما را تغییر میدهیم به آنچه شما می‌پسندید؛ لذا شما در آینده به هنگام نماز روی به مسجدالحرام بیاورید. در این آیه مطابق آرزوی آن حضرتﷺ دستور داده شده است، که در آینده بسوی مسجدالحرام روی بیاورند.

در نماز استقبال خود بیت الله لازم نیست؛ استقبال جهت آن برای جهانیان خارج کافی است

در اینجا یک نکته فقهی قابل یادآوری است که در این آیه بجای کعبه و یا بیت الله لفظ «مسجدالحرام» بکار گرفته شده است و در آن اشاره به این است که برای ساکنان مناطق دور لازم نیست با خود بیت الله برابر باشند؛ بلکه روی آوردن بسوی بیت الله کافی است. آری کسیکه در مسجدالحرام موجود باشد یا بر کوهی نزدیک بیت الله را می‌بیند روی آوردن بخود بیت‌الله برای او لازمی است و اگر هیچ جزء از بیت الله با او برابر نباشد، نماز او صحیح نمی‌باشد؛ بر خلاف کسانی که بیت‌الله در جلوشان نباشد که برای آنها روی آوردن به جهت بیت‌الله و یا جهت مسجدالحرام کافی است.

بهر حال پس از شانزده یا هفده ماه از هجرت بسوی مدینه قبله آن

حضرت ﷺ و مسلمانان بیت الله قرار گرفت که یهود و بعضی از مشرکین و منافقین بر آن حضرت ﷺ و صحابه کرام ایراد گرفتند که دین آنها نیز ثابت و استوار نیست زیرا قبله آنها هر روز در حال تغییر و تبدیل است.

قرآن کریم این ایراد آنها را در اینجا چنین نقل فرموده که بی خردان چنین ایراد می‌گیرند، و حماقت آنها از این جواب واضح گردید که فرمود:

قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ یعنی شما بگوئید که از آن خداست مشرق و مغرب او هر کس را که بخواهد به راه راستش می‌برد.

در این آیه حقیقت استقبال قبله را روشن کرد که کعبه و بیت المقدس بجز اینکه خداوند امتیازی به آنها داد و قبله مقرر نمود، خصوصیت دیگری ندارند. پس اگر او بخواهد علاوه بر آنها می‌تواند جای سوم و یا چهارمی را قبله مقرر بفرمایند و باز جایی را که قبله‌اش قرار داد فضیلت و ثوابی که در روی آوردن بسوی آن باشد بجز اطاعت از حکم خدا چیز دیگری نیست و این اصل اساس دین ابراهیم بنیان گذار کعبه است و بنابر این اینرا در آیه ۱۷۷ سوره بقره بیشتر توضیح داد.

لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لٰكِنَ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ در اینکه تنها رخ را بطرف مشرق یا مغرب بکنید، موجب ثواب و نیکی نیست، ولی نیکی در ایمان بخدا و اطاعت از او است.

در آیه ۱۱۵ سوره بقره آمده است که: اَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ یعنی شما مطابق فرمان خدا هر کجا روی بیاورید، توجه خدا را آنجا خواهید یافت.

این آیات حقیقت قبله و استقبال آنرا نیز واضح ساخت که در این باره این اماکن خصوصیت ذاتی ندارند؛ بلکه سبب پدید آمدن فضیلت در آنها این است که آنها را خداوند برای قبله قرار دادن انتخاب نمود. وجه حصول ثواب در روی آوردن بسوی آنها فقط اینست که اطاعت از دستور خدا است، شاید حکمت تغییر و تبدیل در حق آن حضرت ﷺ نیز این باشد که

عملاً برای مردم روشن گردد که قبله بتی نیست که از آن پرستش بجا آورده شود بلکه چیز اصلی حکم خداوندی است وقتی که آن برای روی آوردن به بیت المقدس آمد بجا آورده شد، الان که برای روی آوردن بسوی کعبه دستور رسیده است روی نمودن به این طرف عبادت قرار گرفت در آیه بعد خود قرآن نیز به این حکمت اشاره نموده است؛ چنانکه میفرماید:

وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِیْ كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّالِنَعْلَمَ مَنْ يَّتَّبِعُ الرَّسُوْلَ مِمَّنْ يَّنْقَلِبُ عَلٰى عَقِبَيْهِ

یعنی قبله قرار دادن قبله‌ای که شما قبلاً بر آن قرار داشتید فقط برای اظهار این امر بود که چه کسی از رسول اللهﷺ پیروی می‌کند، و چه کسی به عقب بر می گردد.

بااین بیان حقیقت قبله پاسخی به آن مخالفان احمق نیز داده شد که تغییر و تبدیل قبله را منافی به اصول اسلام می‌پنداشتند و به مسلمانان طعنه می‌زدند، در آخر فرمود: يَهْدِیْ مَنْ يَّشَآءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْم، در این نشان داد که خط مستقیم این است که انسان برای اجرای حکم خداوند جل شانه کمر بسته آماده باشد که آنچه دستور برسد، بدون چون و چرا بر آن عمل کند و این صراط مستقیم بفضل خداوند نصیب مسلمانان گردیده است.

در حدیثی از «مسند امام احمد» از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت شده است که رسول خداﷺ فرمود که، اهل کتاب بیشتر در سه چیز بر مسلمانان حسد ورزیدند: یکی اینکه به همه ملتها دستور رسیده بود که یک روزی را در هفته برای عبادت خدا اختصاص دهند یهود روز شنبه را انتخاب نمود و نصاری یکشنبه را و آن روز بنزد خداوند در اصل روز جمعه بود، که در انتخاب مسلمانان آمد. دوم قبله‌ای که پس از تغییر

برای مسلمانان مقرر گردید، هیچ امتی بر آن موفق نشد. سوم آمین گفتن پشت سر امام که این سه خصلت فقط برای مسلمانان میسر گردیدند، و اهل کتاب از آنها محروم ماندند.

وَكَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ اُمَّةً وَّسَطًا لِّتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ وَ

و همچنین قرار دادیم شمارا امتی معتدل تاباشید شما گواه بر مردم

يَكُوْنَ الرَّسُوْلُ عَلَيْكُمْ شَهِيْدًا

و باشد رسول بر شما گواهی دهنده.

خلاصه تفسیر

و(ای پیروان محمد ﷺ) هم چنین ما شما را چنان گروهی قرار دادیم که (از هر جهت) در نهایت اعتدال باشد تا که (علاوه از بدست آوردن شرف و امتیاز در دنیا در آخرت نیز شرف شما عیان گردد که) شما (در پرونده بزرگی که در آن یک گروه حضرات انبیاء علیهم السلام باشند و گروه دوم ملتهای مخالف آنها) در مقابل به مردمان (مخالف) گواه باشید و (شرف مزید بر شرف این باشد که) برای (شایستگی و معتبر بودن) شما رسول الله ﷺ گواه باشد (و از این شهادت معتبر بودن شهادت شما تصدیق گردد. سپس در اثر شهادت شما بنفع حضرات انبیاء علیهم السلام فیصله انجام گیرد و مخالفان مجرم قرار گرفته به کیفر سزایسشان برسند و بالاترین درجه عزت قرار گرفتن این امر بدیهی است.)

معارف و مسائل

اعتدال ویژه امت محمدی:

لفظ وسط بفتح السین بمعنی اوسط هست وبه خیرالامور و افضل الاشیاء وسط گفته میشود.

در سنن ترمذی از رسول خدا ﷺ بروایت ابوسعید خدری تفسیر «وسط»

به عدل یعنی به معنای بهتر آمده است.[۱]
در این آیه خصوصیت ممتازی از امت محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام ذکر گردیده که به امت معتدل معرفی شده است. در آن نشان داده شده که هم چنانکه به مسلمانان قبله‌ای عطا گردید که از همه اشرف و افضل است، همچنان ما به امت اسلامی نیز این فضیلت ممتاز و ویژه را عطا کردیم که آن را امت معتدل قرار دادیم که نتیجتاً در میدان حشر دارای این امتیاز خواهد شد که چون امتهای گذشته از تبلیغ و هدایت انبیای خویش انکار می‌ورزند و آنهارا تکذیب نموده، می‌گویند که بنزد ما هیچ کتاب و پیامبری نیامده است، آنگاه امت محمدی بعنوان گواه از طرف انبیاء پیش میگردد و گواهی میدهد که انبیاء علیهم‌السلام در هر قرن و زمان هدایات نازل شده خداوند را به امتها رسانیده‌اند و درحد توان خویش کوشیده‌اند تا آنها را بر جاده مستقیم قرار دهند امتها که مدعی علیهم باشند بر این گواهی امت محمدی چنین جرحی وارد می‌کنند که این امت محمدی در زمان ما وجودی نداشته است پس او از کجا نسبت به معاملات ما اطلاع و آگاهی داشته است لذا گواهی آنها در حق ما چگونه پذیرفته می‌شود؟ امت محمدی در پاسخ به این جرح میگوید: بدون شک ما در آن زمان موجود نبودیم ولی مااز اوضاع و احوال آنها بوسیله رسول صادق و مصدوق و کتاب خدا اطلاع یافته‌ایم و ما بر آنها ایمان آورده‌ایم و به اخبار آنها بدون دیدن خویش اهمیت قایل شده و آنها را راست می‌دانیم لذا ما در این گواهی خویش بر حق و راستگو هستیم. آنگاه رسول اکرم ﷺ حاضر میشوند و این گواهان را تزکیه و توثیق می‌نمایند که بدون شک آنچه اینها گفته‌اند، درست است و بوسیله کتاب الله و تعلیمات من این احوال به علم آنها رسیده است: تفصیل این داستان محشر در

۱- قرطبی

احادیث متعدد از صحیح بخاری، ترمذی، نسائی و مسند امام **احمد** بطور مجمل و مفصل مذکور است.
خلاصه اینکه برای شرف و فضیلت امت محمدی در این آیه این بیان گردید که این امت را خداوند امت معتدل قرار داد.

حقیقت اعتدال امت و اهمیت آن با قدری تفصیل

۱- حقیقت و معنی اعتدال چیست؟
۲- وصف اعتدال چرا اینقدر مهم است که مدار فضیلت بر آن گذاشته شد؟
۳- از روی واقعات، اعتدال امت محمدی چه ثبوتی دارد؟
پاسخ سوالات فوق بترتیب در ذیل نقل میگردد:
۱- معنی لفظی اعتدال برابری است این لفظ از عدل مشتق است بمعنی برابر قرار دادن.
۲- اهمیت وصف اعتدال که مبنای شرف و فضیلت انسانی قرار گرفته است قدری تفصیل میخواهد؛ قبل از آن آن را در مثال محسوسی ملاحظه بفرمائید. آنچه در این جهان طرق و روش قدیم و جدیدی که برای تندرستی و معالجه جسمانی مروج است از طب یونانی گرفته تا طرق پزشکی امروز، همه بر این متفق هستند که صحت بدن انسان وابسته به اعتدال مزاج او است، و هرگاه این اعتدال از ناحیه‌ای خلل بردارد، همان مرض بدن انسان رافرا می گیرد؛ بویژه اصول اساسی طب یونانی وابسته به شناخت مزاج است. بدن انسان مرکب از اخلاط چهارگانه؛ خون، بلغم، سوداء و صفراء است و لازم است کیفیات چهارگانه تولید شده از این اخلاط در بدن انسان وجود داشته باشد، گرمی، سردی، خشکی، تری، تا زمانی که این کیفیات چهارگانه در حدود مناسب به مزاج انسان معتدل بمانند، آن صحت و سلامت انسان گفته میشود و هر کجا که یکی از آنها از حد مزاج انسان افزایش یابد و یا کاسته شود، همان

مرض است که اگر معالجه و مداوا نگردد تا حدی رسیده، پیام مرگ بحساب می آید. پس از ملاحظه به این مثال محسوس به روحانیات و اخلاقیات بر گردید، خواهید دانست که در آنها نیز روش اعتدال و بی اعتدالی جاری است، اعتدال آنها صحت و سلامتی روحانی و بی‌اعتدالی آنها مرض روحانی و اخلاقی است.

و اگر این مرض معالجه و مداوا نگردد و بحداعتدال رسانیده نشود، نتیجه آن مرگ روحانی است.

و این نیز بر هیچ صاحب بصیرتی پوشیده نیست که جوهر انسانیت که بوجه آن، انسان حاکم و مخدوم همه مخلوقات است، عبارت از بدن و یا اجزاء و اخلاط بدن و یا کیفیات حرارت و برودت آن نیست؛ زیرا در این اجزاء و کیفیات تمام حیوانات دیگر جهان نه تنهابا انسان شریک اند، بلکه از انسان سهم بیشتری دارند.

جوهر انسانیت که در اثر آن انسان اشرف المخلوقات و آقای کائنات قرارداده شده است، چیزی بالاتر از گوشت پوست و حرارت و برودت است، که بطور کامل واکمل در انسان وجود دارد و در حیوانات دیگر تا آن حد نیست و تشخیص آن هم چندان دقیق و مشکل نیست که کمال روحانی و اخلاقی انسان همان است که او را مخدوم کائنات قرار داده است؛ مولانا رومی چه خوب فرموده است:

آدمیت لحم و شحم و پوست نیست　آدمیت جز رضای دوست نیست

و نیز مولانا نسبت به انسانی که به این جوهر شرف و فضل خویش وقعت ندهد و آنرا ضایع کند، می‌گوید:

اینکه می‌بینی خلاف آدم‌اند　نیستند آدم غلاف آدم‌اند

وقتی معلوم گردید که جوهر شرافت و مدار فضیلت انسان کمالات روحانی و اخلاقی او می باشد و این نیز قبلاً معلوم گردید که روح انسان نیز مانند بدن او شکار اعتدال و بی‌اعتدالی قرار میگیرد و همچنانکه

سلامتی انسان عبارت از اعتدال مزاج و اخلاط او است؛ هم چنین سلامتی روح، اعتدال روح و اخلاق است؛ لذا کسی شایسته است که به او انسان کامل گفته شود که با اعتدال جسم اعتدال روحانی و اخلاقی داشته باشد این کمال بطور ویژه به انبیاء علیهم السلام اعطا میگردد و رسول اکرم ﷺ از همه انبیاء بیشتر به این کمال نایل آمده بود. لذا نخستین مصداق انسان کامل، آن حضرت ﷺ می باشد، و همچنانکه خداوند نظام محکمی برای معالجه جسم در هر قرن و زمان و هر منطقه بصورت دکتر و پزشک و دارو و وسایل بر قرار فرموده است، همچنین برای معالجه روحانی و ایجاد اعتدال اخلاقی انبیاء علیهم السلام مبعوث گشته و همراه با آنان هدایات آسمانی نازل گردیده است، تا بوسیله آن بتوانند این قانون اعتدال را در جهان اجرا کنند. همین مطلب را قرآن در آیه ۲۵ سوره حدید چنین بیان فرموده است:

لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ اَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيْزَانَ لِيَقُوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ اَنْزَلْنَا الْحَدِيْدَ فِيْهِ بَأْسٌ شَدِيْدٌ وَّ مَنَافِعُ لِلْنَّاسِ

یعنی ما رسولان خود را با نشانیهایی فرستادیم و همراه با آنان کتاب و تراز و نازل کردیم، تا مردم بر عدل و انصاف استوار بمانند و ما آهن را فرود فرستادیم در آن جنگ شدید و نفعی برای مردم وجود دارد.

در اینجا حکمت بعثت انبیاء علیهم السلام و نازل کردن کتابها بر آنها را چنین نشان داد که آنان بوسیله این کتابها در بین مردم اعتدال اخلاقی و عملی ایجاد نمایند. کتاب برای ایجاد اعتدال روحانی و اخلاقی نازل شده است و ترازو را برای پدید آوردن اعتدال عملی در داد و ستد و معاملات فرود آوردیم. امکان دارد مراد از ترازو شریعت هر پیغمبر علیه السلام باشد که بوسیله آن اعتدال حقیقی معلوم میشود و میتوان با آن عدل و انصاف بر قرار نمود.

از این تفصیل شما دریافتید که غرض اصلی و حکمت از بعثت همه انبیاءعلیهم‌السلام و نازل نمودن کتاب بر آنان این است که ملتها بر اعتدال اخلاقی و عملی استوار نگهداشته شوند و همین است صحت و سلامتی ملتها.

در امت محمدی هر نوع اعتدال هست

از این بیان شما این را نیز دریافتید که فضیلتی که در این آیه مذکور برای امت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام نشان داده شد.

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ اُمَّةً وَّ سَطاً ما شما را امتی معتدل ساختیم، این از نظر گفتار و نوشتار لفظی بیش نیست اما از نظر حقیقت شامل و حاوی تمام آن کمالاتی است که میتواند در دنیا در ملت یا فردی وجود داشته باشد. در آن به امت محمدی، امت وسط، یعنی معتدل فرموده، نشان داد که جوهر شرافت و فضیلت انسان در آن کاملاً موجود است و هدفی که بخاطر آن این نظام جهان هستی بوجود آمده و بخاطر آن انبیاءعلیهم‌السلام و کتابها فرستاده شدند، این در آن از همه امتها ممتاز و افضل است.

قرآن این وصف فضیلت ویژهٔ این امت را در چندین آیه بعناوین مختلف بیان فرموده است. در آیه ۱۸۱ از سوره اعراف میفرماید:

وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّةٌ يَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُوْنَ

یعنی از کسانیکه ما آفریده‌ایم چنان امتی هست که راه راست نشان میدهد و موافق به آن انصاف می‌کند در اینجا اعتدال روحانی و اخلاقی امت محمدی را روشن ساخت که او از مفادات ذاتی و خواهشات خویش دست بردار شده مطابق به هدایات آسمانی عمل نموده و می‌کوشد تا دیگران را بر آن عامل بگرداند و اگر در معامله‌ای درگیری و اختلافی باشد آنرا بوسیله قانون آسمانی حل و فصل می‌نمایند که در آن خطری برای مفاد مشروع هیچ ملت و فردی نباشد و در آیه ۱۱۰ از سوره آل عمران آثار اعتدال مزاج و اعتدال روحانی امت محمدی را چنین بیان فرموده است:

كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْـمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُوْنَ بِاللهِ

یعنی شما از همه امتها بهترین امت هستید، که در جهان فرستاده شده‌اید که دستور میدهید بکارهای نیک و باز میدارید از کارهای زشت و ایمان می آورید بخدا، یعنی همچنانکه بهترین رسولی نصیب شان گردید و به جامعترین و کامل ترین کتابی نایل آمدند، هم چنین به مزاج سالم و اعتدالی در حد اعلی دست یافتند که از همه امتها بهترین امت قرار گرفتند؛ درهایی از علوم و معارف بر آنها گشوده شد؛ تمام شاخ و برگ ایمان و عمل و تقوی از فداکاریهای آنان سر سبز و شاداب خواهند شد. آنان در کشور و اقلیم خاصی محصور نمی‌باشند، بلکه دایره عمل آنها به جهان و به تمام شعب حیات انسانی محیط و فراگیر خواهد گردید گویا وجود آنها برای خیرخواهی به دیگران خواهد بود تا به هر راه ممکن آنها را به دروازه جنت آورده قرار دهند، در اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ به این اشاره رفته است که این امت برای افاده و خیرخواهی به دیگران ساخته شده است فریضه منصبی و شعار ملی او اینست که مردم را بکار خیر هدایت کند و از کار بد باز دارد.
رسول خداﷺ فرموده اَلدِّيْنُ النَّصِيْحَةُ که دین عبارت از این است که کسی نسبت به همهٔ مسلمانان خیرخواهی بنماید، باز کار بد شامل کفر و شرک بدعات، رسوم قبیحه و فسق و فجور و هر نوع بد اخلاقی و امور نامعقول می باشد و باز داشتن از آنها چندین صورت دارد گاهی به زبان گاهی بدست، گاهی به قلم گاهی به شمشیر خلاصه اینکه هر نوع جهاد در این داخل است آنقدر که این وصف در امت محمدی با اهتمام و عمومیت یافت شده، در امتهای دیگر نظیری ندارد.
۳- اکنون امر سوم قابل ملاحظه است که توسط و اعتدال این امت از

وقایع چگونه بثبوت رسیده است، تفصیل آن طویل و بر مقایسه بتمام عقاید و اعمال و اخلاق و کارنامهٔ امتهای دیگر موقوف است، که اموری چند از آنجمله بطور مثال ذکر میگردد.

اعتدال عقیدتی

از همه اول تر باید به اعتدال عقیده و نظر توجه کرد، در امتهای گذشته از یک طرف مشاهده میگردد، که رسولان خدا را پسران خداوند قرار داده‌اند و به عبادت و پرستش آنها پرداخته‌اند.

قَالَتِ[1] الْيَهُوْدُ عُزَيْرُ ۨابْنُ اللهِ وَ قَالَتِ النَّصَارىٰ الْمَسِيْحُ بْنُ اللهِ، و از طرف دیگر از همان امتها عده ای با وجود مشاهده و تحقیق معجزات مسلسل انبیاء علیهم السلام هرگاه از طرف رسولان وقت بجنگ و جهادی دعوت میگردیدند می‌گفتندکه اِذْهَبْ[2] اَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلاَ اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُوْنَ، یعنی با پروردگارت رفته با مخالفان بجنگید ما در اینجا نشسته‌ایم، و گاهی مشاهده میشود که خود آنها انواع اذیت و آزار به انبیاء خود رسانیده‌اند. بر خلاف امت محمدی که آنان در هر قرن و زمان از یک طرف چنان عشق و علاقه به نبی خود نشان داده‌اند که جان و مال و فرزند و آبروی خود را برای او فدا کرده‌اند.

سلام اس پر که جس کی نام لیوا هر زمانی مین
بڑها دیتی هین ٹکڑها سرفروشی کی فسانی مین

یعنی سلام بر آنکه گویندگان نام او در هر قرن و زمان در میدان داستان سر فروشی قطعات وجود خود را می‌افزایند.

و از طرف دیگر اعتدال تا این حد که رسول را رسول و خدا را خدا می‌دانند و رسول الله ﷺ را با تمام این کمالات و فضائل عبدالله و رسوله تسلیم نموده‌اند، و آنان در بیان مناقب و مدح رسول خدا ﷺ نیز دارای این

۱- آیه ۳۰ سوره توبه ۲- آیه ۲۴ سوره مائده

اندازه گیری هستند که در قصیده برده گفته شده است.

دع مـا ادعـته النـصاری فـی نـبیهم
و احکم بما شئت مدحافیه واحتکم

یعنی کلمه کفریه که نصاری در حق نبی خود گفته بودند که او معاذالله خدا یا پسر خدا است، بگذار و بجز آن در مدح آن حضرتﷺ هر آنچه بگوئی درست و صحیح است.

خلاصه آنرا سعدی چنین گفته است:

لا یـــمکن الثـــناء کـماکـان حـقه
بعد از خدا بزرگ توئی قصه مـختصر

اعتدال در عمل و عبادت

پس از عقیده نوبت به عمل و عبادت میرسد. در این باره ملاحظه بفرمائید در امتهای گذشته از یک طرف این بنظر میرسد که احکام شرع در برابر مبلغی ناچیز فروخته می شوند؛ با اخذ رشوه در کتابهای آسمانی محو و اثبات میشود و یا فتاوی اشتباه صادر میگردد و با انواع و اقسام حیل و تدابیر احکام شرع تغییر داده میشوند و از عبادات سبکدوشی حاصل می‌شود و از طرف دیگر در عبادتگاهها چنان افرادی دیده می‌شوند که دنیا را گذاشته رهبانیت را اختیار نموده‌اند. نعمتهای حلال خدادادی را بر خود حرام قرار داده، تحمل مشقتها را عبادت و ثواب می‌پندارند.

امت محمدی بر خلاف آنها از یک طرف رهبانیت را ظلمی بر انسانیت قرار داده است و از طرف دیگر جذبۀ پایبندی را بر احکام خدا و رسول بوجود آورده است و با وجود مالک شدن تاج و تخت قیصر و کسری به دنیا نشان داده است که در دیانت و سیاست و یا دین و دنیا منافات وجود ندارد. مذهب تنها به زاویه و گوشه مساجد و خانقاهها نیامده است؛ بلکه آن بر بازارها و ادارات و وزارت خانه‌ها و امارتها نیز حکم‌فرما است در

پاد شاهی فقیری و در فقیری پاد شاهی یاد میدهد.
چو فقر اندر لباس شاهی آمد
ز تـــدبیر عـــبیداللـــهی آمـــد

اعتدال در اجتماع و تمدن

سپس به اجتماع و تمدن بنگرید، در امتهای گـذشته از یک طـرف ایـن بی‌اعتدالی را خواهید دید که اعتناء به حقوق انسانی نیست بحثی از حق و ناحق نیست هر کسی را که بر خلاف مقصد خود یافت سرکوبی و قتل و غارت او بالاترین کمال و مردانگی است اگر در مرتع رئیس و سرداری شتر دیگری داخل می شد و در آنجا قـدری زیـان وارد مـی نـمود پس جنگ معروف عرب بنام «بسوس» مسلسل تا صد سال ادامه می یافت، خون هزاران انسان ریخته می شد به زنان اعطاء حقوق انسانی بجای خود حاضر نبودند آنها را زنده نگهدارند، گاهی بهنگام طفولیت آنها را زنده در گور میکردند و در جاهای هـمراه بـا شـوهران مـرده در آتش قـرار میگرفتند و از طرف دیگر در مقابل این قساوت ترحم احمقانه بحدی بود که تعرض به حشرات و خزندگان حرام پنداشته‌می شد ذبح حیوانـات حرام قرار میگرفت استفاده از گوشت و پوست حیوانها حلال خداوندی ظلم پنداشته‌می شد. امت محمدٍ و شریعت آنهابه همهٔ این بی‌عدالتی‌ها خاتمه داده از یک طرف انسان را به حقوق انسان آشنا گردانید؛ بگونه‌ای که بهنگام صلح و آشتی بجای خود بلکه در عین‌میدان جنگ نگهداری و ملاحظه حقوق مخالفان را تعلیم داد. بزنان مانند مردان حقوق قایل شد و از طرف دیگر برای هر چیز حد و مرزی مقرر فرمود که تجاوز از آن و قرار داد و نسبت به حقوق خویش درس

اعتدال در اقتصاد

مهمترین مسئله در ملت و مذهب معیشت و اقتصاد است در این باره هم در اقوام و ملل دیگر انواع و اقسام بی اعتدالی بچشم میخورد؛ از یک طرف نظام سرمایه داری است که در آن از قیود حلال و حرام و نفع و ضرر دیگران چشم بسته بزرگترین فضیلت و برتری انسانی در این فهمیده میشود که از همه بیشتر سرمایه و ثروت جمع گردد و از طرف دیگر ملکیت شخصی و انفرادی اصلاً جرم بحساب می آید پس از اندیشه و تامل معلوم میگردد که ما حصل هر دو نظام اقتصادی این است که مقصد حیات پرستش ثروت و مال است، که این همه سعی و کوشش برای آن انجام میگیرد.

امت محمدی و شریعت او در این باره نیز صورت عجیب و غریبی از اعتدال ایجاد نمود که از یک طرف از مقصد حیات قرار دادن ثروت منع فرمود و مدار عزّت و شرف و پست و مقام را بر آن نگذاشت و از طرف دیگر برای توزیع چنان اصولی پاکیزه مقرر فرمود که هیچ انسانی از ضروریات زندگیش محروم قرار نگیرد و نه انسانی همه ثروت و اموال را پیش خود جمع و نگهداری نماید اشیاء قابل اشتراک را بین همه مشترک و وقف عام قرار داد و در اشیاء بخصوص به ملکیت فردی کاملاً احترام قایل شد؛ فضیلت و برتری مال حلال را بیان نموده، طرق کسب و مصرف آنرا نیز نشان داد که تفصیل آن بقدری طولانی است که بحثی مستقل میخواهد و اکنون بصورت تمثیل چند نمونه از اعتدال و بی اعتدالی عرضه میگردد که این قدر برای روشن شدن مضمون آیه کافی خواهد بود.

امت محمدی امت معتدل و بهتر ساخته شد

برای شهادت، عادل وثقه بودن شرط است

لِّتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ یعنی امت محمدی به این خاطر عادل وثقه و وسط قرار داده شد که شایسته ادای شهادت قرار گیرد. از این آیه معلوم گردید، که کسی که عادل نباشد او شایسته ادای شهادت و گواهی نیست. عدل به ثقه و قابل اعتماد ترجمه میگردد که شرایط کامل آن در کتب فقه آمده است.

حجیّت اجماع

علامه قرطبی فرموده که این آیه دلیلی بر حجیت اجماع است؛ زیرا وقتی که خداوند این امت را شهداء قرار داده، در مقابل به امتهای دیگر سخن او را حجت قرار داد، ثابت گردید که اجماع این امت حجت می باشد و عمل بر آن واجب است؛ بدین شکل که اجماع صحابه بر تابعین و اجماع تابعین بر تبع تابعین حجت است. و در تفسیر مظهری آمده که از این آیه ثابت گردید که افعال و اعمال متفق علیه این امت همه، محمود و مقبول‌اند؛ زیرا که اگر اتفاق همه بر خطا تسلیم گردد، پس چنین گفتن که این امت وسط و عدل است معنی نخواهد داشت، امام جصاص نیز فرموده است که این آیه دلیلی است بر اینکه اجماع مسلمانان هر قرن و زمان معتبر می باشد. حجیّت اجماع تنها بقرن اول و زمان خاصی مختص نیست؛ زیرا خطاب در آیه برای همه امت است و امت رسول‌الله تنها کسانی نبودند که در آن زمان موجود بودند؛ بلکه همهٔ نسلهای آینده تا قیامت که مسلمان باشند، امت آن حضرت ﷺ هستند. لذا مسلمانان هر زمان شهداء الله می‌باشند که قول آنها حجت می باشد، همهٔ آنها نمی توانند بر خطا و اشتباهی اتفاق داشته باشند.

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِیْ کُنْتَ عَلَیْهَآ اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ یَّتَّبِعُ الرَّسُوْلَ

ومامقرر نکردیم قبله‌ای راکه تو ازقبل برآن بودی مگربه این خاطرکه بدانیم چه کسی تابع رسول

مِمَّنْ یَّنْقَلِبُ عَلٰی عَقِبَیْهِ وَاِنْ کَانَتْ لَکَبِیْرَةً اِلَّا عَلَی الَّذِیْنَ هَدَی

می‌باشد و چه کسی برمیگیردد بر پاشنه پاهای خود و بی‌شک این امر سنگین است مگر بر کسانی

اللّٰهُ وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُضِیْعَ اِیْمَانَکُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ

که راه نشان داده به آنها خداوند خداوند ضایع نمی‌کند ایمان شمارا بی‌شک خداوند نسبت

لَرَؤُفٌ رَّحِیْمٌ (۱۴۳)

بمردم مشفق و مهربان است.

خلاصه تفسیر

(ما در اصل کعبه را برای شریعت محمدی قبله مقرر کرده بودیم) و ما قبله‌ای را که (چند روز) شما بر آن قائم مانده بودید (یعنی بیت المقدس) بنابراین (مصلحت) مقرر کرده بودیم که ما (بطور واضح) بدانیم که (از این تقرر یا تبدیلی از یهود و نصاری) چه کسی اتباع رسول الله ﷺ را اختیار می‌کند و چه کسی بعقب بر میگردد و سر مخالفت و نفرت را میگیرد به خاطر این آزمون این قبلهٔ عارضی را مقرر کرده بودیم سپس با قبلهٔ اصلی آنرا (منسوخ کردیم) و این تبدیلی قبله (بر منحرفین) بسیار سنگین است (آری) مگر بر کسانی که خداوند آنها را (به راه راست) هدایت فرموده است (که بیان آن قبلاً گذشت که پذیرش احکام الهی بدون چون و چرا اصلاً بر آنها سنگین نبود هم چنانکه آنرا حکم خدا می‌دانستند اکنون اینرا نیز حکم خدا می‌دانند، (و آنچه ما گفتیم که بیت المقدس قبلهٔ اصلی نبود نباید کسی این وسوسه را بدل راه بدهد که آنچه ما بدان جهت نماز خوانده‌ایم، در آنها بما ثواب کم میرسد، زیرا آنها

بسوی قبلهٔ اصلی نبوده‌اند پس نباید این وسوسه را بدل راه داد زیرا که) خداوند نمیخواهد (ثواب اعمال متعلق به) ایمان شما را ضایع (و ناقص) بکند بدون شک خداوند بر (چنین) مردمان بسیار مشفق (و) مهربان است (پس بر چنین مشفق و مهربان نمیتوان چنین گمان برد زیرا اصلی یا غیر اصلی بودن قبله‌ای را ما می‌دانیم شما هر دو را حکم ما دانسته پذیرفته‌اید لذا ثواب کسی کاسته نمیشود.)

معارف و مسائل

قبله بودن کعبه برای نماز از کی آغاز گردید؟

در این باره صحابه و تابعین اختلاف نظر دارند که آیا قبل از هجرت، زمانی که نماز در مکه فرض شد، قبله بیت الله بود یا بیت المقدس؛ حضرت عبدالله بن عباس فرموده که بیت المقدس از نخست قبله بود که پس از هجرت نیز تا شانزده یا هفده ماه بر قرار ماند؛ سپس دستور به قبله قرار دادن بیت الله رسید البته عمل رسول خداﷺ در مکه مکرمه بدین منوال بود که آنجناب میان حجراسود و رکن یمانی قرار میگرفتند تا که بیت الله هم در جلو قرار گیرد و بیت المقدس هم استقبال شود و پس از رسیدن به مدینه این ممکن نشد؛ لذا اشتیاق تحویل قبله پدید آمد.[1]

عدهٔ دیگری فرموده‌اند که وقتی نماز در مکه فرض گردید، نخستین قبله مسلمانان بیت الله بود؛ زیرا قبله حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل نیز بیت الله بوده است، و رسول اکرمﷺ تا زمانی که در مکه سکونت داشت، نماز بسوی بیت الله میخواند و پس از هجرت قبله او بیت المقدس مقرر گردید و در حدود شانزده ماه در مدینه بسوی بیت المقدس نماز خواندند. سپس دستور رسید که در نماز بسوی بیت الله که نخستین قبله بود، روی بیاورند.

۱- ابن کثیر

علامه قرطبی در تفسیر خود این را بحواله ابوعمرو، اصح القولین قرار داده است و حکمت آنرا چنین توضیح داده که پس از تشریف فرمائی به مدینه منوره چون با یهود برخورد، نمود خواست آنها را مانوس گرداند، به دستور خداوند، قبلهٔ آنها را اختیار نموده؛ ولی بعداً از تجربه ثابت گردید که آنها از لجاجت خویش باز نخواهند آمد؛ لذا به او دستور رسید که بسوی قبله اصلی خویش که بیت الله است، روی بیاورند. زیرا به خاطر قبله آبایی، آن حضرت ﷺ حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهما السلام بودنش، طبعاً محبوب و پسندیده هم بود. علا مه قرطبی از ابوالعالیه ریاحی نقل فرموده که قبله مسجد حضرت صالح علیه السلام نیز بسوی بیت الله بوده است و سپس ابوالعالیه نقل کرده که او با یکی از یهود بحث و مناظره داشت؛ یهودی اظهار داشت که قبلهٔ حضرت موسی علیه السلام صخره بیت المقدس بوده است؛ ابوالعالیه گفت که خیر، درست است که حضرت موسی علیه السلام در کنار صخره نماز خوانده است، اما روی او بسوی بیت الله بوده است. یهودی از آن انکار نموده؛ آنگاه ابوالعالیه گفت خیلی خوب داوری من و ترا مسجد حضرت صالح علیه السلام خواهند کرد که پائین از بیت المقدس بر کوهی وجود دارد وقتی که آنرا مشاهده کردند، قبلهٔ آن بسوی بیت الله بود.

کسانی که نخستین قول را اختیار نموده‌اند، حکمت آن را چنین بیان می‌نمایند که هدف آن حضرت در مکه، مخالفت با مشرکین و اظهار امتیاز از آنها بود؛ لذا قبلهٔ آنها راگذاشته بیت‌المقدس را قبله قرار دادند و در مدینه بر عکس هدف اظهار مخالفت و امتیاز با یهود و نصاری بود؛ لذا قبلهٔ آنها گذاشته شد و بیت‌الله قبله قرار گرفت با توجه باختلاف در این اقوال در تفسیر آیه نیز اختلاف وجود دارد که مراد از الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا کدام یکی است؛ بنابر قول اول مراد از آن بیت المقدس است، که نخستین قبلهٔ آن حضرت ﷺ بود و بنا بر قول دوم میتواند مراد از آن کعبه

الله باشد زیرا آن نخستین قبلهٔ او بود.
مفهوم آیه در هر دو صورت این است که ما تحویل قبله را برای پیروان شما که مسلمانانند آزمایشی قرار دادیم تا که در ظاهر نیز معلوم گردد که کدام یک درست از شما فرمانبرداری می‌کند و کدام یک، دنبال رو رای خویش قرار خواهد گرفت؛ چنانکه پس از نزول حکم تحویل قبله، بعضی ضعیف الایمان و یا بعضی منافق از اسلام برگشتند و به رسول خداﷺ تهمت زدند که او بسوی دین قوم خود برگشته است.

بعضی احکام متعلقه

گاهی سنت بوسیله قرآن نیز منسوخ می‌گردد

جصاص در «احکام القرآن» فرموده است که در هیچ جای از قرآن نیامده است که به آن حضرتﷺ دستور رسیده باشد که قبل از هجرت و یا بعد از آن به سوی بیت المقدس نماز بخوانند؛ بلکه آن فقط از احادیث و سنت نبوی ثابت است پس آنچه را به سنت ثابت بود، این آیه قران منسوخش کرده، بیت الله را قبله آن حضرتﷺ قرار داد.
از این ثابت گردید که حدیث رسولﷺ نیز از یک جهت قرآن است، و نیز این ثابت شد که بعضی احکام آنها هستند که در قرآن از آنها ذکری نیامده است؛ فقط به احادیث ثابت هستند و قرآن شرعی بودن آنها را پذیرفته است زیرا در آخر این آیه، آمده است که نمازهایی که به دستور رسول خداﷺ، بسوی بیت المقدس خوانده شده است، به نزد خداوند معتبر و مقبول هستند.

هرگاه قرائن قوی بر ثبوت خبر واحد باشد، میتوان به آن حکم قرآنی را منسوخ گفت

در بخاری و مسلم و همهٔ کتابهای معتبر حدیث، از چندین صحابه مروی است که وقتی حکم تغییر قبله بر آن حضرتﷺ نازل گردید، و آن

جناب ﷺ نماز عصر را بسوی بیت الله ادای نمود(در [۱] بعضی روایات بجای عصر، نماز ظهر آمده است. بعضی از صحابه در اینجا نماز خوانده بیرون رفتند دیدند؛ که مردم قبیله بنی سلمه در مسجد خویش، چون سابق، بسوی بیت المقدس نماز می‌خوانند به آواز بلند گفتند که اکنون بیت الله قبله قرار گرفته است و ما همراه با رسول خدا ﷺ به آن سوی نماز خوانده آمده‌ایم؛ آنان در میان نماز از بیت المقدس، روی خود را به بیت الله بر گردانیدند. در روایت نویله بنت مسلم آمده است که زنانی که پشت سر بودند، در صف اول قرار گرفتند و مردان که در صف اول بودند، در صف آخر قرار گرفتند.[۲]

مردم قبیله بنی سلمه در نماز ظهر یا عصر، بر حکم تحویل قبله عمل کردند؛ ولی این خبر در قبا، در روز بعد به هنگام نماز صبح رسید. چنانکه در بخاری و مسلم به روایت ابن عمر مذکور است؛ اهل قباء نیز در میان نماز از بیت المقدس بسوی بیت الله روی برگردانیدند.[۳]

امام جصاص پس از نقل روایات متعدد از احادیث فرموده است:

هذا خبر صحیح مستفیض فی ایدی اهل العلم قد تلقوه بالقبول فصار فی حیزا المتواتر الموجب للعلم

یعنی اگرچه حدیث در اصل خبر واحد است؛ ولی بنابر قرائن قوی، بدرجه تواتر رسیده است که موجب علم یقین است.

ولی ضابطه، نزد احناف و فقهای موافق، این است که نمیتوان با خبر واحد، حکم قطعی را منسوخ کرد. این سوال باز هم باقی است که این حدیث، بعداً شهرت یافته و تلقی بالقبول گردیده است.

بنوسلمه و اهل قباء را ناگهان یک شخصی اطلاع داد. در آن زمان این

۱- ابن کثیر
۲- ابن کثیر
۳- ابن کثیر جصاص

حدیث بحد شهرت و تواتر نرسیده بود؛ لذا آنان چگونه بر آن عمل کردند، جصاص در پاسخ به آن فرموده که ایشان و اصحاب دیگر قبلاً اطلاع و آگهی داشتند که خواهش آن حضرتﷺ این است که بیت الله قبلهٔ او قرار گیرد و آن جناب در این باره دعا میکرد. با توجه به این خواهش و دعا در نظر آنان قبله بودن بیت المقدس بقایی نداشت؛ بلکه تغییر در آینده متحمل بود. بنابراین احتمال، بقاء قبله‌بودن بیت المقدس، ظنی قرار گرفته بود که برای نسخ آن خبر واحد کافی بود وگرنه منسوخ شدن حکم قطعی قرآن به خبر واحد، امر معقولی نیست.

استدلال بر عدم فساد نماز بنقل و حرکت بر صدای بلندگو

علامه بدر الدین عینی، تحت حدیث حضرت عبدالله بن عمر(رض)، در باب «ما جاء فی القبلة» از صحیح بخاری که در آن واقعه تحویل قبله و اطلاع شدن اهل قباء از آن، در حال نماز و روی آوردن آنها از بیت المقدس بسوی کعبه آمده‌است، می‌نویسد: فیه جواز تعلیم من لیس فی الصلوة من هو فیها.[1]

یعنی از این حدیث ثابت شد که کسی که شریک نماز نباشد، میتواند نماز خوان را تعلیم بدهد. نیز علامه عینی در جایی دیگر، در ذیل همین حدیث چنین نوشته است:

و فیه استماع المصلی لکلام من لیس فی الصلوة فلا یضر صلوته (الی) هکذا استنبطه الطحاوی[2]

آنچه عموم فقهای احناف گفته‌اند که: کسی که نماز می خواند از کسی اقتدا و اتباع بکند که خارج نماز است، نمازش فاسد می شود. مقصود این

۱- عمدة القاری صفحه ۱۴۸ جلد ۴
۲- عمدة القاری صفحه ۲۴۲ جلد ۱

است که در نماز، اتباع امر غیر الله مفسد نماز است؛ ولی اگر کسی از امر الهی اتباع نماید اما در آن کسی واسطه باشد، آن موجب فساد نیست.
آنچه فقها این مسئله را نوشته‌اند که اگر کسی برای شرکت در نماز جماعت، زمانی رسید که صف اول پر است و او در صف آخر تنها می‌ماند، او باید از صف مقدم کسی را بکشد و کنار خود قرار دهد؛ در اینجا نیز این سوال پیش می‌آید که کسی که بگفته او عقب میآید، او در نماز از امر غیر الله اتباع نموده است، باید نماز او فاسد گردد. ولی «در مختار» باب الامامة نسبت به این مسئله نوشته که:
ثم نقل تصحیح عدم الفساد فی مسئلة من جذب من الصف فتأخر فهل ثم فرق فلیحرر
علامه طحطاوی بر این نوشته است: لِأَنَّه اِمْتَثَلَ اَمْرَ اللهِ، یعنی علت عدم فساد نماز در این صورت اینست که او در حقیقت از دستور این شخص که تازه آمده است، اتباع ننموده است؛ بلکه از دستور خداوند اتباع نموده است که توسط رسول خداﷺ باو رسیده است که هرگاه چنین حالتی برایش اتفاق بیفتد، شخص وایستاده در صف مقدم، باید به عقب بیاید.
هم چنین شر نبلالی در شرح «و هبانیه» با ذکر مسئله فوق، نخست قول به فساد نماز را نقل کرده سپس آنرا رد نموده است.[1]
از تمام این روایات ثابت گردید که اگر کسی در نماز بر صدای چنین شخصی عمل کند که با او در نماز شریک نیست، آن دو صورت دارد:
یکی آنکه هدف دلداری و اتباع آن شخص باشد که این مفسد نماز است.
ولی اگر او به آن نمازی حکم شرعی نشان داد و آن نماز خوان در آن از او اتباع نمود، پس این در حقیقت اتباع از امر الهی است که مفسد نماز

۱– ملاحظه شود عین الفاظ آن اِذَاَ قِیْلَ لِمُصَلٍ تَقدم فتقدم (الی) فسدت صلوته لانه امتثل امر غیر الله فی الصلوة لان امتثاله انما هو لامر رسول الله « فلا یضر

نخواهد شد.
بنابراین طحطاوی چنین داوری نموده است که: اقول لو قیل بالتفصیل بین کونه امتثل امرالشارع فلا تفسد و بین کونه امتثل امر الداخل مراعاة لخاطره من غیر نظر الی امر الشارع فتفسد الکان حسنا[۱]
اکنون نسبت به مسئله زیر بحث یعنی آله مکبر الصوت (بلند گوی) فیصله نمودن آسان گردید؛ زیرا در اینجا و هم وگمان نمیرود که کسی از خود آله اتباع کند. بدیهی است که در این صورت نیز اتباع از آن دستور رسول خدا ﷺ است که فرموده، هرگاه امام به رکوع برود شما هم به رکوع بروید؛ وقتی که او سجده می‌کند؛ شما نیز سجده بکنید، و بوسیله این آله فقط این معلوم میگردد که اکنون امام برکوع رفته است یادارد بسجده میرود پس از این علم او از امام اتباع می‌کند نه از دستور خود بلندگو. و اتباع امام اتباع از دستور الهی است؛ ولی این بحث مبتنی بر آن اصل است که صدای بلندگو عین صدای امام نباشد، بلکه نقل و حکایتی از آن قرار داده شود در صورتیکه ماهرین فن این صدا را عین صدای امام میگویند؛ لذا از روی این تحقیق بر جواز نماز هیچ اشکالی وارد نمیشود.[۲]
مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيْعَ اِيْمَانَكُمْ، و اگر در اینجا مراد از ایمان، معنی معروف آن باشد، پس مقصود آیه این خواهد شد که نسبت بتحویل قبله، آنچه بعضی از مردم نادان پنداشته‌اند که از دین منحرف شده‌اند؛ لذا ایمان آنها از بین رفته است. به آن پاسخ داده شده است که خداوند ایمان شما را ضایع نخواهد کرد؛ لذا بگفته آن عده از مردم نادان گوش فرا ندهید.
در بعضی روایات حدیث و اقوال سلف، ایمان به نماز تفسیر شده است،

۱- طحطاوی علی الدر صفحه ۲۴۷ جلد ۲
۲-نسبت به تحقیق این مسئله رساله‌ای مستقل و مفصل از اینجانب انتشار یافته است.به آن مراجعه شود ، والله سبحانه و تعالی اعلم.

و مقصود اینکه خداوند نمازهایی راکه قبلاً بسوی بیت المقدس خوانده شده‌اند، ضایع نخواهد فرمود؛ آنها صحیح و مقبول گشته‌اند و دستور تحویل قبله بر نمازهای گذشته هیچ تأثیری نخواهد گذاشت.

در صحیح بخاری، به روایت ابن عازب و در سنن ترمذی، به روایت ابن عباس، منقول است که وقتی که بیت الله قبله آن حضرتﷺ قرار داده شد، مردم سوال کردند که پس حال آن عده از مسلمانان که بسوی بیت المقدس در این مدت نماز خواندند و موفق نگردیدند که بسوی بیت الله نماز بخوانند، چه خواهد شد؛ بر این سوال این آیه نازل گردید که در آن نماز را بلفظ ایمان تعبیر نموده، روشن ساخت که نمازهای آنان همه صحیح و مقبول‌اند و نسبت به آنها تحویل قبله، هیچگونه اثری نخواهد انداخت.

قَدْ نَرٰی تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّمَآءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضٰهَا فَوَلِّ

بدون شک ما می بینیم بار بار بلند شدن روی ترا بسوی آسما ن ؛ پس بر میگر دانیم ترا بسوی قبله ای

وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیْثُ مَاکُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَکُمْ

که تو راضی‌هستی. پس بگردان روی خود را بسوی مسجد الحرام و هر کجا که با شید بگردانید روی خود

شَطْرَهٗ ط وَاِنَّ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ لَیَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّهِمْ

را بسوی آن وکسانیکه رسیده بآنها کتاب البته می دانند که آن بر حق است از طرف رب آنها

وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُوْنَ (۱۴۴)

و خدا بی خبر نیست از کارهایی که آنها می‌کنند.

خلاصه تفسیر

(شما که قلباً آرزوی قبله بودن کعبه را داریدو به امید نزول وحی باربار بسوی آسمان روی آورده نگاه می‌کنید که شاید فرشته حکمی بیاورد

پس) باربار روی آوردن شما بسوی آسمان را ما می‌بینیم (و چون میخواهیم رضایت شما را فراهم کنیم) لذا (وعده خواهیم نمود که) شما را بسوی آن قبله متوجه خواهیم.کرد که مورد پسند شما باشد پس ما دستور می دهیم که از اکنون روی خود را در نماز به سوی مسجدالحرام بیاور (و این دستور تنها مختص بشما نیست؛ بلکه همه مردم اعم از پیامبر و امتی) روی خود را بسوی آن (مسجد الحرام) بیاورید (و نسبت به تقرر این قبله) این اهل کتاب (بطور عموم بخاطر پیش گوئی کتابهای خود که قبله نبی آخرالزمان به اینطرف خواهد بود) بطور یقین می‌دانند که این حکم کاملاً درست است، (و) از طرف پروردگار آنها است(ولی از روی ضد و عناد نمی پذیرند) و خداوند از افعال آنها ناآگاه نیست.

معارف و مسائل

در نخستین جمله از این آیه، اشتیاق آن حضرتﷺ نسبت به کعبه یادآوری گردیده است، و نسبت به اشتیاق وجوه مختلفی بیان شده است، و در آنها هیچگونه تعارضی وجود ندارد. امکان دارد همهٔ آن وجوه درست باشند؛ مثلاً اینکه رسول خداﷺ قبل از مشرف شدن به مقام نبوت و نزول وحی طبعاً موافق به دین حضرت ابراهیمعليه‌السلام عمل میکرد.
و پس از نزول وحی قرآن مجید شریعت آنجنابﷺ را موافق به دین ابراهیم قرار داد و قبلهٔ حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیلعليهما‌السلام بیت الله بود. آرزوی قلبی آن حضرتﷺ این بود که قبله او و قبلهٔ مسلمانان کعبة الله قرار گیرد، و نیز این هم بود که قبائل عرب، حداقل، دین حضرت ابراهیمعليه‌السلام را زبانی می پذیرفتند و مدعی به اتباع از آن بودند؛ با قبله قرار گرفتن کعبه، برای مسلمان امید میرفت که آنها به اسلام گرایش پیدا کنند و امید گرایش که از اهل کتاب با قبله قرار گرفتن بیت المقدس بود. پس از عمل بر آن تا شانزده، هفده‌ماه منقطع گشت؛ زیرا آن بجای اینکه برای

یهود مدینه وسیله قرب به اسلام باشد باعث دوری آنها قرار گرفت.
به هر حال، رسول خدا ﷺ آرزو داشتند که بیت الله یعنی کعبه قبلهٔ مسلمانان قرار گیرد و چون مقربان بارگاه الهی انبیاء علیهم السلام تا زمانی که ندانند که مجازند هیچگونه آرزو و خواسته از خویش بدربار خداوند عرضه نخواهند نمود، از این موضوع این نکته استنباط می شود، که اجازه به این دعاء برای آن حضرت ﷺ از قبل رسیده بود و آن جناب ﷺ این دعا را می کرد و توقع داشت که دعایش اجابت گردد. بنابراین باربار بسوی آسمان می‌نگریست که شاید فرشته‌ای دستوری بیاورد.
در آیهٔ مذکور این کیفیت را بیان نموده، نخست به پذیرش دعا وعده فرمود، فَلَنُوَلِّيَنَّكَ یعنی ما روی شما را به آن جهت بر میگردانیم که مورد پسند شما باشد؛ سپس فوراً دستور به روی آوردن نازل فرمود که فَوَلِّ وَجْهَكَ در این عمل به این رویه، لطف خاصی وجود داشت که نخست مسرت به وعده، بدست بیاید؛ سپس مسرت به ایفاء وعده، حاصل آید.(۱)

مسئله استقبال قبله

این تحقیق قبلاً گذشت که به نظر خداوند جل شانه، همه جهات برابر هستند.
قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ اما هدف این بود که بخاطر مصالح امت مطابق مقتضای حکمت، یک جهتی برای همه مسلمانان پراکنده در روی زمین قبله قرار داده مظاهری از وحدت عملی نشان داده شود و آن جهت میتوانست بیت المقدس باشد؛ ولی مطابق آرزوی آن حضرت ﷺ قبله قرار گرفتن کعبه، بتصویب رسید و نسبت به آن در این آیه دستور صادر

۱- همه این مضامین از قرطبی، جصاص و مظهری ماخوذاند

گردید و مقتضایش این بود که می گفت: فَوَلِ وَجْهَکَ اِلَی الْکَعْبَةِ اَوْاِلَی بَیْتِ اللهِ ولی قرآن حکیم عنوان شَطْرَ الْمَسْجِدِالْحَرَام را بجای آن اختیار فرمود که از آن چندین مسائل مهم نسبت به استقبال قبله واضح گردید: اول اینکه اگر چه در اصل قبله، بیت الله است که به آن کعبه گفته میشود؛ ولی این بدیهی است که استقبال اصل بیت الله، تا جایی می تواند انجام گیرد که بیت الله بنظر برسد و برای کسانیکه از بیت الله دور قرار گرفته و بیت الله از دیدشان مخفی است، اگر پایبند می شدند که به عین بیت الله روی بیاورند، عمل کردن بر آنان دشوار قرار می گرفت و بوسیله اسباب و محاسبات دقیق علم هیئت نیز استخراج جهت واقعی برای مناطق دور مشکل و غیر یقینی می شد؛ در صورتیکه مدار شرع مقدس اسلام، بر سهولت و آسانی گذاشته شده است؛ بنابراین بجای بیت الله و یا کعبه لفظ الْمَسْجِدِالْحَرَام انتخاب گردید که به نسبت بیت الله، بر مساحت وسیع تری مشتمل است.

سپس با بکار بردن لفظ «شطر» تسهیل دیگری داده شد و اگر نه مختصر تر از آن لفظ الی المسجدالحرام بود ولی بجای آن لفظ شَطْرَ الْمَسْجِدِالْحَرَام فرمود: شطر به دو معنی بکار می رود یکی نصف، دومی جهت و مراد از آن در اینجا باتفاق مفسرین جهت هست پس این لفظ بیانگر این است که در مناطق بعید لازم نیست برای صحت نماز روی هر یکی مختص بسوی مسجدالحرام باشد؛ بلکه جهت مسجدالحرام کافی است؛ مثلاً برای ممالک شرق مانند هندوستان و پاکستان و غیره غرب جهت مسجدالحرام قرار میگیرد. پس با روی آوردن بطرف مغرب فرض استقبال قبله ادا میگردد و چون در فصل سرما و گرما در جهت مغرب نیز اختلاف پدید می آید، بنا بر این فقها رحمهم الله جهتی را برای قبله مقرر کرده‌اند که در وسط مغرب تابستان و زمستان باشد و از روی محاسبات علم ریاضی وسط مغرب تابستان و زمستان را تا ۴۸ درجه جهت قبله

قرار داه‌اند؛ یعنی اگر تا ۲۴ درجه به راست و چپ متمایل باشند، جهت قبله فوت نمیشود و نماز درست می باشد و در صفحه ۶۶ از کتاب شرح چغمینی کتاب قدیم و معروف علم ریاضی فاصله دو مغرب صیف و شتا همین ۴۸ درجه گذاشته شده است.

مدار شناخت جهت قبله، روی آلات رصدیه و محاسبات ریاضی نیست

از بحث بالا نادانی کسانی که با ملاحظه تفاوت یک یا دو درجه که در مساجد هندوستان و پاکستان وجود دارد گفته‌اند که نماز در آنها صحیح نیست روشن گردید که این کاملاً جهالت و بدون وجه موجب ایجاد تفرقه و سراسیمگی بین مسلمانها است.

چون شرع مقدس اسلام برای همه نسلهای آینده تا قیامت و برای کل ممالک جهان است، لذا احکام شرع در هر شعبه آنقدر آسان مقرر گردیده که مسلمانان باشندهٔ هر جنگل، جزیره، دشت، کوهسار، روستا و شهر بتوانند بر مشاهده خویش عمل کنند و در هیچ مرحله‌ای نیاز به محاسبات ریاضی و آلات اسطرلاب پیش نیاید. جهت وسیع ۴۸ درجه مغرب قبله اهل مشرق است و اگر در آن تفاوت ۵ یا ۱۰ درجه هم پیش بیاید از آن بر نمازها هیچ اثری واقع نخواهد شد و از حدیث رسول خداﷺ نسبت به این وضاحت بیشتری هست که فرمود: ما بین المشرق و المغرب قبلة[1] یعنی در میان مشرق و مغرب قبله است این فرمایش آن حضرت برای اهل مدینه بود زیرا قبلهٔ آنها در میان مشرق و مغرب بطرف جنوب بود گویا این حدیث لفظ شَطْرَ الْمَسْجِدِالْحَرَامِ را تشریح نمود که جهت مسجدالحرام کافی است؛ البته بهنگام بناء مساجد بهتر است کوشش نمود که هر چه بیشتر به رخ بیت الله نزدیک باشدروش صحابه و

۱- رواه الترمذی عن ابی هریره

تابعین و سلف صالحین برای دریافت این جهت ساده بود که هر کجا مسجد ساخت صحابه وجود می داشت قبلهٔ مساجد قرب وجوار آنرا از آن درست میکردند باز آنچه به آنها نزدیک بود از آنها قبله درست میکردند و بدین شکل قبله مساجد کل جهان مشخص گردید. لذا صحیح ترین روش دریافت جهت قبله، در ممالک دور و دراز که از سلف منقول است این است که در هر شهری که مسجد قدیمی موجود است از آن باید اتباع نمود زیرا در اکثر بلاد صحابه و تابعین مسجد ساخته و جهت قبله را مشخص کرده‌اند و با مشاهده آنها مسلمانان در روستاهای اطراف برای خود مساجد درست کرده‌اند.

لذا همه این مساجد مسلمین جهت تعیین نمودن رخ قبله کافی و وافی میباشند و بدون وجه در آنها شک و تردید ایجاد نمودن نه اینکه در شرع پسندیده نیست، بلکه مذموم و موجب تشویش است و بسا اوقات در نتیجه این شک و تردیدها بر صحابه و تابعین و عموم مسلمانان بدگمانی پدید می آید که نماز و قبله آنها معاذالله صحیح نبوده است، در صورتیکه این باطل محض و جسارتی است. عالم معروف و مشهور قرن هشتم ابن رجب حنبلی بنابراین از انهماک در آلات رصدیه و تدقیقات ریاضیه بخاطر دریافت جهت قبله منع نموده وفرموده است :

و اما علم التسییر فاذا تعلم منه مایحتاج الیه للاستهداء و معرفة القبلة و الطرق کان جائزاً عند الجمهور و مازاد علیه فلا حاجة الیه و هو یشغل عمّا هو اهم منه و ربما ادی التدقیق فیه الی اساءة الظن بمحاریب المسلمین فی امصارهم کما وقع فی ذلک کثیر من اهل هذا العلم قدیما وحدیثا و ذلک یفضی الی اعتقاد خطاء الصحابة و التابعین فی صلواتهم فی کثیر من الامصار و هو باطل و قد انکر الامام احمد الاستدلال بالجدی و قال انما ورد ما بین المشرق و المغرب قبلة.

ولی تحصیل علم تسییر بقدر نیاز دریافت راه و شناخت قبله و راهها نزد

جمهور جایز است و پیش از آن نیازی نیست؛ زیرا آن مردم را از امور ضروری در غفلت می اندازد و اشتغال بتدقیقات فلکی بسا اوقات نسبت به مساجد در عموم بلاد اسلامی بد گمانی ایجاد می‌نماید چنانکه اکثر مشتغلین در این علم به این گونه شبهات مواجه میگردند و از این نیز این اعتقاد پدید می آید که نمازهای صحابه و تابعین در اغلب بلاد اشتباه بودند که این کلاً لغو و باطل است،امام احمد استدلال به (ستاره) جدی (قطب شمالی) را جهت دریافت جهت قبله ممنوع قرار داده است و فرموده که در حدیث (فقط) ما بین المشرق و المغرب قبله آمده است یعنی جهت کامل وسط مشرق و مغرب قبله است. روش شرعی تعیین جهت قبله در آبادیهای جدید الاحداث که فاقد مساجد قدیم هستند از سنت صحابه و تابعین چنین ثابت است که بوسیله شمس و قمر و قطب و غیره اندازه گیری نموده جهت قبله تعیین گردد و اگر در آن انحراف کوچکی باشد نادیده گرفته میشوذ زیرا حسب تصریح صاحب بدایع جهتی که بوسیله تحری و اندازه گیری متعین میگردد در بلاد دور دست قائم مقام کعبه قرار میگیرد و بر آن احکام دایر میگردند همچنانکه شریعت خواب را قائم مقام خروج باد قرار داده بر آن حکم شکستن وضو را صادر نموده‌است یا سفر را قائم مقام مشقت گفته بر مطلق آن رخصتها را مرتب نموده است اعم از اینکه در واقع مشقت باشد یا نباشد هم چنین در سر زمین های دوردست بوسیله نشانیها و علامات مشهور و معروف جهتی که برای قبله از روی تحری و اندازه گیری متعین میگردد، شرعاً قائم مقام کعبه می باشد.

علامه بحرالعلوم در «مسائل الارکان» این مطلب را با الفاظ ذیل بیان نموده است، والشرط وقوع المسامتة علی حسب مایری المصلی و نحن غیر مامورین بالمسامتة علی ما یحکم به الآلات الرصدیة و لهذا افتوا ان

الانحراف المفسدان يتجاوز المشارق و المغارب[1]
شرط در استقبال قبله این است که طبق رای و اندازه گیری نماز خوان با کعبه مسامتة یعنی محاذات باشد و ما مکلف‌نیستیم که آن درجه مسامتت و محاذات را پیدا بکنیم که بوسیله آلات رصدیه بدست می آید. لذا فتوای عموم علماء این است که انحراف مفسد نماز آنست که در آن تفاوت مشرق و مغرب باشد.
می‌توان شرح کامل این مسئله و طرق گوناگون استخراج قبله بوسیله محاسبات و بحث روی حیثیت شرعی آنرا در رسالهٔ این جانب بنام «سمت قبله» دید.

وَلَئِنْ اَتَيْتَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ بِكُلِّ اٰيَةٍ مَّا تَبِعُوْا قِبْلَتَكَ وَمَآ
واگربیاوری تو پیش اهل کتاب همه‌نشانیهارا بازهم قبول نمی‌کنندقبله تراو
اَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
نه توقبول میکنی قبله آنهاراونه آنهاقبلهٔ یکدیگر راقبول می‌کنند واگررفتی بر
اَهْوَآءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ اِنَّكَ اِذًا لَّمِنَ الظّٰلِمِيْنَ (۱۴۵)
خواهشات‌آنهابعدازاینکه‌رسید بتو علم پس قرار گرفتی تونیز از بی‌انصافان.

خلاصه تفسیر

و (با وجود اینکه همه چیز را می‌فهمند باز هم عنادشان تا حدی است که) اگر شما در جلوی (این) اهل کتاب تمام دلایل (جهان) را (جمع نموده) عرضه نمائید، باز هم قبله شما را(هرگز) قبول نخواهند کرد و

۱- مسائل الارکان صفحه۵۳

(لذا نباید امیدی به موافقت آنها داشت زیرا قبله شما منسوخ شدنی نیست لذا) شما هم نمی‌توانید قبلهٔ آنها را قبول کنید (پس هیچ صورتی برای موافقت باقی نماند) و (هم چنانکه اهل کتاب با شما عناد دارند آنان با همدیگر نیز موافق نیستند زیرا) هیچ یک (گروهی) از آنها قبله(گروه) دیگر را قبول نمی‌کند(مثلاً یهود بیت المقدس را قبله قرار داده‌اند و نصاری جانب مشرق بیت المقدس بیت اللحم را قبله قرار داده‌اند) و شما (هرگز نمیتوانید قبلهٔ منسوخه غیر مشروعه را تسلیم نمایید زیرا) اگر (خدا نخواسته) این خیالات نفسانی آنها را (اگر چه در اصل حکم آسمانی بودند اما اکنون عمل بر آنها فقط بوجه منسوخ بودنش بی اعتباراست) قبول کنید (و آن هم) بعد از اینکه علم(قطعی وحی) پیش شما آمده است پس یقیناً شما (معاذالله) از ظالمان محسوب می‌شوید (که تا رکان حکم‌اند وبودن شما از ظالمان بوجه عصمت، محال است لذا این هم محال است که شما خیالات آنها را که از آنجمله یکی قبله آنها است بپذیرید)

معارف و مسائل

وَمَآ اَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ در اینجا این اعلام گردیده که الآن تا قیامت قبله شما بیت‌الله خواهد ماند هدف از این قطع خیالات یهود و نصاری بود که می‌گفتند قبله مسلمانان قراری ندارد قبلاً بیت الله بود باز بیت‌المقدس قرار گرفت سپس بیت الله شد لذا الآن نیز احتمال میرود که بار ثانی بیت المقدس را قبله قرار دهند.[1]

وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَآءَهُمْ در اینجا رسول خداﷺ بصورت فرض محال مخاطب قرار گرفتند که مجالی برای وقوع آن نیست و هدف در اصل

۱- البحر المحیط

گوشزد نمودن امت محمدی بود که خلاف ورزی از آن بقدری دشوار است که اگر خدا ناخواسته بفرض محال رسول الله هم به آن ارتکاب نمایند ایشان هم از ظالمان قرار خواهند گرفت.

اَلَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ يَعْرِفُوْنَهٗ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ

کسانیکه مابه آنان کتاب داده ایم می شناسند او را همانگونه که می‌شناسند پسران خود

وَاِنَّ فَرِيْقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ (۱۴۶) اَلْحَقُّ

راوبی شک گروهی از آنها پنهان می کنند حق را دیده و دانسته پس حق همان است که

مِنْ رَّبِّكَ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ (۱۴۷)

پروردگارتوبگوید پس نباش تو از شک کنندگان

خلاصه تفسیر

(در آیه ما قبل آمده بود که اهل کتاب قبله مسلمانان را در دل حق دانسته و بزبان قبول نمی‌کردند و در این آیه آمده است که اهل کتاب خود صاحب قبله یعنی رسول الله ﷺ را نیز در دل حق دانسته و بزبان حاضر نیستند قبول کنند)

کسانیکه ما به آنها کتاب (تورات و انجیل) داده‌ایم آنان رسول الله ﷺ را(بنا به بشارت هایی که در تورات و انجیل آمده است به حیث رسول الله) چنان (بدون شک و تردید) می‌شناسند که پسران خود را (بشکل) می شناسند (که با مشاهده صورت پسر هیچ وقت در شک و تردید قرار نمی گیرند که این چه کسی است، اما با این وجود همه مسلمانها شناخته نمی‌شوند البته بعضی ایمان آوردند) و بعضی از آنها (بگونه‌ای هستند که) امر واقعی را با وجودیکه کاملاً می‌دانند(باز هم) پنهان می‌کنند (حال آنکه) این امر واقعی از

جانب خداوند (ثابت) است پس (دربارهٔ امر واقعی ثابت من الله به هر فرد (میتوان گفت که) تو هرگز در جمع شک و تردید کنندگان قرار نگیر.

معارف و مسائل

در این آیه شناخت رسول کریمﷺ بحیث رسالت به شناخت پسران تشبیه داده شد که آنها هم چنانکه پسران خود را کاملاً می‌شناسند و هیچ وقت در شناخت آنها به شک و تردید مواجه نمیگردند؛ هم چنین با بشارات و علاماتی که نسبت برسول خداﷺ در تورات و انجیل آمده است، رسول خداﷺ را نیز بطور یقین میدانند و می‌شناسند و انکار آنها فقط از روی ضد و عناد است.
در اینجا این امر قابل توجه است که برای شناخت کامل مثالی از تشبیه به مادر و پدر داده نشد حال آنکه انسان مادر و پدر را نیز کاملاً می شناسد علتش این است که شناخت پسران نسبت به شناخت مادر و پدر خیلی بیشتر است زیرا انسان پسران خود را از آغاز تولد بدست خود می‌پروراند، و هیچ جایی از بدن آنها چنین نیست که از چشم و نظر مادر و پدر پنهان بماند بر خلاف مادر و پدر که بر اعضاء مستوره آنها گاهی نظر فرزندان نمی‌افتد.
از این توضیح این نیز روشن گردید که مراد از شناخت پسران بحیث پسری نیست زیرانسبت به آن می تواند انسان در اشتباه قرار گیرد که شاید همسر به خیانتی دست زده باشد و این پسر از من نباشد؛ بلکه مراد از آن شناخت شکل و صورت است که پسر خودی است یا خیر؛ اما کسی را که انسان بحیث پسری بپروراند، در شناخت شکل و صورت او هیچ وقت دچار اشتباه قرار نمی گیرد.

وَلِكُلٍّ وِّجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ط اَيْنَ مَا تَكُوْنُوْا
وبرای هرکس جهتی (یعنی قبله) هست که روی میآورد به آنطرف پس سبقت گیرید
يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيْعاً ط اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ (۱۴۸) وَمِنْ
در نیکیها هر کجا که باشید می آورد شما را دسته جمعی بی شک خداوند هر چیز را می
حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ط وَاِنَّه
تواند بکند و از هرکجا که بیرون آئی، پس روی بیاور بسوی مسجد الحرام و بی شک
لَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ (۱۴۹) وَمِنْ حَيْثُ
همین است بر حق از جانب رب تو و خدا بی خبر نیست از کارهای شما. و از هرکجا
خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ط وَحَيْثُ مَا
که بیرون آئی روی بیاور بسوی مسجد الحرام و هرکجا که باشید شما روی بیاورید
كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَه لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ
بسوی آن تا نرسد به مردم فرصتی برای درگیری با شما مگر کسانی که بی انصافند از
ط اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ ق فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِيْ وَلِاُتِمَّ
آنها پس از آنها یعنی اعتراضهای آنها نترسید و از من بترسید و تا که کامل کنم
نِعْمَتِيْ عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ (۱۵۰)
بر شما فضل خویش را و تا بیابید شما راه راست

خلاصه تفسیر

و (حکمت دوم تحویل قبله این است که سنت الله جاری است که) برای هر کس (از هر مذهبی) یک قبله‌ای هست که بسوی آن (در عبادت) روی میآورد (و چون شریعت محمدی دین مستقلی است قبله آن نیز

مخصوص گردید وقتی که حکمت بر همه روشن شد) پس شما (مسلمانان الآن از بحث و مباحثه دست بکشید) و در کارهای نیک (از دین خود) سبقت بگیرید (زیرا روزی با مالک ملاقات کردنی است، لذا) شما هر کجا باشید خداوند همه شما را (در جلسهٔ خویش) حاضر خواهد کرد،(در آن جابر نیکیها پاداش و بر بدیها سزای خواهد رسید) یقیناً خداوند بر هر امر کاملاً قدرت دارد و (مقتضای حکمت نیز همین است که هم چنانکه در شهرها روی بسوی کعبه می باشد هم چنین اگر از مدینه و یا از جای دیگر)از هر کجا شما (برای مسافرت) بیرون آئید، پس (باز هم) روی خود را (در نماز) بسوی مسجدالحرام بیاورید، (خلاصه اینکه درحضر و سفر و هر حالت قبله همین یکی است) و این (حکم عمومی قبله) کاملاً بر حق (و صحیح) است(و) از جانب خدا (است) و خداوند از کارهای انجام شده ذره ای غافل نیست.

حکمت سوم تحویل قبله

و (باز مکرراً گفته میشود که) شما از هر کجا (به سفر) بیرون روید (و در شهر بدرجه اولی در نماز) روی بسوی مسجدالحرام بیاورید و(هم چنین تمام مسلمانان هم بشنوید که) شما هر کجا باشید (در نماز) روی به آن بسوی (مسجدالحرام) بیاورید (و این حکم به این خاطر داده میشود که) تا که(به مخالفان مجالی به) گفتگوی در برابر شما نباشد (که اگر محمدﷺ همان نبی موعود آخر الزمان می‌بود، یکی از علائم او این بود که قبله اصلی او کعبه می باشد و حال آنکه او بسوی بیت المقدس نماز می خواند این سومین حکمت تحویل قبله است) مگر کسانی که از آنها (کاملاً) بی انصاف‌اند(آنها الآن هم در پی حجت بازی بیجای قرار میگیرند، که این چگونه پیغمبری است که بر خلاف انبیاء گذشته بسوی کعبه نماز میخواند ولی چون با اینگونه اعتراضات بیجا نمیتواند ضرری

بدین حق وارد بگردد) شما از اینگونه مردم (هیچ) نیندیشید (و بفکر پاسخ شبهات آنان قرار نگیرید) و از من بترسید (که مخالفتی بدستورات من نباشد که این برای شما ضرر در بر دارد) و(ما شما را به انجام همه این احکام موفق گردانیدیم) تا که انعام (و اکرامی) را که متوجه شما است باتمام برسانم (و شما را در آخرت داخل بهشت بگردانم) و تا شما (در دنیا) بر راه حق یعنی دین اسلام قرار گرفته) باشید (که تکمیل نعمت بر آن مرتب میگردد)

معارف و مسائل

در آیات مذکور نسبت به تحویل قبله جمله فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ سه بار آمده است وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ دو بار ذکر شده است وجه عام این تکرار این است که حکم تحویل قبله برای مخالفان شور و شغب ایجاد نمود و برای مسلمانان نیز انقلاب عظیمی در عبادت بود و اگر این بوسیله تکرار تأکید نمی شد، اطمینان قلبی و سکون بسادگی حاصل نمی شد؛ لذا این موضوع باربار تکرار گردید و در ضمن اشاره باین بود که این آخرین تحویل و قطعی است. لذا مجالی برای تبدیل در آن وجود ندارد.
صورت تطبیقی که در خلاصه تفسیر بیان القرآن آمده است قرطبی همانگونه تقریری نقل نموده است که با توجه به آن تکرار محض باقی نمی ماند.
مثلاً فرموده که نخستین حکم فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ط وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَه
درباره حضر است که وقتی شما در محل خویش مقیم باشید، بسوی مسجدالحرام روی بیاورید و سپس بکل امت همین دستور رسید لذا مفهوم «حیثُ ماکُنتم» بنابراین تقریر این می باشد که در وطن و شهر

خویش هر جا قرار گرفتید باید از بیت الله استقبال نمائید و این حکم مختص به مسجد نبوی نیست، باز در مرحله دوم که با این الفاظ حکم آمد جلوتر از آن الفاظ من حیث خرجت واضح نمود، که این حکم بهنگام بیرون آمدن از وطن در حال سفر است، و چون حالات سفر هم مختلف می‌باشند که گاهی برای چند روزی در روستا قیام پیش می‌آید و گاهی در حال طی مسافت می باشد برای عام قرار دادن این دو حالت در مرحله سوم با اضافه نمودن الفاظ و «حیثُ ما کنتم» نشان داد که در هر حالتی از سفر باشید در همه احوال باید از مسجدالحرام استقبال نمودو ضمن تکرار سوم حکمتی از تحویل قبله بیان گردید که به مخالفان این مجال نرسد تا بگویند که قبله نبی آخر الزمان حسب تصریحات تورات و انجیل کعبه باید باشد و این رسول بجای کعبه از بیت المقدس استقبال می نماید.

لِّكُلٍّ وِّجْهَةٌ هُوَمُوَلِّيْهَا، معنی لغوی وجهة بکسرواو چیزی که بسوی آن روی آورده میشود. حضرت ابن عباس فرموده که مراد از آن قبله است و در قرائت حضرت ابی بن کعب، در این مقام بجای «وجهة»، «قبلة» منقول است و مقصود آیه بنزد جمهور مفسرین این است که قبله هر قوم و ملتی که بهنگام عبادت به آن سوی روی میآورند، مختلف است؛ چه از جانب خدا به آنها چنین دستوری رسیده باشد و یا خود آنها جهتی را مقرر کرده باشند؛ در هر صورت این امر واقعی است که قبله اقوام مختلف می باشد. پس در چنین وضعی اگر برای نبی امی قبله خاصی مقرر گردد جایی برای انکار و حیرت باقی نخواهد ماند.

راهنمائی جهت اجتناب از بحثهای بیجا و مسائل مذهبی

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ، در جمله ما قبل از این فرموده بود که برای قومهای مختلف قبله‌های مختلف وجود دارد، و هیچ کدام قبله دیگری را قبول

نمی کند؛ لذا برای اثبات حقانیت قبله خویش بحث با دیگران بیجا است حاصل این جمله اینکه وقتی معلوم گردید که از این بحث برای مردم نفعی نیست؛ لذا دست از این بحث برداشته به کار اصلی خویش باید بپردازید؛ زیرا پسندیده است سعی و کوشش و مسابقه در کارهای نیک شود و تضییع اوقات در بحثهای بیجا و سستی در مسابقت الی الخیر باعث غفلت از آخرت می باشد، و کسی که بفکر آخرت و سرانجام خویش باشد هیچگاه در بحثهای بیجا نمی پردازد بلکه در فکر طی کردن منازل خویش قرار می گیرد بنابراین در جمله آینده فرمود:
اَیْنَمَا تَکُوْنُوْا یَأتِ بِکُمُ اللهُ جَمِیْعاً مقصود اینکه شکست و پیروزی و فکر نجات از اعتراضات، همه برای چند روز دنیا است و عنقریب روزی خواهد آمد که خداوند تمام ملل جهان را در آن روز در یک میدان جمع خواهند فرمود و از آنها حساب خواهند گرفت.
لذا وظیفه مردم هوشمند این است که وقت خود را در این باره باید صرف نمایند.

در عبادت و کارهای نیک نباید بدون دلیل تاخیر نمود بلکه مسارعت باید کرد.

از لفظ فَاسْتَبِقُوا نیز معلوم گردید که هر گاه انسان برای انجام کار نیک فرصت یافت، نباید درنگ کند؛ زیرا در اثر تاخیر نمودن در آن، بسا اوقات، توفیق سلب می گردد و انسان نمی‌تواند آنرا انجام دهد؛ چه آن کار خیر نماز و روزه باشد چه حج و صدقه و غیره؛ این مطلب در آیه ۲۴ از سوره انفال با وضاحت بیشتری آمده است.
یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیْکُمْ وَ اعْلَمُوْا اَنَّ اللهَ یَحُوْلُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهٖ
ای ایمانداران گفته خدا و رسول را بجا بیاورید وقتی که رسول شما را بسوی چیزی زندگی بخش بخواند و بدانید که خداوند حایل میشود در

بین انسان و قلب او.

آیا خواندن هر نماز در اول وقت افضل است؟

بعضی از فقها از مسابقت فی الخیرات بر این استدلال نموده‌اند که خواندن هر نماز در اول وقت افضل است و احادیثی را در تائید آن ارائه کرده اند که در آنها نسبت به ادای نماز در اول وقت فضیلت وارد شده است و همین است مذهب حضرت امام شافعی رحمةالله‌علیه.

ولی حضرت امام اعظم ابوحنیفه و حضرت امام مالک با استناد از احادیثی دیگر در این باره بتفصیل قایل هستند که نمازهایی که رسول خداﷺ از قول و عمل خویش بتاخیر آنها تلقین نموده است، پس وقت اول و افضل آنها همان است، که در احادیث بیان گردیده است و بقیه طبق اصل خویش باید در اول وقت ادا گردند. مثلاً در صحیح بخاری به روایت حضرت انس در تأخیر نماز عشاء، فضیلت ذکر گردیده است و حضرت ابوهریره فرموده که رسول خداﷺ تاخیر در نماز عشاء را می‌پسندید.[1] و هم چنین در صحیح بخاری و ترمذی به روایت ابوذر منقول است که وقتی حضرت بلال در سفری خواست که اذان ظهر را در اول وقت بگوید، رسول خداﷺ او را نهی فرمود و اظهار داشت که وقتی هوا سرد گردد، باید اذان گفت زیرا شدت گرما در اثر آتش جهنم است. خلاصه مطلب اینکه با تاخیر خواندن نماز ظهر را در موسم گرما می‌پسندید.

بنابراین روایات حضرت امام ابوحنیفه و امام مالک حاکی ازاین اند که عمل در اول وقت در این نمازها این است که از وقت مستحب نباید تاخیر کرد. هر کجا که به تأخیر دستوری نباشد، در آنجا، خواندن نماز در اول

۱- قرطبی

وقت افضل است. مانند نماز مغرب. بهر حال از آیه مذکور، این امر باتفاق ثابت گردید که زمانی که وقت نماز رسید، بدون عذر شرعی و یا طبعی نباید تاخیر کرد. ضرورت شرعی همان است که قبلاً ذکر گردید که نسبت بتاخیر بعضی از نمازها رسول خداﷺ دستور داده است و ضرورت طبعی عوارض ذاتی است مانند مرض و غیره که میتوان بسبب آنها نماز را تأخیر نمود.

كَمَآ اَرْسَلْنَا فِيْكُمْ رَسُوْلاً مِّنْكُمْ يَتْلُوْا عَلَيْكُمْ اٰيٰتِنَا وَيُزَكِّيْكُمْ وَ

هم‌چنان‌که فرستادیم بین شما رسولی از خود شما که تلاوت می‌کند پیش شما آیات ما

يُعَلِّمُكُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَّا لَمْ تَكُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ (۱۵۱)

را و پاک مینماید شما را و تعلیم می دهد شما را کتاب واسرار آن وتعلیم می دهد بشما آنچه

فَاذْكُرُوْنِيْٓ اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوْا لِيْ وَلَا تَكْفُرُوْنِ (۱۵۲)

را که نمی دانستید. پس یاد کنید مرا که یاد میکنم شما را وبپذیرید احسانم را و ناشکری نکنید

خلاصه تفسیر

(یعنی ما کعبه را قبله قرار داده، دعائی را از ابراهیم درباره مقبولیت بناء کعبه، پذیرفتیم) هم چنانکه (دعای دیگر او را که درباره بعثت محمدیه بود، قبول کردیم که) ما پیامبری (عظیم الشان) از خود شما فرستادیم (و او) آیات (و احکام) ما را خوانده بگوش شما می رساند و شما را (از خیالات و رسوم جهالت) پاک می گرداند و بشما کتاب (الهی) و سخنان حکیمانه تعلیم میدهد و چنان سخنان (مفیدی) بشما تعلیم می دهد که شما از آنها خبر نداشتید (نه با کتب پیشین و عقل می توانستید آنها را بدانید و بعثت این رسول عظیم الشان که در اثر دعای حضرت ابراهیمعليه السلام ،بود بظهور پیوست)

پس مرا در قبال این نعمتهای (یاد شده بعنوان منعم) یاد کنید؛ من شما را (از روی عنایت) یاد خواهم کرد و (نعمتهای) مرا شکرگزار باشید و (به انکار نعمت و یا ترک اطاعت) از من ناشکری نکنید.

معارف و مسائل

تا اینجا بحث از قبله بود؛ اکنون آنرا با چنان مطلبی به پایان رسانید که در تمهید این بحث، ضمن دعای حضرت ابراهیم بانی کعبه آمده بود، (یعنی از اولاد حضرت ابراهیم مبعوث شدن رسول الله ﷺ باشان خاصی.) ودر این اشاره به این نیز بود که در مبعث رسول خدا ﷺ دعای بانی کعبه دخلی داشت لذا اگر برای او کعبه قبله قرار داده شود، جای تعجب وَانکار نیست، کَمَا اَرْسَلْنَا یک توجیه حرف کاف که برای تشبیه آمده، آنست که در خلاصه تفسیر ذکر گردید. توجیه دیگر نیز میتواند آن باشد که علامه قرطبی اختیار نموده است، که ارتباط کاف حرف تشبیه به آیه بعدی فَاذْكُرُوْنِي است و معنی آن اینست که هم چنانکه ما بر شما یک نعمت تعیین قبله را مبذول داشتیم نعمت دیگر بعثت رسول خدا ﷺ را بر شما بذل نمودیم هم چنین نعمت ذکر الله هم هست شکر همه این نعمتها را بجا بیاورید تا که اینها افزون گردند، علامه قرطبی فرموده که کاف کَمَا اَرْسَلْنَا در اینجا مانند کاف کَمَا اَخْرَجَکَ است در سوره انفال و مانند کاف کَمَا اَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِيْنَ است در سوره حجر فَاذْكُرُوْنِي اَذْكُرْكُمْ، ذکر در اصل عبارت از یاد کردن است که با قلب ارتباط دارد، و ذکر زبانی را از آن جهت ذکر میگویند که زبان ترجمان قلب است از این معلوم گردید که همان ذکر زبان معتبر است که همراه با آن در دل نیز یاد خدا باشد و نسبت به این مولانا رومی فرموده‌اند:

بر زبان تسبیح و در دل گاو وخر
این چنین تسبیح کی دارد اثر

ولی با این باید دانست که اگر کسی با زبان بذکر و تسبیح مشغول باشد و حضور قلبی نداشته باشد یعنی قلب بذکر اشتغال نداشته باشد آن هم از فائده خالی نخواهد بود.
کسی به نزد حضرت ابوعثمان از چنین وضعی شکایت نمود که ما بازبان مشغول بذکر هستیم ولی در دل از آن حلاوت و لذتی احساس نمیکنیم؛او فرمود که برای این هم باید خدا را شکر گوئید که حق تعالی عضوی از اعضاء شما را که زبان باشد، در طاعت خویش بکار گرفته است (۱)

فضایل ذکر الله

فضائل ذکرالله بی‌شمارند و همین یک فضیلت آن هم کم نیست که وقتی بنده ای خدا را یاد کند، خداوند او را به یاد می آورد.
ابوعثمان نهدی گفته است که من آنوقت را که خدا ما را بیاد میآورد، می‌دانم. مردم گفتند این چگونه میتواند معلوم گردد؟ فرمود: حسب وعده قرآن، وقتی بنده مؤمن، خدا را یاد کند، خداوند هم او را یاد خواهند کرد. لذا برای همه درک نمودن این، آسان است که وقتی ما به یاد حق تعالی مشغول باشیم، او تعالی نیز ما را یاد خواهند کرد.
لذا معنی آیه چنین است که شما مرا به اطاعت احکام یاد کنید و من شما را به اعطای ثواب و آمرزش یاد خواهم نمود. حضرت سعید بن جبیر، ذکرالله را به طاعت و فرمانبرداری تفسیر نموده است ومی فرماید:
فمن لم یطعه لم یذکره و ان کثر صلوته و تسبیحه
یعنی کسی که از احکام خداوند اطاعت ننمود، او خدا را یاد نکرده است؛ اگر چه در ظاهر نمازها و تسبیحات او زیاد باشند.

۱- قرطبی

میکرد، هدف، در آیات فوق، پاسخ به این اعتراض و دفع این اثر بود. اثر دیگر بر طبایع اهل اسلام که از این اعتراض، بعد از پاسخ به آن نیز، از اصرار بیجا بر آن در قلب، رنج و صدمه پدید می آید، در آیه بعدی روش تخفیف حزن را که صبر و صلوة باشد، نشان داده، این اثر دوم را بکلی برطرف نمود.

خلاصه تفسیر

ای ایمانداران (نسبت بتخفیف اندوه در طبع) بصبر و نماز کمک بگیرید بی‌شک حق تعالی (به هر شکل) با صبر کنندگان است(و با نمازخوانان به درجه اولی خواهد بود زیرا نماز از همه بزرگترین عبادت است پس وقتی که در صبرچنین وعده ای هست، پس نماز که بالاترازآن است بدرجه اولٰی شامل این بشارت خواهد شد.)

معارف ومسایل

صبر و نماز حل هر مشکل و علاج هر مشقت می باشند.

اِسْتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِدر این آیه راهنمائی شده که نسخه اکسیر برآوردن تمام حوائج و ضروریات و ازاله تمام آفات و مصائب و مشقتها از دو چیز مرکب است: یکی صبر؛ دوم نماز و به تعمیم این نسخه برای همه حوایج و همه مصائب قرآن مجید بدین گونه اشاره نموده است که کلمه اِسْتَعِيْنُوْارا عام گذاشته است چیز خاصی را ذکر ننموده است که در فلان کار از این دو چیز کمک بگیرید از این معلوم گردید که این دو چیز بگونه‌ای هستند که از آنها در هر ضرورت انسان میتوان کمک گرفت در تفسیر مظهری این عموم توضیح داده شده است، اکنون این دو جزء این نسخه را درک نمائید.

اصل حقیقت صبر

معنی اصلی صبر عبارت است از جلوگیری نفس و کنترل برآن و در اصطلاح قرآن و سنت صبر دارای سه شعبه است:
۱- جلوگیری نفس از چیزهای حرام و ناجایز
۲- اجبار آن بر پایبندی طاعات و عبادات
۳- و صبر نمودن برآفات و مصائب؛ یعنی، اگر مصیبتی وارد بشود آنرا از طرف خدا دانسته و بثواب آن امیدوار باشد و با وجود این اگر بمنظور اظهار تکلیف و پریشانی سخنی بر زبان آید منافی به صبر نیست (ذکره ابن کثیر عن سعید بن جبیر) این هر سه نوع صبر جزء فرایض هستند و بر هر مسلمان لازم است که پای بند همه آنها باشد؛ ولی توده مردم فقط قسم سوم را صبر می دانند و دونوع دیگر راکه در حقیقت پایه و اساس صبر اند، از انواع صبر بشمار نمی آورند.
«صابرین» در اصطلاح قرآن و حدیث لقب آن افرادی است که به هر سه نوع صبر پایبند باشند. در بعضی از روایات نقل شده که وقتی در میدان محشر ندا داده میشود، که صابرین کجا هستند کسانی به پا می خیزند که بر هر سه نوع صبر استوار مانده، زندگی خود را بر آنها به پایان رسانیده‌اند و به ایشان بدون از محاسبه، اجازه دخول جنت داده می شود، ابن کثیر پس از نقل این روایت میفرماید: که در آیه إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ اشاره به همین موضوع است.
نماز: دومین جزء این نسخه برای تکمیل تمام لوازم انسانی و نجات از تمام آفات و پریشانی نماز می باشد که در تأثیر پذیرش، حکم کیمیا را دارد.
از تفسیری که بر صبر پیش از این نوشته شد، معلوم گردید که نماز را بدین سبب جداگانه ذکر کرد که از تمام عبادات نماز به تنهایی نمونه کاملی از

صبر می باشد؛ زیرا در هنگام خواندن نماز نفس انسان در چهار چوب عبادات زندانی است و از تمام معاصی و مکروهات حتی از بسیاری اعمال و چیزهای حلال باز داشته میشود؛ بنابراین نمونه اصلی صبر که عبارت از کنترل کردن نفس و پایبند ساختن آن بر اطاعت و دور داشتن آن از گناهان می باشد، در نماز دیده میشود.

علاوه بر آن نماز در برآوردن تمام نیازهای انسانی و نجات از همه آفات و مصائب بسیار مؤثر است. هر چند که نحوهٔ تأثیر پذیرش آن معلوم نباشد. چنانکه بسیاری از دواها اثر به خصوصی دارند؛ تأثیر پذیری آنها،با توجه به کیفیت سردی وگرمی که هر یک از دواها دارد،بعضی برای بر طرف کردن بیماری های خاصی مؤثر می باشند ؛مانند قرار دادن دانه فرنگی در دهان یا دست برای درد کلیه وآویزان نمودن عود به گردن ،برای بسیاری از بیماری ها مفید واقع می شود و سببش معلوم نیست.

همانطور که مغناطیس در جذب آهن اثر خاصی دارد ،نماز برای برآورده ساختن حوایج انسانی ورهایی از تمام مصایب ، نیز اثر خاصی دارد بشرطی که با آداب و خشوع و خضوع خوانده شود؛ علت اینکه نمازهای ما که بی تأثیر بنظر می رسند از خود ما است که در خواندن نماز آداب آنرا رعایت نمی‌کنیم و بدون خشوع و خضوع ادا می‌کنیم؛ در حالی که عادت شریفه آنحضرت ﷺ این بود که هرگاه برای او کار مشکل و مهمی پیش می آمد، به نماز رو می‌آورد و به برکت آن نماز، آن مشکل بر طرف می گشت.

در حدیث آمده است که: اذاحزبه امر فزع الی الصلوة، یعنی هرگاه برای آن حضرت امری پیش می آمد به نماز روی می‌آورد.

صبر و نماز از این جهت موجب نجات از تمام مصائب و مشکلات‌اند که از صبر همراهی وقرب الله بدست می آید.

اِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِيْنَ؛ در این جمله باین راز مخفی اشاره گردید که صبر

چگونه سبب حل مشکلات و دفع مصائب است؟ حاصل اینکه با صبر، انسان به معیت و همراهی لطف و عنایات خدا نایل می گردد، و بدیهی است هر کسی که نیروی الهی با او همراه باشد، کار او لاینحل نمی ماند، و هیچ مصیبتی نمیتواند او را عاجز کند.

وَ لَا تَقُوْلُوْا لِمَنْ يُّقْتَلُ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَّلٰكِنْ لَّا

وبه کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند نگوئید که مرده‌اند بلکه آنان زنده‌اند

تَشْعُرُوْنَ (۱۵۴) وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوْعِ وَ

اماشما اطلاع ندارید.و ما البته شما را بقدری ترس و گرسنگی و خسارت در

نَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ

مالهاوجانها و میوها آزمایش می‌کنیم و به صبر کنندگان مژده بده که هرگاه

(۱۵۵) الَّذِيْنَ اِذَآ اَصَابَتْهُمْ مُّصِيْبَةٌ قَالُوْٓا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ

برسدبه آنان مصیبتی می‌گویند ما از آن خدائیم و بسوی او میر ویم عنایات و

رَاجِعُوْنَ (۱۵۶) اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰتٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَ

مهربانی پروردگار شامل این گروه است وایشان

اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ (۱۵۷)

هستند بر راه راست

ربط: در آیات پیشین بهنگام وقوع حوادث ناگوار به صبر تلقین داده، فضیلت ومقام صابران را بیان فرموده بود و در این آیات هم شرحی از بعضی وقایع خلاف طبع، و تشویق به صبر هنگام وقوع آنها را بیان می‌فرماید؛ در اینجا مضمون قتال با کفار را از دو جهت مقدم فرموده است: اول بخاطر اعظم بودن آن کار، زیرا کسی که در برابر مصیبتهای

بزرگتر صبر و شکیبائی دارد در قبال مصیبتهای کوچک بهتر صبر خواهد کرد. دوم بخاطر اینکه از لحاظ مقام مضمون تقدیم آن مناسب است زیرا این معامله با معترضین مذکور اتفاق افتاده بود.

خلاصه تفسیر

نسبت به کسانی که در راه خدا (یعنی بخاطر دین) کشته می‌شوند،(آنان چنان فضیلتی دارند که در حق آنان) چنین هم نگوئید که آنان (مانند مردگان معمول) مرده‌اند بلکه (آنان با حیاتی ویژه) زنده‌اند اما شما با حواس(فعلی خود) نمی‌توانید (آنرا) درک کنید و (ببینید) ما شما را (در زمینه رضا و تسلیم که خواستهٔ ایمان‌اند) آزمایش می‌کنیم بقدری خوف (که از هجوم مخالفین یا نزول حوادث و شداید پدید می‌آید) و بمقداری (فقرو) فاقه و بقدری خسارت در مال و جان و میوه ها (مثلاً اگر حیوانها مردند یا مردمی مردند یا مریض شدند یا میوه‌ها و محصولات کشاورزی تلف شدند شما صبر کنید) و (کسانی که در این آزمایشها پیروز شدند و از خود استقلال نشان دادند) شما به چنین صابران مژده بدهید(که عادت‌شان اینست) که هرگاه بر آنان مصیبتی وارد می‌شود (آنرا در دل فهمیده) میگویند که ما (در حقیقت با مال و اولاد) مملوک خدا می‌باشیم (و مالک حقیقی به هر نوع تصرف در ملک خود مختار است؛ بنابراین بخاطر آن دل تنگ شدن معنی ندارد) و همهٔ ما (از این جهان) بنزد خدا میرویم(پس خسارات اینجا در آنجا جبران خواهد شد . مضمون بشارتی که با استماع آنان رسانیده می‌شود این است که) بر آنان از طرف خدا رحمتهای ویژه (جداگانه مبذول) می‌شود و (بر همه بصورت مشترک) رحمت عمومی هم می باشد و ایشان‌اند آن کسانی که به حقیقت رسیده (و آنرا درک کرده‌اند که خدا را مالک و تدارک کننده خسارتها دانسته) اند.

معارف ومسایل

بیان حیات برزخی شهداء و انبیاء و برتری درجات ایشان

هر کسی اینرا می‌داند که بر اساس روایات اسلامی هر مرده در عالم برزخ یک نوع زندگی دارد که بوسیله آن عذاب یا ثواب قبر را احساس می‌کند. در این باره میان مومن و کافر یا صالح و فاسق فرقی نیست؛ ولی این حیات در عالم برزخ درجات متفاوتی دارد بطوری که یکی از این درجات عام است و شامل همه افراد بشر می باشد و بعضی از آنها فقط بانبیاء و صالحین اختصاص دارد و در میان آنان نیز عده‌ای بر عده‌ای دیگر امتیاز و فضیلت دارند در رابطه با این مسأله علماء مقالات و تحقیقات بیشماری دارند؛ اما از آن نوشته‌ها آنچه به کتاب و سنت نزدیکتر و از شبه پاک است، همان است که سیدی حکیم الامة تهانوی در تفسیر بیان القرآن توضیح داده است که فقط عینا نقل آن در اینجا کافی می باشد.

نکته: به مقتولی که در راه خدا کشته می‌شود شهید می‌گویند و دربارهٔ او بکار بردن این عبارت که او مرده است، هم صحیح و جایز است اما از اینکه مرگ او مانند مرگ سایر مردگان قلمداد شود ممانعت شده است زیرا اگر چه روح هر شخصی پس از مردن به عالم برزخ میرسد و به خاطر وجود حیات در آنجا جزاء و مکافات را احساس مینماید اما در آن مقام، شهید نسبت به سایر مردگان از ویژگی و امتیاز خاصی برخوردار است و این حیات در آثار وجودی او از دیگران قوی تر می باشد؛ مثال آن مانند سر انگشتها در برابر پاشنه پای می باشد که اگر چه در هر دو عضو حیات وجود دارد اما این آثار زندگی در سر انگشتها بیشتر از پاشنه پا احساس می‌شود همچنین آثار حیات در شهداء در مقایسه با دیگر مردگان بسیار بیشتر است حتی بر خلاف مردگان

معمول یک اثر و نیروی حیات در شهید روی جسد ظاهری او هم مشاهده می‌گردد؛ بطوریکه علی رغم اینکه جسد او مجموعه‌ای از گوشت و پوست می باشد، اما از تماس با خاک متأثر نمی‌شود و از بین نمی‌رود بلکه مانند جسم زنده درون قبر زنده و سالم می‌ماند احادیث و مشاهدات گواه بر این حقیقت می‌باشند. لذا شهداء با توجه باین امتیاز زنده گفته می‌شوند و از اینکه مثل سایر مردگان بآنها مرده گفته شود ممانعت بعمل آمده است. ولی آنان در احکام ظاهری مانند عموم مردگان‌اند؛ بطوریکه پس از وفات ارث آنها توزیع میگردد و دیگران می توانند با همسران‌شان ازدواج بکنند و انبیاء علیهم‌السلام از لحاظ داشتن این حیات برزخی نسبت به شهداء از امتیاز بسیار بیشتر و بالاتری برخوردار می‌باشند؛ به گونه‌ای که علاوه بر اینکه جسم آنها سالم می‌ماند، بعضی از آن آثار حیات عالم برزخ بر احکام ظاهری از آنجمله در نحوه تقسیم ارث و همسران آنها واقع میشود؛ بطوریکه ارث آنها تقسیم نمی‌گردد و همسران‌شان نمی‌توانند با شخص دیگری ازدواج نمایند. پس در عالم برزخ آثار زندگی در انبیاء علیهم‌السلام از همه قوی‌تر می باشد و شهداء بعد از انبیاء قرار دارند و عموم مردگان در درجه پایین‌تر از شهداء می‌باشند البته از بعضی احادیث چنین استنباط می‌شود که بعضی از اولیاء و صالحان از لحاظ داشتن این فضیلت در ردیف شهداء قرار دارند؛ لذا مردن در راه مجاهده با نفس را هم از نظر معنی شهادت بشمار می‌آوریم و آن کسانی که در این مسیر می‌میرند، شهید محسوب می‌شوند.

یا چنین گفته شود که تخصیص شهداء در آیه باعتبار عموم قرنها است نه باعتبار صالحین و صدیقین که از لحاظ پایه و مقام با شهداء برابراند، و اگر کسی جسم شهیدی را یافت که خاک خورده است بداند که امکان دارد نیتش خالص نبوده است زیرا مدار شهادت برآنست که

قتل بر نیت خالص واقع بشود و اگر نه کشته شدن به تنهائی شهادت بشمار نمی آید، و اگر بالفرض شهیدی خاک خورده یافته بشود که مقتول بودن او فی سبیل‌الله و جامع شرائط بودن شهادت او بدلایل قطعی متواتر و غیره ثابت باشد.
(که این شبه برای صاحب روح المعانی وارد شده بود) در این باره گفته می‌شود، که منظور از آنچه در حدیث به صراحت بیان شده که جسم انبیاءعلیهم‌السلام و شهداء را زمین از بین نمی‌برد، اینست که خاک نمی تواند جسم آنها را خراب کند؛ ولی امکان دارد بدن آنها تحت تأثیر مواد دیگر نهفته در خاک قرار گیرد و فنا بشود؛ زیرا خداوند متعال اقسام و انواع فلزات و مواد آنها را در زمین به ودیعت گذاشته است. پس اگر به سبب وجود آنها جسم شهیدی متأثر شد، آن تأثیر پذیری با این آیه منافات ندارد. همانطوریکه ثابت شده است که اجسام مرکب از قبیل اسلحه و ادویه و اغذیه و اخلاط و اجسام مانند آب و آتش و باد در اجساد انبیاءعلیهم‌السلام هم تأثیر گذاشته‌اند و این یک حقیقتی است که حیات بعد از ممات شهداء از حیات قبل از ممات انبیاءعلیهم‌السلام قویتر نیست.
و باید دانست که درون زمین علاوه بر عضو خاک بعضی از مواد غیر خاکی هم وجود دارد همانطوریکه در عناصر دیگر هم مواد مختلفی دیده می‌شود. بنابراین اگر اجساد شهیدان بواسطه آن اجزاء غیر خاکی متأثر شوند بر احادیثی که درباره حرمت فاسد گردانیدن اجساد شهداء بوسیله زمین بیان شده اشکالی وارد نمی‌شود.
جواب دیگر اینکه برای امتیاز شهداء از عموم مردگان این کافی است که اجساد آنان نسبت به مردگان دیگر تا مدت طولانی‌تر تحت تأثیر خاک از بین نمی‌روند.
اگر چه ممکن است که پس از گذشت یک زمان طولانی متأثر بشوند، و

درباره احادیثی که راجع به محفوظ ماندن اجساد شهداء بیان شده میتوان گفت که منظور آنها از حفاظت، خرق عادت است و آن بدو صورت میتواند واقع بشود حفظ مؤبد و حفظ طولانی و چون حیات برزخ با حواس ظاهری قابل درک نیست، خداوند فرمود: لا تشعرون یعنی شما نمی‌توانید آنرا درک کنید.

تدبیر ویژه برای تسهیل صبر بر مصائب

حقیقت آن امتحانی که از طرف خدای تعالی بر بندگان پیش می آید در تفسیر آیه ۱۲۴ وَ اِذِا بْتَلیٰ اِبْرَاهِیْمَ رَبُّه بیان شد اطلاع دادن به حوادث قبل از وقوع این فائده را دارد که صبر بر آن آسان میگردد،زیرا به سبب وقوع صدمه ناگهانی بر کسی پریشانی وی بیشتر می‌شود، این آیه به همه امت خطاب می‌کند که باید بدانند این جهان دارالمحن (جای سختیها و تکالیف) است بنابراین حوادثی که در این دنیا بر کسی وارد می‌شود، نباید آنها را غیر منتظره قلمداد کرد و به سبب وقوع آنها شخص صدمه دیده بی‌صبری نماید؛ چون وجود صبر با اختلاف درجات در همه افراد بشر یکسان است. لذا انعامی که به همه آنها داده عموم رحمت خداوندی است که به آنان وعده داده شده است، و چون مقدار صبر و خصوصیت و شأن هر صابر متفاوت است، جایزه و انعام هر کدام از آنان با توجه به میزان صبر آنها دارای درجات و ارزشهای خاصی خواهد شد. همانطوریکه در دنیا هنگام اعطا جایزه همه افراد مشمول جایزه را دعوت می‌کنند. اما خلعت و وجه نقد هر کدام به تناسب حیثیت و خدمتش به او میدهند.

بهترین معالجه برای تسکین قلب بهنگام مصیبت خواندن اِنَّا للهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ با درک معنی آنست

آنچه خداوند به صابران نسبت داده و فرمود که بهنگام مصیبت اِنَّا للهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ می خوانند در حقیقت درسی برای مصیبت دیدگان است که باید در وقت مصیبت چنین بگویند و اگر با درک مطلب از ته دل گفته شود هم ثواب زیاد دارد و هم برای ازاله رنج وغم و تسلیت قلب، اثر کیمیا را دارد.

اِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلَا

بی شک صفا و مروه از نشانه های خدامی باشند؛ پس هرکس که حج بکند به بیت الله یا عمره کند

جُنَاحَ عَلَيْهِ اَنْ يَّطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَاِنَّ اللهَ شَاكِرٌ

گناهی نیست براو که طواف کند در میان این دو و هرکس بخوشی خود کار نیک انجام دهد پس

عَلِيْمٌ (۱۵۸)

خدا قدردان و به همه داناست.

ربط: در آیات گذشته از وَاِذِ ابْتَلٰی اِبْرَاهِیْمَ رَبُّه به بعد در آیات زیادی درباره خانه کعبه بحثی مفصل آمده بود. در نخستین آیه از آنها ذکری از خانه کعبه به عنوان عبادتگاه بمیان آمد و بعد از آن شرح دعای حضرت ابراهیم علیه السلام بیان شد که ایشان از خدا خواسته بودند که احکام مناسک بما نشان داده شود، حج و عمره جزء مناسک می‌باشند، همچنانکه معبد بودن خانه کعبه با قبله قرار گرفتن آن و اهمیت آن توضیح داده شد.

اکنون در این آیات نسبت به مقصد قرار گرفتن آن در حج و عمره موضوعی بیان می‌شود و آن اینکه در مکه دو کوه بنام صفا و مروه وجود دارد که حجاج پس از طواف کعبه، هنگام انجام مناسک حج و

عمره در میان آن دو کوه می‌دوند و این عمل دویدن را «سعی» می‌گویند چون در زمان جاهلیت نیز این سعی بین صفا و مروه وجود داشت و آنها بر بالای آن دو کوه چند بت گذاشته بودند. بعضی از مسلمانان تصور کردند که این سعی از رسوم جاهلیت می باشد و انجام دادن آن موجب گناه می‌شود و حتی بعضی از آنها در زمان جاهلیت هم این عمل را گناه می‌پنداشتند، لذا گمان بردند که شاید انجام آن در اسلام هم گناه می باشد، و مقصد خداوند متعال ازاله این هر دو شبهه بود. بنابراین هدف در مطلب گذشته پاسخ باعتراض کفار نسبت به قبله قرار گرفتن کعبة الله در نماز بود و در موضوع اخیر هدف ازاله شک و تردید مؤمنین درباره سعی بین صفا و مروه است و این امری است که به مقصد قرار گرفتن کعبه در انجام حج و عمره ارتباط دارد؛ پس وجه ربط میان دو موضوع روشن گردید.

خلاصه تفسیر

(لذا در انجام سعی بین صفا و مروه شک نیاورید زیرا) یقیناً صفا و مروه (و سعی نمودن در میان آنها) از جمله یادگارهای (دین) خدا می‌باشند. پس هر کس که به بیت الله حج یا عمره (آنرا) بجا بیاورد ذره ای گناه بر او وارد نمی‌شود(آنطوریکه شما در اشتباه بودید) در رفت و آمد(طبق طریقه معروفه سعی) در میان آن دو (که این سعی نامیده می‌شود. علاوه بر این که بر او هیچ گناهی وارد نمی‌شود دارای ثواب نیز می‌شود زیرا این سعی از نظر شرع کاری نیک و پسندیده است) و (پیش ما قاعده هست که) هر کس که به میل و رغبت خود کار خیری انجام دهد. خدای تعالی (از او خیلی) قدردانی می‌کند و (نیت و اخلاص آن فرد نیکوکار را) کاملاً می‌داند (بنابراین بر اساس همان قانون به اندازه اخلاص سعی کننده به او ثواب عنایت می‌کند)

معارف ومسایل

تحقیق بعضی لغات؛ شعائرالله: شعائر جمع شعیره بمعنی علامت است و مراد از شعائر الله آن اعمالی است که خداوند متعال آنها را علائم دین قرار داده است.
حج: معنی لفظی حج قصد است و در اصطلاح قرآن و سنت عبارت است از قصد خانه کعبه و انجام افعال مخصوص در آنجا.
عمره، عمره در لغت بمعنی زیارت کردن است و در اصطلاح شرع عبارت است از حضور در مسجدالحرام و طواف و سعی در میان صفا و مروه.

سعی بین صفا و مروه واجب است

طریقه ادای حج و عمره و سعی در کتب فقه مفصلاً بیان گردیده است؛ سعی بین صفا و مروه به نزد امام احمد، سنت مستحبه و به عقیده امام مالک و امام شافعی فرض و به نزد امام ابوحنیفه واجب می باشد که اگر کسی آنرا ترک کند باید گوسفندی ذبح نماید.
از الفاظ آیه مذکور نباید چنین استنباط کرد که سعی در میان صفا و مروه حداکثر یکی از مباحات است که بانجام آن بر کسی گناهی وارد نمی‌شود؛ بدلیل اینکه در آیه لفظ لاجناح بکار رفته است. ولی باید دانست که عنوان لاجناح در اینجا به مناسبت سوالی و پاسخ به آن وارد شده است.
سوال در این زمینه بود که چون اهل جاهلیت بر بالای صفا و مروه بت گذاشته و برای عبادت آنها در میان این دو کوه سعی می‌کردند، بنابر شباهتی که این عمل با عمال کفار داشت ، می‌بایستی حرام قرار می‌گرفت؛ درجواب به آنها گفته شد که در انجام این سعی ذره ای گناه

وجود ندارد؛ زیرا این عمل در اصل سنت ابراهیمی است و به عمل جاهلانه کسی گناه قرار نمی‌گیرد، و ذکر آن باین الفاظ با وجوبش منافاتی ندارد.

اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْتُمُوْنَ مَاۤ اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنٰتِ وَالْهُدٰی مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنّٰهُ

یقیناً کسانی که پنهان می‌کنند آنچه را ما از حکم روشن و امور هدایت بعد از اینکه آنها

لِلنَّاسِ فِی الْکِتٰبِ اُوْلٰٓئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَیَلْعَنُهُمُ

رابواسطه کتاب برای مردم توضیح دادیم خدا آنها را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان نیز

اللّٰعِنُوْنَ (۱۵۹) اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا وَاَصْلَحُوْا وَبَیَّنُوْا فَاُولٰٓئِکَ

لعنتشان می‌کنند. بجز کسانی که توبه کردند و کارهای خود را درست نمودند و سخن

اَتُوْبُ عَلَیْهِمْ وَاَنَا التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ (۱۶۰) اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَمَا

حق را واضح کردند پس من آنها را عفو می‌کنم و من عفو کننده ای بزرگوار و بی نهایت

تُوْا وَهُمْ کُفَّارٌ اُوْلٰٓئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰٓئِکَةِ وَالنَّاسِ

مهربان هستم. یقیناً کسانی که کافر شدند و در حالت کفر مردند لعنت خدا و فرشتگان و

اَجْمَعِیْنَ (۱۶۱) خٰلِدِیْنَ فِیْهَا لَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ

تمام مردم بر آنها است. و همیشه در آن لعنت میمانند نه عذاب از آنها تخفیف می‌شود و

یُنْظَرُوْنَ (۱۶۲)

نه با آنها مهلتی داده می‌شود.

ربط: پیش از این ضمن بحث درباره قبله مطلبی راجع به حق پوشی اهل کتاب نسبت به نبوت صاحب قبله در آیه ۱۴۶ اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْکِتٰبَ یَعْرِفُوْنَه الیٰ قوله لَیَکْتُمُوْنَ الْحَقَّ بیان گردیده و در این آیات برای تکمیل آن مطلب و عید پنهان کنندگان حق و اصرار دارندگان برکتمان

آن را بیان نموده و به توبه کنندگان وعده عفو میدهد.

خلاصه تفسیر

کسانی که پنهان می‌کنند آن مطالب را که ما نازل کرده‌ایم که (در ذات خود) روشن و (برای دیگران) هادی‌اند بعد از اینکه ما آنها را در کتاب (الهی تورات و انجیل نازل کرده) بر عموم مردم ظاهر نمودیم خداوند آنها را لعنت می‌کند (که از رحمت خاص خود آنها را دور می‌کند) و لعنت کنندگان (بسیار دیگری که از این عمل نفرت دارند) نیز آنانرا لعنت می‌کنند (که بر آنها دعای بد می‌کنند) بجز آن گروه (از این پنهان کنندگان) که (از این رفتار خود) توبه کنند(یعنی در پیشگاه خدا از اعمال گذشته خویش معذرت خواهی نموده) و (اعمال فاسد خود را در آینده) اصلاح نمایند و (راه اصلاح اینست که کلیه مطالب پنهان نگهداشته شده را بطور کامل) ظاهر کنند (تا همه از آنها با خبر گردند و وبال گمراه ساختن مردم عاید آنان نگردد و از نظر شرع، زمانی اظهار آنان معتبر است که دین اسلام را قبول کنند و به آن ایمان بیاورند؛ زیرا در صورت عدم قبول دین اسلام حقانیت نبوت محمدی، بر توده مردم مخفی می ماند و آنان چنین تصور می‌کنند که اگر پیامبری حضرت محمدﷺ بر حق می‌بود، اهل کتاب بر او ایمان می‌آوردند؛ بنابراین اگر ایشان مطابق آنچه گفته شد، ایمان بیاورند) پس من (از روی لطف و عنایت) به آنان روی می‌آورم (و اشتباهات گذشته آنها را عفو می‌کنم) و این سنت جاری من است که (نسبت به کسانی که توبه کنند) توبه پذیر و مهربان باشم البته کسانی که (حقایق دین اسلام را پنهان کرده) به دین اسلام گرویده نشوند و در حالت کفر بمیرند، لعنت خدای تعالی و فرشتگان و تمام مردم شامل آنان خواهد بود و آنان برای همیشه در آن لعنت گرفتار می‌مانند (منظور اینست که برای

همیشه در جهنم باقی خواهند ماند و در حقیقت ملعون دائمی کسی است که برای همیشه در جهنم گرفتار بماند و در نتیجه رحمت خدا شامل حال او نمی‌شود و با این لعنت دائمی) گاهی عذاب (در جهنم پس از دخول در آن) از آنها تخفیف داده نمی‌شود، و نه (قبل از ورود به جهنم تا مدتی معین) به آنها مهلت داده می‌شود (زیرا زمانی به کسی مهلت می‌دهند که پرونده اعمال او گنجایش و ظرفیت برای مهلت بیشتر داشته باشد و هنگامی که پرونده ظرفیت اضافی نداشته باشد با اولین زمان ملاقات فرمان مجازات صادر میگردد)

معارف ومسایل

اظهار کردن علم دین و گسترش دادن آن واجب و پنهان داشتن آن شدیداً حرام می‌باشد.

در آیه مذکور بیان گردید که پنهان نگهداشتن هدایات و بینائی که از طرف خداوند نازل شده است از مردم چنان جرمی است که خداوند و تمام مخلوقات پنهان دارندهٔ آن را لعنت می‌کنند از این مفهوم چند حکم شرعی استنباط می‌شود:

نخست اینکه: مخفی داشتن آن علمی که اظهار و اشاعه آن لازم است حرام می باشد، رسول خداﷺ فرموده است که: «من سئل عن علم فکتمه الجمه الله یوم القیامة بلجام من النار» رواه ابوهریره و عمر و بن العاص اخرجه ابن ماجه (قرطبی) کسی که از او نسبت به حکمی از احکام دین که آنرا می‌داند سوال شود و او آنرا پنهان کند در روز قیامت بر دهان او لگام آتشین زده می‌شود، حضرات فقها فرموده‌اند که این وعید در صورتی شامل حال کسی می‌گردد که شخص دیگری برای بیان مسائل بغیر از او نباشد، بنابراین اگر علماء دیگری موجود بودند می‌تواند بگوید که این مسئله را از علماء دیگر سوال کنید.

مسئله دوم: این است که کسی که علم کافی و صحیح نداشته نباید بر بیان مسائل و احکام جرأت و اقدام نماید.

مسئله سوم: اینکه این وعید شدید نسبت به کتمان علم درباره آن علوم و مسائل است که در قرآن و سنت بطور واضح بیان شده‌اند و اظهار کردن و اشاعۀ آنها لازم است. اما آن مسائل دقیق و باریک که از سطح درک و فهم مردم عادی بالاتر است، و امکان دارد مردم به آن دچار سوء تفاهم شوند، بهتر است در حضور عوام بیان نشوند و این عدم اظهار نسبت به آن مسائل در حکم کتمان علم نمی باشد. لذا لفظ مِنَ البَيِّنَاتِ وَ الْهُدىٰ در آیه مذکور به همین مورد اشاره دارد.

حضرت عبدالله بن مسعود در این باره فرموده است که اگر شما برای عوام آن نوع احادیث راکه نمی‌توانند آنها را کاملاً درک نموده به آن متوجه بشوند بیان کنید پس شما آنان را در فتنه می‌اندازید.(قرطبی)

همچنین در صحیح بخاری از قول حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که فرمودند، در حضور مردم عادی مسائل علمی را تا آن اندازه بیان کنید که عقل و فهم آنان بتواند آنها را تحمل کند. آیا شما میخواهید (با بیان مسائل دقیق و پیچیده) مردم، خداو رسول او را تکذیب کنند؟ زیرا موضوعی که از فهم و توان مردم بالاتر باشد در دلهایشان شک و تردید ایجاد می‌کند و امکان دارد آن را نپذیرند و انکار نمایند، بنابراین با توجه باین واقعیات معلوم می‌شود که جزء مسئولیت عالم است که نخست حالات و قدرت درک شنوندگان را ارزیابی و سپس با آنان صحبت کند. لذا در حضور کسی که احتمال دارد دچار سوء تفاهم بشود. اینگونه مسائل را هرگز بیان نکند از اینجا است که فقهای کرام پس از بیان برخی مسائل یادآور می‌شوند که هٰذَا مِمَّا يُعْرَفُ وَ لاَ يُعَرَّفُ یعنی این مسئله طوری است که خود اهل علم باید آنرا بفهمند اما در بین توده مردم نباید بازگو شود، در حدیثی

حـضرت رسـول خـداﷺ فـرموده است، لاَ تَـمْنَعُوا الْـحِكْمَةَ اَهْـلَهَا فَتظْلمُوْهُمْ وَ لاَ تَضَعُوْهَا فِيْ غَيْرِ اَهْلِهَا فَتْظِلمُوْهَا یعنی حکـمت را از کسانی که اهل آن هستند باز ندارید که اگر شما چنین کردید، بر آنان ظلم میشود و آنرا نزد کسانی که اهل آن نیستند نگذارید؛ زیرا در این صورت بر آن حکمت ظلم میشود.

امام قرطبی فرموده است: که از این تفصیل معلوم گردید که یاد دادن علم دین به کافری که با مسلمانان بـه بـحث و جـدال مـیپردازد، یـا مبتدعی که مـردم را بسـوی خـیالات و اشـتباهات خـویش دعـوت میدهد، جایز نیست. مگر وقتی که ظن غالب باشد که خیالات او با یاد گرفتن علم اصلاح میشود. همچنین اظهار کردن اینگونه مسائل بـه پادشاه یا حاکم وقت که بواسطه آنها راهی برای ظـلم بـر مـلت پـیدا میکند، جایز نیست. همچنین در پیش عوام الناس بـدون ضـرورت صورتهای حیله و رخصت در احکام دین را نباید بیان کرد چـون بـه سبب آگهی یافتن به آن مسائل به هنگام عمل بر احکام دین به حیله جوئی پناه میبرند.

حدیث رسول خدا« هم در حکم قرآن است

در صحیح بخاری از حضرت ابوهریره مروی است که اوفرمود:اگر در قرآن آیهای نمیبود، من برای شما حدیث بیان نمیکردم. مراد از آن آیهای است، که در آن نسبت به کتمان علم وعید شدید آمـده است. همچنین بعضی از صحابه هنگام روایت بعضی احادیث چـنین بـیان کردهاند که اگر آیه قرآن کریم درباره کتمان علم نمیبود، من حدیث روایت نمیکردم. از این روایات معلوم میشود، که حدیث رسولﷺ نزد صحابهٔ کرام در حکم قرآن است؛ زیرا وعید کتمان علم، در آیـه نسبت به کسانی آمده که هدایات و بینائی را که در قرآن نازل شـده،

پنهان کنند در آن آیه به صراحت از حدیث سخنی نرفته است؛ اما صحابۀ بزرگوار حدیث رسولﷺ را در حکم قرآن دانسته، کتمان آنرا مستوجب این وعید قرار داده‌اند.

وبال بعضی از گناهان به مرتبه‌ای است که همه مخلوق به مرتکب آن لعن می‌کنند

قرآن کریم در جمله، وَيَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُوْنَ لعنت کنندگان را مشخص نکرد که آنها چه افرادی هستند امام تفسیر مجاهد و عکرمه فرموده‌اند که این عدم تعیین اشاره باین است که همه چیز و تمام مخلوقات جهان از جمله تمام حیوانات حتی حشرات آنان را لعنت می‌کنند زیرا به سبب اعمال بد آنها به مخلوقات زیان می‌رسد این مطلب از حدیثی که حضرت براءبن عازب روایت کرده است، تأیید می‌شود، که رسول خداﷺ فرمود که مراد از اللّعنون تمام حیوانات هستند که به روی زمین راه میروند (قرطبی به حواله ابن ماجه با سناد حسن)

لعن نمودن بر شخص معینی تا زمانی که مردنش در حال کفر یقینی نباشد جایز نیست

امام جصاص رازی و علامه قرطبی و غیره از لفظ؛ مَا تُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ، استنباط کرده‌اند که لعنت کردن بر کافری که مردنش بر حال کفر یقینی نباشد جایز نیست و چون در حال حاضر وسیله‌ای جهت یقین پیدا کردن نسبت به خاتمه شخص در اختیار ما نیست، جایز نیست که بر شخص خاصی لعنت کنیم.

اسم بردن و لعنت کردن آنحضرتﷺ بر بعضی از کفار، بخاطر آنست که او از جانب خدا می‌دانست که آنان بر حالت کفر خواهند مرد، البته بر عموم کفار و ظالمان بدون تعیین و ذکر نام، لعنت گفتن، جایز است.

از بحث گذشته روشن گردید که وقتی لعن کردن آنقدر سنگین است که

بر کافر تا زمانی که مردنش بحال کفر به یقین نرسیده باشد، جایز نیست، چگونه جایز می باشد که مسلمان یا حیوانی را لعنت کنند؟ اما توده مردم و بویژه زنان از این عمل بسیار ناشایسته، غافل هستند که در هر گفتار لفظ لعنت یا کلماتی که هم معنی با آن هست نسبت به بستگان خود بکار می برند. لعنت کردن تنها بکار بردن لفظ لعنت نیست بلکه هر کلمه‌ای که با لعنت هم معنی باشد، در حکم لعنت است و معنی اصلی لعنت دور کردن از رحمت خدا می باشد؛ بنابراین به کسی مردود رانده درگاه خدا، خدازده گفتن هم در حکم لعنت می باشد.

وَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ (۱۶۳) اِنَّ فِيْ

معبود همه شما معبود یگانه است بجز از او معبودی دیگر نیست خیلی مهربان بی نهایت رحیم

خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ

است. یقیناً در آفرینش آسمان و زمین و پشت سر هم آمدن شب و روز و کشتی ها به آنچه از

الَّتِيْ تَجْرِيْ فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَآءِ

منافع مردم بر می دارند و در دریا روان می گردند و آبی که خدا آنرا از آسمان فرود آورد و بسبب

مِنْ مَّآءٍ فَاَحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيْهَا مِنْ كُلِّ دَآبَّةٍ وَّ

آن زمین را پس از خراب شدنش آباد ساخت و در آن هر نوع حیوان را پراکنده کرد

تَصْرِيْفِ الرِّيٰحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ

و تغییر بادها و ابر که در میان آسمان و زمین فرمان بر حکم او است بدرستی که در وجود همه

لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ (۱۶۴)

اینها علانمی برای عاقلان وجود دارد.

ربط: مشرکین با شنیدن آیه اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ از روی تعجب گفتند آیا

یک خدای می تواند معبود تمام جهانیان باشد، و اگر این ادعای مبنی بر یگانگی خداوند درست باشد باید در این زمینه دلیل آورده شود. خداوند آیه بعدی را در پاسخ به تقاضای دلیل، ذکر می کند.

خلاصه تفسیر

و آن (خداوندی) که سزاوار است که معبود شما قرار بگیرد تنهاهمان معبود یگانه (حقیقی) است که کسی دیگر بغیر از او شایسته عبادت نیست او رحمن و رحیم است (و کسی دیگر در این صفات کامل نمی باشد و بدون از صفات کمال استحقاق معبودیت باطل است بنابراین بجز خداوند که معبود حقیقی است کسی دیگر مستحق عبادت نیست) یقیناً در آفرینش آسمانها و زمین و پشت سر هم آمدن شب و روز یکی بعد از دیگری و در (روان شدن) کشتی ها که در دریا راه می‌روند با حمل نمودن چیزهای سودمند مردم و (وسایل آنها و) در آب (باران) که خدای تعالی آنرا از آسمان نازل کرده و از آن آب زمین را پس از خشک شدنش (با رویانیدن انواع گیاهان) سر سبز و شاداب کرد و (به سبب وجود آن گیاهان) هر نوع حیوان را در زمین پراکنده کرد،(زیراکه زندگی و توالد و تناسل حیوانات وابسته به غذائی است که ازگیاهان حاصل می‌شود) و در تغییر (جهات و کیفیات) بادها (که گاهی مانند صبا از شرق و زمانی مانند دبور از غرب می‌وزد و گاهی گرم و سوزنده و زمانی سرد و سرما خیز می باشد) و در (وجود) ابر که در میان آسمان و زمین معلق میماند(در تمام این چیزها) دلایلی است (بر توحید) برای (استدلال) کسانی که دارای عقل (سلیم) باشند.

معارف ومسایل

مفهوم وسیع توحید:

اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ توحید خداوند از جهات متعدد و مختلف ثابت است. مثلاً او یکی است، یعنی در تمام کائنات هیچ شبیه و نظیری ندارد و نه کسی با او برابر و مساوی است؛ لذا او شایسته باین است که باو واحد گفته شود.

دوم اینکه: او در استحقاق عبادت یکی است؛ یعنی هیچ کسی دیگر بجز او مستحقق پرستش نیست.

سوم اینکه او یکی است یعنی وجود او قابل تجزیه و تحلیل نیست؛ و از داشتن اجزاء و اعضاء پاک و مبرّا است.

چهارم اینکه او یکی است؛ یعنی در وجود ازلی و ابدی خود یکی است بدین معنی که او زمانی که هیچ پدیده‌ای وجود نداشته موجود بوده است، و هنگامی که هیچ موجودی باقی نمی‌ماند، او ماندگار است. بنابراین فقط او مستحق است که واحد گفته شود و در لفظ واحد تمام این جهات توحید مد نظر قرار می‌گیرند.(جصاص) بعد از این برای اثبات واحد حقیقی بودن حق تعالی، علائم و دلایل تکوینی چند که هر عالم و جاهل بتواند آنها را درک کند نشان داده میشود از آنجمله آفرینش آسمان و زمین و انقلاب دائم شب و روز دلایل واضحی می باشد که هیچ موجودی دیگر در تخلیق و نگهداشتن آنها دخالتی نداشته و ندارد ووجود اینها دلایل روشنی بر قدرت کامل و توحید خداوند می باشد.

همچنین روان شدن کشتی‌ها بر روی آب از بزرگترین نشانه‌های قدرت خداوند است و حق تعالی آب را چنان عنصر سیالی آفریده که کشتی با وزن هزاران تن با بارهای سنگین، از مشرق تا مغرب بر روی

آن حـرکت مـی‌کند و در ایـن سیر و جـابجایی بـادها بـا حکـمت خداوندی، عامل به تحریک آن کشتیها می‌باشند. دقت در آب دریا و وزش بادها و تغییر جهات آنها ما را آگـاه مـی‌کند، کـه آفـریدگار و محرک آنها ذاتی بسیار علیم و جکیم می باشد؛ زیـرا اگـر آب مـادهٔ سیالی نمی‌بود، حرکت کشتی بر روی آن هرگز ممکن نبود و با وجود سیال بودن آب، اگـر بـهنگام حـرکت کشـتیها، بـاد نـمی‌وزید، طـی مسافتهای دور برای آنها امکان پذیر نمیتوانست باشد.

قرآن کریم این مطلب را در آیه ۳۳ سوره شوری چنین بـیان فـرموده است که اِنَ یَشَا یُسْکِنِ الِّریْحَ فَیَظْلَلْنَ رَوَاکِـدَ عَـلَی ظَـهْرِهِ یـعنی اگـر خداوند بخواهد بادها را ساکن نگاه می دارد، در آن حالت، کشتی ها بر روی آن ساکن می مانند لفظ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ اشاره باین دارد که در تبادل کالا و صادر و وارد کردن اسباب و وسایل از یک کشور به کشـوری دیگر برای مردم فواید بسیار زیاد و بی شماری وجود دارد که کیفیت این فواید در هر دوره و هر سرزمین بسته به فرهنگ و قانون آن کشور به شکل خاصی و متفاوتی متجلی می‌شود.

همچنین از اینکه خداوند آب بـاران را از آسـمان قـطره قـطره نـازل می‌فرماید، حکمتی وجود دارد که به سبب آن بـه هـیچ چـیز زیـانی متوجه نمی‌شود و اگر آنرا مانند سیلاب نازل می‌کرد، بخاطر شدت ریزش هیچ انسانی و حیوان و اسبابی از آسیب آن در امان نمی‌ماند و از بین می‌رفت.

نکته مهم دیگر که دلیل محکم و قاطع بـر کـمال حکـمت و قـدرت خداوند است، حفظ آب باران در عمق زمین جهت استفاده دائمی از آن است که نگهداری آن از قدرت و توان انسان خارج است، زیرا اگر به انسان گفته‌می شد که برای مدت شش ماه آب ذخیره کند، در این صورت او برای نگهداشتن آن آب، چه تدبیری می‌کرد؛ زیرا بـه هـر

شیوه‌ای که آنرا ذخیره می‌کرد، باز هم از گندیده شدن آن نمی‌توانست جلوگیری بکند اما خداوند با قدرت بالغه خود تمام این تدابیر را خودش بعهده گرفته است. چنان که در آیه ۱۸ سوره مؤمنین می‌فرماید:

اَسْكَنَّاهُ فِي الْاَرْضِ وَاِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهٖ لَقَادِرُوْنَ یعنی ما آب را در عمق زمین نگهداشتیم؛ هر چند که قادر بودیم پس از ریزش و جاری شدن آب باران آنرا خشک کنیم بنابراین خداوند با قدرت کامل خویش آب را جهت استفاده انسانها و حیوانات و سایر موجودات زمین در بعضی جاها در حوضها و گودالها جمع کرده و در بعضی مناطق بصورت نهرها و رودخانه‌ها از رشته کوهها روان ساخته و در بعضی مکانها نیز مانند یک لوله کشی غیر محسوس در عمق زمین به ودیعت نهاده است تا هر شخصی هر جا که بخواهد با حفر چاه آنرا استخراج نماید.

همچنین خداوند با حکمت لایزال خود در بالای کوهها آب بسیار فراوانی به صورت منجمد ذخیره فرموده تا از هدر رفتن و ضایع شدن محفوظ بماند و به تدریج جهت استفاده موجودات زمین، ذوب شده، مانند کانالهای طبیعی بصورت نهرها و رودخانه‌ها جاری شده، نفع و برکت آن به تمام ساکنان زمین بطور دایم برسد.

غرض از این شرح مختصر این است که در آیه مذکور، توحید با ثبات رسیده؛ چند مورد از مظاهر قدرت کامل ذات باری تعالی بیان گردیده است و علماء مفسرین دربارهٔ تمام آنها به تفصیل بحث کرده‌اند.[1]

۱- برای اطلاع بیشتر به تفسیر جصاص و قرطبی و غیره رجوع شود.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّتَّخِذُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَنْدَادًا يُّحِبُّوْنَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَ

و از مردم کسانی هستند که افراد دیگر را با خدا برابر می دانند و مانند محبت با خدا به

الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اِذْ يَرَوْنَ

آنهامحبت میورزند و ایمانداران بیشتر با خدا محبت دارند و اگر ظالمان بهنگام

الْعَذَابَ اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيْعًا وَّاَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعَذَابِ (۱۶۵)

مشاهده عذاب ببینندکه همه قدرت از آن خداست و اینکه عذاب خدا سخت است.

ربط: در آیات گذشته بحث در زمینه اثبات توحید بود و اینک در این آیات اشتباه مشرکین و وعید نسبت باشتباه آنان را بیان می‌فرماید.

خلاصه تفسیر

گروهی از مردم آنان (هم) هستند که علاوه از خدای تعالی دیگران را هم شریک (خدائی) قرار میدهند (و آنان را کارساز خود می‌دانند و) چنان به آنان محبت می‌کنند که شایسته محبت (داشتن) با خدا است (این‌است وضع مشرکین اما) کسانی که ایمان دارند (تنها) با خدا محبت بی‌نهایت دارند (زیرا اگر مشرک بداند که از طرف پروردگارش زیانی باو میرسد، بلافاصله محبت خود را نسبت باو قطع می‌کند؛ ولی مؤمن با وجود اینکه معتقد است که همه نفع و ضرر از جانب خدا است، باز هم در هر حال محبت و رضای خدا در قلب او باقی می‌ماند و نیز بیشتر مشرکان هنگام هجوم مصائب شدید، معبودان خود را رها می‌کنند. اما مؤمنان بخاطر ایمان که به ذات خدا و تقدیر او دارند، در هنگام برخورد مصیبت هم از خدا روی گردان نمی‌شوند و این چنین اتفاقات در اغلب احوال میان عوام الناس می آید) و چقدر خوب بود

که وقتی که این (مشرکان یعنی) ظالمان مصیبتی را (در دنیا) می‌دیدند(در زمان وقوع آن اندیشیده) می‌فهمیدند، که همه قدرت از آن خدا است (و نیروهای دیگر در برابر او عاجز و زبون می‌باشند و هیچکس نمی‌تواند مصیبتی را که از جانب خدا وارد شده باشد، جلوگیری کند و یا پس از وقوع آن را برگرداند و نه در چنین وضع کسی دیگر در ذهن مصیبت زده خطور می‌کند و بیاد می‌آید) و (چقدر خوب بود که درباره شدت این مصائب فکر کرده) این (واقعیت را درک می‌کرد) که عذاب خدای تعالی (در آخرت که دارالجزاء است از این هم) شدیدتر می باشد.

(البته بدون تردید اگر مشرکان هنگام وقوع مصائب اینگونه به تفکر می‌نشستند عجز و ناتوانی معبودان خود ساخته خویش را کاملاً درک می‌کردند و قدرت و عظمت حق تعالی آشکارامی شد و سرانجام با کشف حقیقت توحید و ایمان را اختیار می‌کردند.)

اِذْ تَبَرَّاَ الَّذِيْنَ اتُّبِعُوْا مِنَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْا وَرَاَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ

زمانی که بیزاری می‌جویند کسانی که از آنها اطاعت می‌شد از پیروان خود و می‌بینند عذاب را

بِهِمُ الْاَسْبَابُ (۱۶۶) وَقَالَ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْا لَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّ

و بریده می‌شود همه روابط و تعلقات شان. و می‌گویند پیروان چقدر خوب بود اگر بما فرصت باز گشت

اَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوْا مِنَّا كَذٰلِكَ يُرِيْهِمُ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ حَسَرٰتٍ

بدنیا می‌رسید پس ما هم از آنان بیزار می‌شدیم؛ همانگونه که آنان از ما بیزار شدند چنین نشان

عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخٰرِجِيْنَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

میدهد خداوند کردارشان را جهت تأسف خوردن آنها و نیستند آنان هرگز بیرون شونده از آتش.

ربط: پیش از این، شدت عذاب آخرت بیان گردید و اکنون چگونگی آن شدت بیان می‌شود.

خلاصه تفسیر

زمانی (شدت عذاب معلوم خواهد شد) که از آن عده (از مشرکین) که (در مردم تأثیر و نفوذی داشتند و) عوام بگفته آنان عمل می‌کردند از آن عوام الناس آشکارا جدا می‌شوند که بر مسیرشان راه میرفتند، و تمام (خاص و عام) عذاب را مشاهده می‌کنند و همه تعلقات و روابط که با هم داشتند (که یکی تابع بود و دیگری متبوع و غیره) در آن زمان از هم بریده می‌شوند (چنانکه در دنیا مشاهده می‌شود که گروهی در ارتکاب به جرایم با هم شریک و موافق می‌باشند؛ اما پس از دستگیری و تنظیم پرونده در دادگاه هر کدام جداگانه برای نجات خود تلاش میکند تا جایی که از آشنایی با همدیگر انکار می نمایند) و (هنگامی که) این پیروان (بی وفائی متبوعین را می‌بینند به خشم می‌آیند و چون چیزی دیگر از دستشان ساخته نیست آواز خود را بلند کرده) می‌گویند اگر یکبار دیگر به ما فرصت بازگشت (به دنیا) داده شود ما هم از آنان (انتقام خود را می‌گیریم و اگر بار دیگر ما را به پیروی خودشان فرا خوانند و تشویق نمایند ما از آنها) به صراحت (به اصطلاح رک و پوست کنده پاسخ داده) فاصله می گیریم همانگونه که آنان از ما دوری گزیدند،(و به ایشان می‌گوئیم شما آن افرادی هستید که در هنگام فرصت به ما توجه نکرده و خود را از ما جدا شمردید؛ الآن ا زما چه انتظاری دارید حق تعالی می‌فرماید: از این بهانه‌ها و دستاویزها و اینگونه اندیشه و چاره جوئیها هیچ نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود فقط) خداوند اعمال بد آنها را (بصورت) حسرت و آرمان به آنان نشان می دهد و آنان (همه چه تابع و چه متبوع) به خروج از

دوزخ نایل نمی آیند (زیرا سزای شرک، خلود فی النار است)

يَاأَيُّهَاالنَّاسُ كُلُوْامِمَّافِى الْأَرْضِ حَلٰلاً طَيِّباً وَلَا تَتَّبِعُوْا

ای مردم بخورید از آنچه در زمین حلال و پاکیزه هست و پیروی نکنید از شیطان او

خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ (۱۶۸) إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ

یقیناً دشمن آشکار شما است او شما را دستور می دهد که کار بد و شرم آور انجام دهید

بِالسُّوْءِ وَالْفَحْشَآءِ وَأَنْ تَقُوْلُوْا عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (۱۶۹)

ونسبت دهید بدروغ بخدا آنچه را که نمی‌دانید.

خلاصه تفسیر

(بعضی از مشرکان بنام بتها حیوان رها می‌کردند و بنا به اعتقادی که به تعظیم آنها داشتند، استفاده و بهره‌گیری از آن حیوان را حرام می‌دانستند، و این عمل خود را مطابق به حکم خدا و باعث رضای او دانسته بنابر شفاعت بتها، وسیله تقرب الی الله قرار میدادند؛ لذا حق تعالی برای رد این خیال باطل، خطاب به انسانها می‌فرماید) ای مردم (اجازه دارید) از چیزهای که در زمین موجود هستند، آنچه را که (از نظر شرع) حلال و پاک می باشد، بخورید، (و استعمال کنید) و (اجتناب کردن از چیزهای حلال به تصور اینکه خدا از این عمل راضی می باشد، از جمله خیالاتی است که شیطان القاء می‌کند. بنابراین شما) به دنبال شیطان راه نروید زیرا او حقیقتاً دشمن آشکار شما است، (که میخواهد با اینگونه خیالات و تصورات جاهلانه شما را گرفتار زیان و خسران ابدی قرار دهد و بخاطر همین خوی دشمنیی که نسبت به شما دارد) اموری را به شما تعلیم می‌دهد که (از نظر شرع) بدو ناشایسته می‌باشند و (نیز) اینرا (می‌آموزد) که چیزهایی را به خدا نسبت دهید، که راجع به آنها هیچ سند و مدرکی ندارید (مثلاً

اینکه بگوئید که چنین حکمی از جانب خداوند به ما رسیده است).

معارف ومسایل

توضیح بعضی از واژه ها

حَلٰلاً طَيِّباً: معنی اصل حل، باز کردن گره است؛ بنابراین وقتی که چیزی برای انسان حلال شد، گویا که گره ممنوعیت آن باز گردیده و آنچه مانع از استعمال آن بود بر طرف گشت.

حضرت سهل بن عبدالله رحمه الله میفرماید که: نجات منحصر در انجام سه چیز است، ۱- خوردن حلال ۲- ادای فریضه الهی ۳- اتباع رسول الله ﷺ و معنی لفظ طیب پاکیزه است که شامل حلال شرعی و مرغوب طبیعی است.

خطوات جمع خطوه است و آن عبارت از فاصله دو قدم انسان هنگام راه رفتن می باشد و منظور از خطوات شیطان اعمال و افعال شیطانی است؛ السُّوْءِ وَالْفَحْشَآءِ؛ سوء عبارت از آن چیزهایی است که شخص شریف و عاقل از دیدن آنها ناراحت می‌شود و آنرا زشت می‌شمارد. فحشاء بمعنی کار شرم آور و آنچه باعث بی‌غیرتی و بی حیایی می‌شود؛ بعضی از بزرگان فرموده‌اند که مراد از سوء در این آیه، مطلق معصیت و منظور از فحشاء، گناه کبیره است؛ اِنَّمَا يَاْمُرُكُمْ مراد از این حکم و امر شیطان همان ایجاد وسوسه در قلب است؛ هم چنانکه در حدیث عبدالله بن مسعود آمده است که رسول خدا ﷺ فرموده که در قلب فرزند آدم یک الهام و اثر از طرف شیطان می آید و یکی از طرف فرشته؛ اثر وسواس شیطانی این است که فوائد و عاقبت کار بد را در چشم انسان می آراید و او بر انجام آن تحریک می‌شود و بسبب آن راه تکذیب حقایق بر او باز می‌شود.

از الهام فرشته، انسان در مقابل انجام کارهای خیر و نیک وعده پاداش

و رستگاری می‌یابد و به سبب تصدیق حق، در قلب او آرامش و اطمینان پدید می آید.

مسئله: حرمت سائبه و غیره که بنام بتها رهامی شد ند یا حیوانی دیگر مانند مرغ و گوسفند که بنام شخص بزرگ و کسی دیگر بجز از ذات خداوند، نسبت داده، ذبح می شد ند. بعد از چهار آیه در آیه وَ مَا اُهِلَّ لِغَیْرِاللهِ خواهد آمد و منظور در این آیه یَاَیُّهَاالنَّاسُ بیان تحریم چنین حیوانی نیست چنانکه بعضی در اشتباه قرار گرفته‌اند بلکه هدف این است که اعمال مشروحه زیر مانند رها نمودن حیوان به نیت حصول تقرب غیرالله و تبرک قرار دادن آن و عقیده داشتن بر حرمت آنها و اصرار ورزیدن بر این عقیده همه ناجایز و ارتکاب بآنها گناه است؛ پس حاصل مطلب اینکه ای مردم حیواناتی را که خداوند جهت استفاده شما حلال فرموده آنها را با نسبت دادن به بتها برخود حرام مگردانید، بلکه آنها را با همان حکم حقیقی خودش که حلال و پاکیزه هستند بگذارید و مورد استفاده قرار دهید و هرگاه از روی جهالت چنین عملی انجام دادید با اصلاح نیت تجدید ایمان و توبه نمودن به حرمت آنها پایان دهید و بدین شکل حرام قرار دادن این حیوانات بخاطر تعظیم کسی گناه است البته با نامزد کردن آنها بنام غیرالله در حکم مردار و نجس میباشند، که در اثر نجاست حرام قرار میگیرند.

مسئله: با توجه به مطالب گذشته معلوم شد که اگر کسی از روی نادانی یا بی‌توجهی حیوانی را بنام غیرالله قرار داده، رها نمود راه توبه از آن اینست که از عقیده حرام پنداشتن باز آمده از این فعل توبه کند بعد از آن گوشت آن حلال می‌گردد، والله‌اعلم

وَاِذَاقِیْلَ لَهُمُ اتَّبِعُوْامَآاَنْزَلَ اللهُ قَالُوْابَلْ نَتَّبِعُ مَآاَلْفَیْنَاعَلَیْهِ اٰبَآءَنَا

وقتی‌که کسی به‌آنان بگوید پیروی کنیداز آن دستوری که‌الله نازل کرده‌است می گویند که‌هرگز

اَوَلَوْكَانَ اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ شَيْئًا وَّلَا يَهْتَدُوْنَ (۱۷۰) وَمَثَلُ

نی بلکه ما پیروی می کنیم از آنچه دیده ایم بر آن آباء و اجداد خود را آیا اگرچه آباء و اجدادشان

الَّذِيْنَ كَفَرُوْا كَمَثَلِ الَّذِىْ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ اِلَّا دُعَاءً وَّنِدَاءً ط

چیزی درک نکرده و راه راست را نمی دانند. و مثال کفار مانند کسی است که آواز می دهد چیزی

صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ (۱۷۱)

را که بجز از صدا و ندا چیزی دیگر نمی شنود، کر و لال و کورند و چیزی نمی فهمند.

خلاصه تفسیر

وقتی که کسی بآن مردمان (مشرک) می گوید بر آن دستوری که الله (بر رسول خود ﷺ) نازل فرموده راه بروید پس (در جواب) می گویند (که خیر) بلکه ما بر آن (راهی) می رویم که آباء و اجداد خود را بر آن یافته ایم (چراکه آنها بر اختیار کردن این طریقه از طرف خدا مأموریت داشته اند خدای تعالی این سخن آنان را رد نموده می فرماید که) آیا (ایشان در هر حال بر طریقه آباء و اجداد خود راه می روند) اگر چه آباء و اجدادشان چیزی (از دین) نفهمند و نه هدایتی (از کتب آسمانی) در اختیارشان باشد.

وَمَثَلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا (الی قوله) **فَهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ**

کیفیت آن کفار (در نفهمی) مانند کیفیت آن (حیوانی) است (که در این مثال ذکر شده) که شخصی دنبال چنین چیزی (یا حیوانی) راه می رود که بجز از یک آواز و ندا سخنی (پر محتوا) نمی شنود (همچنین) این کفار (هم ظاهراً صحبتها را می شنوند اما از شنیدن سخن بدرد بخور کاملاً) کر هستند (گویا که اصلاً چنین سخنی نه شنیده اند) گنگ هستند، (بطوریکه هرگز چنین حرفی از دهانشان خارج نشده است)

کوراند (زیرا که از آن سخن هیچگونه نفع و ضرری را درک نمی‌کنند) پس (وقتی که تمام حواسشان مختل شده است) نه (حقیقت) را می‌فهمند (و نه می‌توانند آنرا به دیگران بفهمانند).

معارف ومسایل

در آیه ضمن نکوهش از اتباع و تقلید کورکورانه آباء و اجداد برای تقلید و اتباع جایز شرائط وضوابطی بیان گردیده است که در دو لفظ لاَیَهْتَدُوْنَ و لاَیَعْقِلُوْنَ به آنها اشاره شده است که پیروی و تقلید از نیاکان به این خاطر منع شده که آنان نه از عقل سالم برخوردار بودند و نه وسیله هدایتی در اختیار داشتند.
مراد از هدایت آن احکامی است که از طرف خدای تعالی بصراحت نازل شده و منظور از عقل آن درک و بینشی است که در راه اجتهاد از نصوص شرعی استنباط می‌شود.
بنابراین چون پدران و نیاکان آن مشرکان نه احکامی نازل شده از جانب خدا را در اختیار داشتند و نه بآنچنان شایستگی برخوردار بودند، که بتوانند از فرامین او احکام شرعی را استنباط کنند؛ لذا نمی‌توانستند مرجعی برای اتباع و تقلید باشند، از این بحث بصورت اشارةالنص معلوم می‌شود که اگر عالمی در علوم قرآن و سنت چنان متبحر باشد که بدرجه اجتهاد نائل گشته و مورد اطمینان باشد و میتواند احکامی را که در قرآن و سنت بصراحت بیان نشده از طریق قیاس و اجتهاد استنباط نماید، تقلید و پیروی از او جایز است البته این تقلید باین معنی نیست که مقلدان حکم آن عالم را پذیرفته‌اند و از او اطاعت می‌کنند بلکه باین معنی است، که بسبب آن تقلید حکم خدا را پذیرفته از او تعالی اطاعت می‌نمایند، بنابراین چون ما نمی‌توانیم مستقیماً از حکم خدا آگاه باشیم از یک عالم مجتهد پیروی می‌کنیم تا بتوانیم

بدین وسیله به احکام خداوند عمل نمائیم.

تفاوت تقلید از افراد جاهل و تقلید ائمه مجتهدین

با توجه به این روش کسانی که با کمک به این آیات تقلید را از هیچ کس حتی از ائمه مجتهدین جایز نمی‌دانند از مدلول درست و صحیح این آیات آگاه نیستند.

امام قرطبی در تفسیر این آیه فرموده که مراد از ممنوعیت تقلید از آبا که در این آیه ذکر شده است تقلید نمودن از آنان در عقاید و اعمال باطل می باشد، و شامل تقلید در عقاید صحیح و اعمال صالح نمی‌شود و این هر دو نوع تقلید در آیه ۳۸ و ۳۷ سوره یوسف بنقل از گفتار وی چنین توضیح داده شده است.

إِنِّیْ تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُوْنَ بِاللهِ وَ هُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ کَافِرُوْنَ وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ اٰبَآئِیْ اِبْرَاهِیْمَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوْبَ

که من دین و مذهب افرادی را که به خدا ایمان نداشته و منکر آخرت بودند رها کردم و از پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم در این آیات بروشنی این حقیقت ثابت می‌شود که تقلید نمودن از ایمان و عقاید باطل پدران و نیاکان حرام و در امور حق جایز و مستحسن می باشد. امام قرطبی در ذیل همین آیه مسائل و احکامی راجع به تقلید از ائمه مجتهدین بیان فرموده است:

تعلق قوم بهذه الآیة فی ذم التقلید (الی قوله) و هذا فی الباطل صحیح اما التقلید فی الحق فاصل من اصول الدین و عصمة من عصم المسلمین یلجاء الیهاالجاهل المقصر عن درک النظر (قرطبی صفحه ۱۹۴ جلد ۲) ترجمه: عده‌ای این آیه را در نکوهش تقلید تقدیم داشته (تا اینکه گفته) این در امور باطل درست

ولی با تقلید در امور حق ربطی ندارد و تقلید در امور حق اصلی از اصول دین و مهمترین عامل برای حفظ دین مسلمانان است و بدین وسیله کسی که شایستگی اجتهاد ندارد بر امور دین بر اساس تقلید عمل می کند.

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُلُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ وَاشْكُرُوْا لِلّٰهِ اِنْ
ای ایمانداران بخورید از چیزهای پاکیزه‌ای که بشماروزی داده‌ایم و سپاس بگوئید خدا
كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ (۱۷۲) اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ
را اگر هستید بندهٔ خدا او بر شما حرام کرده است حیوان مرده و خون و گوشت خوک و حیوانی
الْخِنْزِيْرِ وَمَا اُهِلَّ بِهٖ لِغَيْرِ اللّٰهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَّلَا عَادٍ فَلَا اِثْمَ
که نامزد گردد برای غیر خدا پس هر کس که مجبور شد در حالی که نا فرمان نباشد
عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۱۷۳)
و تعدی نکند بر او گناهی نیست یقیناً خدا است بخشنده بزرگ و بی نهایت مهربان

خلاصه تفسیر

(در گذشته هدف از دستور با کل طیبات بیانگر اشتباه مشرکین و اصلاح آن بود و در اینجا به مؤمنان هشدار داد که آنان در این اشتباه با مشرکان هم عقیده نباشند و نیز انعامات خویش را به آنان یادآوری نموده چگونگی اداء شکر را بآنان آموخت که) ای ایمانداران (شما مجاز هستید که مطابق شرع) آنچه (میخواهید از) اشیاء پاکیزه‌ای که ما به شما عنایت کرده‌ایم بخورید (و استفاده ببرید) و (ضمناً همراه این اجازه بر خود لازم بدانید که) سپاس خدا را (بدست و پا و قلب و زبان) بجا بیاورید (و بدانید که همهٔ این نعمتها از طرف اوست لذا شما باید در خدمت و اطاعت او باشید) اگر چنانچه شما تنها با او رابطه

بندگی دارید (و هنگامی که این پیوند بندگی و ربوبیت میان شما و خداوند مسلم و ثابت است پس ادای شکر بر شما واجب می باشد)

ربط: در آیات گذشته به مؤمنان خطاب شد که چیزهای حلال را حرام قرار ندهید و اکنون در این آیات بآنان تأکید شده که چیزهای حرام را نیز حلال ندانید، همانطوریکه مشرکین به این خصلت مبتلا بودند و گوشت مردار و چنین حیواناتی راکه به نام غیرالله ذبح می شد، می‌خوردند با نازل شدن این آیات مسلمانان از خوردن گوشت چنان حیوانات منع شدند و برای تأیید و توضیح مطالب گذشته خاطر نشان ساخت که فلان و فلان حیوان حرام و حرام دانستن بقیه حیوانات که دارای شرائط مذکور نباشند، مطابق رأی خود اشتباه است؛ خدای تعالی (آنچه را که شما به نظر و عقیده خود حرام می‌پندارید، حرام نگردانید بلکه) فقط (این چیزهایی که ذکر می‌شوند) برای شما حرام نموده است مردار را (که با وجود واجب الذبح بودن بدون ذبح شرعی بمیرد) و خون را (که روان باشد) و گوشت خنزیر را (با تمام اجزاء آن) و هر حیوانی را که (بقصد تقرب) بنام غیرالله نامزد شود، (همه اینها را بطور قطع حرام کرده است) باز هم (درباره تمام آنچه گفته شد با وجود نازل شدن حکم حرمت آنها به هنگام ضرورت و سختی تخفیف قایل شده و فرموده است) هر کس (که بخاطر گرسنگی شدید) مجبور (به خوردن آنها) باشد بشرطی که (او در تناول) طالب لذت نباشد و (خوردن او از میزان رفع حاجت) تجاوز نکند (پس به سبب خوردن از این چیزها) بر او گناهی نیست (زیرا که) بدرستی خداوند بخشندهٔ و مهربان است (بگونه‌ای که در حالت اضطرار و پریشانی مرتکب گناه را گناهکار نمی‌شمارد)

معارف ومسایل

برکت غذای حلال و نحوست غذای حرام

در آیات مذکور همچنانکه از طعام حرام ممانعت شده است به خوردن چیزهای حلال و شکر گزاری بر آنها ترغیب هم شده است؛ زیرا همانگونه که بر اثر خوردن غذای حرام در وجود انسان اخلاق رذیله بوجود می‌آید که بدنبال آن لذت عبادت از بین می‌رود و دعاء مستجاب نمی‌گردد. همچنین از خوردن طعام حلال نور ایمان در شخص پدید می‌آید و به موجب آن از اخلاق نکوهیده احساس نفرت می‌کند و به کسب اخلاق حسنه علاقه‌مند می‌شود، و به هنگام عبادت احساس آرامش می‌کند و قلبش از ارتکاب گناه بلرزه در می‌آید و دعاهایش به دربار خداوند پذیرفته می‌شوند به همین سبب است که خداوند متعال در آیه ۵۱ سوره مؤمنون به همهٔ انبیاء علیهم السلام توصیه فرموده است، يَاَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوْا صَالِحًا؛ ای پیامبران بخورید از چیزهای پاکیزه و اعمال شایسته انجام دهید در این آیه به ارتباط معنوی رزق حلال با عمل نیک اشاره شده است که استعمال روزی حلال در انجام افعال نیکو تأثیر زیادی دارد. همچنین خوردن روزی حلال به پذیرش دعاء کمک می‌کند ولی خوردن از راههای حرام مانع اجابت دعا خواهد بود.

آنحضرت ﷺ فرمود: اشخاص زیادی هستند که هنگام سفر در حالت پریشانی دست دعاء بر می‌دارند و یارب، یارب می‌گویند در حالی که تمام خوراک و پوشاک و نوشیدنی آنان از راههای نامشروع و حرام بدست آمده، پس با چنین وضع چگونه دعایشان پذیرفته می‌شود؟ (مسلم، ترمذی، از ابن کثیر).

اِنَّمَا حَرَّمَ کلمه اِنَّمَا در زبان عرب دلالت بر انحصار دارد که معادل با

لفظ فقط در زبان فارسی است؛ لذا مفهوم آیه چنین است که خدای تعالی فقط آن چیزهایی راکه در این آیات ذکر می‌شوند، حرام فرموده و بجز از آنها چیز دیگری حرام نیست و در آیه ۱۴۵ سوره انعام این مسئله واضح‌تر بیان شده است که، قُلْ لاَّ اَجِدُ فِيْمَا اُوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّماً عَلٰى طَاعِمٍ که در آن به آنحضرتﷺ چنین خطاب شده که شما به مردم اعلامً بفرمائید که در آنچه بر من وحی شده غیر از این چیزهای که نامبرده می‌شوند چیز دیگری حرام نیست. اما اشکالی که در این زمینه پیش می‌آید این است که از آیات دیگر قرآن و احادیث نبوی علاوه از این چند مورد حرمت چیزهای دیگری هم ثابت شده است. پس با توجه به آن آیات دیگر چگونه این‌گونه انحصار حرمت بدون در نظر گرفتن موارد دیگر قابل توجیه می باشد، جوابش این است که در اینجا مطلق حلال و حرام بیان نمی‌شود؛ بلکه این توضیح حلت و حرمت آن حیواناتی است، که مشرکان مکه نسبت به آنها دچار اشتباهات عقیدتی بودند. در آیه گذشته توضیح داده شد، که مشرکان بسیاری از حیوانات حلال را حرام قرار می‌دادند یا برخود تحریم می‌کردند؛ لذا این اعتقاد آنها رد شد و در مقابل اعتقاد آنها در این آیه بیان گردید که آن حیواناتی که بنزد خدا حرام هستند؛ مانند فلان و فلان شما از آنها اجتناب نمی‌کنید و آنچه بنزد خدا حلال باشد از آنها اجتناب می‌کنید.

بنابراین حصری که در این جا عنوان شده مطلق نیست؛ بلکه حصر اضافی است که در مقابل به عقاید شرکیه بصورت تأکید آمده است، آنچه در این آیه حرام گردیده عبارت از چهار چیز است:

۱- میتة (مردار) ۲- خون ۳- لحم خنزیر ۴- و آن حیوانی که به نام غیرالله نامزد گردد.

باز تشریح بیشتر این چهار چیز در آیه‌های دیگر قرآن و احادیث

صحیح آمده که با توجه به آنها احکام این چهار تا با تفصیل بیشتری در ذیل نوشته می‌شود:

میتة: که در زبان اردو (و فارسی) به آن مردار گفته می‌شود آن حیوانی است که برای حلال بودن آن از نظر شرع ذبح لازم است؛ بنابراین اگر چنان حیوانی بدون ذبح خود بخود بمیرد یا خفه شود، و یا بطریق دیگری زده کشته شود مردار و «میته» نامیده می‌شود، و حرام است باستثناء حیوانات دریائی که از آیه ۹۶ سوره مائده وَ اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ معلوم می‌شود که برای آنها ذبح شرط نیست؛ لذا حیوانات حلال گوشت دریایی، بدون از ذبح حلال‌اند. همچنین بنابر احادیث صحیح ماهی و ملخ از «میته» مستثنی شده، حلال بشمار آمده‌اند.

رسول خدا ﷺ فرموده که برای ما دو مردار یکی ماهی و دیگری ملخ و دو خون یکی جگر و دیگری طحال حلال شده است. همچنین حیوانات شکارشده که برای ذبح در کنترل کسی نباشند اگر آنها با خواندن بسم‌الله با وسیله سلاح تیزی مجروح شده بمیرند بدون ذبح حلال می‌شوند در اینجا نیز شرط حلال بودن آنها این‌است که با آلت نوک تیزی مجروح بشوند.

مسئله: حیوانی که بوسیله گلوله تفنگ زخمی شده قبل از ذبح بمیرد مانند آن است که بوسیله زدن سنگ یا چوبی بمیرد که در آیه ۳ از سوره مائده به آن موقوذه گفته شده و حرام به شمار آمده است اما اگر قبل از مردن ذبح گردد حلال می باشد.

مسئله: در زمان حاضر یکنوع گلوله تفنگ نوک دار و تیز درست شده که درباره آن رای بعض از علماء این‌است که آن گلوله در حکم تیر است امابعقیده قریب باتفاق علماءآن مانند تیر آله جارح نیست؛ بلکه خارقه است که با نیروی باروت (مواد منفجره) گوشت را پاره می‌کند و خود آن چنان تیز نیست که بتواند حیوان را زخمی بکند بنابراین

گوشت حیوانی که با چنین گلوله‌ای شکار می‌شود بدون ذبح حلال نیست.

مسئله: در آیه مذکور حیوان مردار بطور مطلق حرام شده است؛ لذا همانطوریکه خوردن گوشت آن حرام می باشد خرید و فروش آن هم حرام است. نجاستها نیز از نظر حرمت همین حکم را دارند؛ یعنی همچنانکه استعمال آنها حرام است خرید و فروش و استفاده از آنها هم حرام می باشد؛ تا جایی که دادن چیز ناپاک و حیوان مردار به حیوانات هم جایز نیست.

بنابراین اگر کسی حیوان مردار یا چیز نجس را در محلی بگذارد که سگ یا گربه خودشان بدون دخالت کسی دیگر از آن بخورند اشکالی ندارد ولی اگر شخصاً آنرا در مقابل حیوان جهت استفاده بگذارد جایز نیست.

مسئله: اگر چه حکم حرمت میته از این عام و شامل تمام اجزاء معلوم می‌شود ولی از تشریح آن که در آیه ۱۴۵ سوره انعام به لفظ عَلٰی طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ آمده، مستفاد می‌شود که این فقط شامل آن اجزاء میته می باشد که قابل خوردن باشند؛ لذا استخوان حیوان مردار و موی و پشم آن که خوردنی نیستند پاک می‌باشند، و استفاده از آنها جایز است.

در آیه ۸۰ سوره نحل وَ مِنْ اَصْوَافِهَا وَ اَوْبَارِهَا وَ اَشْعَارِهَا اَثَاثاً وَّ مَتَاعاً اِلٰی حِيْنٍ استفاده از موی آن حیوانات بدون شرط ذبح را جایز قرار داده است. (جصاص)

اما چون پوست حیوانات مردار با خون و نجاسات دیگر آلوده است، لذا استعمال آن قبل از دباغت حرام است و بعد از دباغت حلال و جایز می باشد، در احادیث صحیح نسبت باین مسئله تصریح بیشتری وجود دارد. (جصاص)

مسئله: پرهیز از چیزهای وارد شده از اروپا مانند صابون و غیره که در

آنها چربی بکار برده می‌شود بنابراحتیاط مناسب است، اما چون علم قطعی نیست که این چربی از پیه مردار است، استعمال آنها قابل توجیه است و همچنین فقهاء خرید و فروش آن مواد را با استناد اینکه بعضی از صحابه مانند ابن عمر ابوسعید خدری، ابوموسی اشعری استعمال چربی مردار را فقط در غذا حرام گفته و در خارج به آن اجازه داده‌اند جایز گفته‌اند. (جصاص)

مسئله: در درست کردن ماست از شیر ماده‌ای بکار می‌برند که در زبان عربی به آن انفخه گفته می‌شود و آن از شکم حیوانات استخراج می‌گردد و شیر با اضافه شدن آن بسته می‌شود؛ بنابراین اگر آن انفخه از حیوانی تهیه شده که بنام خدا ذبح شده است. استعمال آن هیچگونه اشکالی ندارد زیرا که تمام گوشت و چربی حیوان مذبوح حلال‌اند ولی اگر از شکم حیوان غیر مذبوح تهیه شده است فقهاء در آن اختلاف دارند، امام ابوحنیفه و امام مالک آنرا پاک می‌دانند اما صاحبین امام ابویوسف و امام محمد و ثوری آنرا ناپاک می‌گویند. (جصاص)

پنیری که از اروپا و ممالک دیگر غیراسلامی ساخته و وارد میگردد احتمال می‌رود که در آن انفخه حیوانات غیر مذبوح بکار رفته باشد بنابراین مطابق بقول جمهور فقها از آن باید اجتناب کرد اما بنابر قول امام ابوحنیفه و امام مالک میتوان از آن استفاده نمود.

علاوه براین، یک نوع پنیر از اروپا میآید که در آن چربی خنزیر بکار می‌رود که آن بر ظرف محتوی آن نوشته شده است، پس آنها قطعاً حرام و نجس و استفاده از آن ناجایز می باشد.

خون؛ چیز دیگری که در این آیه حرام قرار داده شده خون است اگر چه لفظ دم در آیه بمعنی مطلق خون است اما در آیه ۱۴۵ سوره انعام اَوْ دَماً مَسْفُوْحاً شرط مسفوح بمعنی روان را بر آن افزوده است؛

بنابراین باتفاق تمام فقهاء خون منجمد مانند گرده طحال و جگر و غیره حلال و پاک می باشد.

مسئله: وقتی که تنها خون روان حرام است پس خونی که بعد از ذبح در گوشت می باشد پاک است و راجع باین حکم تمام فقهاء و صحابه و تابعین و امت اسلامی اتفاق دارند، همچنین خون مگس و پشه و کک و غیره ناپاک نیست ولی اگر زیاد باشد مناسب است شسته شوند.(جصاص)

مسئله: همانطوری که خوردن و آشامیدن خون حرام است، استعمال خارجی آن هم حرام می باشد و همانگونه که خرید و فروش و استفاده‌ای دیگر از نجاسات حرام است خرید و فروش خون و در آمد حاصله از آن هم حرام است، زیرا که لفظ قرآن مطلق دم را حرام گفته است. در نتیجه حکم حرمت تمام صورتهای استعمال آنرا شامل می‌شود.

مسئله: اهدای خون به بیمار

تحقیق این مسئله بدین قرار است که خون انسان جزء بدن او است و هنگامی که از بدن اخراج شود نجس است، پس مقتضای اصلی آن این است که تزریق خون یک انسان در بدن انسانی دیگر از دو جهت حرام باشد.

نخست از جهت اینکه احترام قایل بودن به عضو انسانی واجب است و این کار با نفس احترام منافات دارد دوم چون خون نجس به نجاست غلیظه است و استعمال چیزهای نجس جایز نیست، اما با تأمل و اندیشه به تسهیلات شرعی که در مواقع اضطراری به معالجات و مداواها داده است امور ذیل ثابت می‌شوند.

۱- اول اینکه اگر چه خون جزء انسانی است اما در گرفتن آن از بدن کسی نیازی به قطع عضو یا بریدن و جراحی نیست، بلکه بوسیله

سرنگ خون استخراج و در بدن دیگری تزریق میگردد بنابراین خون مانند شیر می باشد که از بدن انسانی بدون قطع عضو و بریدن خارج شده جزء بدن دیگری قرار می‌گیرد، و شرع اسلام با در نظر گرفتن نیاز کودک شیر انسانی را غذای او قرار داده و بر مادر شیر دادن به کودک را مادامی که در نکاح پدر او است واجب گفته است و بعد از طلاق مادر به شیر دادن کودک مجبور نیست تهیه غذای کودک بر ذمهٔ پدر او است که با وسیله زن دیگر باو شیر بدهد.
یا به مادرش بدهد تا به او شیر بدهد چنانکه این موضوع در آیه ۶ از سوره طلاق به صراحت تمام موجود است،فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَكُمْ فَاٰتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ که اگر زن مطلقه شما به فرزندان‌تان شیر داد مزد او را بدهید.
خلاصه اینکه بنا بر ضرورت شیر مادر با وجود آنکه جزء بدن انسان می باشد برای بچه‌ها جایز است، بلکه به صورت معالجه استعمال آن برای بزرگ‌سالان نیز جایز می باشد، چنانکه در فتاوی عالمگیری (صفحه ۴) آمده است که وَ لاَ بَأسَ بَأَنْ يُسْعَطَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ المَرْأَةِ وَيَشْرَبُه لِلدَّوَاءِ یعنی در این مضایقه‌ای نیست که شیر زن به قصد مداوا در بینی کسی چکانده شود و یا آنرا بنوشد و تفصیل بیشتر آن در مغنی ابن قدامه مذکور است.(مغنی کتاب الصید صفحه ۶۰۲ جلد ۸)
لذا اگر خون بر شیر مقایسه شود چندان بعید نیست زیرا که شیر هم صورت تغییر یافته خون است و همچنین در جزء انسانی بودن با هم مشترک‌اند، تفاوت آنها فقط در این است که شیر پاک و خون ناپاک است پس وجه اول حرمت یعنی جزء انسانی بودنش باقی نماند بنابراین از این جهت که خون از اجزاء بدن انسان است استفاده از آن در صورت ضرورت حرام نیست.
۲- اما با وجود آنکه خون نجس می باشد بعضی از فقهاء به معالجه و مداوای بیماران به استعمال آن اجازه داده‌اند، و بر اساس این بحث

معلوم می‌شود که حکم انتقال خون انسان به بدن دیگری از روی شرع بشرح زیر می باشد.
که استعمال آن در عموم احوال صحیح نمی باشد ولی در حالت اضطراری به قصد معالجه و مداوا بدون تردید جایز است، مراد از حالت اضطراری این است که جان بیمار در خطر باشد و راه علاج دیگری که مؤثر باشد وجود نداشته باشد و ظن غالب در دادن خون و تزریق آن نجات مریض باشد پس با در نظر گرفتن شرایط فوق و با استناد به نص قرآن که به نجات دادن وی از مرگ اجازه خوردن مردار را داده است انتقال خون از انسانی به انسان دیگر جایز است.[1] ولی اگر بیمار نیازمند به خون در حالت اضطرار نباشد و یا برای تأمین کمبود خون اومی توان از طرق دیگر معالجه کمک گرفت، درباره استفاده از خون انسان دیگر بین فقهاء اختلاف نظر وجود دارد بطوری که عده‌ای آن را جایز وعده ای دیگر ناجایز دانسته‌اند و تفصیل آن در ابواب تداوی بالمحرمات کتب فقه مذکور است و الله سبحانه و تعالی اعلم رساله مستقلی در این موضوع از حقیر بنام پیوند کاری اعضاء انسانی انتشار یافته بآن ملاحظه شود.[2]

تحریم خنزیر: چیز سومی که در این آیه حرام اعلام شده گوشت خنزیر است در این آیه در رابطه با حرمت خنزیر قید لحم ذکرشده است، امام قرطبی فرموده است: که هدف از آن تخصیص لحم یعنی فقط گوشت نیست؛ زیرا که تمام اجزاء آن از استخوان پوست سوی رگ و پی همه باتفاق امت اسلامی حرام‌اند اما اضافه کردن لفظ لحم اشاره دارد باین‌که خنزیر مانند حیوانات دیگر نیست، که بوسیله ذبح

۱- ملاحظه شود آیه ۱۷۳ از سوره بقره فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَّ لاَ عَادٍ
۲- کاش آن هم بفارسی ترجمه و مورد استفاده قرار می‌گرفت (مترجم)

پاک گردد و بدون ذبح خوردنش حرام باشد؛ بلکه گوشت آن با ذبح هم پاک نمی‌شود زیرا آن نجس العین است فقط استفاده از موی آن برای دوختن پوست در احادیث مجاز قرار گرفته است، که تمام فقهاء امت هم بر این اتفاق نظر دارند. (جصاص و قرطبی)

مَا أُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِ اللهِ؛ چهارمین چیزی که در این آیه حرام قرار داده شده، آن حیوانی است که برای غیرالله نامزد گردد که سه صورت از آن شناخته شده است. نخست اینکه حیوانی برای تقرب غیرالله ذبح شود و بهنگام ذبح اسم همان غیرالله بر آن برده شود، این صورت به اتفاق و اجماع امت حرام و آن حیوان مردار است و استفاده از هیچ جزء آن جایز نیست زیرا این صورت مدلول صریح آیهٔ مَا أُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِ اللهِ می باشد و کسی درباره آن اختلافی ندارد.

صورت دوم اینکه حیوانی به قصد تقرب به غیرالله ذبح شود یعنی هدف از ریختن خون آن تقرب به غیرالله باشد، اما به وقت ذبح اسم خدا بر آن برده شود؛ چنانکه بسیاری از مسلمانان ناآگاه به نام بزرگان و رهبران دینی خود به خاطر خشنود گردانیدن آنان گوسفند و مرغ و غیره ذبح می‌کنند، ولی به وقت ذبح نام خدا را ذکر می‌کنند این صورت هم به اتفاق تمام فقهاء حرام و آن حیوان مذبوح حرام و مردار است اما درباره تخریج دلیل آن اختلاف دارند بعضی از فقهاء و مفسرین این را هم مدلول صریح مَا أُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِ اللهِ قرار داده است، چنانکه در حواشی بیضاوی بیان شده است که: فَكُلُّ مَا نُوْدِيَ عَلَيْهِ بِغَيْرِ اِسْمِ اللهِ فَهُوَ حَرَامٌ وَ اِنْ ذُبِحَ بِاِسْمِ اللهِ تَعَالىٰ حَيْثُ اَجْمَعَ الْعُلَمَاءُ لَوْ اَنَّ مُسْلِماً ذَبَحَ ذَبِيْحَةً وَ قَصَدَ بِذِبْحِهِ التَّقَرُّبَ اِلىٰ غَيْرِاللهِ صَارَ مُرْتَدّاً وَ ذَبِيْحَتُه، ذَبِيْحَةَ مُرْتَدٍّ هر آن حیوانی که بنام غیر خدا ذبح شود حرام است اگر چه هنگام ذبح نام خدا بر آن گرفته شود چرا که علماء وفقهاء بر این رأی، متفق هستند که اگر مسلمانی هم حیوانی را به قصد تقرب به اشخاص دیگر غیر ذات خداوند ذبح

کند، مرتد شده ذبیحه او ذبیحه مرتد بشمار می‌رود و نیز در کتاب در مختار کتاب الذبائح آمده است که:ذُبِحَ لِقُدُوْمِ الْاَمِیْرِوَ نَحْوِهٖ کَوَاحِدٍ مِّنَ الْعُظَمَاءِ یحرم لِاَنَّه اُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِاللهِ وَ لَوْ ذُکِرَاسْمُ اللهِ وَ اَقَرَّهُ الشَّامِی (صفحه ۲۱۴ جلد ۵)
آن حیوانی که به مناسبت آمدن امیری یا بزرگی ذبح شود حرام می‌گردد زیرا که آن در حکم مَا اُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِاللهِ داخل است اگر چه به هنگام ذبح آن نام خدا ذکر شود، علامه شامی اینرا تأیید کرده است، بعضی دیگر از فقهاء این را مدلول صریح آیه مَا اُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِاللهِ قرار نداده‌اند زیرا با توجه به محاورهٔ عرب ارتباط دادن آن به مَا اُهَلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللهِ خالی از تکلف نیست ولی به خاطر اشتراک علت یعنی نیت تقرب بغیرالله این راهم از ملحقات مَااُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِالله دانسته، حرام گفته اند. و بعقیده حقیر (حضرت مصنف مولانا محمد شفیع رحمه الله) همین الحاق احوط و اسلم می باشد زیرا آیه مستقل ۳ از سوره مائده وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِبر حرمت آن دلالت دارد چرا که نصب به تمام آن چیزهایی گفته می‌شود که بطریق باطل پرستش گردند پس مراد از وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ آن حیوانی است که بر معبودان باطل ذبح گردد و چون جلوتر از این در همان آیه لفظ مَا اُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِاللهِ ذکر شده است که مدلول صریح آن همان حیوانی است که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شود و لفظ ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ در مقابل آن آمده که در آن ذکری از بردن نام خدا نیست. پس مراد از آن فقط ذبح نمودن حیوانی به نیت خشنود ساختن بتها و غیره می باشد و نیز آیه سوره مائده شامل آن حیوان هم می باشد که به قصد تقرب غیرالله ذبح گردد؛ اما هنگام ذبح نام خدا بر آن برده شود. (افاده شیخی حکیم الامة).
امام قرطبی نیز در تفسیر خود همین را اختیار فرموده است. [1]

۱-ملاحظه باد عین عبارت او، وَ جَرَتْ عَادَةُ الْعَرَبِ بِالصِّيَاحِ بِإِسْمِ الْمَقْصُوْدِ بِالذَّبِيْحَةِ وَ غَلَبَ ذٰلِكَ فِیْ

امام قرطبی، اساس این تحقیق خود را بر مبنای فتاوی دو نفر از صحابه کرام یعنی حضرت علی و حضرت عایشه رضی الله عنهما قرار داده‌اند. در زمان حضرت علی رضی الله عنه غالب پدر فرزدق شاعر معروف، شتری ذبح کرده بود که ذکری از بردن نام غیر الله بر آن نیست اما حضرت علی رضی الله عنه آنرا در شمار مَا اُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِاللهِ آورده حرام گفت و همه صحابه آنرا پذیرفتند.

همچنین حدیث طویلی از حضرت عایشه رضی‌الله عنها به سند یحیی شیخ امام مسلم مروی است و در آخر آن آمده که زنی از عایشه صدیقه پرسید یا ام المؤمنین ما چند تا خویشاوند رضاعی از عجم داریم که هر روز یک نوع عید دارند و هرگاه عید آنها بیاید به مناسبت آن برای ما تحفه و هدیه می‌فرستند آیا میتوانیم از هدایای آنها بخوریم یا خیر، حضرت عایشه صدیقه در پاسخ باین سوال فرمود: اَمَّا مَا ذُبِحَ لِذٰلِكَ الْیَوْمِ فَلاَ تَاْكُلُوْا وَ لٰكِنْ كُلُوْا مِنْ اَشْجَارِهِمْ (تفسیر قرطبی صفحه ۲۰۷ جلد۲) یعنی از حیوانی که به مناسبت عید آنان ذبح شده نخورید اما از میوه‌های درختان شان و غیره بخورید.

خلاصه اینکه در این صورت دوم که به قصد تقرب غیرالله ذبح می‌گردند، اگر چه هنگام ذبح نام خدا بر آنها برده شود باز هم یکی بوجه اشتراک علت قصد تقرب غیرالله در حکم مَا اُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِاللهِ می‌باشند. ثانیاً بوجه مدلول صریح بودن آیه سوم سوره مائده: وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ حرام می‌باشند.

اِسْتِعْمَالِهِمْ حَتّٰی عَبَّرَ بِهٖ عَنِ النِّیَّةِ الَّتِیْ هِیَ عِلَّةُ التَّحْرِیْمِ(تفسیر قرطبی صفحه ۳۰۷ جلد ۲) عادت اعراب بود که هرگاه میخواستند برای کسی حیوانی ذبح نمایند هنگام ذبح اسم او را به صدای بلند یاد می‌کردند و این رسم در میان آنان چنان رواج داشت که در این آیه تقرب الی غیرالله که علت اصلی تحریم است بلفظ اهلال یاد شده است.

صورت سوم اینکه گوش حیوانی را بریده یا علامت دیگری بر آن گذاشتهِ به نیت تقرب غیرالله و بزرگداشت آن رها شود آنچنان که نه از آن کار بکشند و نه آنرا ذبح کنند بلکه ذبح آن را حرام بدانند این گروه حیوانات بااین ویژگی مشمول آیه وَ مَا اُهِلَّ بِهٖ لِغَيْرِاللهِ و آیه وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُصُبِ نیستند بلکه به آنها بحیره، سائبه و غیره گفته می شود و این عمل مطابق به آیه ۱۰۳ سوره مائده مَا جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِيْرَةٍوَّ لاَ سَآئِبَةٍ حرام است که تفصیل آن در سوره مذکور انشاءالله خواهد آمد. اما به خاطر عمل حرام و عقیده نا جایز شان، آن حیوان حرام نمی‌شود، بلکه حرام دانستن آن تأیید و تقویتی برای عقیده باطل آنان می باشد؛ لذا این قبیل حیوانات مثل سایر حیوانات دیگر حلال و طبق اصول شرع از ملک مالک خارج نشده در ملک او می‌باشند، هر چند که او بعلت عقیده اشتباه خود، آنها را خارج از ملک خود پنداشته، برای غیرالله وقف بداند. بنابراین عقیده او شرعاً باطل و آن حیوانات مانند سابق در ملک او می‌باشند.اگر خود آن شخص این حیوانات را به کسی بفروشد یا هبه کند این حیوانات برای او حلال و هرگونه تصرف در آن صحیح می باشد.

آنچنانکه هندوها به نام بتهای خود بنابه اعتقاد خویش گاو و گوسفند زیادی و قف نموده رها می‌کنند و به مجاوران معابد خود اختیار می‌دهند که بنا به میل خود در آنها هر نوع تصرفی که بخواهند بکنند و آن مجاوران آن حیوانات را به مسلمانان می‌فروشند، همچنین بعضی‌از مسلمانان جاهل و نادان نیز کنار بعضی آرامگاهها همین‌عمل را انجام می‌دهند؛ یعنی در آنجا گوسفند یا مرغ رها می‌کند و به مجاوران قبور اختیار می‌دهد که آنها را به فروشند، پس خرید و فروش و ذبح این حیوانات توسط مسلمانانی که آنها را از مجاوران اختیار داده شده از سوی مالکین خرید و فروش می‌کنند جایز و

خوردن آنها حلال است.

مسئله نذر لغیرالله:

در این مورد یک صورت چهارمی هم وجود دارد که شامل چیزهای دیگری مانند شیرینی و غذا و غیره علاوه از حیوانات می باشد که هندوها به نیت نذر لغیرالله برای بتها و مسلمانان برای بزرگان بر قبرها می‌گذارند، فقهاء این را هم به سبب اشتراک علت یعنی تقرب لغیرالله در حکم وَ مَا اُهِلَّ بِهٖ لِغَيْرِ اللهِ شامل نموده حرام دانسته‌اند و نیز خوردن و نوشیدن و خرید و فروش و خورانیدن آنها به دیگران را حرام قرار داده‌اند، تفصیل آن در کتب فقه مانند بحرالرائق و غیره موجود است، این مسئله قیاسی است که بر نص قرآن متعلق به حیوانات قیاس شده است.

احکام اضطراری:

در آیه مذکور پس از بیان حرمت چهار چیز یک حکم بصورت استثناء ذکر شده است که اِلاَّ مَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَّ لاَ عَادٍ فَلاَ اِثْمَ عَلَيْهِ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ در رابطه به این حکم این اندازه تخفیف شده که اگر کسی به سبب گرسنگی مضطر و بیقرار باشد بشرطیکه در عین این حالت قصد لذت جوئی نداشته و بیش از ضرورت مصرف نکند. پس در این صورت از خوردن آن چیزهای حرام گناهی متوجه او نخواهد بود، بدون شک خدا بسیار بخشنده و مهربان است. در اینجا برای نجات جان مضطر با قید دو شرط از خوردن محرمات گناه برداشته شده است.
مضطر در اصطلاح شرع به کسی گفته می‌شود که جانش در خطر باشد، لذا با ناراحتی کم و نیاز اندک کسی مضطر نمی باشد بنابراین اگر کسی آنچنان گرسنه باشد که اگر چیزی نخورد می‌میرد او با قید دو

شرط اجازه دارد که برای نجات جان خویش از این محرمات بخورد: یکی اینکه هدف فقط نجات باشد نه لذت جوئی؛ دوم اینکه باندازه‌ای بخورد که او را از مرگ نجات دهد بنابراین خوردن بیش از ضرورت در این حالت هم حرام است.

فائده مهم

در اینجا هم قرآن مجید در حالت اضطرار خوردن چیزهای حرام را حلال قرار نداد؛ بلکه در این باره فَلاَ اِثْمَ عَلَيْهِ فرموده معنایش این است که خوردن این قبیل چیزها در حالت ضرورت نیز حرام هستند اما به سبب اضطرار گناه آنها از خورنده برداشته شده است، در حلال شدن و گناه برداشته شدن تفاوت زیادی وجود دارد. اگر هدف حلال گردانید ن آن چیزها در این حالت اضطراری می‌بود، تنها استثناء از حرمت کافی بود؛ ولی در اینجا به جای اینکه به استثناء اکتفاء کند، عبارت فَلاَ اِثْمَ عَلَيْهِ را اضافه کرده، باین نکته اشاره فرمود که عمل و یا چیز حرام همیشه حرام و استعمالش گناه می باشد اما از شخص مضطر، گناه استعمال آن، برداشته شده است.

استعمال چیزهای حرام بطور معالجه در حال اضطرار

از آیه مذکور این هم ثابت شد که اگر جان کسی در خطر باشد، او می‌تواند برای نجات خود از چیزهای حرام بصورت مداوای استفاده کند اما از دقت در خود آیه اشارة شرایطی چند معلوم می‌شود. اول اینکه حالت، حالت اضطراری بوده خطر مرگ وجود داشته باشد. بنابراین حکم در مورد امراض ساده و ناراحتیهای اندک نیست. دوم اینکه به غیر از حرام چیزی دیگری برای معالجه و مداوای مؤثر و یا موجود نباشد؛ همانطور که در حالت گرسنگی شدید استثناء زمانی

وجود دارد که غذای حلال موجود و مقدور نباشد. سوم اینکه از استعمال این حرام، تقریباً یقین به نجات جان داشته باشد. چنانکه خوردن یک یا دو تکه گوشت حرام برای نجات از مرگ مضطر گرسنه یقینی است؛ لذا اگر داروی مفیدی باشد، اما برای نجات بیمار یقینی وجود نداشته باشد مشمول حکم استثناء آیه مذکور نخواهد شد، همچنین هنگام استعمال داروهای حرام، بجز شرائط سه گانه، آن دو شرط دیگر که در آیه بعنوان شرط استثناء شده بود، نیز وجود دارد، یعنی اینکه از استعمال، طالب لذت نباشد و بیش از ضرورت استعمال نکند، لذا با توجه به شرایطی که از تصریح و اشارات آیه قرآن استنباط شده است، استعمال هر دارویی که دارای شرایط فوق نباشد، چه داروهای خوردنی و نوشیدنی و چه آنهایی که استعمال خارجی دارند، حرام و نجس می باشد.

اینک آن شرایط بار دیگر فهرست وار بیان می‌شوند:

۱- حالت اضطراری یعنی زمانی که خطر مرگ وجود داشته باشد.
۲- داروی حلال دیگری مؤثر یا موجود نباشد.
۳- با توجه به اصول علمی و یا تجربی از استعمال دارو رفع بیماری یقینی باشد.
۴- هدف از استعمال آن تحصیل لذت نباشد.
۵- بیش از حد ضرورت از آنها استفاده نکند.

استعمال چیزهای حرام بصورت مداواو معالجه در حالت غیر اضطراری

مسئلۀ اضطراری با شرایط فوق از نص قرآن، ثابت و حکمی اجماعی است؛ اما آیا در مورد تمام بیماریها استعمال داروهای حرام و نجس، جایز است یا خیر؛ در این زمینه فقها اختلاف نظر دارند؛ بیشتر آنها بر

این عقیده‌اند که بجز در موارد اضطراری و بدون شرائط فوق الذکر، استعمال آنها حرام و ناجایز است؛ زیرا که در حدیث آمده است که رسول خداﷺ فرمود: خدای تعالی برای اهل ایمان، در چیزهای حرام، شفا نگذاشته است.(بخاری شریف).
بعضی دیگر از فقهاء از واقعه عرنیین که شرحش در تمام کتب حدیث بیان شده، استدلال کرده و آنرا جایز دانسته‌اند.
آن واقعه بدبن ترتیب است که عده‌ای از روستائیان که به امراض گوناگون مبتلا بودند، در محضر آنحضرتﷺ حاضر شدند. آنحضرتﷺ به آنان اجازه داد که از شیر و ادرار شتر استفاده کنند و آنان با استعمال آنها شفا یافتند. اما در این واقعه احتمالات مختلفی وجود دارد که به سبب آنها استعمال حرام، مشکوک می‌گردد. بنابراین، حکم اصلی همان است که در مورد تمام بیماریها تا وقتی که شرایط مذکور موجود نباشند، استعمال داروهای حرام جایز نیست.
ولی فقهای متاخرین در زمان حاضر با در نظر گرفتن کثرت داروهای حرام و نجس و ابتلای عموم و ضعف عوام با این شرایط استعمال داروهای حرام را اجازه داده‌اند که داروی حلال دیگری مؤثر یا موجود نباشد.[۱]
درمختار جلوتر از فصل بیر آمده است که در زمینه استعمال چیزهای حرام به منظور مداوا اختلاف شده است و در ظاهر مذهب از آن ممانعت شده است. چنانکه در کتاب الرضاع بحرالرایق مذکور است اما مصنف تنویر، در کتاب الرضاع و در اینجا از حاوی قدسی نقل

۱–کما فی الدرالمختار قبیل فصل البیراختلف فی التداوی بالمحرم و ظاهر المذهب المنع کما فی رضاع البحر و لکن نقل المصنف ثم وههنا عن الحاوی قیل یرخص اذا علم فیه الشفاء ولم یعلم دواءاخر کمارخص فی الخمر للعطشان و علیه الفتوی و مثله فی العالمگیریة (صفحه ۳۵۵ جلد ۵).

کرده است که بعضی از علماء فرموده‌اند: استعمال چیزهای حرام بخاطر مداوا و معالجه به این شرط جایز است که از استعمال آن دارو بر اساس اصول علم و تجربه بر حصول شفا یقین وجود داشته باشد و داروی حلال دیگری بجای آن مؤثر و موجود نباشد؛ چنانکه نوشیدن جرعه‌ای شراب برای تشنه جایز است.

مسئله: با توجه به شرح مذکور اکنون حکم تمام داروهای خارجی که از اروپا و غیره وارد می‌شوند، معلوم شد زیرا که در آنها ترکیب شراب و چیزهای نجس دیگر معلوم و مشخص می باشد. و استعمال داروهایی که در آنها احتمال وجود مواد حرام و نجس باشد، گنجایش بیشتری دارد ولی در هر صورت احتیاط از آنها مناسب است، و الله سبحانه و تعالی اعلم.

اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْتُمُوْنَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰہُ مِنَ الْکِتٰبِ وَیَشْتَرُوْنَ بِہٖ ثَمَناً

یقیناً کسانی که پنهان می‌کنند آنچه را که خدا از کتاب نازل کرده و می‌گیرند بر آن

قَلِیْلاً اُوْلٰٓئِکَ مَا یَاْکُلُوْنَ فِیْ بُطُوْنِھِمْ اِلَّا النَّارَ وَلَا یُکَلِّمُھُمُ اللّٰہُ

قیمت ناچیزی را آنان پر نمی‌کنند شکمهای خود را مگر از آتش و خدای تعالی با آنان

یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَا یُزَکِّیْھِمْ وَلَھُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ (۱۷۴) اُوْلٰٓئِکَ الَّذِیْنَ

در روز قیامت سخنی نمی‌گوید و نه آنانرا پاک میگرداند و برای آنها است عذاب

اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بِالْھُدٰی وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَآ اَصْبَرَھُمْ عَلَی

دردناک ایشان کسانی هستند که خریدند گمراهی را بجای هدایت و عذاب را به جای

النَّارِ (۱۷۵) ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰہَ نَزَّلَ الْکِتٰبَ بِالْحَقِّ وَاِنَّ الَّذِیْنَ

مغفرت پس چقدر صبر دارند بر دوزخ و این به آن خاطر است که خدای تعالی نازل کرد کتاب را

اخْتَلَفُوْا فِیْ الْكِتٰبِ لَفِیْ شِقَاقٍ بَعِيْدٍ (۱۷۶)

براستی و آنان که در کتاب و آنان که در کتاب اختلاف ایجاد کردند در ضد بزرگی می‌باشند.

خلاصه تفسیر

ربط آیات:

(در آیات گذشته سخن از آن محرماتی به میان آمد که محسوس بودند و در این آیات از آن کارهای حرامی سخن گفته می‌شود که محسوس نیستند؛ بلکه در ظاهر و باطن کارهای بدی می‌باشند. مثلاً در میان علمای یهود، این مرض شیوع یافته بود که از مردم عادی، رشوه گرفته طبق خواسته آنان، فتوای دروغ می دادند و آیات تورات را تحریف نموده، موافق به میل آنها بیان می‌کردند. در اینجا به علمای امت محمدی هشدار داده شد که از اینگونه افعال اجتناب ورزند و به خاطر اغراض نفسانی از اظهار حق کوتاهی نکنند.)

سزای دین فروش

در این شکی نیست کسانی که (مضامین) کتابی را که خدا نازل کرده پنهان می‌کنند و در مقابل این (خیانت) متاع قلیل (دنیا را) کسب می‌نمایند چنین کسانی شکمهای خود را از (ذغال افروخته) آتش پر می‌کنند، و خدای تعالی با آنان در قیامت (با مهربانی) صحبت نمی‌کند و نه (گناهان) آنانرا می‌بخشد و نه آنان را پاک می‌گرداند و برای ایشان عذابی دردناک خواهد بود، ایشان چنان اشخاصی هستند که (در دنیا) هدایت را رها کرده، ضلالت را اختیار کرده‌اند، و (در قیامت) بخشایش را از دست داده (تحمل) عذاب را پذیرفته اند پس (مرحبا به همت ایشان) برای (رفتن به) دوزخ چقدر با همتند و (تمام) این سزاها(ی یاد شده برای آنان) به خاطر این است که حق تعالی (آن)

کتاب را درست نازل فرموده بود و کسانی که در برابر چنین کتاب (که درست نازل شده بی‌راهی را برگزینند ظاهر است که در خلاف (ورزی) بسیار (دور ودراز) ی مبتلا می‌باشند (و در مقابل به اینگونه مخالفتها چنین سزای شدیدی لازم است که باشد.).

معارف ومسایل

مسئله: از آیات مذکور معلوم شد کسی که به طمع مال، حکم شرعی را تغییر دهد، وقتی که او این مال را می‌خورد گویا شکم خود را از ذغال افروخته جهنم پر می‌کند؛ زیرا سرانجام این عمل، همین است. بعضی از علمای محقق فرموده اند که در حقیقت خود این مال حرام آتش جهنم است اگر چه آتش بودن آن در دنیا محسوس نمی باشد، ولی بعد از مرگ این عمل او با شکل آتش در خواهد آمد.

لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ

این از نیکوئی نیست که صورت خود را به سوی مشرق یامغرب بگردانیدامانیکی بزرگ

الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ وَ

این‌است که کسی به خدا و روز قیامت و فرشتگان و تمام کتابهای آسمانی و پیامبران

اٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهٖ ذَوِى الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنَ وَابْنَ

ایمان بیاورد و مال را با توجه به محبتی که به آن دارد به خویشاوندان و یتیمان و

السَّبِيْلِ وَالسَّآئِلِيْنَ وَفِى الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ

نیازمندان و مسافران وسائلان و در راه آزادی بردگان بدهد و نماز را بر پا دارد

وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عٰهَدُوْا وَالصّٰبِرِيْنَ فِى الْبَاْسَآءِ

وزکوة‌اداکند و وفا کنندگان بعهد خویش وقتی که عهد کنند و صبر کنندگان در

وَالضَّرَّآءِ وَحِيْنَ الْبَأْسِ اُولٰئِكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰـئِكَ هُـمُ

هنگام سختی وتکلیف و زمان جنگ، همین گروه است راستگو و همیشانند

الْمُتَّقُوْنَ (۱۷۷)

پرهیزگار

ربط از بیان القرآن:

از ابتدای سوره تا اینجا که تقریباً نصف سوره می باشد،روی سخن بیشتر با منکرین است؛ زیرا که پیش از همه نخست حقانیت قرآن را ثابت کرد سپس انعام و احساناتی که بر فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام شده تا آیه ۱۲۴ اِذَابْتَلٰی اِبْرَاهِيْمَ بیان گردیده است و در ضمن گروههای پذیرنده این حقانیت و منکرین آن بیان شدند و پس از آن توحید و رسالت را باثبات رسانید، و بدنبال آن مسایل مربوط به قبله را بیان کرده و آن را با توضیح مسایل صفا و مروه به پایان رسانید و آنگاه پس از اثبات توحید اصول و فروع شرک را روشن نموده، بابطال آنها پرداخت. هدف مهم از توضیح مضامین فوق تا اینجا بیشتر هشدار به منکرین است و اگر در ضمن آن خطابی به مسلمانان شده است، آن بحثی جداگانه می باشد.

اکنون از این آیات تا پایان سوره که تقریباً نصف دیگر آن است هدف بیشتر تعلیم بعض اصول و فروع برای مسلمانان است هرچند در ضمن آنها گاهی به غیر مسلمانان نیز خطاب می‌شود، و این مضمون که تا پایان سوره ادامه دارد با لفظ موجز بعنوان «بِرّ» آغاز گردیده است. لفظ «بِرّ» بکسر باء در زبان عربی به معنی مطلق نیکی است که شامل تمام خیرات و طاعات باطنی است و در ابتدای این آیات با الفاظی جامع در مورد بِرّ بطور کلی و اصولی تعلیم داده شد که از جمله ایمان

داشتن به کتب آسمانی، بخشش مال، وفای به عهد و صبر کـردن بـه هنگام جهاد و غیره که در آنها تمام اصول اساسی احکام قرآنی آمده است؛ زیرا حاصل تمام احکام شرع وابسته به سه چیز است:
عقاید، اعمال، اخلاق، و تمام جزئیات دیگر در ضمن همین کـلیات موجود می‌باشند و در این آیه، شعبه های بزرگ این هر سه کلی ذکر شده است و در آینده شرح این بِرّ ادامه دارد که مناسب بـا مـوقعیت بسیاری از احکام شرعی از قبیل قصاص و وصیت و روزه و جهاد و حج و انفاق و حیض و ایلاء و یمین و طلاق و نکاح وعده و مـهر و تکرار ذکر جهاد و انفاق فی سبیل الله و بعضی معاملات بیع و شراء و شهادت بقدر نیاز مردم بیان فرموده آنها را بـا بـیان بشـارت و وعـده رحمت و مغفرت به پایان رسانید. سبحان‌الله! چه ترتیب بلیغی است؛ و چون حاصل و نتیجهٔ این مضامین بیان اجمال و تـفصیل بِـرّ است، بنابراین اگر به این مجموعه اَبْوَابُ البِرّ لقب داده شود، بسـیار بـجا و مناسب است. والله الموفق.

خلاصه تفسیر

اَبْوَابُ البِرّ:

(رسیدن به) نهایت کمال فقط (منحصر) در این‌نیست که شما به طرف مشرق روی بـیاورید و یـا بـطرف مـغرب (روی کـنید) بـلکه کـمال (اصلی) این‌است که کسی به (ذات و صفات) خدای تعالی یقین پیدا کند و (همچنین) به (آمدن) روز قیامت و (هم) به فرشتگان (که بندگان فرمانبردار خدا هستند و از نور آفریده شـده و از گـناه مـعصوم و از خوردن و نوشیدن و شهوات انسانی پاک‌اند) و کتابها (ی آسمانی) و پیامبران (هم ایمان داشته باشد) و (همچنین کمال نیکی شـایسته آن

کسی است که) مال می‌دهد بخاطر دوستی به خدا برای خویشاوندان (نیازمند خود) و به یتیمان (تنگدست یعنی فرزندانی که پدران‌شان قبل از رسیدن آنها به سن بلوغ فوت کرده‌اند) و به نیازمندان (دیگر هم) و مسافران (که هزینه‌ای سفر نداشته باشند) و به سائلان (که بوجه ضرورت سوال کنند) و (همچنین) برای رهائی و آزادی (اسیران و غلامان هم مال خرج بکنند) و (آنکس هم) که پای‌بند نماز باشد و زکوة (مقرره) را ادا نماید و کسانی (که با این عقاید و اعمال دارای چنین اخلاقی هم باشند) که به معاهدات خود وفا کنند هنگامی که (در زمینه امور جایز) عهد می‌کنند (و این صفت را با خصوصیت می‌گویم که) آنانی که (در چنین موارد دارای مزاجی) مستقل باشند، (یکی) در حالت تنگدستی و (دوم) در بیماری و (سوم) در (میدان) جنگ (با کافران یعنی پریشان و کم حوصله نباشند پس) هم ایشانند که با (کمال صداقت و) راستی (موصوف) اند و همیشانند (که در حقیقت) متقی (گفته می‌شوند خلاصه اینکه در واقع کمالات اصلی و مقاصد دینی اینها هستند روی آوردن بیک جهت هنگام نماز، تابع یکی از همان کمالات مذکور که آن کمال ویژه اقامه نماز است می باشد که در اثر حسنی که نماز دارد، در این، حسنی پدید آمده است و اگر نماز نمی‌بود، روی آوردن به یک جهت خاص، عبادتی قرار نمی گرفت از اینجا است که روی آوردن بسوی قبله یکی از شرایط نماز بشمار آمده است.)

معارف ومسایل

هنگامی که بیت الله به جای بیت المقدس به عنوان قبله مسلمانان تعیین گردید، یهود و نصاری و مشرکین که همیشه در پی عیب جوئی مسلمانان قرار گرفته بودند سر و صدا براه انداخته و به طرق مختلف

درصدد خرده گیری و انتقاد آنحضرتﷺ و احکام اسلام بر آمدند که جواب آنها در آیه گذشته با تفصیل، توضیح داده شده و دراین آیات با رویه خاصی بآن بحث پایان داده شده است؛ حاصل آن از این قرار است، که شما تمام دین را در این منحصر کرده‌اید، که روی انسان در نماز بطرف مغرب یا مشرق باشد و مراد از مشرق و مغرب مطلق جهات واطراف است؛ یعنی شما اهداف عالیه دین را تنها روی آوردن به طرف و جهت خاصی تصور کرده گمان برده‌اید که تمام دین فقط روی همین آنچنان دور می‌زند که گویا شرع مقدس اسلام بجز از این هدف حکم دیگری ندارد.

در اینجا این احتمال هم ممکن است وجود داشته باشد، که مخاطبین، همهٔ یهود و نصاری و مسلمانان باشند و هشدار داده می‌شوند که اصل بِرّ و ثواب به اطاعت از خداوند وابسته است، و او به هر جهتی که دستور می‌دهد روی آوردن فقط به آن جهت موجب ثواب و پسندیده خواهد شد، لذا خود مشرق و مغرب به تنهائی بدون امر خداوند نه اهمیتی دارند و نه مستوجب ثواب می‌باشند، بلکه ثواب در اصل از اطاعت خدا بدست می‌آید؛ بهر جهتی که حکم او باشد هنگام که حکم به روی آوردن بطرف بیت‌المقدس بود، همان ثواب راداشت و الآن که به روی آوردن بسوی بیت الله فرمان داده شده، انجام این حکم ثواب می باشد. چنانکه در سلسله ربط آیات بیان شد که از این آیه به بعد باب جدیدی از سوره بقره آغاز می‌گردد که در آن اصل توجه دادن تعلیم لازم و ارائه راه هدایت به مسلمانان می باشد و در ضمن این مطلب جوابی به مخالفین نیز داده می‌شود، بنابراین نسبت به آیه گفته شد که جامع ترین آیه احکام اسلامی است و پس از این آیه آنچه تا پایان سوره بقره بیان می‌شود تقریباً تشریح بیشتری در رابطه با همین آیه است، در این آیه بطور اساس و مختصری از تمام احکام شرعی

اعم از عقاید عبادات معاملات اخلاق سخن رفته است.
نخست عقاید که در متن مَنْ اٰمَنَ بِاللهِ با تفصیل ذکر شده و دوم اعمال یعنی عبادات و معاملات که ذکر عبادات تا اٰتَی الزَّکٰوةَ و ذکر معاملات در وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ آمده است سپس با لفظ الصّٰبِرِیْنَ در زمینه اخلاق سخن گفته شد. و در پایان آیه خاطرنشان فرمود که مؤمن واقعی و انسان متقی کسی است که به طور کامل از این احکام پیروی کند.
در بیان کردن این احکام اشاره بسیار روشن و گویایی بکار رفته است مثلاً با بکار بردن قید عَلٰی حُبِّهٖ در انفاق مال سه احتمال وجود دارد یکی اینکه مرجع ضمیر (ه) در کلمه حُبِّهٖ خدا می باشد پس مفهومش این است که در انفاق مال غرض نفسانی و انگیزه شهرت طلبی نداشته باشد، بلکه انگیزه اصلی و اساس در آن انفاق جلب خشنودی خداوند باشد.
دومین احتمال این است که مرجع ضمیر (ه) خود آن مال باشد بنابراین با در نظر گرفتن این احتمال انفاق آن مالی موجب اجر و ثواب خواهد بود، که محبوب انسان باشد بخشیدن چیزهای بی‌ارزش که زاید و دور ریختنی هستند صدقه محسوب نمی‌شوند، هر چند چنان چیزهای زاید را بجای دور ریختن بهتر است که جهت استفاده به دیگری بدهند.
سومین احتمال این است که آن ضمیر راجع به ایتاء مصدر فعل «اتی» باشد لذا معنی آن این است که نسبت به آن انفاق از ته دل راضی باشد و آنچنان نباشد که بظاهر انفاق کند اما قلباً از آن ناخشنود باشد، امام جصاص فرموده که امکان دارد هر سه مورد مراد باشند. باز هم در این آیه دو خصلت دیگر قبل از زکوة بیان فرموده و بعد از آن دو تا مسئله زکوة را ذکر نموده است و شاید علت تقدیم این است که بیشتر مردم از ادای این قبیل حقوق غفلت دارند و فقط ادای زکوة را برای خود کافی

می دانند.
مسئله: از این آیه این حکم هم ثابت می‌شود که فریضه مال فقط با دادن زکوة کاملاً ادا نمی‌شود بلکه علاوه بر زکوة در موارد زیادی انفاق مال هم فرض و واجب می باشد.(جصاص و قرطبی)
بعضی از این موارد که علاوه بر زکوة، انفاق مال را نیز واجب می‌گردانند، عبارتند: از انفاق بر خویشاوندانی که از کسب معذور باشند. مسکینی که به سبب فقر در شرف مرگ و نابودی است و زکوة ادا شده و چیزی از آن باقی نیست و نیز هنگام نیاز به ساختن مسجد و مدارس و مکاتب دینی که تمام اینها در فرایض مالی داخل می‌باشند، تنها تفاوت میان زکوة و اینگونه موارد که مشمول فریضهٔ انفاق می‌باشند، این است که پرداخت زکوة قانون ویژه ای دارد که به مقتضای آن در هر وضیعتی باید ادا شود. اما موارد دیگری که مشمول حکم انفاق می‌باشند، تابع نیاز و ضرورت هستند؛ بگونه‌ای که انفاق برای آنها با وجود ضرورت فرض و بدون ضرورت فرض نمی‌شود.

فائده:

تمام کسانی که برای آنان مال خرج می‌شود، مانند ذوی القربی، مساکین مسافر، سایل و فقیر را در یک ردیف بیان فرموده اما درفِی الرِّقَابِ لفظ فی را اضافه کرد تا اشاره باین باشد، که هدف و مقصد دادن به خود بردگان که ملک آنها قرار بگیرد نیست؛ بلکه در جهت خرید آنها از مالکان و آزاد کردنشان باشد، بعد از آن به روش موارد فوق سخن از بر پا داشتن نماز و ادای زکوة به میان آمد و پس از آن در مورد معاملات سخن رانده خواهد شد. لذا اسلوب بیان را تغییر داده بجای بکار بردن صیغهٔ ماضی صیغه اسم فاعل وَ الْمُوْفُوْنَ‌را بکار برد و این اشاره به آن است که وفای عهد باید یک امر دائمی باشد نه یک امر

اتفاقی، زیرا کافر و فاجر هم گاهی به عهد و پیمان خود وفا می کند لذا وفای به عهد که همیشگی نباشد اعتباری ندارد.

همچنین در باب معاملات ایفاء عهد ذکر شد زیرا اگر در این زمینه تأمل شود عهد و پیمان در تمام معاملات و خرید و فروش و اجاره و شرکت و سایر مسائل روح روان می باشد.

همچنین در دنبالهٔ آیه میخواهد از اخلاق یعنی حالات باطنی نیز سخن به میان آورد که از آن موارد در اینجا فقط خصلت صبر بیان گردید زیرا صبر عبارت است، از کنترل نمودن نفس و باز داشتن آن از بدیها و این اشاره بدان معنی است که صبر روح تمام اعمال باطنی است که بوسیله آن می توان اخلاق فاضله را دریافت و از اخلاق رذیله نجات حاصل کرد.

تغییر دیگری که درشیوه بیان، ایجاد شده این است که قبلاً وَ الْمُوْفُوْنَ مرفوع آمده است ولی الصَّابِرِيْنَ منصوب ذکر گردیده است؛ حضرات مفسرین فرموده‌اند که نصب علی المدح است یعنی فعل مدح در اینجا مقدر و صابرین مفعول آن می باشد.

یعنی از تمام نیکوکاران بطور ویژه صابرین شایسته ستایش هستند؛ زیرا صبر چنان ملکه و نیرویی است که از آن برای انجام تمام اعمال کمک گرفته می‌شود و بدین ترتیب اصول مهم تمام شعبه های دین، در آیه مذکور بیان شده است، و از اشارات بلیغه‌ای که بکار رفته درجهٔ اهمیت هر یکی معلوم است.

يَاأَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلٰى الْحُرُّ بِا

ای ایمانداران فرض شد بر شما (قصاص) برابری در مقتولین آزاد عوض آزاد و برده

لْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثٰى بِالْاُنْثٰى فَمَنْ عُفِيَ لَهٗ مِنْ اَخِيْهِ

عوض برده و زن عوض زن پس هر کس که عفو گردیده ازطرف برادرش چیزی پس باید

شَیْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَدَآءٌ اِلَیْهِ بِاِحْسَانٍ ذٰلِکَ تَخْفِیْفٌ

دنبال کرد به حسب دستور و ادا باید کرد باحسان واین تخفیفی است ازطرف پروردگار

مِّنْ رَّبِّکُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدٰی بَعْدَ ذٰلِکَ فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِیْمٌ (۱۷۸)

و مهربانی است پس هر کسی که بعد از این قضاوت تجاوز کند برای‌اواست عذاب

وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیٰوةٌ یّٰاُولِی الْاَلْبَابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ (۱۷۹)

دردناک. وبرای شمادر قصاص زندگی بزرگی است ای‌عاقلان تا که شما رهائی یابید.

خلاصه تفسیر

ربط آیات: در تفسیر آیات گذشته معلوم گردید که در آنجا اصول نیکی و خوبی بصورت مجمل نشان داده شد و در این آیات نیز مقداری از شرح آنها بیان می‌شود که می توان بآنها «ابواب البر» گفت و در آینده نیز چند حکم جزئی از همان ابواب البر بیان می‌گردد که بر حسب نیازها و احوال و وقایع بیان شده‌اند.

حکم اول قصاص

ای ایمانداران بر شما (قانون) قصاص فرض می‌شود، درباره مقتولین (بقتل عمد یعنی هر) انسان آزاد (کشته می‌شود) در عوض انسان آزاد (دیگر) و (همچنین هر) غلام در عوض غلام (دیگر) و (همچنین هر) زن در عوض زن (دیگر هر چند این قاتلان از طبقهٔ بالاتر و مقتولین از طبقه پایین‌تر باشند باز هم از همه قصاص برابر گرفته می‌شود و قاتل به عنوان مجازات کشته می‌شود) آری آن (قاتلی) که از جانب طرف دیگر (پرونده) اندکی عفو شود(اما کاملاً عفو نگردد) پس (از او مجازات قتل یعنی قصاص ساقط می‌شود ولی به صورت دیت پرداخت مقدار مال بر ذمه قاتل واجب می‌گردد پس در چنان مورد

مراعات کردن هر دو امر بر این هر دو طرف پرونده لازم است یعنی بر وارثان مقتول است) که (مبلغ خونبها را) به طریق معقول مطالبه کنند (و او را بیش از حد تحت فشار ندهند) و (بر عهدهٔ قاتل است که آن مبلغ تعیین شده را) به طریق پسندیده (و بدون کم و کاست) به او (یعنی مدعی) برساند (و برای پرداخت آن بدون عذر تاخیر نکند) این (قانون دیه و عفو) تخفیف و ترحمی (ملوکانه) است، از طرف پروردگار شما (در مجازات قاتل زیرا در غیر این صورت کیفری برای قاتل بجز از قتل متصور نبود) بنابراین هر کس که پس از این (توافق و تعیین خونبها) مرتکب تعدی (و تجاوز دیگری) بشود، (از جمله اینکه به دروغ یا اشتباه بر کسی اتهام قتل وارد کند، یا پس از عفو قاتل در صدد قتل وی بر آید) پس آن شخص (در آخرت) به عذاب دردناک مبتلا می‌شود و ای مردم فهمیده در (این قانون) قصاص برای شما نجات بزرگی است، (زیرا که از ترس این قانون از ارتکاب به قتل می‌هراسید و به سبب آن چندین نفر از مرگ نجات می‌یابند) ما امیدواریم که شما (از مخالفت با چنین قانون امنیت) پرهیز خواهید کرد.

معارف ومسایل

معنی قصاص در زبان عرب برابری و مماثلت یعنی عمل به مثل است و منظور اینکه انتقام گرفتن از کسی باندازه ظلمی که بر دیگری روا داشته جایز و بیش از آن جایز نیست بزودی در آیه ۱۹۲ همین سوره توضیح بیشتری در این باره چنین خواهد آمد که فَاعْتَدُوْا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ و در آیه ۱۲۶ سوره نحل همین مطلب چنین بیان می‌شود که وَاِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهٖ بنابراین در اصطلاح شرع قصاص عبارت است از اینکه به قتل یا جرمی آنچنان برخورد

شود که در مجازات مساوات و مماثلت مراعات گردد.
مسئله: قتل عمد عبارت است از کشتن کسی عمداً بوسیله سلاح آهنی یا چیزی دیگری که برنده پوست و گوشت و روان کننده خون باشد و قصاص یعنی کشتن در عوض کشتن فقط در زمانی است که قاتل مرتکب قتل عمد بشود.
مسئله: هم چنانکه در قتل عمد شخص آزاد در عوض آزادی کشته می‌شود در عوض غلام هم کشته می‌شود و هم چنانکه در عوض زن زن کشته می‌شود مرد هم کشته می‌شود پس ذکر آزاد در عوض آزاد و زن در عوض زن مختص به آن واقعه ویژه‌ای است که آیه فوق به خاطر آن نازل شده است.
ابن کثیر با حواله ابن ابی حاتم نقل کرده که اندکی پیش از عهد اسلام میان دو قبیله عرب، جنگی رخ داد که عده زیادی از دو قبیله آزاد و غلام و مرد و زن کشته شد و هنوز نسبت باین وقایع قضاوت صورت نگرفته بود که دوران حکومت اسلامی شروع شد و این هر دو طائفه به اسلام مشرف شدند پس از ایمان آوردن میان آنان سخن از قصاص مقتولان مطرح شد طائفه‌ای که از قدرت و شوکت بیشتری برخوردار بود گفت تا وقتی که در عوض غلامان ما آزاد و عوض زنان ما مرد کشته نشود ما راضی به حکم نخواهیم شد لذا برای رد این در خواست جاهلانه و ظالمانه این آیه نازل گردید که اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْاُنْثىٰ بِالْاُنْثىٰ منظور اصلی آن رد همان خواسته آنان بود که عوض غلام آزاد عوض زن مرد کشته شود ولو اینکه قصاص شونده قاتل نباشد، اسلام قانون عدل خود را چنین اعلان فرمود که هر کس که مرتکب قتلی شده باشد همان شخص باید قصاص شود لذا قتل مرد به جای زن قاتل و کشتن مرد آزاد به جای غلام قاتل ظلم عظیمی خواهد بود که در اسلام به هیچوجه قابل تحمل نیست از اینجا معلوم

می‌شود که مطلب آیه چیزی غیر از این نیست که همان کس که به قتل مرتکب شده باید قصاص شود بنابراین به جای زن یا غلام قاتل کشتن مرد و آزاد جایز نیست.
و منظور آیه این‌نیست اگر مردی زنی را یا آزادی غلامی را بکشد از او قصاص گرفته نمی‌شود و در ابتدای همین آیه عبارت اَلْقِصَاصُ فِیْ الْقَتْلٰی در این‌باره دلیلی روشن می باشد، و در آیه ۴۵ مائده این مطلب واضح‌تر بیان گردیده است، می‌فرماید: اَلْنَّفْسُ بِالْنَّفْسِ
مسئله: اگر در قتل عمد قاتل به طور کامل از طرف خانواده مقتول عفو شود، مثلاً وارثان مقتول فقط دو پسر باشند و هر دو نفر از حق خود بگذرند، پرداخت هیچگونه وجه مطالبه‌ای بر عهدهٔ قاتل نخواهد بود. ولی اگر کاملاً عفو نه شود مثلاً در صورت مذکور از دو پسر یکی او را عفو نمود و دیگری عفوش نکرد، قاتل از مجازات قصاص نجات می‌یابد اما نصف خونبها را باید به آنکسی که او را عفو نکرده بپردازد و دیه یا خونبها صد شتر یا هزار دینار یا ده هزار درهم است، و[۱] درهم بوزنهای فعلی در حدود سه ماشه و نیم نقره می باشد پس کل دیه دو هزار و نهصدو شانزده توله و هشت ماشه نقره است یعنی سی و شش سیر[۲] و سی شش توله و هشت ماشه
مسئله: همانطوریکه از عفو ناقص بر قاتل پرداخت مال واجب می‌شود، همچنین اگر خانواده مقتول با قاتل بر پرداخت مقداری مال صلح کردند، قصاص نیز از او ساقط می‌شود. البته در آن چند تا شرط وجود دارد که در کتب فقه ذکر شده‌اند.

۱- و چون ده هزار درهم باعتبار وزن سبعه هفت هزار مثقال است پس دیه هفت هزار مثقال نقره است که هر مثقالی ۲۱۷ گرم است.
۲- مراد از سیر هندی است که ۹۰۰ گرم می باشد

مسئله: هر یکی از وارثان شرعی مقتول به میزان سهم الارث خود از قصاص و دیه مالک می باشد پس اگر دیه (خونبها) از قاتل گرفته شد آن مال متعلق به وارثان مقتول و بر اساس قانون ارث بین آنان تقسیم می‌گردد و در صورت صدور حکم قصاص قابل توزیع نیست حتی اگر کسی که در تقسیم ارث از کمترین سهم برخوردار است، سهم قصاص خود را به قاتل بخشید حق قصاص وارثان دیگر نیز بخشیده می‌شود و دیه به میزان سهم هر کدام به آنان تعلق می‌گیرد.

مسئله: اگر چه گرفتن قصاص حق اولیای مقتول است اما به اجماع امت، خود آنان این اختیار را ندارند که این حق خود را مستقیماً خود ایشان وصول بکنند و قاتل را بکشند؛ بلکه برای گرفتن این حق حکم سلطان مسلمان یا نائب آن لازم است، زیرا که صورت وجوب یا عدم وجوب قصاص مسایل و جزئیات دقیقی دارد که همه افراد آنها را نمی‌توانند درک کنند، علاوه بر این اولیای مقتول اصولاً تحت تأثیر خشم عمل می‌کنند و احتمال دارد در انجام قصاص از محدوده شرعی تجاوز بکنند لذا باتفاق علمای امت برای گرفتن قصاص به حکومت اسلامی مراجعه شود (قرطبی)

كُتِبَ عَلَيْكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرًا ۨالْوَصِيَّةُ

فرض شده وقتی موت یکی از شما فرا رسید بشرط اینکه مال باقی گذاشته باشد که وصیت کند

لِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ بِالْمَعْرُوْفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِيْنَ (۱۸۰)

برای مادر و پدر و خویشاوندان باانصاف این حق لازم است بر پرهیزگاران پس هر کس که تغییر

فَمَنْ بَدَّلَهٗ بَعْدَ مَا سَمِعَهٗ فَاِنَّمَا اِثْمُهٗ عَلَى الَّذِيْنَ يُبَدِّلُوْنَهٗ اِنَّ اللّٰهَ

دهد وصیت را بعد از آنکه شنید پس گناهش بر گردن کسانی است که آنرا تغییر می دهند یقیناً

سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ (۱۸۱) فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوْصٍ جَنَفًا اَوْ اِثْمًا فَاَصْلَحَ

خداوند شنوا و داناست. پس اگر کسی بترسد از وصیت کننده بطرفداری کسی یا گناهی پس در

بَیْنَهُمْ فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَحِیْمٌ (۱۸۲)

میان آنان صلح برقرار کند بر او گناهی نیست یقیناً خدای تعالی بسیار بخشنده و بی نهایت مهربان است.

ربط آیات و خلاصه تفسیر

حکم دوم از ابواب البِرّ وصیت است:

وصیت حکمی است که به انجام کاری داده می‌شود چه انجام کار در زمان حیات و چه بعد از مرگ باشد اما در اصطلاح عرف به آن دستوری گفته می‌شود که بانجام کاری بعد از مرگ داده بشود.

خیر: خیر دارای معانی بسیار است که از جمله آن معانی یکی مال است چنانکه در آیه ۸ سوره العادیات آمده است که اِنَّه لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ که مراد از خیر در اینجا باتفاق مفسرین مال است.

در بدو اسلام که هنوز سهام ارث بر اساس شرع مقرر نشده بود این مروج بود که محتضر از ثلث مال خویش مقداری را که صلاح بداند برای مادر و پدر و خویشاوندان خود وصیت بکند زیرا حق آنان فقط در این بود و آنچه باقی می‌ماند حق اولاد او بود که در این آیه همین حکم بیان شده یعنی بر شما فرض شده که هرگاه یکی از شما (بنا به مشاهده آثار مرگ) متوجه باشد که مرگش فرا رسیده است در صورتی که سرمایه‌ای دارد، مقداری از آن را به طریق معقول (که متجاوز از ثلث آن مال نباشد) برای والدین و خویشاوندان (دیگر) خود تعیین کند(که آن عبارت از وصیت است) و این وصیت بر کسی لازم است که از خدا خوف داشته باشد پس هر کس که (این وصیت را بشنود و) بعد از شنیدن (مطلب آن را) تغییر دهد(و در تقسیم میان یکدیگر و وقت

قضاوت آنچنان اشتباهی اظهار بکند که از قضاوت موافق به آن حق کسی تلف گردد) پس گناه آن (حق تلفی) بر عهدهٔ کسانی است که این (مطلب) را تغییر می‌دهند (قاضی دادگاه یا شخص ثالث و وصیت کننده گناه کار نیست زیرا) خدای تعالی یقیناً می‌شنود و می داند (پس اظهارات تغییر دهنده را هم می شنود معذوریت و عدم آگاهی قاضی را هم می‌داند) البته (تغییر وصیت در صورتی مجاز است که کسی (درباره وصیت) از جانب وصیت کننده بر اشتباه یا ارتکاب جرمی (که عمد ابر خلاف قانون وصیت باشد) بطور یقین اطلاع حاصل کند، (بگونه‌ای که بر موجب آن وصیت بی جا و مخالف قانون شرع این احتمال وجود داشته باشد که در بین وارثان و ذی نفعان وصیت درگیری پدید آید) پس این شخص در میان آنها آشتی بدهد (هر چند آن آشتی بر خلاف مضمون وصیت باشد) پس بر او (بار) گناهی نیست (و) بدرستی خدای تعالی (خود) بخشنده (گناهان) است و (بر گناهگاران) مهربان است (و آن شخص مرتکب گناهی نشده است زیرا تبدیلی در وصیت به نیت اصلاح بوده لذا او بطریق اولی سزاوار رحمت می باشد)

معارف ومسایل

در این آیه وصیت بر کسی فرض شده که در حالت احتضار رسیده و در ترکه مال گذاشته باشد، و این حکم دارای سه جزء است یکی اینکه در ترکه او به غیر از اولاد سهمی برای وارثان دیگر مقرر نباشد؛ بلکه سهام آنان بر اساس وصیت محتضر باشد.

دوم اینکه وصیت بر او برای چنین خویشاوندان فرض است که ذکر گردیدند، سوم اینکه بیش از یک سوم مال وصیت جایز نیست، از این سه حکم بیان شده نخستین حکم بنزد اکثر صحابه و تابعین بوسیله آیه

۱۲ و ۱۱ میراث از سوره نساء منسوخ شده است، ابن کثیر بتصحیح حاکم و غیره از حضرت عبدالله‌بن عباس نقل فرموده که این حکم به آیه ۱۱ میراث از سوره نساء یعنی لِلرِّجَالِ نَصِيْبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُوْنَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ اَوْكَثُرَ نَصِيْباً مَّفْرُوْضاً منسوخ شده است و در روایت دیگر تفصیل آن از حضرت عبدالله ابن عباس چنین منقول است که آیه میراث وصیت را برای آنهائی که سهام‌شان در ارث مقرر شده نیز منسوخ نموده است و حکم آن برای خویشاوندان دیگر که در ارث سهمی ندارند هنوز باقی است.(جصاص، قرطبی)

ولی با جماع امت این هم روشن است که وصیت برای خویشاوندان که در ارث سهمی ندارند لازم و فرض نیست بنابراین فرضیت وصیت در بارهٔ آنان هم منسوخ می باشد.(جصاص، قرطبی)

حکم فرض بودن وصیت:

این حکم به اجماع امت منسوخ است و ناسخ آن حدیث متواتری است که آنحضرت ﷺ در خطبه حجة الوداع اعلام فرمود که اِنَّ اللهَ اَعْطٰى لِكُلِّ ذِى حَقٍ حَقَّه فَلاَ وَصِيَّةَ لِوَارِثٍ(اخرجه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح)

خدای تعالی حق هر کس را بخودش داده پس اکنون نسبت به هیچ وارثی وصیت جایز نیست، در همین حدیث بروایت ابن عباس این الفاظ نیز منقول است که لاَوَصِيَّةَ لِوَارِثٍ اِلاَّ اَنْ تُجِيْزَهُ الْوَرَثَهُ (جصاص) به نفع هیچ وارثی وصیت جایز نیست مگر اینکه بقیه ورثه اجازه بدهند بنابراین حاصل حدیث این است که خداوند سهام وارثان را شخصاً مقرر فرموده و آنان نیازی به وصیت ندارند و در حق وارثان وصیت مجاز هم نیست اما اگر ورثه دیگر به این وصیت اجازه بدهند، جایز است. امام جصاص فرموده که این حدیث از جمعی از صحابه

منقول است و فقهای امت آنرا باتفاق پذیرفته‌اند؛ لذا این حدیث در حکم متواتر در آمده است که بوسیلهٔ آن نسخ آیه قرآنی جایز است، و امام قرطبی فرموده که این امر در میان علمای امت متفق علیه است. که هرگاه حکمی از رسول خداﷺ بطور قطع از زبان او معلوم گردد مانند خبر متواتر و مشهور و غیره کاملاً آن کاملاً در حکم قرآن است و آن در حقیقت نیز فرمان الهی است لذا در منسوخ شدن آیه قرآنی با چنین حدیث جای تردیدی نیست باز فرمود که اگر چه این حدیث به طریق خبر واحد به ما رسیده است اما اجماع صحابه و اجماع امت روشن کرده که ثبوت آن به نزد صحابه قطعی بوده است، و اگر نه با وجود شک و تردید هرگز آیه قرآنی را رها نمی‌کردند و به آن حدیث اجماع نمی‌کردند.

حکم سوم، وصیت بر بیش از ثلث مال جایز نیست

این حکم الان هم به اتفاق امت بر قرار است؛ آری با اجازه وارثان بر بیش از ثلث مال بلکه بر کل آن هم وصیت جایز و قابل قبول است.

مسئله: از تفصیل مذکور این حقیقت روشن شد که اکنون وصیت نمودن برای آن خویشاوندانی که خود قرآن سهام آنها را مقرر فرموده واجب نیست بلکه بدون اجازه وارثان دیگر جایز هم نیست، البته وصیت برای خویشاوندانی که شرعاً وارث نیستند تا ثلث مال جایز است.

مسئله: در این آیه ذکری از یک وصیت ویژه بود که محتضر در مال متروکه خود میکرد که حکم آن منسوخ شده اما کسی که حقوق دیگری به عهده داشته باشد یا مالی بنزد او به امانت گذاشته شده است واجب است که برای اداء همه آنها وصیت بکند رسول خداﷺ در حدیثی فرموده کسی که حقوقی از دیگران بر ذمه‌اش باشد درست

نیست که بیش از سه شبانه روز آن حقوق را با عنوان ننوشته و نزد خود نگهداری نکند.

مسئله: کسی که شرعاً حق داشته باشد که تا یک سوم مال خود را وصیت بکند او میتواند در حیات خود آن وصیت را تغییر دهد یا بطور کلی منسوخش کند(جصاص)

يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِيْنَ

ای ایمانداران فرض شده بر شما روزه هم چنانکه فرض شده بر گذشتگان شما تا شما

مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ (۱۸۳) اَيَّامًا مَّعْدُوْدَاتٍ فَمَنْ كَانَ

پرهیزگار باشید. چند روز شمرده شده پس اگر کسی از شما مریض یا مسافر شد بر او

مِنْكُمْ مَّرِيْضًا اَوْ عَلٰى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ اَيَّامٍ اُخَرَ وَعَلَى الَّذِيْنَ

است به‌شمار آن روزها روزهای دیگر وکسی که قدرت روزه را دارد بر ذمه او است به

يُطِيْقُوْنَهٗ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِيْنٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهٗ وَاَنْ

عوض آن خوراک یک فقیر پس اگر به میل و رغبت خود نیکی بکند برای او خوب

تَصُوْمُوْا خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۱۸۴)

است واگر روزه بگیرید بهتر است برای شما اگر می فهمید.

خلاصه تفسیر

چهارمین حکم صوم است: ای ایمانداران بر شما روزه فرض شد همچنانکه بر کسانی (از امتهای) گذشته فرض شده بود به امید اینکه شما (به برکت روزه بتدریج) متقی شوید،(زیرا انسان به سبب روزه گرفتن عادت می‌کند به اینکه نفس را از خواستهای گوناگون باز دارد و پختگی در این عادت اساس تقوی شما است پس) چند روزی روزه بگیرید،(مراد از چند روز ایام ماه مبارک رمضان است چنانکه در آیه

آینده می آید) باز (در آن روزه گرفتن آنچنان آسانی است که) اگر کسی از شما(چنان) بیمار باشد(که برای او روزه گرفتن مضر یا مشکل باشد) یا در سفر (شرعی) باشد پس (او مجاز است که روزه رمضان را نگیرد و به جای ایام رمضان) بر او (واجب) است به تعداد آن روزها (روزه گرفتن) روزهای دیگر و (آسانی دیگری که بعداً منسوخ شده این است که) آن کسانی که قدرت روزه (گرفتن) را دارند (ولی تمایل به روزه گرفتن ندارند پس) بر آنها فدیه دادن لازم است که آن (دادن) یک خوراک است به فقیر و آن کسی که به میل خود (بیشتر) خیر (و صدقه) بکند (یعنی بیشتر فدیه بدهد) پس آن (فدیه دادن بیشتر) برای او بهتر است و (اگر چه ما به خاطر تخفیف در این احوال به نگرفتن روزه اجازه دادیم اما) روزه گرفتن برای شما (در این حال هم) بهتر است اگر شما (اندکی از فضیلت روزه) با خبر هستید.

معارف ومسایل

معنی لغوی صوم امساک یعنی خودداری و کناره گیری است و در اصطلاح شرع صوم عبارت از خود داری و کناره گیری از خوردن و نوشیدن و مباشرت با زن از طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب بطور دائم و مسلسل می باشد که در این مدت نیت روزه را هم داشته باشد و اگر کسی به همین ترتیب در تمام روز از این چیزها با احتیاط کامل پرهیز کرد اما نیت روزه را نکرده باشد. پس این خود دارای روزه محسوب نمی شود و این روزه صحیح نیست.

صوم: یعنی روزه از جمله آن عبادات است که عمود و شعایر اسلام آمده‌اند و روزه فضائل بی شماری دارد که در اینجا مجالی برای شرح و تفصیل آن نیست.

حکم روزه در امتهای گذشته:

حکم فرضیت روزه با یک مثال خاصی به مسلمانان اعلام گردید که این فرضیت مختص و منحصر به شما نیست بلکه بر امتهای گذشته هم بوده است، از این عبارت هم اهمیت فوق‌العاده روزه معلوم می‌شود و هم برای دلجوئی مسلمانان خاطرنشان می‌نماید که اگر چه روزه گرفتن کاری بس مشکل است اما این مشکل را مردم گذشته پیش از شما هم تحمل کرده‌اند و این طبیعی است که هرگاه همه مردم گرفتار مشکلی واحد باشند آن مشکل آسان به نظر می‌رسد.(روح المعانی)
الفاظ قرآن کریم: اَلَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ بیانگر یک حکم عمومی است از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم الانبیاء ﷺ شامل همه شرایع و امم می باشد لذا از این جمله معلوم می‌شود همچنانکه هیچ شریعت و امتی از نماز عاری نبوده روزه هم در هر شریعتی فرض بوده است.
لذا کسانی که فرموده‌اند که مراد از اَلَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ در اینجا نصاری هستند فقط آن یک نمونه‌ای از امم گذشته می باشد و امتهای دیگر از آن منتفی نیستند.(روح المعانی)
در آیه فقط تا این اندازه اشاره شد که هم چنانکه روزه بر شما مسلمانان فرض شده بر امتهای گذشته هم فرض بوده است، از این مطلب نمی‌توان استنباط کرد که روزه آنان در تمام صفات و احوال از جمله در تعداد روزها و بیان اوقات روزه و غیره با روزه مسلمانان برابر و یکسان باشد.
و می‌تواند روزه آنها در این گونه امور با روزه مسلمانان اختلاف داشته باشد. کما اینکه درباره روزه از نظر تعداد ایام روزه و زمان و اوقات آن این تغییر و اختلاف بوجود آمده‌است. (روح المعانی)
در لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ به این مطلب اشاره دارد که روزه در تحصیل تقوا تأثیر

عمیقی دارد زیرا به سبب آن هواهای نفسانی تحت کنترل در می آیند و اساس تقوی همین کنترل نمودن خواهشهای نفسانی است.

روزه مریض

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيْضاً: مراد از مریض آن مریض است که به سبب گرفتن روزه دچار مشقت غیر قابل تحمل می‌شود یا بیماری او به احتمال قوی شدت پیدا می‌کند، و در آیه بعدی وَ لاَ يُرِيْدُ بِكُمُ الْعُسْرَ اشاره باین موضوع دارد و همین است مسلک تمام فقهای امت.

روزه مسافر

اَوْ عَلٰى سَفَرٍ در اینجا به جای سفر لفظ عَلٰى سَفَرٍ اختیار فرموده که به چند مسئله مهم اشاره دارد.

اول اینکه مطلق سفر لغوی یعنی خارج شدن از خانه و وطن برای رخصت در خوردن روزه کافی نیست بلکه مسافت سفر باید قدری طولانی باشد؛ زیرا مفهوم لفظ عَلٰى سَفَرٍ این است که او بر سفر سوار باشد یعنی در راه سفری طولانی قرار گیرد. لذا از آن چنین مفهوم می‌شود که رفتن ده یا بیست کیلومتر مراد نیست. اما تعیین نمودن اینکه حدود مسافت سفر چقدر باشد در الفاظ قرآن بیان نشده است ولی با توجه به بیان آنحضرت ﷺ و تعامل صحابه امام اعظم ابوحنیفه و بسیاری از فقهاء مسافت آنرا سه منزل یعنی آن مسافتی که پیاده بتواند آنرا تا سه روز به آسانی بپیماید، مقرر کرده‌اند و فقهای بعدی بر مقیاس میل چهل و هشت میل[1] نوشته‌اند.

۱-بنا به تحقیقی که در «احسن‌الفتاوی آمده‌است مسافت سفر ۷۷ کیلومتر است(مترجم)

مسئلهٔ دوم از لفظ اَوْ عَلٰی سَفَرٍ این استنباط شد که مسافر زمانی مستحق رخصت سفر یعنی خوردن روزه و قصر نماز می باشد که سلسله سفر او ادامه داشته باشد و این روشن است که اگر کسی در حین سفر به قصد استراحت یا انجام کاری در جایی به مدت محدودی اقامت کند، سلسله سفر او به پایان نمی‌رسد، البته اگر مدت اقامت او به قدر معتدبه که آن طبق بیان نبی اکرم ﷺ پانزده روز ثابت است باشد سفر او قطع و از رخصت سفر نمی تواند استفاده کند. پس کسی که نیت اقامت پانزده روزه را در جایی داشته باشد، اَوْ عَلٰی سَفَرٍ گفته نمی‌شود و مستحق رخصت سفر هم نیست.

مسئله: از این آیه این هم مستفاد گردید که اگر کسی پانزده روز در شهرها و روستاهای مختلف اقامت کند، او به مثل سابق در حکم مسافر مانده مستحق رخصت سفر می باشد؛ زیرا او در حال سفر محسوب، شده مشمول حکم اَوْ عَلٰی سَفَرٍ می باشد.

قضای روزه

فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ: یعنی روزه گرفتن بر مریض و مسافر به تعداد روزهای فوت شده در روزهای دیگری از سال واجب است.

در اینجا هدف بیان این حکم است که اگر در اثر سفر یا مرض روزه فوت شد قضای آن واجب است و برای توضیح این آوردن جمله فعلیه القضاء کافی بود اما بجای آن جمله فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ را بکار برده به این موضوع اشاره فرموده که قضای روزه فوت شده بر مریض و مسافر در صورتی واجب می‌شود که مریض بعد از تندرستی و مسافر بعد از اقامت باندازه همان روزهای فوت شده فرصت بیابد تا بتواند آن روزها را قضا کند پس اگر کسی قبل از صحت و اقامت به اندازه روزهای فوت شده بمیرد قضای روزه یا وصیت برای پرداخت

فدیه آن بر او واجب نمی باشد.
مسئله: چون لفظ عدة از جملۀ فعدة من ایام اخر با هیچ قید و شرطی مقید نشده است، و تأکید نکرده که روزه بطور پیوسته و مسلسل ادا شود، بلکه به آنان اختیار داده شده است بنابراین شخصی که ده روز اول رمضان از او فوت شده اگر او ابتداءاً اول روزه نهم یا دهم را قضا کند، سپس روزهای دیگر را قضا کند جایز است و همچنین اگر قضای روزهای فوت شده را در روزهای پراکنده بجا بیاورد، باز هم جایز است؛ زیرا که در عبارت عِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ این هم قابل توجیه است.

فدیه روزه:

وَ عَلَى الَّذِيْنَ يُطِيْقُوْنَه، معنای ساده آیه همان است که در خلاصه تفسیر بیان گردید که کسانی مانند مریض یا مسافر که از روزه گرفتن معذور نیستند؛ بلکه می توانند روزه بگیرند؛ اما بنا به دلایلی نمی خواهند روزه بگیرند پس آنان نیز این اختیار را دارند که به جای روزه گرفتن فدیه روزه را بصورت صدقه اداکنند البته با این الفاظ نیز به آنان خطاب فرمود وَ اَنْ تَصُوْمُوْا خَيْرٌ لَكُمْ یعنی با وجود این، باز هم برای شما بهتر است که روزه بگیرید این حکم در بدو اسلام و در زمانی بود که هدف عادت دادن مردم به گرفتن روزه بود ولی با نزول آیه ۱۸۵ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ در حق عموم مردم منسوخ شد و فقط در حق افراد بسیار سالخورده و ناتوان هنوز باقی است.(جصاص)
و همچنین در حق بیماری که امید به صحت آن نباشد طبق قول تمام صحابه و تابعین نیز باقی و نافذ می باشد.(جصاص و مظهری)
امام بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و طبرانی همه این ائمه حدیث از حضرت سلمة بن اکوع نقل کرده‌اند: که زمانی که آیه وَ

عَلَى الَّذِيْنَ يُطِقُوْنَه نازل شد به ما اختيار داده شد که هـر کس دوست دارد روزه بگيرد و هر کس تمايل ندارد به جـای گـرفتن روزه فـديه بدهد، و با نزول آيه ۱۸۵ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُاين اختيار از ما سلب شد و روزه گرفتن برای تمام افرادی که توانائی دارند فرض و لازم گشت، در حديث طويلی به روايت حضرت معاذبن جبل آمده که در ابتدای اسلام درباره نماز و همچنين روزه سه نوع تغيير واقع شده است، که تغييرات واقع شده در روزه عبارت اند از:

۱- رسول خداﷺ زمانی که وارد مدينه شد از هر ماه سه روز و روز عاشورا را روزه می گرفت.

۲- هنگامی که فرضيت روزه در ماه مبارک به آيه كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ نازل شد بهر کسی اختيار داده شد که در ماه رمضان روزه بگيرد يا به جای آن فديه بدهد ولی تذکر داده شد که روزه گرفتن بهتر و افضل است اما با نزول آيه ۱۸۵ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ اين اخـتيار از افـراد سالم سلب و روزه گرفتن در رمضان بر آنها فرض و لازم قرار گرفت ولی در حق سالخوردگان هنوز باقی ماند کـه اگـر نـمی توانـند روزه بگيرند فديه بدهند.

۳- مورد سوم اينکه در ابتدای اسلام بعد از افطار تا زمانی مردم اجازه خوردن و نوشيدن و قضای شهوت را داشتند که هنوز بخواب نرفته بودند و به محض اينکه که بخواب ميرفتند، روزهٔ روز دوم شروع می شد و برای آنان خوردن و نوشيدن و غيره تا غروب هـمان روز دوم حرام می شد که بعداً خداوند با نازل کردن آيه ۱۸۷ سوره بقره أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ در اين باره تخفيف قايل شده اعلام فرمود که تا صبح صادق روز آينده خوردن و نوشيدن و غيره مجاز است، و بعد از بيدار شدن خوردن سحری سنت قرار داده شد که در اين باره احاديثی در صحيح بخاری و مسلم و ابو داود وارد شده است.(ابن کثير)

مقدار فدیه و مسائل متعلقه

فدیه یک روزه نصف صاع گندم یا قیمت آن است و نصف صاع گندم در مقیاس با سیر هندی که واحد وزن رائج در کشور ما (پاکستان) است تقریباً یک و سه چهارم سیر می باشد[۱] که با محاسبه قیمت آن با شرح رائج در بازار آن را به فقیر یا مسکین بطور تملیک بدهد و اگر این فدیه را به خادم مسجد و یا مدرس مدرسه دینی می‌دهد، به شرطی جایز است که به قصد پاداش خدمت او نباشد.

مسئله: تقسیم فدیه یک روز روزه به دو مسکین و یا دادن فدیه چند روز روزه در یک نوبت به یک مسکین جایز نیست چنانکه شامی بحواله بحر از قنیه نقل نموده است. و در بیان القرآن همین نقل شده است ولی حضرت تهانوی رحمه‌الله در امداد الفتاوی بر این فتوی داده است، که هر دو صورت جایز میباشند، علامه شامی نیز بر همین جواز فتوی داده است اما در امداد الفتاوی آمده است که احتیاط در این است که فدیه چند روز روزه بیک مسکین در یک نوبت نباید داده بشود ولی گنجایش برای دادنش هست این فتوی در صفحهٔ ۱۲۴ جلد دو امدادالفتاوی به سال ۱۳۵۳ منقول است.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِیْ اُنْزِلَ فِیْهِ الْقُرْآنُ هُدًی لِّلنَّاسِ

ماه رمضان است آنکه در آن قرآن نازل شده هدایتی است برای مردم و دلایل روشن

وَبَیِّنٰتٍ مِّنَ الْهُدٰی وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ

برای راه‌یافتن و جدا کردن حق از باطل پس هر کسی که این ماه را در یابد، باید روزهٔ

۱-بنا به تحقیق صاحب «احسن‌الفتاویٰ» مقدار نصف صاع گندم دو(۲) کیلو و سیصد(۳۰۰) و اندی گرم است. (مترجم)

الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيْضاً اَوْ عَلىٰ سَفَرٍ
آنرابگیرد و آنکس که مریض یا مسافر باشد، باید در روزهای دیگر شمار آنرا کامل
فَعِدَّةٌ مِّنْ اَيَّامٍ اُخَرَ يُرِيْدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيْدُ
کندخدا برای شما آسانی می‌خواهد و سختی را برای شما نمی‌خواهد تا اینکه شمارش
بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلىٰ مَا
آنرا کامل کنید و عظمت خدا را نسبت بآنچه شما راهدایت کردبیان‌کنید
هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۱۸۵)
وتاکه‌شماسپاس‌گذارباشید.

خلاصه تفسیر

تعیین ایام صیام

در آیات گذشته فرموده بود که چند روزی روزه بگیرید و اینک در این آیات توضیحی درباره آن چند روز می باشد:
(آن چند روزی که در آنها حکم روزه گرفتن صادر شده) ماه رمضان است که در آن (برکات فراوانی می باشد آنچنانکه در یکی از شبهای گرانقدر آن که شب قدر است) قرآن مجید (از لوح محفوظ به آسمان دنیا) نازل شد که (دارای دو صفت اساسی و مهم است از جمله آن دو صفت یکی این است که مایهٔ) هدایتی برای مردم است و (صفت دوم آن این است که هر جزء آن برای نشان دادن راه هدایت) واضح الدلالة می باشد، (و قرآن مجید با این دو صفت) از جمله آن کتابهای (آسمانی) است که (دارای این دو صفت می‌باشند که مایهٔ) هدایت (هم) هستند و (چون واضح الدلالة می‌باشند معیار تشخیص و)

فیصله کن (در میان حق و باطل هم) هستند پس هر کس که در این ماه حاضر باشد، باید آنرا روزه بگیرد (با این آیه اجازه فدیه دادن که پیش از این بیان شد منسوخ گردید) و (قانونی که برای مریض و مسافر وضع شده بود به قوهٔ خود باقی است بنابراین) اگر کسی (آنچنان) مریض باشد (که به سبب آن برای او روزه گرفتن مشکل یا مضر باشد) یا در سفر (باندازه مسافت شرعی) باشد پس (او مجاز است که در ماه مبارک رمضان روزه نگیرد و بجای روزهای رمضان به اندازه آنها) از روزهای دیگر حساب کند (و روزه بگیرد زیرا در این روزها گرفتن روزه بر او واجب می باشد) خدا می خواهد که (کار را) بر شما آسان بگیرد (برای این منظور احکامی مقرر فرمود تا شما بتوانید وظائف شرعی و عبادی خود را به آسانی انجام دهید. لذا برای ادای روزه در هنگام مسافرت و بیماری نیز قانون سهل و ساده مقرر فرمود) و (او) نمی خواهد که (در وضع قوانین و احکام و اجرای آنها) دشواری وجود داشته باشد (که برای شما احکام مشکل وضع بکند) و (خداوند این احکام مذکور را بنا به مصالح خاصی مقرر فرمود بطوری که اولاً دستور ادای روزه را صادر فرمود و با وجود این اگر به سبب عذری روزه ادا نشد حکم به قضای آن داد) تا شما شمار (ایام روزه) را تکمیل کنید (تا به سبب بجا آوری قضا از ثواب شما چیزی کاسته نشود) و (دستور به قضا به این خاطر داده شد) تا شما کبریائی (و ثنای) خدا را بیان کنید در عوض اینکه (چنان) طریقه‌ای (قضای روزه را) به شما نشان داد (تا شما به وسیله آن از برکات و ثمرات صیام محروم نمانید زیرا اگر قضای واجب نمی‌شد چه کسی تا این حد برای ادای روزه اهتمام می‌کرد و روزه میگرفت و ثواب حاصل می‌نمود) و (علت اینکه خداوند اجازه داد که در صورت معذور بودن در ماه رمضان روزه نگیرید به این خاطر است تا شما در مقابل این نعمت

تسهیل در کار) خدا را سپاس بگوئید (زیرا اگر این رخصت داده نمی‌شد مسلمانان با مشقت و دشواری مواجه می‌گشتند.)

معارف ومسایل

در اینجا توضیح آیه مجمل گذشته و مهمترین فضیلت ماه رمضان بیان می‌گردد، زیرا لفظ **ایاما معدودات** در آیهٔ گذشته فرضیت روزه را بطور مجمل بیان کرده و اکنون این آیه آن ایام را تشریح می‌کند که آنها تمام روزه‌های ماه مبارک رمضان می‌باشند، و مهمترین فضیلت آن ماه مبارک اینست که خداوند آن را برای نازل فرمودن وحی و کتب آسمانی خویش اختصاص داده است؛ بطوری که قرآن هم در همین ماه نازل شده است. در مسند امام احمد از واثله بن اسقع مروی است که آن حضرت ﷺ فرمود صحیفهای حضرت ابراهیم علیه‌السلام در روز اول و تورات در روز ششم و انجیل در سیزدهم و قرآن در بیست و چهارم ماه رمضان نازل شده است، و در روایت حضرت جابر نیز اینگونه بیان شده است که زبور در دوازدهم و انجیل در هیجدهم رمضان نازل گردیده است.(ابن کثیر)

البته باید دانست که کتب آسمانی مذکور در حدیث در همان تاریخهای ذکر شده بطور تمام و کامل بر انبیاء علیهم‌السلام نازل گردیده‌اند و این ویژگی خاص قرآن است که در یک شب بخصوص از ماه رمضان از لوح محفوظ بر آسمان دنیا نازل گردید و از آن جایگاه به تدریج ظرف بیست و سه سال بر آن حضرت ﷺ نازل شد و آن شب ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده است بنا بتصریح خود قرآن در اولین آیه سوره قدر همانطوریکه می‌فرماید: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ شب قدر می باشد، در حدیثی که پیش از این بیان شد، شب بیست و چهارم رمضان را شب نزول قرآن ذکر کرده و با توجه به این حدیث حضرت

حسن بصری شب بیست و چهارم را شب قدر دانسته است. و بدین ترتیب این حدیث به آیه قران منطبق شده است البته اگر به این تطبیق توجه نشود آیه قرآن زمان نزول قرآن را به صراحت بیان فرموده است لذا هر شب که شب قدر باشد همان زمان نزول قرآن می باشد.

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ در همین یک جمله به بسیاری از مسائل و احکام روزه اشاره شده است لفظ شَهِدَ از شهود گرفته شده است و معنی آن حضور یافتن و شاهد بودن است. الشهر در زبان عربی به معنی ماه است و مراد از آن در این آیه ماه رمضان است، که پیش از این دربارۀ آن توضیح داده شد. بنابراین معنی این جمله چنین است هر کسی از شما که در ماه مبارک رمضان زنده و حاضر باشد بر او لازم است، که تمام ماه رمضان را روزه بگیرد لذا آن اختیار عمومی که در آیه قبل به افراد داده شده بود که به موجب آن اجازه داشتند که بجای روزه گرفتن فدیه بدهند در این آیه منسوخ گردید، و روزه گرفتن بر همه لازم شد، و منظور از حاضر و موجود بودن در ماه رمضان این است که ماه را در حالتی دریابد که در آن هنگام صلاحیت روزه گرفتن را داشته باشد یعنی مسلمان، عاقل، بالغ، مقیم و از حیض و نفاس پاک باشد. بنابراین اگر کسی در تمام ماه رمضان در وضعی قرار گرفت که اصلاً صلاحیت روزه گرفتن را نداشت، مانند: کافر، بچه نابالغ، و دیوانه پس او مشمول این حکم نمی‌شود. لذا روزه بر او فرض نیست اما کسانی که فی نفسه صلاحیت دارند ولی گاهی به سبب عذری معذور می‌باشند؛ مانند زن در حال آمدن حیض و نفاس یا بیمار و مسافر که آنان از یک جهت ماه رمضان را در حالت داشتن صلاحیت یافته‌اند، لذا این حکم آیه درباره آنان ثابت است؛ اما به سبب عذر موقت در آن زمان خاص روزه از آنان ساقط میگردد، و بعد از بر طرف شدن عذر قضای لازم است چنانکه تفصیل آن بعداً می آید.

مسئله: از این آیه معلوم می‌شود که برای فرض شدن روزه رمضان یافتن آن به حالت صلاحیت کامل شرط است.

لذاکسی که تمام رمضان را با صلاحیت کامل یافت، بر او روزه گرفتن تمام رمضان فرض می باشد و کسی که کمتر یافت بهمان مقدار بر او روزه فرض می‌شود که از رمضان یافته است بنابراین اگر کافری در وسط ماه رمضان مسلمان شد یا نابالغی بالغ گشت بر او فقط روزه بقیه رمضان لازم است و قضای روزهای گذشته لازم نمی باشد، البته مسلمان دیوانه با توجه به بالغ بودنش دارای صلاحیت ذاتی است لذا اگر او در یک قسمتی از ماه رمضان به هوش بیاید قضای روزهای گذشته رمضان بر او لازم می باشد، همچنین زن حایض و نفاسی اگر در وسط رمضان پاک شد یا بیمار تندرست گردید یا مسافر مقیم شد قضای ایام گذشته بر آنان لازم میگردد.

مسئله: یافتن ماه رمضان از نظر شرع به سه صورت ثابت می باشد.

یکی اینکه خود شخص هلال ماه رمضان را ببیند.

دوم اینکه بوسیله شهادت معتبر شرعی رویت هلال ثابت شود.

سوم اینکه هرگاه رویت هلال به یکی از دو صورت قبل ثابت نشد بعد از تکمیل سی روز ماه شعبان رمضان شروع می‌شود.

مسئله: اگر به هنگام غروب آفتاب در روز بیست و نهم شعبان به سبب ابر و گرد و خاک و موانع جوی دیگر، هلال دیده نشد و هیچ شهادت شرعی برای رویت آن وجود نداشت، پس روز بعدی یوم الشک گفته می‌شود زیرا نسبت به آن این احتمال موجود است که فی الواقع هلال قرار گرفته ولی به سبب صاف نبودن مطلع رویت نگردیده است، و این امکان هم وجود دارد که در آن روز هلال بر مطلع قرار نگرفته است.

چون در این روز به سبب موانع جوّی شهود شهر یعنی یافتن ماه رمضان به رویت هلال صادق نمی آید، روزه گرفتن در آن روز نه تنها

واجب نیست بلکه مکروه است و در حدیث از آن منع شده تا که میان فرض و نفل اختلاط و آمیزش پیش نیاید.(جصاص)

مسئله: در ممالکی که شب و روز تا چند ماه طولانی می‌شوند و در آنجا بظاهر شهود شهر یعنی یافتن ماه رمضان صادق نمی آید.

مقتضای آن این است که روزه بر اهالی آن مناطق فرض نشود، از فقهای احناف حلوانی و قبالی و غیره درباره نماز چنین فتوی داده‌اند که حکم نماز برای آنان باعتبار شب و روز آن مناطق می باشد.

مثلاً در منطقه‌ای که فوراً بعد از مغرب صبح صادق می‌دمد، نماز عشاء در آنجا فرض نمی باشد.(شامی)

به موجب آن، جایی که طول روز شش ماه باشد بر مردم آنجا در مدت شش ماه پنج نماز فرض باشد، و در آنجا رمضان نخواهد آمد بنابراین روزه فرض نخواهد بود. حکیم الامة اشرف علی تهانوی در امداد الفتاوی راجع به روزه همین رای را اختیار فرموده است.

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيْضاً اَوْ عَلٰى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ در این آیه به مریض و مسافر اجازه داده شده که در حالت مرض و سفر روزه نگیرند بلکه بعد از تندرستی و اقامت به اندازه روزهایی که مریض و مسافر بوده‌اند، قضای روزه را بجا بیاورند. این حکم اگر چه در آیه گذشته هم آمده بود، اما چون در این آیه حکم فدیه دادن بجای روزه منسوخ شد، احتمال داشت که این تصور در ذهن مردم بوجود آید که شاید رخصت مریض و مسافر هم منسوخ شده باشد؛ لذا این حکم را بار دیگر تکرار فرمود.

وَاِذَاسَأَلَكَ عِبَادِىْ عَنِّىْ فَاِنِّىْ قَرِيْبٌ ط

ووقتی‌که‌بندگانم‌ازشما درباره من می‌پرسند پس من به آنها نزدیک هستم می‌پذیرم

أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا

دعای دعاکننده را وقتی‌که مرا بخواند پس لازم است که در برابر حکم من تسلیم شوند و

لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶)

به من یقین داشته باشند تا بر راه نیک قرار گیرند.

خلاصه تفسیر

(در سه آیه قبلی احکام روزه ماه رمضان و فضائل آن ذکر شده بود، و اکنون در یک آیه طولانی بحث مفصل از احکام روزه و اعتکاف خواهد آمد ولی در میان آنها در این آیه مختصر عنایت ویژهٔ حق تعالی نسبت به بندگان و پذیرفتن دعاهای آنان را ذکر فرموده آنها را به اطاعت از احکام ترغیب می‌دهد زیرا که در عبادت روزه گرفتن با وجود رخصتها و سهولتها هنوز مقداری مشقت وجود دارد لذا برای تسهیل آن عنایت خاص خود را ذکر می‌فرماید که من به بندگانم نزدیکم هرگاه آنان از من دعا بخواهند من دعایشان را می‌پذیرم و نیازهای آنانرا برآورده می‌سازم با توجه به این احوال و اوضاع بر بندگان هم لازم است که اگر در اجرای احکام من با مشقتی مواجه شوند آنرا تحمل نمایند، چنانکه امام ابن کثیر فلسفه این ترغیب دعا در میان این آیات را چنین بیان می‌کند که این آیه اشاره دارد به اینکه بعد از روزه دعا پذیرفته می‌شود بنابراین به مؤمنان تشویق شده که برای دعا خواندن در آن هنگام اهتمام خاص داشته باشند رسول الله ﷺ فرموده است، لِلصَّائِمِ عِنْدَ فِطْرِهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ (ابوداود طیالسی بروایت عبدالله بن عمر) یعنی دعای روزه دار به هنگام افطار پذیرفته می‌شود، بدین جهت بود که حضرت عبدالله ابن عمر هنگام افطار تمام افراد خانوادهٔ خود را جمع کرده دعا می‌کرد، تفسیر آیه از

این قرار است.

و (ای محمدﷺ) وقتی که بندگانم درباره من از شما بپرسند(که من به آنان نزدیکم یا از آنان دور هستم) پس (از طرف من به آنان بفرما که) من نزدیکم (و بجز خواسته‌های نامناسب) خواسته (هر) متقاضی را می‌پذیرم وقتی که او به در بار من تقاضا کند (همانطوری که من خواسته و عرایض آنان را می‌پذیرم) باید آنان هم احکام مرا (به انجام دادن آنها) بپذیرند (و چون در آن احکام حکم نامناسبی وجود ندارد بنابراین درباره آنها استثنا قائل شدن هم درست نیست) و به من یقین داشته باشند (یعنی بر وجود من و حاکمیت و حکیم بودنم و بر مراعات و مصالح من هم ایمان داشته باشند و بدین ترتیب) امید است که آنان بتوانند رشد (و فلاح) حاصل کنند.

مسئله: در بکار بردن جملهٔ اِنِّیْ قَرِیْبٌ در آیه باین مطلب نیز اشاره شده که دعا باید آهسته و در خفا باشد و بلند کردن صدا در دعا پسندیده نیست. ابن کثیر شان نزول آیه را چنین بیان فرموده است که یک روستائی از آن حضرتﷺ درباره نزدیکی و دوری پروردگار پرسید که اگر پروردگار ما نزدیک است، ما با صدای آهسته دعا می‌کنیم و اگر دور است با صدای بلند او را صدا می‌زنیم آنگاه این آیه در پاسخ به او نازل گردید.

اُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ اِلٰى نِسَآئِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَاَنْتُمْ

حلال شد برای شما در شب روزه بی حجابی با زنهایتان، آنان لباسند برای شما و شما

لِبَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ

لباسید برای آنان؛ دانسته است خدا که شما خیانت می‌کنید بر خودتان پس شما را

عَفَا عَنْكُمْ فَالْئٰنَ بَاشِرُوْهُنَّ وَابْتَغُوْا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ وَكُلُوْا

بخشیدوازشما در گذشت. پس اکنون مباشرت کنید با زنانتان و طلب کنید چیزیرا که

وَاشْرَبُوْا حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ

خدا برای شما نوشته است و بخورید و بنوشید تا زمانی که واضح شود برای شما خط

مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّيَامَ اِلَى الَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوْهُنَّ وَاَنْتُمْ

سفیدصبح از خط سیاه پس تکمیل کنید روزه را تا شب و مباشرت نکنید با زنان هنگام

عٰكِفُوْنَ فِى الْمَسٰجِدِ تِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ فَلَا تَقْرَبُوْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ

که شما اعتکاف می‌کنید در مساجد اینها حدود مقرر خدا هستند پس بآنها نزدیک

اللّٰهُ اٰيٰتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ (۱۸۷)

نشوید چنین توضیح می‌دهد خدا نشانه‌های خود را برای مردم تا بپرهیزند.

خلاصه تفسیر

در این آیه تفسیر احکام دیگری از روزه بیان شده است

برای شما در شب روزه اشتغال با زنانتان حلال گردید (و آنچه قبلاً ممنوع بود آزاد شده است) زیرا که آنان برای شما (از جهت قرب و اتصال بجای) لحاف و پتو هستند و شما برای آنان (نیز به جای) لحاف و پتو هستید، خدای تعالی اطلاع داشت که شما (در این حکم الهی) در گناه خیانت (کردن) خود را مبتلا خواهید کرد(اما) بسیار خوب (وقتی که شما به قصد معذرت خواهی پیش آمدید پس) خدای تعالی بر شما عنایت کرد و گناهان شما را پاک کرد پس اکنون(به شما اجازه داده شد) با آنان مباشرت کنید و آنچه (قانون اجازه‌ای) برای شما جایز شمرده است (بدون از تکلف) نسبت به آن

انتظام کنید و (همانطوری که در شب روزه مجامعت با زن مجاز است به این هم اجازه دارید که در تمام مدت شب هرگاه بخواهید) بخورید و بنوشید تا اینکه برای شما خط سفید صبح (یعنی روشنی صبح صادق) از خط سیاه (تاریکی شب) نمودار گردد باز(از صبح صادق) تا (رسیدن) شب روزه را کامل کنید (مراد از نمودار شدن خط سفید روشنی صبح از خط سیاه تاریکی شب این‌است که به طلوع صبح صادق یقین کامل باشد.)

حکم پنجم اعتکاف

و نمالید بدن خود را با (بدن) زنها (به شهوت) در هنگام که شما معتکف باشید در مساجد (یعنی زمانی که شما در مساجد معتکف باشید تمام) این (احکام ذکر شده)ضوابط خداوندی هستند پس (نه تنها از محدودۀ این ضوابط خارج نشوید بلکه حتی) قصد (و نیت) خروج از آنها را نداشته باشید(و همانطوری که خدای تعالی این احکام را بیان فرموده) همچنین خدای تعالی احکامی (دیگر هم) برای (اصلاح) مردم بیان می‌فرماید به این امید که آنان (به آن احکام آگاهی یافته از مخالفت با آنها) پرهیز کنند.

معارف ومسایل

از لفظ اُحِلَّ لَکُمْ معلوم شد که آنچه بوسیله این آیه حلال شده قبلاً حرام بوده است، در صحیح بخاری و غیره به روایت براء بن عازب مذکور است که در ابتدای اسلام زمانی که روزه فرض شد خوردن و نوشیدن و مباشرت با زنها پس از افطار تا آنوقت مجاز بود که به خواب نمی‌رفتند ولی پس از خواب رفتن همۀ این چیزها حرام‌می شد نـد. بدان سبب بعضی از صحابه به مشکلاتی مواجه گردیدند قیس بن

حرمه انصاری در تمام طول روز زحمت کشیده بود بوقت افطار به منزل رسید در خانه چیزی برای خوردن نبود همسرش گفت که من از جایی غذای فراهم کرده می آورم اما زمانی که برگشت دید که او در اثر خستگی ناشی از کار در تمام مدت روز به خواب رفته بود؛ لذا وقتی که بیدار شد آن غذا برای او حرام شده بود. روز دوم مثل سابق روزه گرفت و به علت ضعف بیهوش شد.(ابن کثیر).

همچنین یکی از صحابه که پس از خواب رفتن با همسرش مباشرت کرده بود، از این عمل خود بسیار متأثر و پریشان شد در اثر این واقعات این آیه نازل شد و حکم قبلی منسوخ گردید و پس از غروب آفتاب تا صبح صادق در تمام طول شب به خوردن و نوشیدن و مباشرت اجازه رسید، اگر چه آن اعمال بعد از بیداری از خواب هم باشند و حتی بعد از بیدار شدن از خواب خوردن سحری در آخر شب سنت قرار گرفت که ذکر آن در روایات حدیث روشن است. در این آیه همان حکم بیان گردیده است، هر چند معنی لفظی رفث عام و شامل تمام اعمال و سخنانی است که مرد با همسرش به منظور قضای شهوت انجام می دهد اما به اتفاق امت مراد از آن در اینجا جماع است.

برای ثبوت احکام شرعی قول رسول هم در حکم قرآن است

حرمت خوردن و نوشیدن و غیره بعد از خواب در شبهای روزه که به موجب این آیه منسوخ گردیده، در هیچ جا از قرآن ذکر نشده است. صحابه کرام بنا به دستور رسول کریم ﷺ به آن عمل می کردند.(رواه احمد مسند)

آن حرمت در این آیه حکم الهی قرار داده شد؛ بخاطر تخفیف منسوخ شد. از این معلوم می شود که بعضی احکام که بوسیله سنت ثابت شده است، با قرآن منسوخ می گردند.(جصاص، و غیره)

پایان وقت سحر:

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ در این آیه تاریکی شب را به خط سیاه و روشنی صبح را به خط سفید تشبیه داده نشان می دهد که زمان آغاز روزه و حرمت خوردن و نوشیدن و غیره صبح صادق است و برای اینکه از افراط و تفریط جلوگیری بشود به لفظ حَتَّى يَتَبَيَّنَ افزود تا به مسلمانان بفهماند که نه آنچنان گرفتار وسوسه و خیال باشند، که قبل از طلوع صبح صادق خوردن و نوشیدن را بر خود حرام بدانند و نه آنچنان بی خیال و بی اعتناء باشند که با وجود اطمینان داشتن به طلوع سپیده باز هم به خوردو نوش خود ادامه دهند لذا با توجه به این آیه فرصت خوردن سحری تا زمانی است که به طلوع صبح صادق اطمینان کامل وجود ندارد، اما به محض حصول اطمینان هرگونه خوردن و آشامیدن اگر چه در یک لحظه باشد حرام و مفسد روزه می باشد. بعضی از راویان، درباره بعضی از صحابه چنین روایت کرده‌اند که آنان تا زمانی که طلوع فجر برای خودشان مسلم نشده بود، به خوردن ادامه می دادند و به هشدار دیگران اعتنا نکرده تحت تأثیر قرار نمی گرفتند.

از آن حضرت ﷺ در حدیثی نقل شده است که فرمود شما با اذان بلال از خوردن دست نکشید زیرا او زمانی که هنوز شب به پایان نرسیده‌است اذان می‌گوید؛ بنابراین شما با وجود شنیدن اذان بلال بخورید و بنوشید تا وقتی که اذان ابن ام مکتوم را نشنیده‌اید زیرا او درست همزمان با طلوع صبح صادق اذان می‌گوید.(بخاری و مسلم)

از نقل ناتمام این حدیث بعض معاصر دچار این سوء تفاهم شده‌اند که اگر بعد از اذان فجر هم کسی به خوردن و نوشیدن ادامه بدهد اشکالی ندارد و اگر کسی زمانی بیدار شد که اذان در حال گفتن باشد برای او

جایز است که چیزی با شتاب بخورد در حالیکه در همین حدیث به وضاحت کامل نشان داده شده که هنگام اذان ابن ام مکتوم که همزمان با طلوع فجر گفته می‌شود دست کشیدن از خورد و نوش الزامی است، علاوه بر این آن طرز بیان قرآن مجید برای تعیین وقت پایان سحر بخاطر حصول اطمینان و تشخیص طلوع فجر است لذا اجازه دادن به کسی برای خوردن و نوشیدن بعد از آن حتی یک لحظه هم بر خلاف نص قرآن است.

و روایاتی که درباره سهل انگاری بعضی از صحابه و سلف نقل شده با توجه به نص قرآن شاید بیانگر این باشد که قبل از یقین داشتن به طلوع فجر بنا به احتیاط نباید خود را در مضیقه انداخت، امام ابن کثیر مصداق همه این روایات را همین چیز بیان فرموده است، زیرا هیچ مسلمانی نمی‌تواند با نص قرآن مخالفت کند و هرگز نمی‌توان چنان سهل انگاری را به صحابه نسبت داد بویژه هنگامی که قرآن مجید در آخر همین آیه با جمله تِلْكَ حُدُوْدُ اللهِ جملۀ فَلاَ تَقَرَبُوْهَارا بیان فرموده و با هشدار خاصی آن را تأکید کرده است.

مسئله: تمام این بحث درباره کسانی است که در چنان موقعیتی باشند که صبح صادق را با چشم خود بتوانند ببینند و یقین حاصل کنند و مطلع هم صاف باشد و روشنی ابتدائی صبح صادق را بشناسند، برآنان لازم است که مستقیماً به افق نگاه کرده عمل کنند. اما در جایی که این شرایط موجود نباشد، مثلاً افق شرق در معرض دید نباشد یا مطلع صاف نباشد یا اشخاصی باشند که صبح صادق را تشخیص نمی‌دهند و آنان بوسیله محاسبات ریاضی یا آثار دیگر وقت را تعیین می‌کنند، و به همین جهت گاهی نسبت به طلوع صبح صادق دچار تردید می‌شوند، بنابراین تکلیف این قبیل افراد هنگام پدید آمدن شک و گمان نسبت به طلوع سپیده صبح چیست؟.

در این باره امام جصاص در تفسیر احکام القرآن فرموده که اصل این است که در این حالت به خوردن و نوشیدن اقدام نکنند؛ اما اگر در این حالت قبل از حصول یقین به طلوع صبح صادق کسی چیزی بخورد یا بنوشد گناهکار نیست. ولی اگر بعد از تحقیق ثابت شد که آن وقت صبح بوده است پس قضای روزه بر او لازم است، چنانکه اگر مردم به سبب عدم رویت هلال رمضان روزه نگرفتند؛ ولی بعداً با گواهی عده دیگر از سایر مناطق ثابت شد که غروب روز بیست و نهم هلال رمضان رویت شده است. لذا آنان که این روز را سی‌ام شعبان قرار داده و روزه نگرفته‌اند گناهکار نمی‌شوند. اما قضای آن روز به اتفاق بر آنها لازم است همچنین اگر کسی در روز ابری به گمان فرا رسیدن غروب افطار کرد و سپس آفتاب ظاهر شد او گناهکار نیست ولی قضای آن روز بر او واجب است.

از این توضیح امام جصاص این امر روشن می‌شود که اگر کسی دیرتر بیدار شد و عموماً اذان صبح داده‌می شد که طلوع صبح صادق یقینی است. پس از آن دیده و دانسته چیزی بخورد گناهکار می‌شود و قضای بر او لازم می‌گردد و اگر در حالت مشکوکی بخورد گناه از او ساقط می‌شود؛ ولی قضا ساقط نمی‌شود. و با وجود اینکه گناه از او ساقط می‌شود، خالی از کراهیت نیست.

(اعتکاف)

اعتکاف در زبان عربی بمعنی توقف در جایی است و در اصطلاح قرآن عبارت است از توقف و اقامت در مسجد با شرایط مخصوصی. از لفظ عام **فی المساجد** ثابت شد که در هر مسجدی می توان معتکف شد ولی شرطی که فقها بیان کرده‌اند که اعتکاف تنها در مسجدی صحیح است که در آن نماز با جماعت برگذار می‌شود و در مساجد

غیر آباد که در آنها جماعت برگزار نمی‌شود اعتکاف درست نیست. این شرط هم در حقیقت از مفهوم مسجد مستفاد است؛ زیرا هدف اصلی از بنای مساجد برگزار کردن نماز با جماعت است و اگر نه نماز را، تنها در هر جایی از جمله منازل و مغازه می‌توان خواند.

مسئله: موضوع حلال شدن خوردن و نوشیدن و مباشرت با همسر در شب روزه قبلاً بیان گردید و در حالت اعتکاف حکم خورد و نوش برای شخص معتکف با دیگران تفاوتی ندارد؛ ولی در مورد مباشرت با زنان حکم او با دیگران متفاوت است که در حق او مباشرت با همسر در شب هم جایز نیست لذا موضوع مباشرت برای روشن شدن ذهن معتکفان در این آیه بیان گردید.

مسئله: از جمله مسائل مربوط به اعتکاف یکی شرط بودن روزه است و دیگر عدم جواز بیرون رفتن معتکف از مسجد بدون از عذر شرعی و طبعی است. برخی از آنها از لفظ اعتکاف و برخی دیگر از قول و فعل آن حضرت ﷺ ثابت شده است.

حکم احتیاط درباره روزه

در آخر آیات مربوط به روزه آیه تِلْكَ حُدُوْدُاللهِ فَلاَ تَقْرَبُوْهَا را بیان فرموده که اشاره باین دارد که جلوگیری از خوردن و نوشیدن و مباشرت با همسر در حالت روزه، حدود خداوندی است و به مسلمانان خاطر نشان گردید که نزدیک به آنها نروید؛ زیرا هنگام نزدیک شدن به آنها احتمال عهد شکنی وجود دارد به همین جهت مبالغه در مضمضه در زمان روزه مکروه است زیرا در آن خطر فرو رفتن آب در گلو وجود دارد همچنین استعمال دارو داخل دهان مکروه است و بوسه گرفتن از زن و در آغوش کشیدن او نیز مکروه است. همچنین هنگام خوردن سحری از روی احتیاط چهار دقیقه

پیش از پایان وقت دست از طعام کشیده و هنگام افطار دو یا سه دقیقه تاخیر نمودن بهتر است در این رابطه بی اعتنائی کردن و سهل انگاری نمودن مخالفت با فرمان خداوندی است.

وَلاَ تَأْكُلُوْا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوْا بِهَا اِلَى الْحُكَّامِ

ونخورید اموال یکدیگر را به ناحق و نرسانید آنها را به نزد حکام

لِتَاْكُلُوْا فَرِيْقاً مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْاِثْمِ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۱۸۸)

تابخورید مقداری ازمال مردم به ظلم (ناحق) در حالیکه شما می‌دانید.

ربط آیات

در آیات گذشته احکام روزه بیان گردید که در آن خوردن چیزهای حلال در زمان معین حرام گردانیده شد بعد از آن ممنوعیت کسب مال حرام و استعمال آن بدین جهت ذکر گردید تا که نشان داده شود که فلسفه اصلی عبادت صوم این‌است که اگر انسان بتواند مدتی با سلاح صبر از چیزهای حلال چشم بپوشد پرهیز از چیزهای حرام بر او آسان می‌گردد و در ضمن به این مسأله مهم هم اشاره شده که وقتی روزه پایان می‌یابد برای افطار تهیه مال حلال لازم است و کسی که تمام روز روزه گرفت و بوقت افطار به مال حرام افطار نمود روزهٔ او قبول نیست.

خلاصه تفسیر

و در بین خود اموال یکدیگر را به ناحق نخورید و (پروندهٔ ساختگی) آنرا به نزد حکام به این نیت نبرید تا (بتوانید بوسیله آن) بهره ای از مال مردم را از راه گناه (یعنی ظلم) بخورید وقتی که شما (از ظلم و دروغ خود) اطلاع هم دارید.

معارف و مسایل

در این آیه، از کسب مال به طریق حرام و استعمال آن ممانعت شد؛ همچنانکه پیش از این در همین سوره در آیهٔ ۱۶۸ بیان اجازه کسب مال از راه حلال و استعمال آن ذکر شد که در آنجا فرمود: يَآ اَيُّهَاالنَّاسُ كُلُوْا مِمَّا فِىْ الْاَرْضِ حَلاَلاً طَيِباً وَّ لاَ تَتَّبِعُوْا خُطُوَاتِ الشَّيْطٰنِ اِنَّه لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ای مردم بخورید از چیزهای روی زمین آنچه حلال و پاکیزه باشد، و به نقش قدم شیطان راه نروید که او برای شما دشمن آشکار است و در آیه ۱۱۴ از سوره نحل فرموده است: فَكُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ حَلاَلاً طَيِّباً وَاشْكُرُوْانِعْمَةَاللهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ بخورید از رزقی که خدا به شما داده حلال و پاکیزه و شکر کنید احسان خدا را اگر شما او را عبادت می‌کنید.

راههای خوب و بد کسب مال و معیار خوبی و بدی

همانطوری که تمام مردم جهان بر نیاز مال و تأثیر آن در زندگی اتفاق دارند، همچنین بر این عقیده هم متفق هستند که بعضی از راههای کسب سرمایه پسندیده و جایز و بعضی ناپسند و ممنوع است؛ دزدی، راهزنی و فریب را همه جهان بد می‌دانند، اما معیار جایز و ناجایز قرار گرفتن این شیوه‌های کسب در آمد بدست مردم نیست و نمی‌تواند باشد، زیرا آن به صلاح و فلاح مردم جهان بستگی دارد و تمام عالم بشریت از آن تأثیر می‌پذیرد و معیار صحیح و معقول آن فقط آن معیاری است که از طرف رب العالمین بوسیله وحی فرستاده می‌شود؛ چرا که اگر خود انسان برای تعیین معیار آن مختار باشد، هر ملتی که برای در آمدها و راههای کسب آنها قانون تعیین می‌کنند، عموماً فقط متناسب با شرایط حاکم بر همان جامعه می‌باشد و با

شرایط و خصوصیات جوامع دیگر بسیار کم منطبق میگردد و آنچه امروزه در این زمینه به صورت کنفرانسهای بین‌المللی برای نمایندگی جهان انجام می‌شود، تجربه شاهد است و نشان داده که آن نیز وسیله قانع کننده برای تمام جهان نمی باشد، تنها نتیجه ای که از این ظلم قانونی گرفته می‌شود و به چشم می‌آید، همین وجود اختلافها و جنگهای میان ملل جهان و فساد در داخل تمام جوامع می باشد.

تنها نظام اقتصادی اسلام می‌تواند در جهان امنیت را بر قرار کند

شرع اسلام که قانون حلال و حرام و جایز و ناجایز را مقرر کرده است، آنها را از نص صریح وحی الهی گرفته یا از آن استنباط نموده است و آن چنان قانون طبیعی و منطقی است که برای هر جامعه‌ای قابل اجراء و ضامن امنیت تمام افراد آن جامعه می باشد؛ زیرا در این قانون الهی، آنچه راکه نیاز عمومی است وقف عام کرده و به همهٔ انسانها حق استفاده از آنها را عطا فرموده است، مانند: باد و آب و علفهای خودروئیده و حرارت آتش و جنگلهای طبیعی و محصولات آنهاکه بوسیله شخصی یاگروه خاصی آباد نشده‌اند؛ همه مردم بطور مساوی حق دارند از آنها استفاده نمایند، و برای کسی جایز نیست که بر آنها تصرف مالکانه داشته باشد و آنچه که احتمال دارد، بخاطر استفاده اشتراکی از آنها میان افراد جامعه اختلاف واقع بشود و چنان استفاده منجر به جنگ و نزاع باشد در آنها قانون ملکیت انفرادی را تجویز کرده است.

قانون ابتدایی مالکیت اصلی بر زمین یا محصول آن با اصول جداگانه‌ای مورد بحث قرار گرفته و سپس شرایط و احکام انتقال مالکیت در فصول جداگانه‌ای کاملاً چنان ملاحظه گردیده است که هیچ فرد بشر از لوازم زندگی محروم نماند به شرطی که او در بدست

آوردن آن توجه و کوشش کند، و هیچ انسانی نباید حقوق دیگران را غصب کرده یا به دیگران ضرر رسانیده، ثروت را در میان افراد معدودی منحصر کند.
انتقال ملکیت بعد از مرگ موافق به قانون الهی، ارث می باشد و یا بوسیله خرید و فروش و غیره با رضایت دو طرف انجام می‌گیرد و این معامله به هر طریق که صورت گیرد، چه بصورت کارگری و دستمزد کارگر و یا معاوضه با کالای دیگر لازم است که در آن فریب و تلبیس نباشد و نه چنان ابهام و اجمالی در آن باشد که باعث نزاع و درگیری شود و نیز ملاحظه شود که رضایت طرفین حقیقی باشد نه تحمیلی؛ و معاملاتی که در شرع مقدس اسلام باطل یا فاسد و گناه گفته می‌شوند، مبنای همه آنها بر آنست که یکی از شرایط مذکور در آنها رعایت نشده است. بعنوان مثال در بعضی از آنها فریب وجود دارد و در بعضی دیگر در معاوضه نوع کالای طرف دیگر نامعلوم و یا هنگامی که معامله در ازای کار باشد نوع کار نامشخص می باشد. و در جایی حق کسی غصب می‌شود و در جایی بکسی ضرر رسانیده به نفع خود کار می‌کند و جایی دیگر در حقوق عامه تصرف مالکانه صورت می‌گیرد. علت فهم حرمت ربا و قمار و غیره همین است که نسبت به حقوق عامه ضرر وارد می‌شود؛ در نتیجه آن، افرادی معدود ترقی نموده و تمام ملت مفلس می‌گردد و اینگونه معاملات با وجود رضایت طرفین هم حلال نمی‌باشند؛ زیرا این بر علیه عموم ملت جنایتی قرار می‌گیرد.
آیه مذکور شامل نهی از تمام این شیوه‌های ناجایز معامله و استعمال سرمایه می باشد، چنانکه خداوند میفرماید: وَ لاَ تَاكُلُوْا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ یعنی نخورید اموال یکدیگر را بطریق ناجایز. در اینجا چند مسئله قابل توجه است از جمله اینکه در الفاظ قرآن کریم اَمْوَالَكُمْ

آمده و معنی اصلی آن است مالهای شما و در آن اشاره باین شده که هر نوع تصرف ناجایزی را که شما در اموال دیگری انجام می دهید لازم است این تصور را هم داشته باشید که به همان اندازه که شما به اموال خود تعلق و محبت دارید. آن شخص نیز به همان میزان به اموال خودش علاقه و ارتباط داردو بیندیشید اگر شخصی دیگر همانند عمل شما در اموالتان تصرف می کرد، چقدر متحمل زیان‌می شد ید! الآن هم تصور کنید که گویا آن اموال از شما است.

علاوه بر این ممکن است به این حقیقت هم اشاره داشته باشد که هرگاه کسی در اموال دیگری تصرف نامشروعی بکند، نتیجهٔ طبیعی آن این است که اگر این رسم رواج پیدا کند، پس آن دیگران نیز در جای دیگر به همین شیوه در اموال او تصرف می‌کنند و به این ترتیب در حقیقت راهی برای تصرف ناجایز در اموال خویش هموار می‌کند، دقت کنید اگر تقلب در کالاهای ضروری مرسوم گردد، مثلاً کسی در روغن مایه روغن نباتی یا پیه مخلوط کند تا پول بیشتری بدست بیاورد، هرگاه خود او نیاز به شیر داشته باشد صاحب شیر نیز در آن آب اضافه نموده به او می دهد و اگر به مصالح دیگر نیازمند باشد در آن هم تقلب می‌شود و اگر به دارو احتیاج داشته باشد همین مسأله پیش می آید پس هر قدر پول که شخصی از راه تقلب بدست بیاورد، شخصی دیگری همان پول را با نیرنگی دیگر از جیب او در می آورد.

همچنین پول آن شخص دومی را نفر سومی می‌گیرد و این نادان به این گمان که دارد سرمایه خود را بالا می‌برد، خوشحال است؛ اما به عاقبتش نمی‌اندیشد که با عمل متقابل که با خود او صورت می‌گیرد، چه مقدار از سرمایه‌اش باقی می‌ماند.

پس هر کس که بر مال دیگری بطریق ناجایز قابض می‌شود او راهی برای تصرف ناجایز در اموال خویش باز می‌کند.

مسئلهٔ دومی که قابل توجه می باشد این است که الفاظ این فرمان الهی عام است که به طریق باطل و ناجایز مال کسی را نخورید. این فرمان علاوه بر غصب مال از راه نیرنگ و تقلب شیوه‌های دیگر تصرف مال انسانهای دیگر را از جمله دزدی، راهزنی که بر دیگران ظلم شده، به زور مال‌شان گرفته می‌شود، و سود و قمار و رشوه و همهٔ معاملات فاسد که از نظر شرع مشروع نباشند، حتی اگر با رضایت طرفین هم انجام گیرند، شامل می‌شود. همچنین مالی که به دروغ و قسم دروغ بدست بیاورند یا معامله‌ای که شرع اسلام آنرا ممنوع قرار داده، اگر چه با زحمت کشیدن بدست بیاید، همهٔ اینها حرام و باطلند. اگر چه در الفاظ قرآن تنها از خوردن به صراحت منع شده؛ اما مراد در اینجا تنها خوردن نیست؛ بلکه مقصود از آن مطلق استعمال است؛ چه به صورت خوردن و نوشیدن باشد، و چه به صورت پوشیدن و چه آن را بطریق دیگر استعمال کند.

اما در محاوره به همه این قبیل استعمالها خوردن اطلاق می‌شود که فلان کس مال فلان را خورد؛ اگر چه آن مال قابل خوردن هم نباشد، این آیه متعلق به واقعه‌ای خاص نازل شده است و آن این است که دو نفر از صحابه کرام به خاطر زمینی با هم درگیر بودند پرونده آن در دیوان عدالت آن حضرت ﷺ تقدیم گردید، مدعی گواه نداشت آن حضرت ﷺ طبق ضوابط شرعی به مدعی علیه دستور قسم خوردن را صادر فرمودند و او برای قسم خوردن آماده شد آنگاه آن حضرت ﷺ به قصد نصیحت آیه ۷۷ سورهٔ آل عمران اِنَّ الَّذِیْنَ یَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِاللهِ وَ اَیْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِیْلاً در حضور او که در آن وعید بر قسم خوردن برای بدست آوردن مال آمده تلاوت فرمود، وقتی که آن صحابی این آیه را شنید از قسم خوردن خود داری کرد و زمین را به مدعی تحویل داد.(روح المعانی)

در این واقعه این آیه نازل گردید و در آن خوردن و یا بدست آوردن مال دیگری را به طریق ناجایز حرام قرار داده و در آخر آن بطور خاصی از تشکیل پرونده دروغ، خوردن قسم دروغی و ادای شهادت دروغ و خواستن گواهی دروغی از کسی شدیداً ممانعت شد و از عواقب آن می‌ترساند و می‌فرماید: وَ تُدْلُوْا بِهَا اِلَی الْحُکَّامِ لِتَأْکُلُوْا فَرِیْقاً مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْاِثْمِ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ یعنی پرونده اموال را به پیش حکام نبرید تا بوسیله آن شما یک سهمی از مال مردم را به طریق گناه بخورید در حالیکه شما می‌دانید که در آن حقی ندارید و شما دارید به دروغ پرونده سازی می‌کنید و از عبارت وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ معلوم شد که اگر کسی بنا به اشتباه چیزی را حق خودش می‌داند و برای بدست آوردن آن به دادگاه شکایت می‌کند مشمول این وعید نمی‌شود، در واقعه دیگری مانند آنچه بیان شد حضرت پیامبرﷺ فرمود: اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ وَ اَنْتُمْ تَخْتَصِمُوْنَ اِلَیَّ وَ لَعَلَّ بَعْضَکُمْ اَنْ یَّکُوْنَ اَلْحَنُ بِحُجَّتِهٖ مِنْ بَعْضٍ فَاقَضی له عَلیٰ نَحْوِمَا اَسْمَعُ مِنْهُ فَمَنْ قَضَیْتُ لَهُ بِشَیءٍ مِنْ حَقِّ اَخِیْهِ فَلاَ یَاْخُذَنَّهُ فَاِنَّمَا اَقْطَعُ لَه قِطْعَةً مِنَ النَّارِ (رواه البخاری و مسلم عن ام سلمة)

جز این نیست که من انسانی هستم هنگامی که دعاوی خود را به من عرضه می‌کنید امکان دارد یکی ادعای خود را با کلمات جالب و فریبنده بیاراید و من از سخن او مطمئن شده به نفع او داوری کنم پس (به یاد داشته باشید که حقیقت واقعه را صاحب واقعه می‌داند) اگر او در حقیقت صاحب حق نیست نباید آن را بر دارد زیرا در این صورت آنچه را من به او میدهم، قطعه‌ای از آتش جهنم است.

آن حضرتﷺ در این گفته خود توضیح داد که اگر قاضی یا امام المسلمین زمانی به اشتباه قضاوت بکند که در آن حق کسی بصورت ناجایز به دیگری برسد، پس آن مال بعلت قضاوت دادگاه برای او حلال نمی باشد، و برای کسی که حلال است حرام نمی‌گردد و به

عـبارت دیگـر قـضاوت قـاضی حـلال را حـرام و حـرام را حـلال نمی‌گرداند لذا اگر کسی به مکر و فریب یا گواهی ناحق یا قسم دروغ مال دیگری را با رای دادگاه بگیرد و بال آن برگردن او می‌ماند؛ بنابراین لازم است که او به فکر حساب و کتاب آخـرت و حـضور در بـارگاه خداوند علیم و خبیر شده آن مال را که به متعلق به او نیست رها کند امام ابوحنیفه می‌فرماید معاملاتی که در آنها عقد و یا فسخ می باشد و در آنها قاضی و دادرسی که شرعاً اختیار رسیدگی و صدور حکم را دارند اگر در آنها بنابر قسم[1] دروغ و گواهی دروغ حکمی صادر بکند آن عقد و و فسخ از نظر شرع درست می باشد و احکام حرام و حلال بر آن عاید می‌گردند.
اگر چه گناه دروغ گفتن و گواهی دروغ خواستن بر گردن او می‌ماند.

برکت مال حلال و نحوست مال حرام

قرآن کریم برای خود داری از حرام و بدست آوردن حلال در موارد زیادی تأکید فرموده است و در آیه ۵۱ از سوره مؤمن به این اشاره شده که خوردن مال حلال در اعمال و اخلاق تأثیر زیادی دارد بطوری که اگر غذای کسی حلال نباشد، صدور اخلاق پسندیده و اعمال صالحه از او مشکل خواهد شد. چنانکه می‌فرماید:
یَاَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوْا مِنَ الطَّیِّبٰتِ وَاعْمَلُوْا صَالِحاً اِنِّیْ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ ای گروه انبیاء چیز پاک و حلال بخورید و اعمال نیک انجام دهید من از حقیقت اعمال شما آگاه هستم.
در این آیه که همراه با خوردن مال حلال به انجام عمل صالح دستور

۱- به شرطی که قاضی متوجه نشود که قسم یا گواهی دروغ است و اگر نه قضاوت بر آن جایز نیست(مترجم)

داده، به این اشاره شده که صدور اعمال صالح زمانی امکان دارد که غذای انسان حلال باشد و آنحضرتﷺ در حدیثی چنین توضیح داده که اگر چه در این آیه انبیاءعلیهم‌السلام مخاطب قرار گرفته‌اند اما این حکم مختص به آنان نیست بلکه تمام مسلمانان به انجام آن فرمان داده شده‌اند. در آخر این حدیث آنحضرتﷺ فرمود که دعای کسی که مال حرام بخورد پذیرفته نمی‌شود، بسیاری از مردم که در عبادات و غیره مشقت زیادی تحمل می‌کنند و به بارگاه الهی دست به دعا بر می‌دارند،و یارب یارب می‌گویند؛ اما غذای آنان حرام، نوشیدنی آنان حرام و لباس آنان حرام می باشد، دعای آنها هرگز مستجاب نمی‌شود، قسمت زیادی از تعلیمات آن حضرتﷺ وقف این کار شده است که امت را به پرهیز از حرام و استعمال حلال راهنمائی می‌کند.

در حدیثی آمده که: هر شخصی که حلال خورد و مطابق سنت عمل کرد و مردم از ایذای او سالم ماندند او وارد جنت می‌شود. صحابهٔ کرام عرض کردند که در زمان حاضر این احوال در امت عام است، بیشتر مسلمانان به این صفات پایبند هستند آن جناب فرمود: بلی؛ در آینده هم در هر زمان چنین اشخاصی خواهند بود که پایبند این احکام می‌شوند.(این حدیث را ترمذی روایت کرده صحیح فرموده است)

در حدیثی دیگر آمده که آن حضرتﷺ به حضرت عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- فرمود چهار خصلت هست که هرگاه در وجود تو جمع گردند، که اگر چه هیچ چیزی دیگر از دنیا عاید تو نگردد تنها همانها برای تو کافی خواهند شد، و آنها عبارت‌اند از: ۱- حفظ امانت ۲- راستگویی ۳- خلق حسن ۴- کوشش برای کسب غذای حلال

حضرت سعدبن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه از آنحضرتﷺ تقاضا کرد که در حق

من دعا فرما تا مستجاب الدعوة شوم و هر دعایی که بکنم پذیرفته شود، آن حضرتﷺ فرمود که ای سعد غذای خود را حلال و پاک کن که به سبب آن مستجاب الدعوة خواهی شد و قسم به ذاتی که جان من در قبضهٔ او است هرگاه بنده لقمه حرام بخورد تا چهل روز هیچ نوع عمل او پذیرفته نمی‌شود و هر شخص که گوشت او از مال حرام باشد برای آن گوشت آتش جهنم سزاوارتر است.

حضرت عبدالله بن مسعودؓ می‌فرماید که رسول خداﷺ فرمود: قسم به ذاتی که جان من در قبضهٔ او است، هیچ بنده‌ای مسلمان نمی‌شود، تا زمانی که قلب و زبان او مسلمان نباشند و همسایهٔ او از ایذای او در امان نباشد و وقتی که بنده مال حرام بخورد یا از آن صدقه بدهد پذیرفته نمی‌شود و اگر از آن انفاق کند، در آن برکت حاصل نمی‌شود و اگر برای وارثان خود بگذارد آن برای بردن وی توشه‌ای برای بردن وی به سوی جهنم می باشد یقیناً خدای تعالی اعمال بد را بوسیله چیزها و کارهای ناروا پاک نمی‌کند البته عمل نیک عمل بد را می‌شوید. حضرت معاذبن جبل فرموده که آنحضرتﷺ فرمود: مَا تَزَالُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتّىٰ يُسْأَلَ عَنْ اَرْبَع عَنْ عُمْرِهِ فِيْمَا اَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيْمَا اَبْلاَهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ اَيْنَ اكْتَسَبَه وَ فِيْمَا اَنْفَقَه وَ عَنْ عِلْمِهِ مَاذَا عَمِلَ فِيْهِ (البیهقی ترغیب).

بنده نمی‌تواند در روز قیامت از جای خود تکان بخورد، تا وقتی که از او چهار چیز سؤال نشود: یکی از عمرش که در چه کاری صرف کرده است، دوم از جوانیش که آنرا در چه شغلی از بین برده است، سوم از مالش که آنرا از کجا کسب کرده و کجا خرج نموده است، چهارم از علمش که تا چه حدی بر آن عمل کرده است. حضرت عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- می‌فرماید که رسول اللهﷺ در سخنرانی خود فرمود: که ای گروه مهاجرین پنج خصلت هست که من دربارهٔ آنها از خدا پناه می‌خواهم تا در میان شما پدید نیایند یکی بی حیایی است که

هرگاه میان قومی رواج یابد، به سبب آن بر آنها طاعون و وبا و چنین امراض خطرناک و صعب العلاج تازه مسلط می‌گردد که سابق در اجتماع آنان پدرانشان نشنیده‌اند.
خصلت ناپسند دوم اینکه هرگاه میان آنها بیماری کاستن در ترازو و پیمانه بیاید به سبب آن با قحط و گرانی و مشقت و زحمت دچار شده، حکام ظالم بر آنها مسلط خواهند شد.
سوم اینکه هرگاه قومی از ادای زکوة خودداری کند، در اثر آن نزول باران قطع خواهد شد.
چهارم اینکه هرگاه قومی معاهدهٔ خدا و رسول او را بشکند خدای تعالی بر آنان دشمن بیگانه‌ای را مسلط می‌گرداند، که اموال آنها را به ناحق ضبط و غارت کند.
پنجم اینکه هرگاه سرداران یک ملتی، بر قانون کتاب الله عمل نکنند و احکام نازل شده از جانب خدا در دلهای‌شان جایگزین نباشند، خدای تعالی در میان آنها اختلاف و جنگ و جدال پدید می‌آورد.
(این روایت را ابن ماجه و بیهقی و غیره نقل کرده و حاکم آنرا صحیح علی شرط مسلم گفته است) الله تعالی ما را و تمام مسلمانان را از این آفات بدور و محفوظ بدارد و توفیق پایبندی بر احکام خداوندی عنایت فرماید. و آخر دعواناان الحمدلله رب العٰلمین

يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْاَهِلَّةِ قُلْ هِىَ مَوَاقِيْتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَ

از شمادرباره ماه نو می‌پرسند بگو آنها اوقات مقرره می‌باشند برای مردم و برای

لَيْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَاْتُوا الْبُيُوْتَ مِنْ ظُهُوْرِهَا وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ

حج واین نیکی نیست که از پشت خانه‌ها وارد بشوید ولی نیکی این است که کسی

اتَّقیٰ وَاْتُوا الْبُیُوْتَ مِنْ اَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ

ازخدا بترسد و وارد بشوید در خانه‌ها از درهای آنها و از خدا بترسید تا به مراد

(۱۸۹) وَقَاتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللهِ الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَکُمْ وَلاَ تَعْتَدُوْا

خود برسید. و بجنگید در راه خدا با آنانی که می‌جنگند با شما و بر هیچکس تعدی

اِنَّ اللهَ لاَ یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ (۱۹۰) وَاقْتُلُوْهُمْ حَیْثُ

نکنید یقیناً خدای تعالی دوست نمی‌دارد تعدی کنندگان را و بکشید آنها را هر کجا

ثَقِفْتُمُوْهُمْ وَاَخْرِجُوْهُمْ مِّنْ حَیْثُ اَخْرَجُوْکُمْ وَالْفِتْنَةُ اَشَدُّ

که یافتید و بیرون برانید آنها را از جائی که بیرون راندند شما را و منحرف کردن از دین از

مِنَ الْقَتْلِ وَلاَ تُقٰتِلُوْهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتّٰی یُقٰتِلُوْکُمْ

کشتن هم بدتر است و جنگ نکنید با آنان کنار مسجدالحرام تا وقتی که آنان با شما در آنجا

فِیْهِ فَاِنْ قٰتَلُوْکُمْ فَاقْتُلُوْهُمْ کَذٰلِکَ جَزَآءُ الْکٰفِرِیْنَ (۱۹۱)

جنگ نکنند پس اگر خود آنها با شما جنگیدند بکشید آنها را همین است سزای کفار

ربط آیات:

در تفسیر آیه لَیْسَ الْبِرَّ گفته شد که بعد از آن تا پایان سوره بقره ابواب البر که شامل اهم احکام شرع است بیان می‌شود، از جمله آنها نخستین حکم قصاص است دوم وصیت سوم، چهارم روزه و مسائل متعلق به آن پنجم اعتکاف و ششم پرهیز از مال حرام و در این سه آیه احکام و مسائل حج و جهاد بیان می‌گردند و پیش از حکم حج به این حکم یادآوری شد که برای تعیین اوقات روزه و حج ماهها و روزهای قمری معتبر می‌باشند.

لغات: اَهِلَّةِ جمع هلال است و آن عبارت است از ماه نو که در شبهای

اولیه ماهها قمری مشاهده می‌شود، مَوَاقِیْتُ جمع میقات است که به معنی مطلق وقت یا نهایت وقت می‌آید.(قرطبی)

خلاصه تفسیر

هفتمین حکم؛ در حج و غیره حساب قمری اعتبار دارد

(بعضی مردم) از شما (درباره) حالت (ازدیاد و نقصان) هلال (در هر ماه) تحقیق می‌کنند، بگو که (فائده آن این است که) آن هلال (باعتبار این ازدیاد و نقصان خود لزومایا سهولة) آله شناخت اوقات برای مردم (در معاملات اختیاری از قبیل عِدِّة و مطالبه حقوق) و (در معاملات غیر اختیاری مانند) حج (و زکوة و روزه و غیره) می‌باشند.

هشتمین حکم اصلاح رسم جاهلیت است

(قبل از اسلام چنین مروج بود که اگر کسی پس از احرام بستن به حج بنا به ضرورتی می خواست به خانه برود جایز نمی‌دانستند که از در خانه وارد بشود. لذا از پشت خانه دیوار را سوراخ می‌کرد و از آنجا وارد می‌شد و این عمل خود را فضیلتی می‌شمردند. حق تعالی بعد از ذکر حج در این باره می‌فرماید که) در اینکه از پشت دیوار وارد خانه بشوید هیچ فضیلتی نیست؛ بلکه فضیلت این است که کسی از (چیزهای) حرام پرهیز کند و (چون وارد شدن از درخانه حرام نیست بنابراین پرهیز از آن هم لازم نیست پس اگر می خواهید در خانه‌ها وارد بشوید) از در خانه وارد بشوید و (اصل الاصول این است که) از خدا بترسید (که البته به موجب آن) امید است که شما (در هر دو جهان) پیروز شوید.

نهمین حکم قتال با کفار است

(آنحضرتﷺ در ماه ذوالقعده سال ششم از هجرت به قصد عمره عازم مکه معظمه شد و تا آن زمان مکه در دست کفار بود، که بر آن حکومت می‌کردند و آنها نگذاشتند که آن حضرتﷺ و همراهان او وارد مکه بشوند و عمره انجام نگرفت سرانجام پس از مباحث طولانی صلح و آشتی برگذار شد که بر اساس آن توافق گردید که در سال آینده تشریف آورده، عمره بجا بیاورند و در سال هفتم هجرت آن حضرتﷺ به همان قصد عازم مکه شد؛ ولی همراهان در این اندیشه قرار گرفتند که شاید مشرکین به عهد خود وفا نکنند و به جنگ و مبارزه آماده باشند. پس در صورت وقوع چنین پیش آمدی سکوت مصلحت نیست و اگر مبارزه پیش آید، پس جنگ در ماه ذوالقعده لازم می‌آید و این ماه از جمله آن چهار ماهی است که ماههای حرام نامیده شده‌اند و تا آن زمان در آن ماهها قتل و قتال حرام بود و آن ماههای حرام عبارت‌اند از: ۱- ذوالقعده ۲- ذوالحجه ۳- محرم ۴- رجب، خلاصه اینکه مسلمانان دچار تردید و پریشانی شدند؛ حق تعالی این آیه‌ها را نازل فرمود که به پاس آن معاهدهٔ که میان شما و آن معاندان منعقد شده شما ابتداءً جنگ را آغاز نکنید ولی اگر آنها عهد شکنی کرده و به جنگ با شما آماده شدند، آنگاه شما در این باره هیچ اندیشهٔ به دل راه ندهید) و (بدون از تکلف) شما در راه خدا بجنگید. با کسانی که (پیمان شکنی کرده) با شما می‌جنگند (به این نیت که آنها دارند با دین خدا مخالفت می‌کنند) و (شما) از حدود (معاهده) بیرون نروید (بطوریکه شما عهد شکنی و آغاز بجنگ نمائید) یقیناً خدای تعالی تجاوز کنندگان از حدود (قوانین شرعی) را دوست نمی‌دارد و (در صورتی که آنها عهد شکنی بکنند با اطمینان خاطر) بکشید آنها

را هر کجا که یافتید و (یا) آنانرا (از مکه) از جایی که شما را (تحت فشار قرار داده و اذیت و آزار رسانده و به هجرت مجبور کرده) بیرون رانده‌اند بیرون برانید و (مسئولیت این قتل و اخراج آنها توسط شما از نظر عقل بر عهده خود آنها است زیرا آنان ابتداء پیمان خود را شکستند و این نقض پیمان عملی فتنه انگیز و میزان ضرر چنین) فتنه از قتل (و اخراج) بیشتر است، (چرا که به سبب همان فتنه نوبت با این قتل و اخراج رسید) و (علاوه از معاهده چیز دیگری که مانع از آغاز جنگ است این است که حرم شریف یعنی مکه و اطراف آن جایگاهی واجب الاحترام است و قتال در آن منافی با احترام آن است.
لذا این حکم داده شد که) با آنان در قرب (و نواحی) مسجدالحرام (که حرم گفته می‌شود) جنگ نکنید تا وقتی که خود آنان در آنجا جنگ نکنند اما اگر آنان (یعنی کفار) خود تصمیم به جنگ گرفتند (آنگاه شما هم اجازه دارید که) آنانرا بکشید (و بیم بدهید زیرا) سزای چنین کافران (که در حرم می جنگند) اینچنین است.

معارف ومسایل

در آیه گذشته سؤالی از صحابه و پاسخ آن از طرف خدای تعالی نقل شد. امام المفسرین حضرت عبدالله بن عباس -رضی‌الله عنهما- می‌فرماید که صحابهٔ رسول الله ﷺ خصلت ویژه‌ای داشتند؛ بگونه‌ای که به پاس عظمت و هیبت رسول خدا ﷺ خیلی کم از او سؤال می‌کردند به عکس امتهای گذشته که آنان به کثرت سؤال کرده و این آداب را رعایت نمی‌کردند.
حضرت عبدالله بن عباس -رضی الله عنهما- فرموده که کل سؤالهای صحابه کرام که از آنحضرت ﷺ کرده و در قرآن ذکر شده‌اند به چهارده میرسند که از آنجمله یکی در آیه ۸۶ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِيْ عَنِّى الآن

مطرح گردید و دومی همین سؤال از اهِلّةِ هست و شش تای دیگر در سوره بقره خواهند آمد و شش تا در سوره‌های مختلف قرآن ذکر می‌شوند، در آیه مذکور ذکر گردید که صحابهٔ کرام از رسول خداﷺ درباره اَهِلَّةِ یعنی هلال ماههای قمری سؤال کردند که صورت ظاهر آن باکره خورشید تفاوت دارد زیرا گاهی باریک بشکل هلال می‌شود و باز بتدریج یواش یواش بزرگ می‌شود تا بشکل دایره کامل در می‌آید؛ سپس مجدداً به تدریج ناقص می‌شود. هدف از سؤال آنان یا دریافت حقیقت آن بود که بر اساس چه موازین و چگونه در آن تغییر شکل پیش می‌آید یا بر مدار چه حکمت و مصلحتی این تبدیلی در شکل آن پدید می‌آید امکان دارد هر دو مورد را در نظر داشته باشند ولی در پاسخ حکمت و مصلحت آن بیان شده است. بنابراین اگر منظور سؤال این است که حکمت و مصلحت ازدیاد و نقصان هلال چیست؟ پس جواب مطابق به آن است و اگر مقصد از سؤال دریافت کیفیت حقیقی این ازدیاد و نقصان باشد این از شأن صحابه کرام بعید به نظر می‌رسد، لذا در اکتفا به پاسخ بیان حکمت و مصلحت باین اشاره شده که دریافت حقایق اجرام سماوی در خور و توان انسان نیست و نیز هیچ امر دینی یا دنیوی وابسته به دانستن این حقایق نمی باشد بنابراین این سؤال بی‌مورد است، آنچه شایسته سؤال و جواب است این است که چه مصالحی از ما با ازدیاد و نقصان و طلوع و غروب ماه باین شکل وابسته می باشد بنابراین به رسول خداﷺ گفته شد که شما به آنها بگوئید مصالحی که برای شما وابسته به ماه است این است که به کمک آن تعیین اوقات برای معاملات و معاهدات و دریافت ایام حج آسان می‌شود.

ارزش شرعی حساب شمسی و قمری

از این آیه فقط اینقدر معلوم شد که حساب تاریخها و ماهها که اساس معاملات و عبادات شما از قبیل حج و غیره وابسته بر آن است بوسیله رویت هلال برای شما معلوم می‌شود و همین مطلب در آیه ۵ از سوره یونس چنین بیان شده است،وَ قَدَّرَه مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوْا عَدَدَ السِّنِيْنَ وَالْحِسَابَ از این آیه معلوم می‌شود که گذراندن ماه در منازل بروج و احوال مختلف این نفع را در بر دارد که بوسیله آن حساب تاریخها و ماهها و سال معلوم گردد اما در آیه ۱۲ سوره بنی اسرائیل ارتباط این حساب به خورشید هم بیان شده است چنانکه می‌فرماید: فَمَحَوْنَا اٰيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا اٰيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوْا فضلاً مِّنْ رَّبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوْا عَدَدَ السِّنِيْنَ وَالْحِسَاب پس محو کردیم نشانی شب را و گردانیدیم نشانی روز را برای دیدن تا تلاش کنید فضل پروردگار خود را و تا بدانید شمار سالها را اگر چه از این آیه سوم چنین معلوم می‌شود که حساب سال و ماهها از خورشید گرفته می‌شود (کما ذکره فی الروح المعانی) ولی از الفاظی که قرآن درباره ماه بکار برده با صراحت به این اشاره دارد، که حساب قمری معتبر است بویژه در عباداتی که به ماه و تاریخ خاصی ارتباط دارند مانند روزه رمضان، ماه حج ایام حج محرم شب برات و غیره و احکامی که تعلق به آنها دارد همگی به رویت هلال وابسته است؛ زیرا در این آیه دربارهٔ اهمیت هلال با الفاظ هِيَ مَوَاقِيْتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ نشان داد که بنزد خداوند متعال معتبر حساب ماه است هر چند این حساب بوسیله خورشید هم می‌تواند معلوم گردد.

شرع مقدس اسلام حساب ماه را از این جهت اختیار فرموده است که آن را هر بیننده‌ای از جمله عالِم و جاهل اهالی روستاها و شهرها و ساکنان جزیرها و مناطق کوهستانی می‌تواند با مشاهده افق آنرا معلوم

کند زیرا دیدن آن برای همه آسان است، بر خلاف حساب شمسی که آن وابسته به آلات رصدخانه و قواعد ریاضی است و هر شخصی نمی‌تواند به آسانی آنرا محاسبه کند. همچنین علاوه بر اینکه برای عبادات حساب قمری را فرض گردانید. برای سایر معاملات و تجارتها و امور دیگر زندگی نیز آنرا ترجیح داد زیرا که حساب قمری هم وسیله‌ای برای تشخیص اوقات عبادات اسلامی است و هم شعار اسلامی است؛ اما حساب شمسی را هم ناجایز ندانست. البته به شرطی که آنقدر رواج نیابد که مردم حساب قمری را کاملاً فراموش کنند. زیرا با اختیار کردن حساب شمسی فقط در عبادات روزه و حج و غیره خلل واقع می‌شود. همچنانکه در زمان حاضر هم در عموم دفاتر و دوایر معاملات حتی در مکاتبات شخصی هم حساب شمسی آنچنان رواج یافته است که بعضی مردم نام و ترتیب ماههای قمری را فراموش کرده‌اند؛ این کار علاوه از جهت شرع از نظر غیرت قومی و ملی هم ناپسند و شعار گداگری است و اگر تنها در معاملات دفتری که با غیر مسلمانان سر و کار دارند حساب شمسی به کار ببرند و در نامه نویسی و کارهای روزمره و شخصی خویش تاریخ قمری اسلامی را مورد استفاده قرار دهند هم از ثواب فرض کفائی برخوردار می‌شوند. هم شعار ملی اسلامی محفوظ می‌ماند.

مسئله: لَيْسَ الْبِرُّ اَنْ تَاتُوا الْبُيُوْتَ مِنْ ظُهُوْرِهَااز این آیه این مسئله استنباط گردیده که چیزی که شرع اسلام آن را لازم ندانسته و عبادت قرار نداده است، لازم و عبادت قرار دادن آن از طرف خود انسان جایز نیست. همچنین چیزی که در شرع جایز باشد، گناه شمردن آن گناه است. بنابراین آن عده از مردم که وارد شدن در خانه از در آن را که از روی شرع جایز بود گناه دانسته و برخود لازم کرده بودند که با نقب زدن دیوار از پشت وارد منزل بشوند، با این آیه متنبه گردانیده شدند

لذا بزرگترین علت و دلیل برای جایز نبودن بدعتها این است که چیزها و اعمالی که انجام آنها لازم و واجب نیست فرض و واجب شمرده شوند یا بعضی چیزهای جایز حرام و ناجایز محسوب گردند بنابراین از این آیه حکم هزاران عمل معلوم می‌شود.

حکم نهم جهاد و قتال:

تمام امت براین متفق است که پیش از هجرت جهاد و قتال با کفار ممنوع بود در تمام آیات قرآنی که تا آن زمان نازل شده به مسلمانان تلقین شده که در برابر آزار کفار صبرو گذشت را پیشه کنند پس از هجرت به مدینه برای اولین بار در این آیه حکم قتال با کفار داده شد،(قاله الربیع بن انس و غیره) و از صدیق اکبر روایتی وجود دارد که نخستین آیه درباره قتال با کفار، آیه ۳۹ سوره حج است یعنی، اُذِنَ لِلَّذِیْنَ یُقَاتَلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا ولی نزد بیشتر صحابه و تابعین اولین آیه قتال همین آیه مذکور سوره بقره است و آنچه صدیق اکبر آن را به عنوان نخستین آیه قتال ذکر کرده از این جهت است که از آیات ابتدائی است می‌توان به آن اول گفت و دستور در این آیه این است که مسلمانان فقط با آن کفار جنگ کنند که در برابر آنها به مبارزه برخیزند. منظور این است که در جهاد، قتل و آزار زنها و بچه ها و پیرمردان فرتوت و راهبان منزوی شده از دنیا و مشغول در عبادت و همچنین افراد زمین گیر و معذور و کسانی که کارگر و مزدور کفار هستند و در جنگ با آنان شرکت نمی‌کنند، جایز نیست؛ زیرا قتال با کسانی است که در مقابله با مسلمانان جنگ کنند و افراد گروههای فوق الذکر در چنان وضعی نیستند که بتوانند قتال کنند. لذا فقها رحمهم الله فرموده‌اند که اگر زنی یا پیرمردی یا شخصی مذهبی از طرف کفار در قتال شریک باشد یا در جنگ با مسلمانان بنحوی از انحاء به آنان کمک کند قتل او جایز است

زیرا که او در اَلَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَکُمْ داخل است.(مظهری قرطبی جصاص)
در رهنمودهایی که آن حضرتﷺ هنگام جهاد به مجاهدین اسلام می داد شرح کامل و روشن آن موجود است در صحیح بخاری و مسلم بروایت حضرت عبدالله بن عمر آمده است که نَهٰی رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْ عَنْ قَتْلِ النِّسَآءِ وَالصِّبْیَانِ یعنی رسول خداﷺ از کشتن زنان و بچها منع فرموده است در سنن ابی داود به روایت حضرت انس رهنمودهای آن حضرتﷺ به مجاهدین صحابه منقول است که فرمود شما به نام خدا و بر آئین رسول خداﷺ به جهاد بروید پیرمرد افتاده و بچه کوچک و زنی را نکشید.(مظهری)
حضرت صدیق اکبر هنگامی که یزید بن ابی سفیان را به شام اعزام کرد به او عین این هدایت نامه را توصیه فرمود و در آن این کلمات هم بکار رفته که راهبان و عبادت گذاران و کارگران را قتل نکنید چراکه آنان در جنگ دخالت ندارند.(قرطبی)
مقصود جمله وَ لاَ تَعْتَدُوْا در آخر آیه از نظر تمام مفسرین همین است که در جنگ چنان زیاده‌روی نکنید که شدت آن دامنگیر زنان و کودکان هم بشود، وَاقْتُلُوْهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ وَ اَخْرِجُوْکُمْ در خلاصه تفسیر بیان شد که این آیه بعد از واقعه حدیبیه و در زمانی نازل شد که آن حضرتﷺ باصحابه کرام موافق به صلح حدیبیه برای قضای عمره فوت شده سال گذشته که کفار او را از ادای آن باز داشته بودند، عازم سفر بودند. چون صحابه کرام هنگام سفر دچار این نگرانی شدند که صلح و معاهده کفار چندان اعتباری ندارد و اگر آنان در این سال هم آماده جنگ شدند، پس ما در برابر آنها چه عکس العملی نشان دهیم. و بنابراین در پاسخ به این اندیشه و نگرانی آنان در آیه مذکور به آنها اجازه داده شد که اگر آنان به جنگ اقدام کردند، شما هم اجازه دارید که هر کجا آنها را یافتید آنها را بکشید و اگر بتوانید همانگونه که آنان

مسلمانان را از مکه مکرمه بیرون راندند شما هم آنها را بیرون برانید و چون مسلمانان در تمام سالهای زندگی در مکه از قتال با کفار منع شده بودند، و همیشه به عفو و گذشت سفارش می شد ند لذا از نازل شدن این آیه صحابه کرام خیال کردند که شاید قتل یک کافر زشت و ممنوع باشد برای رفع این خیال فرمود که وَالْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ القَتْلِ یعنی این اندیشه بجای خود درست است که قتل یک شخص خیلی بد است اما اصرار کفار مکه بر کفر و شرک و جلوگیری مسلمانان از ادای عبادت حج و غیره از قتل بدتر و شدیدتر است و برای رهایی از آن به مسلمانان اجازهٔ به کشتن کفار داده شد و مراد از لفظ فتنه در اینجا کفر و شرک و باز داشتن مسلمانان از ادای عبادت است .(جصاص، قرطبی، غیره)

البته از عموم آیه چنین مفهوم می‌شود که کشتن کفار هر کجا باشند جایز است ولی تخصیص این عموم در جمله گذشته آمد که، وَ لاَ تُقٰتِلُوْهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِالْحَرَامِ حَتّٰی یُقٰتِلُوْکُمْ فِیْهِ یعنی در اطراف مسجدالحرام که مراد از آن کل سرزمین حرم است با آنان تا زمانی که خودشان قتال را آغاز نکنند قتال نکنید.

مسئله: در حرم مکه اجازه نیست که حیوان شکار را هم قتل بکنند ولی از این آیه معلوم می‌شود که اگر کسی در حرم محترم به کشتن دیگری اقدام کرد او نیز می تواند که بخاطر دفاع از خود با او قتال کند و بر این، جمهور فقها اتفاق دارند.

مسئله: از این آیه این هم معلوم شد که ممنوعیت آغاز قتال و جهاد در دور و اطراف مسجدالحرام تنها مختص به حرم مکه می باشد اما در اماکن دیگر هم چنانکه جهاد برای دفاع لازم است آغاز کردن آن با کفار نیز جایز است.

فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۱۹۲) وَقٰتِلُوْهُمْ حَتّٰى لَا
پس اگر آنان باز آمدند یقیناً خدا بسیار بخشنده بی نهایت مهربان است.و بجنگید با
تَكُوْنَ فِتْنَةٌ وَّيَكُوْنَ الدِّيْنُ لِلّٰهِ فَاِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ اِلَّا عَلَى
آنان تا زمانی که فسادی باقی نماند و حکم خدا بر قرار باشد پس اگر آنان باز آمدند
الظّٰلِمِيْنَ (۱۹۳) اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمٰتُ
پس تعدی بر هیچکس نیست مگر بر ظالمان ماه محرم در مقابل ماه محرم است و
قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوْا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰى
در بر قراری ادب احترام متقابل لازم است پس کسی که بر شما تعدی کرده است
عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِيْنَ (۱۹۴)
شمابراوتعدی کنید همانقدر کهاوتعدی کردهبرشما وبترسید ازخداوبدانید کهالله
وَاَنْفِقُوْا فِىْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَلَا تُلْقُوْا بِاَيْدِيْكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ
همراه پرهیزگاران است.وانفاق کنید درراهخدا ونیندازید خودرادرهلاکت ونیکی
اَحْسِنُوْا اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ (۱۹۵)
کنید یقیناً خداودوست میدارد نیکو کاران را

خلاصه تفسیر

پس اگر (بعد از شروع قتال هم) آنان (یعنی مشرکان مکه از کفر خود) باز گردند (و اسلام را بپذیرند) پس (به اسلام آنان بی اعتنا نمی‌گردد بلکه) خدای تعالی (کفر گذشته انانرا می بخشد) و (علاوه از مغفرت نعمتهای بیشماری داده بر آنان) رحم می‌کند و (اگر آنان مشرف به‌اسلام نشوند، پس اگر چه قانون اسلامی برای کفار دیگر این است که با وجود اینکه پایبند مذهب خود هستند، اگر به اطاعت از حکومت

اسلامی و پرداخت جزیه اقرار کنند، کشتن‌شان جایز نیست. اما چون این گروه از کفار اهل عرب هستند، قانون گرفتن جزیه از آنان نیست. لذا برای آنان فقط یکی از این دو راه وجود دارد اسلام یا قتل بنابراین) با آنان تا زمانی بجنگید که فساد عقیده (یعنی شرک در آنها) باقی نماند و دین (آنها خالص) برای خدا باشد (و خالص شدن دین و مذهب برای خدا در گرو پذیرش دین اسلام و ترک آئین شرک آمیز است پس نتیجه اینکه از شرک باز آمده، مشرف به اسلام بشوند) و اگر آنان (از کفر) باز آیند (به همان کیفیت که ذکر گردید) پس (علاوه از استحقاق مغفرت و رحمت در آخرت در دنیا هم باید بدانید که قانون این است که) سختی (مجازات) واقع نمی‌شود مگر بر بی انصافان (که به بی انصافی احسانات خداوند را فراموش کرده، به کفر و شرک مبتلا باشند و اگر ایشان به اسلام مشرف گردند، بی‌انصاف نمی‌مانند. لذا سختی مجازات قتل هم بر آنان باقی نخواهد ماند. و ای مسلمانان از آنچه شما تصور می‌کردید که اگر کفار مکه بر عهد خود وفا نکنند، باید در ماه حرام یعنی ذوالقعده به آنان جنگید از این بابت اطمینان خاطر داشته باشید که) ماه محرم (که شما را از قتال باز می‌دارد) در برابر (آن) ماه محرم است (که آنان به احترام آن باشما جنگ نکنند) و (علتش این است که) این حرمات در مقابل یکدیگراند (پس اگر کسی با شما حرمت این ماهها را رعایت کند، شما هم آنرا رعایت کنید و) هر کس که با شما (بدون ملاحظه احترام این ماههای حرام) تعدی کند، شما هم بر او تعدی کنید؛ بقدری که او بر شما تعدی کرده است و (هنگام اجرای این احکام مذکور) از خدا بترسید (که در هیچ امری از حد قانون تجاوزی واقع نشود) و یقین کنید که خدای تعالی (با عنایت و رحمت خویش) با خدا ترسان است.

حکم دهم انفاق فی الجهاد:

و شما مردم (با ایثار جان به هنگام جهاد نیز مال) در راه خدا انفاق کنید و خود را بدست خود در هلاکت نیندازید (بطوریکه ترس و بخیلی به خود راه داده از جهاد در راه خدا باز مانید که در نتیجه شما زبون و طرف مخالف شما قوی خواهد بود و این عین هلاکت می باشد) و کار (ی که می‌کنید آنرا) بخوبی انجام دهید، (مثلاً در موقع انفاق با وسعت قلب و نیت خوب خرج کنید) یقیناً خدای تعالی نیکوکاران را دوست می‌دارد.

معارف ومسایل

در سال هفت هجری وقتی که آن حضرت ﷺ موافق بقرار صلح حدیبیه با همراه اصحاب کرام به قصد عمره فوت شده، عازم سفر به مکه شد و صحابه می‌دانستند که صلح و معاهده کفار چندان اعتباری ندارد، ممکن است دست بجنگ بزنند و در این جنگ احتمالی یکی از مشکلات صحابه این بود که جنگ در حرم مکه پیش می‌آید و این در اسلام ناجایز است. جواب آن در آیه قبلی داده شد که احترام حرم مکه بر مسلمانان لازم است اما اگر کفار در حدود حرم با مسلمانان بجنگ پرداختند برای مسلمانان جایز است که از خود دفاع کنند. اشکال دوم این بود که این ماه ذوالقعده یکی از آن چهار ماهی است که به آنها اشهرالحرم گفته می‌شود، و در آنها با هیچکس و در هیچ جای جنگ جایز نیست؛ پس اگر مشرکان مکه با ما بجنگ پرداختند، ما چگونه می‌توانیم از خود دفاع کنیم؛ در پاسخ باین اشکال این آیه نازل گردید که همچنانکه حرمت حرم مکه در حال دفاع مستثنی است به همین‌گونه اگر کفار در ماههای حرام با ما جنگ کنند جایز است که ما

از خود دفاع کرده بجنگ با آنان بپردازیم.
مسئله: اشهر الحرم یعنی ماههای حرام چهار ماه هستند:
۱- ذوالقعده ۲- ذوالحجه ۳- محرم الحرام [1]
پیش از اسلام هم در این چهار ماه جنگ حرام شمرده‌می شد و مشرکان مکه به آن پایبند بودند. از آغاز اسلام تا سال هفتم هجری همین قانون بجا و نافذ بود بنابراین تحمل این مسائل بر صحابه کرام سنگین بود و سپس این حرمت قتال با جماع امت منسوخ شده، به قتال در آنها اجازه داده شد. اکنون هم افضل این است که در این چهار ماه ابتدا به قتال نشود؛ فقط به حیث دفاع جنگ بشود. از این جهت این هم درست است که بگوئیم که حرمت ماههای حرام منسوخ نیست؛ بلکه به قوه خود باقی است. همچنانکه از اجازه دادن به قتال در حرم مکه به موقع دفاع اجازه داده شد این حکم قتال در ماههای حرام هم آنچنان است.

حکم دهم صرف کردن مال برای جهاد

وَ اَنْفِقُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللهِ در این آیه مسلمانان مکلف شدند که برای جهاد در راه خدا مال هم صرف کنند، از این آیه فقها استنباط کرده‌اند که علاوه از زکوة حقوق دیگری هم بر مسلمانان فرض است؛ اما آنها نه مستمری هستند و نه برای آنها نصاب و مقداری متعین شده است؛ بلکه هر وقت و هر مقداری که مورد نیاز باشد، تهیه و پرداخت آن بر همه مسلمانان فرض است و اگر نیازی پیش نیاید، هیچ جیزی فرض هم نیست و هزینه جهاد هم در این داخل است.
وَ لَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ معنی لفظی آن ظاهر است که به اختیار

۱ -که این سه ماه متوالی پشت سر هم می‌باشند ۴ـ ماه چهارم رجب است.

خودخود را در هلاکت نیندازید اما منظور از هلاکت در اینجا در اقوال مفسران مختلف است امام جصاص رازی فرمود که در تمام اقوال هیچ تضادی نیست؛ بلکه همه آنها می‌توانند مراد باشند. حضرت ابوایوب انصاری فرموده است که: این آیه در حق ما نازل شده است و ما تفسیر آنرا بخوبی می‌دانیم حق این‌که وقتی خدای تعالی به اسلام غلبه و قوت عطا فرموده؛ در بین ما بحث شد، که اکنون به جهاد نیازی نیست لذا ما باید در وطن خود استراحت نموده، به انتظام اموال خویش بپردازیم آنگاه این آیه نازل شد و به ما خاطر نشان کرد که مراد از هلاکت در اینجا ترک جهاد است. و از این ثابت شد که ترک جهاد سبب هلاکت و از بین رفتن مسلمانان است، به همین دلیل بود که حضرت ابوایوب تمام عمر مبارزه خود را در جهاد صرف کرد تا اینکه سرانجام در قسطنطنیه شهید و همانجا مدفون گردید.

از حضرات ائمه تفسیر، ابن عباس رضی الله عنه، حذیفه، قتاده، مجاهد و ضحاک نیز همین مطلب منقول است، حضرت براءبن عازب رضی الله عنه فرموده که به سبب گناه زیاد مایوس شدن از رحمت و مغفرت خود را بدست خود در هلاکت انداختن است؛ بنابراین ناامیدی از مغفرت حرام است. بعضی حضرات فرموده‌اند که تجاوز از حد در انفاق فی سبیل الله به گونه‌ای که حقوق اهل و عیال ضایع گردد، در هلاکت انداختن خود است و چنین اسراف جایز نیست. بعضی دیگر فرموده که اگر مسلمانان متوجه بشوند که نمی‌توانند به دشمن ضرر برسانند و با وجود این هم به جنگ آنان اقدام کنند، این عمل ایشان خود را به هلاکت انداختن است؛ لذا با در نظر گرفتن این آیه در چنین موارد اقدام به قتال جایز نیست و طبق فرموده جصاص همه این احکام از این آیه مستفاد می‌باشند.

وَ اَحْسِنُوْا اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ در این آیه به این ترغیب شده که هر

کاری باید انجام گیرد و انجام کار باید بخوبی که قرآن آن را به لفظ احسان تعبیر فرموده بر دو قسم است یکی در عبادات دوم در معاشرت و معاملات با همدیگر تفسیر احسان در عبادات را خود آن حضرتﷺ در حدیث جبرئیل چنین بیان فرموده که طوری خدا را عبادت کنید که گویا شما او را می‌بینید و اگر این درجه بشما میسر نباشد پس حداقل باید عقیده داشته باشید، که خدای تعالی شما را می‌بیند. و تفسیر احسان در مورد معاملات و معاشرت در مسند امام احمد به روایت حضرت معاذ از آن حضرتﷺ چنین منقول است که شما چیزی را برای مردم بپسندید که برای خود می‌پسندید و چیزی را که برای خود ناگوار می‌دانید، برای دیگران هم ناگوار بدانید.(مظهری)

وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ فَمَا

وتمام‌کنید حج و عمره را برای خدا پس اگر شما باز داشته شدید پس

اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوْا رُءُوْسَكُمْ

برشماست آنچه آسان تمام بشود از قربانی و اصلاح نکنید سرهای‌تان

حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّه فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيْضاً

را تا وقتی که نرسد قربانی بجای خود پس هر کس از شما مریض باشد

اَوْ بِه اَذًى مِّنْ رَّاْسِه فَفِدْيَةٌ مِّنْ صِيَامٍ اَوْ صَدَقَةٍ

یااذیتی در سر داشته باشد فدیه بدهد به روزه گرفتن یا صدقه یا قربانی

اَوْ نُسُكٍ فَاِذَا اَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَى

پس وقتی که شما مطمئن شدید پس هر کس که استفاده کرد از آمیختن

الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ
عمره به حج بر او است آنچه آسان تمام شود از قربانی پس اگر کسی
فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ فِى الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ
بقربانی دست نیافت پس سه روز در ایام حج روزه بگیرد و هفت روز
تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ اَهْلُه
وقتی برگردید اینها ده روز کامل شدند این حکم برای کسی است که
حَاضِرِى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْا
اهل او بنزد مسجدالحرام نباشد و بترسید از خدا و بدانید که یقیناً عذاب
اَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ (۱۹۶) اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ
خداسخت است. برای حج چند ماه تعیین شده است پس هر کس که بر
مَّعْلُوْمٰتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيْهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا
خود لازم کرد در آنها حج را پس بی حجاب بودن با زنها جایز نیست و نه
فُسُوْقَ وَلَا جِدَالَ فِى الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ
گناه کردن و نه نزاع در زمان حج و هر نیکی که شما انجام دهید آن را
يَّعْلَمْهُ اللّٰهُ وَتَزَوَّدُوْا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى وَ
خدامی داند و توشه بردارید یقیناً بهترین توشه اجتناب از سوال است و
اتَّقُوْنِ يٰاُولِى الْاَلْبَابِ (۱۹۷) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ
از من بترسید ای عاقلان نیست بر شما گناهی که طلب کنید فضل
اَنْ تَبْتَغُوْا فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكُمْ فَاِذَا اَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفٰتٍ
پروردگار را پس هر وقت که برای طواف از عرفات بر گشتید یاد کنید

فَاذْكُرُوْا اللهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوْهُ كَمَا
خدا را بنزد مشعرحرام و یاد کنید او را همانطوریکه به شما نشان داد و
هَدٰيكُمْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلِهٖ لَمِنَ الضَّآلِّيْنَ (۱۹۸)
یقیناً شما بودید قبل از این ناآگاه پس برای طواف برگردید از جایی که
ثُمَّ اَفِيْضُوْا مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا
مردم بر می‌گردند و آمرزش بخواهید از خدا یقیناً خدا آمرزنده مهربان
اللهَ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۱۹۹) فَاِذَا قَضَيْتُمْ
است. پس وقتی که به پایان رسانیدید کارهای حج را یاد کنید خدا را
مَّنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللهَ كَذِكْرِكُمْ اٰبَآءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ
چنان که یاد می‌کردید پدران خود را بلکه از آن هم بیشتر یاد کنید بعضی
ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّقُوْلُ رَبَّنَآ اٰتِنَا فِى الدُّنْيَا وَ
ازمردم می‌گویند پروردگارا بده بما در دنیا و نیست برای او در آخرت
مَالَهٗ فِى الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ (۲۰۰) وَمِنْهُمْ مَّنْ
هیچ بهره‌ای و بعضی از آنان می‌گویند پروردگارا بده بما در دنیا هم
يَّقُوْلُ رَبَّنَآ اٰتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِى الْاٰخِرَةِ
خوبی و در آخرت هم خوبی و نجات ده ما را از عذاب دوزخ و برای این
حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱) اُولٰٓئِكَ لَهُمْ
گروه‌ازمردم است حصه از کسبشان و خدا زود حساب گیرنده است. و
نَصِيْبٌ مِّمَّا كَسَبُوْا وَاللهُ سَرِيْعُ الْحِسَابِ (۲۰۲)
یادکنید خدا را در روزهای معین پس هر کس که با عجله رفت

وَاذْكُرُوااللّٰهَ فِیْ اَیَّامٍ مَّعْدُوْدٰتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِیْ
ظرف دو روز بر او گناهی نیست و آنکسی هم که تأخیر کرد بر او
یَوْمَیْنِ فَلَآاِثْمَ عَلَیْهِ وَمَنْ تَاَخَّرَ فَلَآاِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ
گناهی نیست برای کسیکه بترسد و بترسید از خدا و بدانید که
اتَّقٰی وَاتَّقُوااللّٰهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّكُمْ اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ (۲۰۳)
یقیناً همه شما به درگاه او جمع خواهید شد.

خلاصه تفسیر

حکم یازدهم متعلق به حج و عمره:

و (هرگاه خواستید حج و عمره بجا بیاورید پس) حج و عمره را برای (ارضای) خدای تعالی بطور کامل بجا بیاورید (بگونه‌ای که تمام اعمال و آداب را انجام دهید و نیت هم فقط طلب ثواب باشد) پس اگر (از طرف دشمن یا به سبب مرض از اتمام حج و عمره) باز داشته شدید پس (در این حال حکم از این قرار است که) حیوان قربانی که در دسترس می باشد (آنرا ذبح کند و از انجام اعمال حج و عمره که آنرا اختیار کرده بود باز ماند و این را احرام باز کردن می گویند که طریقهٔ آن در شرع با تراشیدن موی سر یا کوتاه کردن آن انجام می گیرد ضمناً به محض جلوگیری گشودن احرام جایز نیست بلکه) سر خود را (به نیت باز کردن احرام) تا زمانی نتراشید که آن (حیوان) قربانی (که ذبح آن در این حال مقرر شده است) بجای خود نرسد (و آن محل حرم است که این قربانی در حدود حرم ذبح می‌شود و اگر خود او شخصاً نتوانست در آنجا برود بوسیله دیگری بفرستد تا در آنجا ذبح گردد و هرگاه آن حیوان ذبح شد گشودن احرام جایز می‌شود) البته اگر کسی از شما مریض شد یا در سرش اذیتی (از زخم یا درد و یا شپش و غیره) باشد(و به سبب آن ناراحت شده نیاز به اصلاح سر داشته باشد) پس

(او اجازه دارد که سر خود را تراشیده) فدیه (یعنی عوض شرعی آنرا) بدهد (یعنی خواه) بروزه (گرفتن سه روز) یا به (دادن) صدقه (به شش مسکین که بهر مسکین به قدر صدقه فطر یعنی نیم صاع گندم بدهد) یا به ذبح نمودن (یک گوسفند) باشد پس هر وقت که شما در حال امنیت بودید (چه قبلاً خوف و ایجاد مزاحمتی نباشد یا بوقوع پیوسته اما بر طرف شده باشد) پس (در این صورت ذبح قربانی به خاطر حج و عمره لازم بر هر کسی نیست بلکه مختص است به) کسی که با آمیختن عمره به حج استفاده نموده است (یعنی در ایام حج و عمره بجا آورده باشد) پس (تنها بر او لازم است که) هر نوع قربانی که میسر باشد(ذبح کند و کسی که تنها عمره کرده و یا تنها حج بجا آورده بر او بخاطر حج و یا عمره قربانی واجب نیست) پس (از کسانی که در ایام حج، حج و عمره را با هم انجام داده‌اند) هر شخص که توان قربانی را نداشت (مثل اینکه فقیری بود) پس (بر ذمهٔ او بجای قربانی) روزه گرفتن سه روز است در (ایام) حج (که آخرین روزی که می تواند روزه بگیرد نهم ذوالحجه می باشد) و هفت (روز روزه) وقتی که از حج برگردید(یعنی پس از آنکه اعمال حج را انجام دادید چه برگردید و یا در آنجا اقامت کنید که جمع) این (ایام روزه) ده (روز) کامل می باشد. (و این را هم بدانید که) این (حکم آمیختن حج با عمره برای هر کس نیست بلکه فقط) برای کسی است که اهل (و عیال) او در کنار مسجدالحرام (یعنی کعبه) سکونت نداشته باشند،(و وطن او در حدود حرم نباشد) و (در انجام دادن تمام این احکام) از خدا بترسید(که در هیچ عملی بر خلاف احکام خداوندی رفتار نکنید) و (به یقین) بدانید که بدون شک خدای تعالی (به افرادی بی‌پروا و مخالف) به سختی مجازات می‌کند (زمان اعمال) حج چند ماه است که (مشهور و) معروفند (۱- شوال ۲- ذوالقعده ۳- ده روز از

ذوالحجه) پس هر کس که در این (روز)ها (بر ذمه خود) حج را لازم بگرداند(که برای حج احرام ببندد) پس نه ناسزاگوی(برای او جایز) است و نه نافرمانی و نه هیچگونه نزاع (و درگیری) مناسب است،(بلکه او باید هر وقت به کارهای نیک اشتغال داشته باشد) و هر کار نیک که انجام می‌دهد خدای تعالی از آن خبر دارد(پس نتیجهٔ آن بشما بر میگردد) و (هرگاه به حج می‌روید پس) حتماً هزینه سفر (با خود) بردارید(زیرا) بزرگترین کار (و با ارزش‌ترین در زمینه) هزینه سفر دوری گزیدن (از گدائی) است و ای مردم خردمند (در اجرای این احکام) از من بترسید (و در برابر هیچکدام از احکام من مخالفت نکنید و اگر مصلحت بدانید که مقداری کالاهای تجارتی با خود ببرید) بر شما در آن هیچ گناهی نیست، که (در زمان انجام اعمال حج) برای طلب رزق تلاش کنید چیزی را که (بهره شما باشد) از طرف پروردگارتان (نوشته شده) است پس وقتی که شما از عرفات (که در آن وقوف بجا آورده‌اید و) می خواهید برگردید پس به مشعرالحرام (یعنی مزدلفه آمده شب در آنجا اقامت نموده) خدای تعالی را یاد کنید و (در نحوهٔ ذکر خدا بر رای و سلیقه خود عمل نکنید بلکه) چنان یاد کنید که (خدای تعالی) بشما نشان داده است و در حقیقت پیش از این (که خداوند راه را بشما نشان بدهد) شما هیچ آگاهی نداشتید پس(از این خطاب به قریش نمود که چون آنان آداب خاصی مغایر با سایر قبائل عرب برای خود مقرر کرده بودند که روز نهم مانند بقیه حجاج به عرفات نمی‌رفتند و در مزدلفه وقوف بجا می‌آوردند، گوشزد کرد که این شیوه عمل شما جایز نیست بلکه) بر همه شما (چه قریش باشید و چه غیر قریش) لازم است که در جای وقوف بجا آورده، برگردید که دیگران در آنجا رفته بر می‌گردند و (از انجام رسوم قدیمی که در احکام حج بجا می‌آورید) به بارگاه خدا توبه کنید یقیناً

خدای تعالی می‌بخشد و مهربانی می‌کند.
(در عصر جاهلیت بعضی چنین عادت داشتند که بعد از ادای حج در مِنیٰ بین جمع شده به بیان مفا خر و فضائل پدران خود می‌پرداختند حق تعالی بجایی این شغل بیجا به ذکر خود دستور فرمود که) هرگاه شما اعمال حج را بپایان رساندید، پس (با تشکر و تعظیم) حق تعالی را یاد کنید همچنانکه پدران خود را یاد می‌کردید و حتی این ذکر خداوند (به مراتب) بالاتر از آن باشد (و بعضی عادت داشتند که در حج فقط خدا را یاد می‌کردند اما چون به آخرت معتقد نبودند، پس بیشترین هدف آنها هنگام دعا بدست آوردن منافع دنیا بود خداوند دنیا طلبی خالص را نکوهش کرده بجای آن حجاج را برای طلب خیر در هر دو جهان تشویق می‌فرماید) پس بعضی مردم (که همان کفار می‌باشند) کسانی هستند که (در دعای خود چنین) می‌گویند پروردگارا (آنچه خیر و نیکی به ما می‌دهی آن را) در دنیا به ما بده(و بس، لذا آنچه لازم است که به آنان برسد در همین دنیا به آنان می‌رسد ولی) به آنان در آخرت (چون منکر آن هستند) بهره‌ای نخواهد رسید و گروهی دیگر (از حجاج که مؤمن هستند در دعای خود) چنین می‌گویند پروردگارا به ما هم در دنیا خوبی عنایت بفرما و هم در آخرت ما را از خیر و خوبی بر خوردار بفرما و ما را از عذاب دوزخ نجات ده (پس ایشان مانند آن گروه دنیا طلب بی‌بهره نیستند بلکه) به ایشان (در هر دو جهان) سهم بزرگی خواهد رسید به برکت آن عمل ایشان (که هر دو جهان را طلب کردند) و خداوند بزودی محاسبه کنندهٔ (اعمال آنها) است، (زیرا این محاسبه در قیامت صورت می‌گیرد و چون قیامت نزدیک است پس زمان محاسبه نیز نزدیک خواهد بود، لذا خوبی آنجا را فراموش نکنید) و (در منابه روش خاص) خدا را یاد کنید تا چند روز (و آن روش خاص عبارت است از

سنگریزه زدن به جمرات سه گانه و آن چند روز هم عبارتند از دهم و یازدهم و دوازدهم ذوالحجه و گاهی هم در سیزدهم سنگریزه زده می‌شود) پس هر کس در دو روز (بعد از دهم سنگریزها را بزند و برای بازگشت به مکه) عجله کند بر او گناهی نیست و آنکس که در (این) دو روز (برای بازگشت به مکه) تأخیر کند (یعنی در دوازدهم به مکه نرود (بلکه در سیزدهم برود) بر او هم گناهی نیست (و همهٔ این امور) برای کسی است که (از خدا) بترسید (و آن کسی که ترسی ندارد توجهی به ثواب و گناه هم ندارد) و از خدای تعالی بترسد و کاملاً یقین داشته باشید که (سرانجام) به پیشگاه او جمع می‌شوید.

معارف ومسایل

(احکام حج و عمره)

از جمله ابواب البر که سلسلهٔ بیان آنها از نصف سوره بقره ادامه یافته، یازدهمین حکم متعلق به حج است و چون حج به مکه مکرمه و بیت‌الله یعنی کعبه وابسته است. بنابراین بعضی مسایل متعلق به آن در ضمن بیان قبله از آیه ۱۲۵ تا ۱۲۸ سوره بقره یعنی از وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً شروع و تا وَ اَرِنَامَنَا سِكَنَاادامه یافته است باز در پایان بحث قبله در آیه ۱۵۸ اِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ حکم سعی بین‌الصفا و المروه بیان گردید اکنون از آیه ۱۹۲ تا ۲۰۳ اَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ تا فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ در هشت آیه مسلسل احکام حج و عمره بیان می‌شوند.

حج به اجماع امت اسلام یکی از ارکان اسلام و از اهم فرایض آن است در بسیاری از آیه‌های قرآن و احادیث صحیح اهمیت آن بیان شده و درباره آن تأکید گردیده است. موافق به قول جمهور، فرضیت حج در سال سوم هجرت یعنی سال غزوه احد با نزول آیه ۹۷ سوره آل

عمران وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ثابت شده است (ابن‌کثیر) و در همین آیه شرایط فرضیت حج بیان شده و بر ترک آن در صورت توانائی برای ادای حج و عید سختی داده شده است.
از مجموع هشت آیه فوق الذکر نخستین آیه وَ اَتِمُّوْا الْحَجَّ وَّالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ به اتفاق مفسران در جریان صلح حدیبیه که در سال ششم هجری واقع شد، نازل شده و از آن چنین به نظر می‌رسد، که مقصود این آیه بیان فرضیت حج نیست، بلکه هدف از آن توضیح بعضی مسایل و احکام مربوط به آن است و چون در سورۂ آل عمران که در آن فرضیت حج ذکر شده است؛ تنها از حج نام برده شد و به عمره اشاره نشده است و در این آیه که عمره ذکر شده از وجوب و فرضیت آن سخن به میان نیامده؛ بلکه موضوع آن این است که هرگاه کسی حج و عمره را با احرام بستن شروع کرد، اتمام آنها بر او واجب می باشد؛ چنانکه حکم عموم نمازها و روزهای نفلی همین است که پس از شروع کردن واجب می‌شوند. بنابراین از این آیه نمی‌توان دانست که عمره واجب است یا خیر؛ فقط اینقدر معلوم می‌شود که اگر کسی آن را شروع کرد اتمامش بر او واجب است. ابن‌کثیر بحواله ترمذی، احمد و بیهقی از حضرت جابر نقل فرموده که ایشان از آن حضرتﷺ سوال کردند که آیا عمره واجب است؟ آن جنابﷺ فرمودند که: واجب نیست ولی اگر آنرا بجا بیاورید بهتر و افضل است.(قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح)
بنابراین به نزد امام اعظم ابوحنیفه و امام مالک و غیره عمره واجب نیست بلکه سنت است.
وقتی که در آیه مذکور چنین گفته شد که اگر کسی برای حج و عمره احرام بست اتمام آنها واجب می باشد. اکنون این سوال پیش می‌آید که اگر بعد از احرام بستن حالت اضطراری پیش بیاید که به موجب آن

مردم نتوانند حج و عمره را به اتمام برسانند چه باید بکنند پاسخ به این وضعیت را در آیه فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ بیان می فرماید.

اگر بعد از احرام حالت اضطراری پیش بیاید که شخص محرم نتواند حج و عمره را اداکند چه باید بکند؟.

چون این آیه در واقعهٔ حدیبیه نازل شده که در آن نبی اکرمﷺ و صحابه کرام به قصد عمره احرام بسته بودند و کفار مکه از ورود آنان به مکه و ادای عمره جلوگیری کردند. این حکم نازل شد که در عوض گشودن احرام فدیه یک قربانی از گوسفند یا گاو و شتر هر کدام که تدارک آن آسان‌تر باشد ذبح کنند و پس از ذبح قربانی از احرام بیرون آیند. اما با وجود این در جمله قبلی با الفاظ وَ لاَ تَحْلِقُوْا رُؤُسَكُمْ این را هم یاد آور شد که صورت شرعی گشودن احرام با تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر می باشد. بنابراین تا وقتی که قربانی محرم به محل تعیین شده خودش نرسیده و ذبح نگردد تراشیدن موی سر یا کوتاه کردن آن جایز نیست، مراد از رسیدن به محل خودش به نزد امام اعظم ابوحنیفه این است که در حدود حرم رسیده ذبح بشود و اگر خود محرم قادر به انجام این کار نباشد بوسیله دیگری باید انجام دهد، در این آیه صورتی که دشمن عامل باز دارنده باشد به صراحت ذکر شده است. امام اعظم ابوحنیفه و بعضی ائمه دیگر حالت اضطراری به سبب مرض و غیره را بنابر اشتراک در علت تابع همین حکم دانسته‌اند و از بیان عملی آن حضرتﷺ نیز این ثابت شده است که در حالت اظطراری با ذبح قربانی گشودن احرام جایز است؛ ولی بعداً قضای آن واجب است. چنانکه آن حضرتﷺ و صحابه کرام در سال هفت هجری قضای عمره خود را بجا آوردند. در این آیه تراشیدن موی سر علامت گشادن احرام قرار داده شد و از آن ثابت گردید که تراشیدن

موی سر یا کوتاه کردن آن در حال احرام ممنوع است؛ بنابراین آیه بعدی خاطر نشان می‌کند که اگر کسی بدون اینکه برای ادای اعمال حج و عمره مضطر باشد بصورت دیگر به تراشیدن موی سر یا کوتاه کردن آن مضطر گردد، پس او چه کار باید بکند؟

حکم کسی که در حالت احرام ناچار به تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر باشد

در آیه فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيْضاً اَوْبِهٖ اَذَى" مِّنْ رَّأْسِهٖ فرمود که اگر حالت اضطراری برای تراشیدن موی سر یا جای دیگر از بدن پیش بیاید یا در سر شپش پدید آید و باعث آزار و ناراحتی قرار گیرد، پس در چنین حالت تراشیدن موی به قدر ضرورت جایز است؛ اما باید فدیه برای آن بدهد و در فدیه دادن مختار است که روزه بگیرد یا صدقه بدهد یا قربانی ذبح بکند که حدود حرم برای آن تعیین شده است و برای روزه و فدیه مکان خاصی معین نشده؛ لذا هر جا می‌تواند آنرا ادا نماید در الفاظ قرآن برای مدت روزه و میزان صدقه اندازهٔ ذکر نشده است؛ اما در حدیثی از آن حضرتﷺ درباره چنین حالتی که برای کعب ابن عجره، صحابی اتفاق افتاده بود منقول است که به او فرمود: که سه روز روزه بگیر یا به هر یکی از شش مسکین نصف صاع گندم صدقه بده.(صحیح‌بخاری)

نصف صاع به حساب هر سیر هندی ۸۰ توله[1] یک سیر و سه چهارم سیر ($1\frac{3}{4}$) گندم می باشد و دادن قیمت آن هم به عنوان صدقه کافی است.

۱-هر سیر هندی بر حسب واحد وزن ایران، ۹۰۰گرم می باشد

احکام جمع حج و عمره در ماههای حج

پیش از اسلام عرب زمان جاهلیت تصور می‌کردند که هرگاه ماههای حج شروع بشوند، یعنی ماه شوال آغاز گردد در این روزها جمع بین حج و عمره گناه بزرگی محسوب می‌شود. لذا در آخرین قسمت آیه این اندیشه آنان چنین اصلاح گردید که برای ساکنان داخل میقات جمع حج و عمره در ماههای حج ممنوع است؛ زیرا سفر کردن برای ادای عمره پس از ماههای حج در حق آنان مشکل نیست. اما برای کسانی که از خارج میقات می‌آیند، جمع نمودن حج و عمره جایز می باشد. زیرا که برای آنان فقط به قصد عمره سفر کردن آسان نیست؛ میقات آن مقامهای معروفی هستند که از جانب خداوند برای زائران مکه که از اطراف جهان می‌آیند، سه راه تعیین شده‌است که هرگاه مسافر مکه آنجا برسد، بر او لازم است که به نیت حج یا عمره از آنجا احرام ببندد و بدون احرام تجاوز از آنجا بسوی مکه گناهی بزرگ است. و همین است مفهوم آیه ذٰلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ اَهْلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِالْحَرَامِ که شخصی که اهل و عیال او در قرب وجوار مسجدالحرام یعنی داخل محدوده میقات ساکن نباشند؛ یعنی وطن او در محدودۀ میقات نباشد. جمع حج و عمره در حق او در ماههای حج جایز است.

البته کسانی که حج و عمره را در ماههای حج جمع می‌کنند بر آنان واجب است که شکرانه جمع نمودن دو تا عبادت را ادا کنند و آن عبارت است از قربانی نمودن هر کدام یک از گاو و گوسفند و شتر که در حد توان او باشد در غیر این صورت ده روز باید بگونه‌ای روزه بگیرد که سه تا را تا نهم ذوالحجه تمام کند و در هفت روز دیگر اختیار دارد که در هر کجا که موفق گردد، بعد از ادای حج آنها را روزه بگیرد

چه در مکه و چه بعد از برگشت به خانه و اگر کسی نتوانست سه روز در ایام حج روزه بگیرد، پس به فتوای امام ابوحنیفه و اکابر صحابه بر او قربانی لازم است هرگاه قدرت به یابد در حرم آنرا ذبح نماید. (جصاص)

تمتع و قِران

جمع نمودن عمره با حج در ماههای حج بدو صورت می باشد یکی اینکه از میقات به نیت ادای حج و عمره هر دو یکجا احرام ببندد که در اصطلاح فقه و حدیث به آن قِران گفته می‌شود و احرام عمره با احرام حج یکجا در روز دهم ذوالحجه باز می‌شود. دوم اینکه از میقات تنها برای عمره احرام ببندد و به مکه مکرمه وارد شده افعال عمره را بجا آورد و از احرام بیرون بیاید سپس بتاریخ هشتم ذوالحجه هنگام رفتن به منا از داخل حرم برای ادای حج احرام ببندد که باین کیفیت در اصطلاح شرع «تمتع» گفته می‌شود اما از لحاظ معنی لغوی کلمه تمتع شامل هر دو صورت هست که بمعنی جمع حج و عمره و استفاده از آن می باشد، و آن در هر دو صورت برابر است و آیه فَمَنْ تَمَتَّعَ بیان کننده همین معنی عمومی است.

مخالفت و کوتاهی در احکام حج و عمره موجب عذاب است

در پایان آیه نخست به تقوی که عبارت از اجتناب از مخالفت احکام خداوندی و ترس از او است فرمان داد و بعد از آن فرمود که وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ یعنی کسی که دیده و دانسته با احکام خداوندی مخالفت کند، عذاب سخت خدا در انتظار او است. امروزه عموماً زائران حج و عمره از این غافلند بدین معنی که اولاً برای دانستن احکام حج و عمره نمی‌کوشند و اگر آنها را بدانند موافق به آن عمل

نمی‌کنند و از بی توجهی معلمان ناآگاه بوظائف خود و همراهان علاوه از آداب و سنن بسیاری از واجبات ترک می‌شود خداوند همه ما را در راه اصلاح اعمالمان موفق بگرداند.

دومین آیه از هشت آیه حج و مسایل متعلق به آن

اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَّعْلُوْمَات اشهر جمع شهر به معنی ماه است، در آیه گذشته نشان داده شد که هر کسی که برای حج یا عمره احرام ببندد، بر او لازم است که احکام آنها را بطور کامل بجا بیاورد، اما برای عمره تاریخ و ماه خاصی مقرر نیست؛ به همین خاطر در تمام سال هر وقت بخواهد می‌تواند آنرا بجا بیاورد. ولی برای حج ماههای خاصی و برای افعال و اعمال آن تاریخ و اوقات بخصوصی در نظر گرفته شده است، بنابراین در ابتدای این آیه خاطر نشان کرد که مسئله حج، مانند عمره نیست؛ بلکه برای آن چند ماه که معروف و مشهور و از زمان جاهلیت عرب تا زمان اسلام همین ماهها برای حج مقرر بوده و الآن هم هستند و آنها عبارتند از ماههای شوال، ذوالقعده و ده روز از ذوالحجه چنانکه در حدیثی به روایت ابوامامه و ابن عمر منقول است.(مظهری) منظور از شروع ماههای حج از شوال این است که پیش از آن احرام بستن برای حج جایز نیست و به عقیده بعضی از ائمه حج با بستن احرام پیش از شوال ادا نمی‌گردد، و بنظر امام اعظم ابوحنیفه حج با احرام که پیش از شوال باشد ادا می‌شود، اما مکروه است. (مظهری)

فَمَنْ فَرَضَ فِیْهِنَّ الْحَجِّ فَلاَرَفَثَ وَ لاَ فُسُوْقَ وَ لاَجِدَ الَ فِی الْحَجِّ در این قسمت از آیه برای کسی که به حج احرام بسته است سه چیز بیان شده که در حالت احرام بر او واجب و لازم است، که از انجام آنها بپرهیزد و آنها عبارتند از:

۱- رفث ۲- فسوق ۳- جدال، رفث یک کلمه جامعی است که شامل تمام حالات مباشرت با زن و مقدمات آن حتی مصاحبه شفاهی و علنی در رابطه با آن می باشد و همهٔ این چیزها برای محرم در حالت احرام حرام و ناجایز هستند، اما با تعریض و کنایه درباره آن سخن گفتن اشکالی ندارد.

معنی لفظی فسوق خروج است و در اصطلاح قرآن فسوق به نافرمانی و سرپیچی از حکم خداوندی گفته می‌شود و از لحاظ معنی عمومی خود شامل همه انواع گناهها است، بنابراین بعضی حضرات در اینجا معنی عمومی آن را در نظر گرفته‌اند اما حضرت عبد الله بن عمر در اینجا فسوق را به محظورات احرام کارهای که در حالت احرام ممنوع و ناجایز باشند تفسیر فرموده است و روشن‌است که به مناسبت مقام و موقعیت این تفسیر بجاست؛ زیرا ممنوعیت عموم گناهها مختص به احرام نیست بلکه همیشه و در هر حال حرام می‌باشند. اما اعمال و چیزهای که در اصل حرام و گناه نیستند ولی به سبب احرام ناجایزند شش تا می‌باشند: ۱- مباشرت با همسر و تمام دواعی آن حتی مصاحبه شفاهی و علنی ۲- دوم شکار حیوانات وحشی چه خود محرم به شکار آنها مبادرت کند و یا به دیگری نشان بدهد ۳- کوتاه کردن و گرفتن ناخن ۴- استعمال خوشبوئی که این چهار تا برای مرد و زن، هر دو تا در حالت احرام ناجایز هستند و دو مورد دیگر مختص به مردان است، ۵- پوشیدن لباس دوخته ۶- پوشیدن سر و صورت به نزد امام ابوحنیفه و امام مالک، پوشیدن صورت برای زن هم در حالت احرام ناجایز است، بنابراین این مورد اخیر نیز مشمول محظورات مشترک احرام می باشد.

از شش مورد یاد شده نخستین مورد، یعنی مباشرت و غیره با همسر هر چند جزء اعمال فسوق است، اما آنرا به این خاطر جداگانه از لفظ

فسوق یاد کرد که اجتناب از آن در حال احرام از همه مهمتر است؛ زیرا محظورات دیگر احرام فقط کفاره دارند. ولی بعضی از صورتهای مباشرت بگونه‌ای است که با اقدام بر آن حج باطل می‌شود و نمی‌توان آن را با کفاره جبران کرد مانند اینکه کسی قبل از بجا آوری وقوف در عرفات با همسرش مباشرت بکند که هم حج او باطل می‌شود و هم به عنوان جریمه باید یک شتر یا گاو قربانی کرده و در سال آینده مجدداً حج را بجا بیاورد. لذا بخاطر اهمیتی که این مورد داشت آن را جداگانه به لفظ رفث بیان فرمود. معنی جدال کوشش برای شکست دادن و بر زمین زدن یکدیگر است، بنابراین شدیدترین تنازع را جدال می‌گویند مفهوم این لفظ هم بسیار گسترده است؛ بعضی ازحضرات مفسرین، معنی عمومی آن را در نظر گرفته‌اند و بعضی دیگر به مناسبت مقام حج و احرام در اینجا جدال را چنین تفسیر کرده‌اند که مردم زمان جاهلیت عرب درباره محل وقوف با هم اختلاف داشتند. بعضی وقوف در عرفات را لازم می‌دانستند، هم چنانکه حق هم همین‌است و بعضی دیگر وقوف در مزدلفه را لازم می‌شمردند، و رفتن به عرفات را لازم نمی‌دانستند و موقف حضرت ابراهیم علیه السلام را در مزدلفه می‌دانستند و همچنین درباره اوقات حج هم اختلاف داشتند. بعضی در ذوالحجه و بعضی دیگر در ذوالقعده حج می‌کردند و در این زمینه نیز به نزاع و جدال متوسل می‌شدند هر یکی دیگری را گمراه می‌گفت قرآن کریم لاجدال فرموده به همه این تنازعات پایان بخشید و آنچه حق بود این بود که وقوف در عرفات فرض و در مزدلفه واجب شمرده شود و همچنین مقرر گردید که حج در ایام ذوالحجه بجا آورده شود و به اعتبار این تفسیر و تقریر در این فقط محظورات احرام بیان شده است.

اگر چه فی نفسه جایز باشند اما به خاطر احرام ممنوع شده‌اند مانند

خوردن و نوشیدن و گفتگو که هر چند جایز و حلال هستند اما در حال نماز و روزه ممنوع می‌باشند. و بعضی حضرات، فسوق و جدال را بمعنی معمولی خود قرار داده و مقصود آنها را چنین بیان کرده‌اند که اگر چه فسق و گناه و همچنین جدال و خلاف در هر جا و هر حال ناپسند و گناه است، اما در حال احرام گناه آن بیشتر می‌شود. در این ایام مبارک و سرزمین مقدس که مردم تنها برای عبادت خدا می‌آیند و پوشیدن لباس احرام و لبیک گفتن آنها را در هر لحظه تذکر می‌دهد، که شما اکنون در حال عبادت هستید؛ لذا در حال حاضر فسق و فجور و نزاع و جدال کمال بی پروائی و شدیدترین گناه می باشد و با توجه به این معنی عام، در این آیه فلسفه و حکمت جلوگیری از رفث و فسوق و جدال و بیان حرمت آنها این است که احوال مکان حج و زمان آن بگونه‌ای است که مردم بیشتر در این اوضاع به این سه عمل نکوهیده مبتلا می‌شوند؛ زیرا که بیشتر مردم در زمان احرام از اهل و عیال خود تا مدت طولانی دور می‌شوند و در اجتماعات مطاف و مسعٰی و عرفات و مزدلفه هر چند که با احتیاط کامل هم باشند، اختلاط مرد و زن پیش می‌آید و در چنین وضع کنترل نفس کار سهل و آسانی نیست، بنابراین از همین مرحله اول حرمت رفث را بیان فرموده و همچنین در این اجتماع عظیم الشان احتمال بروز گناههای دیگری بسیار وجود دارد، بنابراین به لفظ وَ لاَ فُسُوْقَ هشدار داد و نیز در سفر حج از اول تا آخر بارها اتفاق می‌افتد که همراهان سفر و مردم دیگر در اثر تنگی مکان و کمبود وسایل دیگر با هم درگیر می‌شوند؛ لذا به عبارت لاَ جِدَالَ به آنان تذکر داد.

بلاغت قرآن

کلمات لا رفث و لا فسوق و لا جدال الفاظ نفی هستند به معنی اینکه هیچکدام از اینها در حج نیست. در حالیکه هدف نهی و ممانعت از اینها است، مقتضای آنها این بود که گفته می شد، لا ترفثوا و لا تفسقوا و لا تجادلوا ولی از اینکه در اینجا بجای نهی الفاظ نفی بکار برده باین حقیقت اشاره فرموده است که اینگونه حرکات و افعال در حج جای ندارند، وَ مَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ‌اللهُ بعد از بیان ممنوعات و محظورات احرام در این جمله این راهنمائی بکار رفته است که در ایام مبارک حج و اماکن مقدسه نه تنها از محظورات و گناهان اجتناب لازم است بلکه فرصت را غنیمت شمرده به عبادت و ذکرالله و کارهای نیک باید مشغول باشید و هر نوع کارهای نیک را که انجام می دهید آنها در علم خداوند است و در برابر آنها پاداش و نعامات خواهد رسید. وَ تَزَوَّدُوْا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوىٰ در این نص، هدف اصلاح اندیشه کسانی است که با بی سر و سامانی به قصد حج و عمره عازم سفر می‌شوند و مدعی هستند که متوکل علی الله هستیم؛ سپس به گدائی مجبور شده، متحمل مشقت می‌شوند و دیگران را نیز پریشان می‌کنند. لذا برای هدایت آنان امر شد که برای سفر حج باید لوازم سفر همراه داشته باشید و برداشتن لوازم سفر با خود تضادی با توکل ندارد بلکه حقیقت توکل این است که اسباب و وسایل خدا دادی را باید در حد توان جمع کرده بر خدا توکل کرد و همین تفسیر توکل از خود آن حضرت ﷺ منقول است، تفسیر نمودن توکل به ترک کامل اسباب و وسایل یکنوع جهالت و نادانی می باشد.

تجارت و کارگری در سفر حج چطور است

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَبْتَغُوْا فَضْلاً مِّنْ رَّبِّكُمْ یعنی در این باره بر شما گناهی نیست که در سفر حج بوسیله تجارت یا مزدوری روزی خود را کسب کنید و رزق خدادادی را بدست بیاورید. شان نزول آیه از این قرار است که در زمان جاهلیت همانگونه که عرب تمام عبادات و معاملات را مسخ کرده، انواع و اقسام رسوم بیهوده در آنها گنجانیده بودند و عبادات را هم بازیچهٔ خود قرار داده بودند. همچنین در افعال حج هم انواع و اقسام کارهای بیهوده انجام می‌دادند، در اجتماع بزرگ منا بازارهای ویژه بر پا می‌کردند، نمایشگاه ترتیب می‌دادند و از وسایل مختلف برای تبلیغ تجارت استفاده می‌کردند؛ هنگامی که اسلام آمد و حج بر مسلمانان فرض گردید تمام این رسوم بیجا قلع و قمع گردید؛ صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین که برای خوشنود گردانیدن خدا و گسترش دادن تعالیم رسول او ﷺ جان بر کف و آمادهٔ ایثار و فداکاری بودند، اکنون دچار این تشویش و فکر شدند که تجارت در ایام حج یا کسب روزی بوسیله کارگری از بقایای رسوم جاهلیت است لذا شاید در اسلام حرام و ممنوع قرار گیرد؛ حتی یکی پیش حضرت عبدالله بن‌عمر آمد و سؤال کرد که حرفه ما قبلاً این بود که شتر به کرایه می‌دادیم و بعضی شتران ما را برای حج بکرایه می‌گرفتند و ما به همراهی آنان رفته حج بجا می‌آوردیم، و اکنون نیز این کار را می‌کنیم آیا حج ما صحیح است یا خیر حضرت عبدالله بن عمر فرمود که شخصی در خدمت رسول خدا ﷺ حاضر شده از او همین مطلب را که تو سؤال می‌کنی پرسید آن حضرت ﷺ به او پاسخ نداد تا اینکه این آیه نازل شد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَبْتَغُوْا فَضْلاً مِنْ رَّبِّكُمْ آن حضرت ﷺ او را پیش خود خواند و فرمود که آری حج شما

درست است.

الغرض این آیه تصریح می‌کند، که اگر کسی در دوران حج خرید و فروش یا مزدوری بکند و نفع مادی بر دارد در آن گناهی نیست، و عمل کفار عرب که حج را بازار تجارت و نمایشگاه قرار داده بودند با دو لفظ قرآن مجید اصلاح گردید: نخست جمله فَضْلاً مِنْ رَّبِّكُمْ به این اشاره کرد که آنچه کسب می‌کنید آنرا فضل و عطیه الهی دانسته سپاسگزار او باشید و هدف‌تان از آن کسب ثروت نباشد. دوم لفظ لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ چنین نشان داد که در این کسب بر شما هیچ گناهی نیست و این لفظ اشاره باین دارد که اگر از آن هم اجتناب بشود، بهتر است؛ زیرا وجود این مسایل با اخلاص کامل تفاوت دارد، و حقیقت مسئله این است که مدار آن به اصل نیست وابسته است بنابراین اگر نیت کسی در تجارت و کسب به هنگام حج حقیقتاً نفع دنیوی تجارت یا کارگری باشد و در ضمن قصد حج هم داشته باشد یا نفع تجارت و قصد حج هر دو بطور مساوی باشند پس این عمل خلاف اصلاح است که ثواب حج از آن کاسته می‌شود و آنطور که باید برکات حج حاصل می شد ند، حاصل نمی‌گردند و اگر نیت اصلی کسی حج باشد و به شوق آن، بیرون بیاید، اما در مصارف حج یا لوازم خانگی در مضیقه قرار گیرد و برای رفع آن به تجارت ساده یا کارگری اقدام کند این عمل به هیچوجه مخالف با اخلاص نیست البته در این صورت هم بهتر آن است که در آن پنج روز خاص که افعال حج در آنها انجام می‌گیرند، نباید به تجارت یا کارگری بپردازد؛ بلکه این ایام را در ذکر و عبادت خالص صرف کند. از اینجاست که بعضی علما در این ایام مخصوص تجارت و کارگری را ممنوع دانسته‌اند.

اول وقوف عرفات و بعد از آن وقوف مزدلفه

باز در همین آیه فرمود: فَاِذَا اَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوااللهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوْهُ كَمَا هَدٰيكُمْ وَ اِنْ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّآلِّيْنَ یعنی وقتی که شما از عرفات برگشتید، پس خدا را کنار مشعرالحرام یاد کنید؛ همانطوریکه او به شما نشان داده است و در حقیقت قبل از اینکه خدای تعالی شما را راهنمائی کند، شما نادان محض بودید، در این آیه تصریح نمود که هنگام برگشت از عرفات شب گذاری در مزدلفه و ذکر مخصوص آن واجب است.

عرفات از نظر لغت جمع و آن نام میدان خاصی است که حدود اربعهٔ آن معروف و مشهورند و این میدان در خارج از حرم واقع است. رسیدن حجاج بآنجا و وقوف نمودن آنان در آن بعد از زوال روز نهم ذوالحجه تا غروب آفتاب مهمترین فریضهٔ حج است که انجام نگرفتن یا ترک آن هیچ کفاره و فدیه ای ندارد. برای وجه تسمیه آن نظریات زیادی بیان شده که روشن‌تر از همه این است که در این میدان انسان به معرفت پروردگار خویش نایل می‌گردد و بوسیله عبادت و ذکر مقام قرب خداوندی را بدست می‌آورد و نیز فرصتی است برای تعارف و شناسائی که مسلمانان شرق و غرب همدیگر را در آنجا می‌شناسند، در فرمان قرآنی بر این تأکید شده که باید در روز عرفه پس از غروب آفتاب از عرفات برگشته کنار مشعر حرام وقوف کنند، و مشعر الحرام نام کوهی است در مزدلفه؛ مشعر به معنی شعار و علامت است و حرام به معنی محترم و مقدس است لذا معنی مشعرحرام این است که این کوه برای اظهار شعار اسلام یک مکان مقدس می باشد میدان مشعرالحرام را مزدلفه می‌گویند و شب‌گزاری در این میدان و خواندن نماز مغرب و عشاء بوقت عشاء واجب است و یاد خدا بنزد

مشعرالحرام اگر چه شامل همه نوع یادها است، اما جمع کردن نماز مغرب و عشاء در یک وقت از عبادات ویژه آنجا است، در جمله وَاذْكُرُوْهُ كَمَا هَدٰيكُمْ شاید این آیه به این اشاره داشته باشد که در طریقه و روشی که الله تعالی برای یاد خود بشما نشان داده، رای و نظر خود را دخالت ندهید؛ زیرا مقتضای قیاس و رای، این بود که نماز مغرب و عشاء هر کدام بوقت اصلی خودش خوانده شوند؛ اما در این روز و این مکان آنچه مورد پسند خدای تعالی می باشد، این است که نماز مغرب تأخیر شده، در وقت عشاء با نماز عشاء یکجا خوانده شود. و از فرمان قرآنی وَاذْكُرُوْهُ كَمَا هَدٰيكُمْ یک مسئله اصولی دیگری هم استنباط می‌شود که انسان در ذکر الله و عبادت اجازه ندارد، بهر طریقی که دوست دارد خدا را یاد کند و به عبادت او بپردازد. بلکه برای ذکرالله و هر نوع عبادات دیگر آدابی مقرر شده است، که طبق آن باید انجام بگیرند و بر خلاف آن هرگونه کاهش و افزایش یا تأخیر و تقدیم در ذکر و عبادات هر چند موجب ازدیاد ذکرالله باشد، مورد پسند خدا نمی باشد در عبادات نفلی و صدقه و خیرات و غیره که مردم بدون دلیل شرعی از طرف خود مقداری شرایط دیگر اضافه می‌کنند و پایبندی آنها را بر خود لازم می‌دانند و کسانی را که تارک این افعال باشند، در اشتباه هستند. در صورتی که خدا و رسول اوﷺ آنها را لازم ندانسته‌اند این آیه تصور نادرست آنان را یادآور می‌شود و نشان می‌دهد که این نوع ذکر و عبادت آنها مانند عبادات اهل جاهلیت است که آنها با رای و قیاس خود برای عبادت شیوه‌هایی قایل شده و چندین رسم را رایج و عبادت نام گذاشته بودند.

بعد از این در آیه سوم فرمود که: ثُمَّ اَفِيْضُوْا مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللهَ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ یعنی بر همه شما لازم است که به جای بروید و برگردید که دیگران می‌روند و بر می‌گردند و به بارگاه خدا

توبه کنید یقیناً خدا بخشنده و مهربان است.
شان نزول این جمله از آیه، این است که قریش از عرب که محافظ و مجاور بیت‌الله بودند و اقتدار آنان در تمام قبایل عرب مسلم بود و به امتیاز و برتری خاص نایل بودند برای نشان دادن این برتری خود بر خلاف تمام عرب که به عرفات رفته و در آنجا وقوف بجا می‌آوردند و بر می‌گشتند ایشان در وسط راه در مزدلفه توقف می‌کردند و می‌گفتند که چون ما مجاور بیت الله و حرم الهی هستیم مناسب نیست که از محدودهٔ حرم بیرون برویم و چون مزدلفه در محدوده حرم و عرفات خارج از آن بود به این بهانه در مزدلفه قیام می‌کردند و از آنجا بر می‌گشتند و در حقیقت علت این حیله و بهانه فخر و غروری بود که می‌خواستند بدینوسیله به عموم مردم برتری خود را اظهار نمایند. فرمان الهی از این بهانه بیجای آنان پرده برداشت و به آنان دستور داد که شما هم به همان جای بروید که همه مردم میروند؛ یعنی عرفات و سپس از آنجا با همراهی مردم برگردید؛ زیرا اولاً اظهار برتری نسبت به عموم مردم فضیلت متکبرانه‌ای است که باید بصورت متداوم از آن اجتناب کرد؛ بویژه در ایام حج که بوسیله لباس احرام و مساوات در قیام و مقام به همه مردم درس داده می‌شود که همه با هم برابرند و در اینجا امیر و فقیر عالم و جاهل بزرگ و کوچک هیچگونه امتیازی ندارند و در حالت احرام اظهار برتری و امتیاز گناه بسیار سنگین‌تری می باشد.

درس زرین مساوات و بهترین صورت عملی آن

از این فرمان قرآنی باب بسیار مهمی از اصول معاشرت معلوم شد و آن اینکه بزرگان نباید در نشست و برخاست و قیام و قعود از کوچکترها ممتاز و علیحده باشند؛ بلکه باید با هم ارتباط آمیزش

داشته باشند. زیرا در اثر این پیوند و آمیزش در میان آنها احساس برادری و همراهی و همدردی و محبت و رابطه ایجاد می‌گردد وجدایی و تبعیض امیر و فقیر، از بین می‌رود و تضاد و اختلاف کارگر و سرمایه‌دار به پایان می رسد.

آن حضرت ﷺ در آخرین خطبهٔ حجةالوداع این اصل مُسَلَّم اسلامی را کاملاً روشن کرد که هیچ عربی بر عجمی و هیچ سرخی بر سیاهی هیچگونه برتری ندارد؛ ملاک برتری و فضیلت بر میزان خوف و تقوی و اطاعت خداوندی است. بنابراین عمل کسانی که بر خلاف این اصل در مزدلفه قیام کرده، می‌خواستند برای خود یک وجه امتیازی قایل باشند گناه شمرده آنها را ملزم کرد که از این گناه خود توبه و استغفار کنند تا خداوند گناهان آنها را عفو بفرماید و برآنان رحم کند.

اصلاح رسوم جاهلیت و ممانعت از اجتماعات بیجا در منا

در آیه چهارم و پنجم و ششم چند رسم از رسوم جاهلیت اصلاح گردید که از آن جمله یکی این‌است که اعراب در زمان جاهلیت پس از انجام اعمال عرفات و مزدلفه و طواف و ذبح قربانی و غیره در منا توقف می‌کردند و در آنجا مجالس فقط به این خاطر برگزار می‌کردند که در آنها مشاعره کنند و مفاخر خویش و مفاخر آبا و اجداد و کارنامه‌های آنان را بیان کنند و این مجالس آنها کاملاً از ذکر الله خالی بود و این ایام مبارک را با چیزهای لغو و بیهوده، ضایع می‌کردند. بنابراین فرمود که هرگاه شما از افعال احرام فراغت یافتید و در منا قیام نمودید، در آنجا خدا را یاد کنید و بذکرالله مشغول باشید. این آیه قرآنی یکی از رسوم جاهلی عرب را خاتمه داده مسلمانان را هدایت فرمود که این ایام و این مکان مختص به عبادت الله هستند و فضایل و برکاتی که عبادات و ذکرالله در این جایگاه دارند، در جای دیگر و زمان

دیگر بدست نمی آید. لذا آنها را باید غنیمت شمرد، علاوه براین حج عبادتی است که معمولاً پس از تحمل رنج سفر طولانی و جدایی اهل و عیال و ترک معاملات و برداشت هزینه‌های سنگین و تلف کردن وقت زیاد بدست می آید، وقوع حوادث ناگوار در طی آن مسافرت چندان بعید نیست که در اثر آنها انسان با وجود کوشش در مقصد حج خویش موفق نشود لذا وقتی که خداوند متعال به من و کرم خویش تمام موانع را از راه برداشت و شما را در رسیدن به هدفتان پیروز گردانید و فرایض حج تکمیل شدند، پس این، جای سپاسگزاری است و لازمه آن این است که از آنچه به بیان افتخارات خویش و پدران تان می پرداختید بیشتر به ذکر و یاد خدا مشغول شوید، و این اوقات گران مایه را در اجتماعات بیجا و کارها و گفتگوهای بی معنی ضایع نکنید. اهل جاهلیت در این اوقات از آباء و اجداد خود تعریف و تمجید می کردند، که درباره دین و دنیا هیچ نفعی را در بر نداشت لذا شما مسلمانان در اینجا خدا را یاد کنید زیرا یاد خدا در دنیا و آخرت نور علی نور و کلاً نفع می باشد، امروز اگر چه آن رسم جاهلیت در میان مسلمانان باقی نمانده است، که مجلس مشاعره بر پا کنند و از آباء و اجداد خویش تعریف و تمجید نمایند ولی هنوز هم هزاران مسلمان وجود دارد که این ایام را در اجتماعات بی جا و دعوتها و تفریحات صرف می کنند، این آیه برای تنبیه آنان کافی است. بعضی از حضرات مفسرین در تفسیر این آیه فرموده‌اند که شما خدای تعالی را آنچنان یاد کنید که در زمان طفولیت پدران خود را یاد می کردید که نخستین کلام شما یا اب یا اب (بابا،بابا) بود اکنون که شما بالغ و جوان عاقل هستید بجای یا اب اب (بابا،بابا) یا رب یا رب را اختیار کنید، و به این اصل توجه داشته باشید که بچه‌ها پدران خود را به این خاطر صدا می کنند، که آنان خود را در تمام کارها محتاج پدران می دانند و اگر

انسان قدری بیندیشد او در هر وقت و هر حالت بیش از آنچه بچه نیازمند پدرش باشد او به خداوند نیازمند است و نیز بسا اوقات بعض مردم به سبب فخر پدران خود را مانند اهل جاهلیت یاد می‌کنند، پس این آیه اینگونه راهنمائی کرد که در فخر و عزت نیز چیزی مؤثرتر از ذکر الله نیست. (روح البیان)

اصلاح رسم دیگری از رسوم جاهلیت و اعتدال اسلامی در طلب دین و دنیا

همچنانکه این رسم بیهوده زمان جاهلیت بود که این ایام مبارک را در یاد بود پدران خود به مشاعره می‌گذرانیدند نیز بعض مردم چنین عادت داشتند که هر چند در ایام حج ذکرالله و ادعیه را وسیله سرگرمی خود قرار می‌دادند اما بیشتر دعاهای ایشان در رفع حوائج دنیوی یا برای طلب عزت و راحت و ثروت دنیا می‌بود و برای کسب سعادت اصلاً توجهی نداشتند. برای اصلاح طرز فکر این قبیل مردم در پایان آیه فرمود که بعضی از مردم کسانی هستند که در حج فقط برای بهبودی موقعیت دنیوی خود دعا می‌کنند، و به فکر آخرت نیستند؛ لذا برای ایشان در آخرت هیچ بهره‌ای نخواهد بود زیرا از این روش آنها چنین معلوم می‌شود که آنان فریضهٔ حج را فقط به عنوان یک رسم یا تحصیل فخر و مقام دنیوی انجام داده‌اند و در رضای خدا و تحصیل نجات در آخرت هرگز مورد توجهشان نبوده است. در اینجا این نکته هم قابل توجه است که در این آیه مطلب کسانی که فقط برای منافع دنیوی دعا می‌کنند با این الفاظ بیان شده که می‌گویند: رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا و در این دعا لفظ حسنة بکار نرفته است و این نحوه بیان با این اشاره دارد که آنان به خاطر دنیا هم طالب حسنة نیستند بلکه آنچنان در اغراض دنیوی خود غرق شده‌اند که آرزو دارند که به یک طریقی چه از راه درست و خوب یا نادرست و بد برآورده شود، و به

قضاوت مردم هم درباره خود توجهی ندارند.
در این آیه برای آن عده از مسلمانان که در موسم حج و در اماکن مقدسه از دعاهای خویش اغراض دنیوی را ترجیح می‌دهند وبیشتر اوقات را برای برآوردن آنها صرف می‌کنند، هشدار شدیدی می باشد و اگر احوال ما بررسی بشود ثابت می‌گردد که بسیاری از مردم ثروتمند در بسیاری از مناطق نیز او راد، وظایف و دعاهایی را که می خوانند یا از بزرگان درخواست دعا می‌کنند بیشتر کسانی هستند که هدف‌شان در خواندن این گونه اوراد و دعاها تنها افزایش ثروت و حصول برکت در تجارت و پیروزی در اغراض دنیوی می باشد، آنان با خواندن نوافل و وظائف زیاد تصور می‌کنند که بسیار عبادت گزار هستند؛ اما در حقیقت این فقط انگیزه دنیا پرستی آنها می باشد، و بسیاری از مردم با بزرگان زنده و اولیاء الله مرده به این خاطر روابط برقرار می‌کنند که از اثر دعا و تعویذ آنان کارهایشان انجام بگیرد آفات دنیوی از وجودشان برطرف گردد و اموال‌شان افزایش یابد؛ در این آیه به این قبیل مردم یادآوری شده است که معاملهٔ شما با خدای عظیم و خبیر است بنابراین باید هر شخص اعمال خود را بررسی کند که نیت او از خواندن وظائف و نوافل و دعا و درود و حج و زیارت چیست؟ در قسمت آخر این آیه حق تعالی بعد از ذکر حالت و وضعیت افراد کم نصیب و محروم کیفیت دعای بندگان نیک و مقبول خود را چنین بیان کرده است، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُوْلُ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّ فِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّ قِنَا عَذَابَ النَّارِ یعنی در میان آنان کسانی هستند که در دعاهای خود از خداوند متعال خوبی و سعادت دنیا و بهتری آخرت را می خواهند و از عذاب جهنم پناه می جویند.
در این آیه لفظ حسنة شامل تمام خوبیهای ظاهر و باطن است، مثلاً حسنة دنیا شامل تمام خوبیهای دنیوی از قبیل صحت بدن تندرستی

اهل و عیال و برکت و وسعت در رزق حلال و تکمیل تمام لوازم دنیوی و اعمال صالح و اخلاق پسندیده و علم نافع و عزت و جاه و سرافرازی و درستی عقاید و هدایت به صراط مستقیم و اخلاص کامل در عبادات می باشد.

حسنة آخرت نیز شامل تمام سعادتهای ضروری از جمله جنت و نعمتهای بی زوال آن و خشنودی حق تعالی است. خلاصه این دعا آنچنان دعای جامعی است که حاوی تمام مقاصد دینی و دنیوی انسان و موجب سکون و آرامش در هر دو جهان است، و در آخر بگونه‌ای خاص پناه از آتش جهنم هم ذکر شده است به همین سبب است که آن حضرت ﷺ این دعا را زیاد می‌خواند و می‌فرمود که: رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَّ فِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّ قِنَا عَذَابَ النَّارِ و بویژه در حالت طواف خواندن این دعا مسنون است.

و در این آیه تصور و اندیشه آن زاهدانی که تنها دعا برای آخرت را عبادت می‌دانند و می‌گویند که ما با دنیا سر و کاری نداریم، نیز اصلاح گردید، زیرا که ادعایشان از اساس اشتباه و خیال خامی است. چرا که انسان برای وجود و بقاء و عبادت و طاعت خویش نیاز به ضروریات دنیوی دارد، اگر آنها نباشند، انجام دادن هر نوع کار دینی دشوار می‌شود، به همین دلیل سنت انبیاء علیهم‌السلام این است که آنان همچنانکه خوبی و بهتری آخرت را از خدا می‌خواستند، خوبی و آسایش دنیا را هم طلب می‌کردند. بنابراین کسی که دعاکردن برای حاجات دنیوی را خلاف زهد و بزرگی می‌داند، او از مقام و پایه انبیاء علیهم‌السلام بی خبر و جاهل است. البته لازم است که مسلمانان تنها ضروریات دنیوی را مقصد حیات نه پندارند؛ بلکه بیشتر به فکر آخرت باشند و برای آن دعا کنند.

در آخر آیه سرانجام گروه دوم که در دعاهای خود هم خوبی دنیا و

هم خوبی آخرت هر دو را می خواستند بیان شده است که نتیجه دعاها و اعمال صالح و صحیح آنان در دنیا و آخرت به آنها خواهد رسید. سپس فرمود: وَ اللّٰهُ سَرِیْعُ الْحِسَابِ یعنی خداوند محاسبه کننده سریعی است؛ زیرا که او با علم محیط و قدرت کامل خویش برای محاسبه تک تک افراد و تمام اعمال کل عمر آنها به آلات و وسایل که مردم به آنها محتاج اند، نیازی ندارد. بنابراین او به اعمال تمام مخلوقات خیلی سریع رسیدگی خواهند فرمود و به آنان پاداش یا کیفر معین خواهند داد.

اقامت دو یا سه روز در مِنیٰ و تأکید به ذکرالله

در هشتمین آیه که در اینجا آخرین آیه احکام حج است؛ حجاج را به ذکرالله متوجه کرده برای تکمیل مقصد حج و اصلاح زندگی آینده آنان چنین راهنمائی فرمود که: وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِیْ اَیَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ یعنی خداوند را در چند روز شمرده شده یاد کنید مراد از آن چند روز ایام تشریق است که در آنها بعد از نماز تکبیر گفتن واجب است، در آینده نسبت به مسئله مدت اقامت در منا و سنگریزه زدن به جمرات توضیح داده می شود که تا کی باید باشد، در این باره اهل جاهلیت با هم اختلاف داشتند بعضی اقامت و رمی جمار را تا سیزدهم لازم دانسته و بازگشت در دوازدهم از منا را ناجایز شمرده و مرتکب آن را گناهکار می دانستند و بعضی دیگر برگشتن در دوازدهم را لازم تشخیص داده، توقف تا سیزدهم را گناه می پنداشتند در این مسئله نظریه هر دو گروه را به این ترتیب اصلاح فرمود: فَمَنْ تَعَجَّلَ فِیْ یَوْمَیْنِ فَلَاۤ اِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَاۤ اِثْمَ عَلَیْهِ که یعنی هرکس که بعد از عید دو روز در منا توقف کرده برگردد بر او گناهی نیست و بر آن کسی هم که تا روز سوم تأخیر بکند گناهی نیست این هر دو گروه که یکدیگر را گناهکار می گویند،

گرفتار مبالغه و اشتباه می‌باشند. صحیح این است که حجاج در هر دو صورت مختار و به هر ترتیبی که می‌خواهند عمل کنند اما توقف تا سیزدهم مناسب‌تر و افضل است. فقها فرموده‌اند که هر کس که در روز دوم قبل از غروب آفتاب از مِنیٰ برگردد، رمی جمار در روز سوم بر او واجب نیست ولی اگر تا هنگام غروب در مِنیٰ بماند، پس برگشتن او پیش از سنگریزه زدن جمرات در روز سوم جایز نیست، البته برای رمی جمار در روز سوم این اجازه دارد که پس از صبح قبل از زوال رمی جمار نموده برگردد، و باید دانست که این اختیار برگشت بعد از روز دوم یا سوم که در بالا ذکر گردید مخصوص آن کسانی است که از خدا بترسند و به احکام او پایبند باشند؛ زیرا در حقیقت حج از آنها است چنانکه قرآن مجید در آیه ۲۷ سوره مائده می‌فرماید: اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ یعنی خدای تعالی عبادت کسی را قبول می‌کند که ترس از خدا و اطاعت از اوامر او را شعار خود ساخته باشد. بنابراین آن کس که قبل از حج به انواع گناهها آلوده بوده و در هنگام حج در رعایت آداب آن بی‌اعتنا باشد و بعد از حج نیز از گناه پرهیز ننماید هر چند که فریضهٔ حج را انجام داده باشد حج برای او فائده‌ای نخواهد داشت، در آخر فرمود: اِتَّقُوْا اللهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ یعنی بترسید از خدا و یقین داشته باشید که همهٔ شما در محضر او جمع کرده خواهید شد و او اعمال نهان و آشکار شما را محاسبه خواهند کرد و بر اساس آنها کیفر و پاداش خواهند داد.

این جمله در حقیقت روح آن اعمالی است که در آیه‌های فوق ذکر گردیده‌اند، و معنی آن این است که به هنگام اشتغال به اعمال حج از خدا بترسید و در احکام کوتاهی نکنید و پس از آن نیز به این غره نباشید که: ما حج کرده‌ایم؛ بلکه با ترس از خدا از گناهها پرهیز نمائید. زیرا به هنگام سنجش، گناهان او نیکیان او را می خورند و نمی‌گذارند

تا اثر اعمال نیک و وزن آنها ظاهر گردد.
در مورد حج در احادیث آمده است زمانی که انسان از حج فارغ شده بر می‌گردد چنان از گناهان گذشته خود پاک و صاف می‌شود که گویا تازه از شکم مادر متولد شده است. بنابراین به حجاج توصیه شده که بالاخص پس از بازگشت از حج تقوی را پیشهٔ خود سازند و نیز به آنها گوشزد کرد که چون شما اکنون از گناههای گذشته پاک شده‌اید احتیاط کنید که مجدداً در آینده به آنها ملوث نشوید؛ زیرا با رعایت آن خوبی دنیا و آخرت از آن شما است و اگر نه هر کس که پس از بجا آوردن حج مجدداً به گناه آلوده شود، عفو گناهان گذشته برای او چندان مفید نخواهد شد. زیرا علما فرموده‌اند که : علامت حج مقبول آن است که حاجی بعد از حج چنان برگردد که دل او از محبت دنیا فارغ شده بسوی آخرت راغب باشد، حج چنین شخصی قبول و گناهانش آمرزیده و دعای وی مستجاب است. در زمانی که انسان مؤمن مشغول بجای آوری حج می باشد در مواضع متعدد و روبروی بیت الله با خداوند پیمان می‌بندد که مطیع و فرمانبردار احکام او باشد؛ بنابراین لازم است که بعد از بازگشت در آینده پیوسته آن عهد و پیمان خود را در یاد و خاطره داشته باشد تا صداقت پایبندی و وفاداری او معلوم گردد.
بزرگی فرموده که زمانی که من از حج برگشتم حسب تصادف وسوسهٔ گناهی در قلبم پدید آمد؛ اما در همان هنگام از غیب ندا رسید که:« مگر تو حج نکرده‌ای؟ مگر تو حج نکرده‌ای؟» و این صدا در میان من و آن گناه مانند دیواری حایل شد و الله تعالی مرا از ارتکاب گناه حفظ فرمود.
وضعیت یکی از بزرگان ترک که مرید حضرت مولانا حاجی رحمه‌الله بود، پیش از سفر حج چنان بود که همیشه بالای سر خود نوری مشاهده

می‌کرد؛ اما هنگامی که او به حج مشرف شد و برگشت بجای اینکه این کیفیت اضافه بشود کلاً از او سلب گردید و آن تغییر حال را با مرشد خود حضرت مولانا حاجی رحمه‌الله در میان گذاشت. او فرمود که: قبل از حج در وجود تو فروتنی و تواضع بود و خود را گناهکار می‌دانستی و به دربار خدا الحاح و زاری می‌کردی؛ اما بعد از حج تو خود را نیک و بزرگ پنداشتی؛ بنابراین این حج سبب غرور تو گردید و بهمین علت آن کیفیت از وجودت سلب شد.

یکی از حکمتهای تأکید تقوی بر اختتام حج این هم هست که حج یک عبادت بسیار بزرگی است و پس از ادای آن معمولاً شیطان در دل انسان وسوسه و گمان بزرگی و برتری ایجاد می‌کند که آن باعث نابودی تمام اعمال او است به همین خاطر در پایان بحث فرمود که همانطوری که قبل از حج و در اثنای حج ترس از خدا و اطاعت از او لازم است همچنین بعد از حج بیشتر از گذشته از خدا بترسد و از گناه اجتناب ورزد تا خدای نکرده این عبادت انجام شده او ضایع نگردد.
اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضىٰ فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ وَ النِّيَّةِ

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُّعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ

وبعضی از مردم کسی است که پسند آید ترا سخن او دربارهٔ کارهای زندگی دنیا و

اللّٰهَ عَلٰى مَافِىْ قَلْبِهٖ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ(۲۰۴) وَاِذَا تَوَلّٰى

گواه‌می‌گیرد خدا را بر سخن دل خود و او شدیدترین ستیزه گر است. و هر گاه بر

سَعٰى فِى الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيْهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ

گردداز نزد تو تلاش می‌کند در روی زمین تا فساد بوجود بیاورد در آن و از بین

وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ(۲۰۵) وَاِذَا قِيْلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ

ببرد زراعت و حیوانات را و خدا دوست نمی دارد فساد را و وقتی که به او گفته شود

الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهٗ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶) وَمِنَ
که‌ازخدابترس وادار می کنداوراغروربرگناه‌پس‌کافی‌است‌برای‌اودوزخ‌ویقیناً آن‌بد
النَّاسِ مَنْ يَّشْرِيْ نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤُفٌ
جایی‌است.وازمردم‌یکی‌آن‌است‌که‌می‌فروشدنفس‌خودرادرطلب‌خشنودی‌خداوخدا
بِالْعِبَادِ (۲۰۷)
مهربان‌است‌بربندگانش

ربط آیات: در آیات گذشته سائلان را به دو گروه تقسیم کرد یکی کافر که منکر آخرت است و تنها دنیا را می‌خواهد دوم مؤمن که معتقد به آخرت است و او همراه با خوبی دنیا خوبی آخرت را هم طلب می‌کند در این آیات مردم را از حیث داشتن نفاق و اخلاص به دو گروه منافق و مخلص تقسیم نمود.

خلاصه تفسیر

(شخصی بود بنام اخنس بن شُرَیق که خیلی فصیح و مدعی اسلام بود و در محضر آن حضرت ﷺ می آمد و برای ثبوت ادعای خود قسم یاد می‌کرد. اما پس از آنکه از جلسه بلندمی شد به فساد و شرارت و آزار مردم می‌پرداخت. لذا خداوند درباره این منافق می‌فرماید) بعضی از مردم بگونه‌ای اند که گفتگوی شان که فقط به خاطر اغراض دنیوی است (که با اظهار اسلام دروغین که: من هم مانند مسلمانان مقرب و مخصوص می‌باشم بنابر فصاحت و بلاغت او) در نظر شما لذیذ و خوشایند جلوه می‌کند و (برای بالا بردن اعتبار خود) خدا را بر راستی قلب خود گواه می‌گیرد در حالیکه (کاملاً دروغگو است زیرا

در حقیقت) او شدیدترین مخالف (شما) است و (همانگونه که مخالف شما است به مسلمانان دیگر هم آزار می‌رساند بطوری که) وقتی که (از مجلس شما) بر می‌گردد می‌کوشد که در شهر (یکنوع) فساد بر پا کند و مزرعه (کسی را) و (یا) دامها را تلف کند (آنچنان که به یکی از مسلمانان چنین نقص و ضرر وارد کرد) و خدای تعالی (امور) فساد (آور) را نمی‌پسندد و (او چنان به سبب این مخالفت و آزار رساندن مغرور است که) هرگاه کسی به او بگوید که از خدا بترس غرور او را (بیشتر) به انجام گناه آماده می‌کند، پس برای او کیفر جهنم کافی است و آن بد جایگاهی است و بعضی از مردم چنین هم هستند که آنها در مقابل طلب خشنودی خداوند جان خود را می‌فروشند و خداوند بر حال چنین بندگان، بی‌نهایت مهربان است.

معارف ومسایل

قسمت آخر آیه که در آن سخن از مؤمن مخلص که برای تحصیل رضای خدا جان خود را هم فدا می‌کند به میان آمد در حق آن گروه از صحابه مخلص که در راه خدا فداکاریهای بی‌نظیری از خودنشان داده بودند نازل شد، در مستدرک حاکم، ابن جریر، مسند ابن ابی حاتم و غیره باسند صحیح منقول است که این آیه در شأن حضرت صهیب رومی نازل شد. هنگامی که او از مکه بسوی مدینه هجرت کرد، در بین راه گروهی از کفار قریش جلوی او را گرفتند. حضرت صهیب با دیدن این افراد از سواری خود پیاده شد و ایستاد و هر تیری که در ترکش داشت آنها را بیرون آورد و به آن گروه گفت: ای قبیله قریش همه شما می‌دانید که من در تیراندازی از تمام شما مهارت بیشتری دارم و تیر من هرگز خطا نمی‌کند، و هم اکنون به خدا سوگند می‌خورم تا زمانی که یک تیر در ترکش داشته باشم، هرگز شما را نمی‌گذارم به من نزدیک

بشوید و پس از تمام شدن تیرها تا جان در بدن دارم با شمشیر با شما مقابله می‌کنم. پس از آن شما هر چه می‌خواهید بکنید، اما اگر شما می‌خواهید با من معامله‌ای سودمند بکنید من آدرس مالی را که در مکه بجا گذاشته‌ام به شما می‌دهم که آن را بردارید و راه مرا باز گذارید. کفار قریش این پیشنهاد را پذیرفتند و حضرت صهیب رومی سالم به خدمت آن حضرت ﷺ رسید و آن سرگذشت خود را برای او تعریف کرد و رسول خدا ﷺ دو بار فرمود: ربح البیع ابا یحیی ربح البیع ابا یحیی معامله شما سودمند شد، معامله شما سودمند شد.

سخن که از زبان مبارک آن حضرت ﷺ بر آمد با نزول این آیه تصدیق و تائید گردید.

وعده دیگر از مفسرین واقعات مربوط به صحابه‌ای دیگر را شأن نزول این آیه دانسته‌اند. (مظهری)

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ادْخُلُوْا فِى السِّلْمِ كَآفَّةً وَّلَا تَتَّبِعُوْا

ای ایمانداران در اسلام داخل شوید بطور کامل و نروید به نقش قدمهای شیطان

خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ اِنَّه لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ (۲۰۸) فَاِنْ زَلَلْتُمْ مِّنْ

یقیناً او دشمن آشکار شما است. پس اگر شما دچار لغزش شدید بعد از اینکه رسید

بَعْدِ مَا جَآءَتْكُمُ الْبَيِّنٰتُ فَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ (۲۰۹)

به‌شما حکم روشن پس بدانید که یقیناً الله غالب و حکیم است. آیا آنان در انتظار

هَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّآ اَنْ يَّاْتِيَهُمُ اللّٰهُ فِىْ ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلٰٓئِكَةُ

آنند که بیاید نزد آنها خدا در زیر سایه‌ها از ابر و فرشتگان و کار تمام شود و

وَقُضِىَ الْاَمْرُ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ (۲۱۰)

بازگشت تمام کارها بسوی خدا است.

ربط آیات: در آیات گذشته از انسانهای مخلص تعریف شد اما گاهی ممکن است بعضی از روی اشتباه در اخلاص افراط کنند بدین معنی که هدف آنها اطاعت بیشتر است ولی اطاعت آنان از حد شریعت و سنت تجاوز می‌کند و بدعت می‌گردد چنانکه عبدالله بن سلام و غیره که پیش از مشرف شدن به اسلام از علمای یهود بودند و در دین یهودی گرامی داشت روز شنبه لازم و گوشت شتر حرام بود، و آنان پس از مشرف شدن به اسلام با استناد به اینکه تعظیم روز شنبه در شریعت موسوی واجب ولی توهین آن در شریعت محمدی واجب نیست و همچنین خوردن گوشت شتر در شریعت موسوی حرام است اما در شریعت محمدی فرض نیست چنان تصور کردند که اگر به روال گذشته روز شنبه را گرامی بدارند و گوشت شتر را با وجود اعتقاد به حلال بودنش ترک کنند هم شریعت حضرت موسی را مراعات کرده‌اند و هم بر خلاف شریعت محمدی ﷺ عمل نکرده‌اند لذا با این مراعات اطاعت آنها از خداوند و اخلاص آنها بیشتر می‌شود خداوند متعال در این آیه با تأکید خاصی این تصور باطل آنها را اصلاح فرمود که خلاصه مفهوم آن این است که اسلام کامل فرض و کمال آن این است که چیزی که در اسلام نیاز به مراعات ندارد ملاحظه و مراعات آن از آن جهت که در ادیان آسمان گذشته است اصلاً درست نیست لذا اینگونه امور را جزء دین اسلام دانستن ناشی از وسوسه‌های شیطانی است و خطر عذاب آنها بیش از گناهان دیگر و سخت‌تر از

آنها است.

خلاصه تفسیر

ای ایمانداران بطور کامل در اسلام داخل شوید (و ایمان شما چنین نباشد که در بعضی احکام از آیین یهودی پیروی کنید) و (به موجب آن تبعیت) قدم به قدم در مسیر شیطان راه نروید (زیرا که) او یقیناً برای شما دشمن آشکار است، (و چنان حیله‌ها و وسوسه‌های خود را در نظر شما می‌آراید که بنظر می‌رسد کاملاً موافق با احکام دین اسلام می‌باشد ولی بدانید که آن بطور کامل بر خلاف دین است) پس اگر بعد از اینکه دلایل واضح (احکام و شرایع اسلام) به شما رسید (باز هم) شما (از صراط مستقیم) منحرف شدید به یقین بدانید که حق تعالی (خیلی) توانا است (که شما را به سختی و شدت مجازات می‌کند و اگر تا مدتی عذاب او به شما نرسد به سبب آن فریفته نشوید زیرا او) حکیم (هم) هست (بنا به حکمت و مصلحت خویش گاهی در کیفر دادن تأخیر هم می‌کند، اما چنین معلوم می‌شود که) ایشان (که بعد از وضوح دلایل باز هم کجروی اختیار می‌کنند) فقط منتظر این هستند که خدای تعالی و فرشتگان (برای مجازات کردن آنها) در سایه بانهای از ابر به نزد آنان بیایند و تمام قضیه خاتمه یابد، (یعنی آیا در آن وقت امر حق را می‌پذیرند اما بدانید که در آن وقت پذیرائی آنها مقبول نمی‌شود) و تمام این پرونده‌ها(ی کیفر و پاداش) به سوی خدای تعالی بازگشت داده می‌شوند (و در آنجا به هیچ کسی اختیار داده نمی‌شود بنابراین هر کس که در امور دین با ذات خداوند توانا مخالف باشد هیچ نتیجه‌ای بجز تباهی نخواهد داشت)

معارف ومسایل

ادْخُلُوْا فِی السِّلْمِ کَآفَّةً سلم بالکسر و بالفتح دارای دو معنی است یکی صلح دوم اسلامَ و مراد از آن در اینجا به نزد جمهور صحابه اسلام است.(ابن کثیر)
و لفظ کافة به معنی جمعیاً و عامة یعنی بطور کامل می باشد و این لفظ از نظر قاعدهٔ نحو حال واقع شده و دارای دو احتمال است یکی اینکه از ضمیر ادْخُلُوْا حال قرار بگیرد، دوم اینکه از السِّلْم که به معنی اسلام است حال واقع شده باشد در صورت اول ترجمهٔ آن چنین است که شما کاملاً در اسلام داخل شوید؛ یعنی همهٔ اعضاء شما از دست وپا و چشم و گوش و مغز و روان باید در دایره اسلام و اطاعت الهی قرار گیرند چنین نباشد که با دست و پا و اعضاء و جوارح احکام اسلامی را بجا بیاورید ولی مغز و روان بر آن مطمئن نباشند ویا مغز و روان بر آن مطمئن باشند اما عمل اعضاء و جوارح و دست و پا بر خلاف آن باشد.
در صورت دوم ترجمهٔ آن چنین است که شما در اسلام، بطور کامل داخل بشوید یعنی چنین نباشد که پاره ای از احکام را قبول داشته باشید، و در پذیرش پارهٔ دیگر تردید داشته باشید، و چون اسلام عبارت از آن نظام کامل زندگی است که در قرآن و سنت در تمام زمینه‌ها از جمله: عقاید، عبادات،معاملات، معاشرت، حکومت، سیاست، تجارت، صنعت و غیره بیان شده است؛ لذا همهٔ شما در این نظام کامل زندگی اسلامی داخل شوید.
خلاصهٔ هر دو صورت، تقریباً این است که تا زمانی که تمام احکام اسلام را که متعلق به هر قسمتی از زندگی ظاهر و باطن باشد، نپذیرید، سزاوار مسلمان گفتن نمی‌شوید. حاصل شان نزول بیان شده در بالا هم همین است که فقط تعالیم اسلام باید در نظر گرفته و کاملاً برگزیده

شوند که آنها شما را از تمام مذاهب و ادیان دیگر بی نیاز خواهند کرد.
تنبیه: در این قسمت هشدار بسیار مهمی برای آن افرادی است که اسلام را به مساجد و عبادات منحصر کرده‌اند و احکام معاملات و معاشرت را گویا جزء دین نمی‌شمارند و بسیاری از مردم که در اصطلاح عوام دیندار گفته می‌شوند از حقوق اجتماعی و معاملات بویژه از حقوق معاشرت بطور کلی بیگانه هستند و به نظر می‌رسد که این احکام را به عنوان احکام اسلامی قبول ندارند؛ لذا نه برای یاد گرفتن آنها اهمیتی قایلند و نه برای عمل به آنها اهتمام می‌ورزند؛ نعوذبالله.

لذا برای آشنائی بیشتر با آداب اجتماعی برای هر مرد و زن مسلمان لازم است که حداقل رساله مختصر سیدی حکیم الامة را بنام آداب معاشرت مطالعه کنند[1].

و این واقعه که خداوند متعال و فرشتگان در سایه‌بانی از ابر به نزد آنان می‌آیند در قیامت بوقوع خواهد پیوست و اینگونه آمدن خدای تعالی از متشابهات است که روش جمهور صحابه و تابعین و اسلاف امت نسبت به آن این است که بر حقانیت و درستی مطلب آن باید اعتقاد و یقین داشت اما نباید درباره کیفیت آن اندیشه کرد که چگونه انجام می‌گیرد، زیرا همانگونه که دانستن حقیقت و کیفیت ذات و صفات حق تعالی از محدوده عقل انسان بالاتر است فهم و درک این هم در توان عقل آدمی نیست.

۱-این رساله امروزه بنام «آداب زندگی» ترجمه شده و انتشار یافته‌است.(مترجم)

سَلْ بَنِىْ اِسْرَآئِيل كَمْ اٰتَيْنٰهُمْ مِّنْ اٰيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُّبَدِّلْ نِعْمَةَ اللهِ

بپرس از بنی اسرائیل که چقدر نشانه‌های واضح به آنان عنایت کرده‌ایم و هر کس

مِّنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ فَاِنَّ اللهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ (۲۱۱) زُيِّنَ لِلَّذِيْنَ

که تبدیل کند نعمت خدا را بعد از اینکه به او رسیده باشد پس عذاب خدا سخت

كَفَرُوْا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُوْنَ مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِيْنَ

است. فریفته شده‌اند کفار بر زندگی دنیا و ریشخند می‌کنند ایمانداران را و آنانکه

اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاللهُ يَرْزُقُ مَنْ يَّشَآءُ بِغَيْرِ

پرهیزگارندبرترند از کفار در روز قیامت و خدا روزی می‌دهد به هر کسی که

حِسَابٍ (۲۱۲)

بخواهدبدون حساب

ربط آیات: در آیات گذشته بیان شد که مخالفت با حق پس از رسیدن دلایل واضح و روشن موجب مجازات و عذاب است در اینجا نمونه و شاهد آن را در نخستین آیه بیان می‌فرماید: که مانند بعضی از بنی اسرائیل که به خاطر اینگونه مخالفتها عذاب داده شدند.

خلاصه تفسیر

شما از (علمای) بنی اسرائیل به پرسید که ما به آنان (یعنی به نیاکانشان) چقدر دلایل واضح نشان داده‌ایم (اما آنان بجای اینکه از آنها هدایت حاصل کنند بر عکس بر گمراهی روی آوردند و شما دیدید که به سبب آن مجازات هم شدند هنگامی که تورات رسید لازم بود که آن را بپذیرند ولی انکار کردند بالاخره برای گرفتن اقرار با آویختن کوه طور بالای سرشان تهدید شدند، و هنگامی که کلام خدا

را شنیدند می‌بایستی بر سر و چشم می‌گذاشتند اما به بیان اشکال و ایراد شک وشبهه پرداختند،تا اینکه سرانجام به سبب آن بوسیله برق نابود شدند دیگر اینکه برای رهایی آنها از فرعون دریا شکافته شد ولی بجای سپاسگزاری از این احسان خداوند به گوساله پرستی روی آوردند که آنها به خاطر این عمل زشت به قتل محکوم و مجازات گردیدند و همچنین برای این قوم منّ و سلویٰ نازل گردید که لازم بود به خاطر این نعمت سپاسگزاری می‌کردند اما نافرمانی کردند لذا به موجب آن این نعمت فاسد شد و از آن اظهار نفرت کردند و این موهبت هم قطع شد مجبور شدند به سختی کار و کشاورزی تن در دهند و همچنین سلسلهٔ تشریف فرمایی انبیاء علیهم السلام در میان ایشان ادامه داشت که می‌بایستی آن را غنیمت می‌شمردند اما آنها به قتل ایشان اقدام کردند و به موجب آن حکومت و پادشاهی از آنان سلب گردید و بدین ترتیب بسیاری از واقعات و خیانتهای آن قوم در ابتدای همین سوره بقره ذکر شده است) و (قانون ما همین است که) هر شخصی که (چنین) نعمت (بزرگ) خدای تعالی را (که همان دلایل واضح می باشد) بعد از اینکه به او برسد تبدیل کند (و بجای اینکه از آن هدایت بیابد بر عکس به گمراهی روی بیاورد) یقیناً خدای تعالی (به آن شخص) کیفر سختی می‌دهد.

(در آیه دوم علت اصلی مخالفت با حق را بیشتر محبت با دنیا بیان فرمود که از جمله آثار آن یکی تحقیر اهل دین است، زیرا هرگاه در وجود کسی حب دنیا غلبه کند برای امور دین تلاش نمی‌کند و دین را بر خلاف اغراض دینوی خود دانسته ترک می‌کند و مجاهدان دین را به باد تمسخر می‌گیرد؛ چنانکه بعضی از روسای بنی اسرائیل و مشرکین جاهل با مسلمانان فقیر با استهزاء و مسخره پیش می آمدند لذا خداوند درباره آنها می‌گوید که) زندگی دنیا در نظر کفار آراسته و

پیراسته نموده می‌شود و (به همین جهت) با مسلمانان با تمسخر برخورد می‌کنند در حالیکه ایشان (یعنی مسلمانان) که از کفر و شرک اجتناب می‌ورزند، نسبت به آن کفار در روز قیامت در عالی ترین پایه (و مقامی) می‌باشند (زیرا که کفار در جهنم قرار می‌گیرند و مسلمانان در جنت) و (مردم نباید تنها بخاطر کثرت سرمایه دنیای خود فریفته شوند زیرا که) خداوند متعال به هر کس که بخواهد رزق فراوان می‌دهد.
(پس مدار آن بر قسمت و شانس است نه بر کمال و مقبولیت؛ لذا چنان نیست که هر کس از سرمایه بیشتری برخوردار باشد نزد خداوند عزیزتر و گرامی‌تر باشد بلکه بزرگترین عزت انسان همان است که نزد خدا معتبر باشد. بنابراین فقط بخاطر برخورداری از سرمایه فراوان دنیائی مغرور شدن و خود را ارجمند و دیگران را ذلیل پنداشتن دلیل بر جهالت انسان است.

معارف ومسایل

حقیقت غرور به ثروت و مال و جاه و مقام و نیز استهزای به فقرا در روز قیامت آشکار می‌شود.
از حضرت علی مرتضی رضی الله عنه مروی است که هر کسی که مرد یا زن مؤمن را به سبب فقر و فاقه، ذلیل و حقیر بپندارد، خداوند او را در روز قیامت در جمع اولین و آخرین رسوا و خوار می‌کند و هر کسی که به مرد یا زن مسلمان تهمت بزند و چنان عیبی به او نسبت بدهد که در او نباشد خداوند در قیامت او را بر تپه از آتش قرار می‌دهد و تا زمانی که خود را تکذیب نکرده باشد بر آن حالت می‌ماند.(ذکرالحدیث القرطبی)

كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيّٖنَ مُبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ

همه مردم بر یک دین بودند پس فرستاد خداوند پیامبران را مژده دهنده و ترساننده و نازل فرمود

وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيْمَا اخْتَلَفُوْا

همراه آنان کتاب را به حق که حکم کند در میان مردم درباره آنچه آنان با هم جدال می کنند و

فِيْهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيْهِ اِلَّا الَّذِيْنَ اُوْتُوْهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ

اختلاف نکردند در کتاب مگر کسانی که برای آنان کتاب رسیده بود بعد ازاینکه رسید به آنان

الْبَيِّنٰتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لِمَا اخْتَلَفُوْا فِيْهِ مِنَ

حکم روشن از روی ضدیت با همدیگر باز هم اکنون هدایت فرمود خداوند مؤمنان را درباره امر

الْحَقِّ بِاِذْنِهٖ وَاللّٰهُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ (۲۱۳)

درستی که در آن اختلاف داشتند به اذن خود و خدا نشان می دهد به هر کس که بخواهد راه راست را

ربط آیات: در آیات گذشته حب دنیا عامل اصلی اختلاف در دین بیان گردید و در این آیات همین مطلب را تائید می فرماید و یادآور می شود که این قضیه دنیا طلبی که منشاء اختلاف می باشد، در گذشته دور به همین کیفیت جریان داشته است، و ما دلایل واضحی راجع به دین حق اقامه کرده‌ایم اما طالبان دنیا بخاطر اغراض دنیوی خود آنها را نادیده گرفته و بر خلاف آن اقدام کرده‌اند.

خلاصه تفسیر

(زمانی) همه مردم بر یک طریق بودند (زیرا نخستین بار که حضرت آدم علیه السلام با همسر خود در دنیا تشریف آورد به فرزندان خود که در دنیا متولد شدند دین حق را تعلیم می‌داد و آنان مطابق تعلیم او عمل

می‌کردند و مدتی به همین منوال گذشت تا اینکه در اثر اختلاف طبایع در هدفها نیز اختلاف بوجود آمد و سرانجام دامنه این اختلاف به اعمال و عقاید آنها دامن زد) پس (برای رفع این اختلاف) خداوند متعال (در مراحل مختلف) پیامبران (زیادی) را فرستاد که (ایشان کسانی را که حق را می‌پذیرفتند به رحمت خداوندی) مژده می‌دادند و (منکرین را از عذاب) می‌ترسانیدند، و همراه آنان (گروه مجموعی انبیاء علیهم السلام) کتابهای (آسمانی) را هم به حق نازل فرمود (و فرستادن انبیاء و نازل کردن کتابها) به این خاطر (بود) که خدای تعالی (بوسیله آن رسولان و کتابها) در میان مردم (اختلاف کننده) در امور اختلافی (مذهبی) ایشان قضاوت نماید (زیرا که رسل و کتب مسیر درست و واقعی را نشان می‌دهند و بدیهی است که با مشخص شدن حق، امور باطل و غیر حق معلوم می‌شود و قضاوت نیز همین مشخص کردن حق از باطل است، و لازم بود که با آمدن کتاب به همراه پیامبران آنرا پذیرفته و مدار حل اختلافش قرار می‌دادند و تمام اختلافات را حل می‌کردند اما بعضی نه اینکه خود این اختلافات را رها نکردند بلکه با ایجاد اختلاف در آن از تسلیم خود کتاب سرباز زدند) و کسی دیگر در این اختلافی بوجود نیاورد بجز کسانی که (نخست) به آنان همان کتاب رسیده بود، (یعنی اهل علم و معرفت که اولین مخاطب آن بودند و عوام الناس دیگر بعداً شامل می‌شوند و چه زمانی به ایجاد اختلاف پرداختند) پس از اینکه به ایشان دلایل واضح رسیده (و در ذهنشان جایگزین شده) بود (و اختلاف فقط) بخاطر تضاد با همدیگر (و همانطور که در گذشته بیان شد علت اصلی ایجاد تضاد میان آنها که منجر به ایجاد اختلاف در امور دین شده است حب دنیا است که بطرق مختلف از جمله حب مال یا حب جاه و غیره در اشخاص دیده می‌شود) باز هم (این اختلاف کفار هرگز به زیان مسلمانان منجر نشده

است زیرا که) خداوند متعال (همیشه) امر حق را که (مخالفین) در آن اختلاف می‌کنند به فضل خویش (و به برکت ایمان برسولان و کتابهای آسمانی) به ایمانداران نشان داده است و الله تعالی به هر کس که بخواهد راه راست نشان می‌دهد.

معارف ومسایل

در این آیه توضیح داده شد که تمام مردم در یک زمانی بر یک مذهب و عقیده بودند بتدریج میان آنان اختلاف فکر و رای و اندیشه و عقاید زیادی بوجود آمد که از میان این اندیشه‌های متنوع و متفاوت، تشخیص حق از باطل بسیار دشوار بود خداوند برای توضیح و درست نشان دادن راه حق انبیاء علیهم السلام مردم به دو گروه تقسیم شدند یک دسته آن کسانی هستند که هدایات خداوندی را پذیرفته از انبیاء علیهم السلام پیروی کردند که به آنان مؤمن گفته می‌شود، دوم آنان که هدایات آسمانی و انبیاء علیهم السلام را تکذیب کرده و سخن آنانرا نپذیرفتند و به آنها کافر گفته می‌شود. در نخستین جمله این آیه درباره گروه اول گفته شد که كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً امام راغب اصفهانی در مفردات القرآن فرموده است که امة در زبان عربی به گروهی گفته می‌شود که میان افراد آن یک گونه ارتباط و وحدت و همبستگی برقرار باشد چه این وحدت بر اساس نظریه و عقیده باشد، یا از نظر اجتماع در یک قرن یا یک کشور یا بر اساس همبستگی دیگری مانند نسب، زبان، و غیره باشد، مفهوم جمله چنین است که تمام مردم زمانی با هم متحد و متفق و یک گروه بودند در اینجا دو امر قابل توجه است: نخست اینکه مراد از وحدت در اینجا چیست؟ دوم اینکه آن وحدت مورد نظر در چه زمانی وجود داشته است؟ پاسخ به امر اول را آخرین جمله این آیه که در آن به وقوع اختلاف پس از این وحدت و در ارسال رسل برای

تشخیص حق از باطل بحث شد داده است، زیرا بدیهی است اختلافی که برای حل آن انبیاء علیهم‌السلام و کتب آسمانی فرستاده شده‌اند اختلاف نسب یا زبان یا رنگ و وطن و زمان نبوده است بلکه اختلاف نظر و عقیده و اندیشه بوده است پس با ملاحظه آن معلوم می‌شود که مراد از وحدت در این آیه وحدت فکر و اندیشه و وحدت عقیده و مسلک است، لذا مفهوم آیه چنین است که در گذشته زمانی بوده که تمام مردم فقط دارای یک عقیده و یک مذهب و مسلک بودند و آن چه عقیده و مسلکی بوده باز در این مورد نیز دو احتمال وجود دارد یکی اینکه همه مردم تنها بر عقیده توحید و ایمان متفق بودند، دوم اینکه همه بر عقیده کفر و ضلالت اتحاد داشتند مفسرین صحابه و تابعین به هر دو نوع احتمال تفسیر کرده‌اند اما راجح به نزد جمهور مفسرین این است که مراد از اتحاد آنان اتحاد بر عقیده صحیح توحید و ایمان است چنانکه آیه ۱۹ از سوره یونس هم در اثبات این مطلب آمده است، وَ مَا كَانَ النَّاسُ اِلاَّ اُمَّةً وَّاحِدَةً فَاخْتَلَفُوْا وَلَوْلاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ، یعنی همه مردم در ابتدا یک گروه بودند اما بعداً میانشان اختلاف پیش آمد و اگر این قضاوت ازلی خداوند نمی‌بود (که در این جهان حق و باطل و خوب و بد و راست و دروغ با هم آمیخته می‌باشند) قدرت الهی همه این اختلافات را چنان خاتمه می‌داد که اسمی از مخالفین حق در جهان باقی نمی‌ماند، و در آیه ۹۲ از سوره انبیاء فرموده است:اِنَّ هٰذِهٖ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْنِ، این گروه شما یک گروه متحد است و من پروردگار شما هستم لذا همهٔ شما مرا عبادت کنید همچنین در آیه ۵۲ از سوره مؤمنین فرموده است، اِنَّ هٰذِهٖ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُوْنِ یعنی این گروه شما یک گروه هم عقیده است و من پروردگار شما هستم؛ لذا تنها از من بترسید از همهٔ اینگونه آیات چنین برداشت می‌شود که مراد

از وحدت در اینجا وحدت عقیده و مسلک و اتحاد بر دین حق توحید و ایمان است، اکنون باید دید که این واقعه اتحاد و اتفاق تمام مردم بر دین حق اسلام و ایمان در چه زمانی برقرار بوده و تا چه زمانی استوار مانده است، از مفسرین صحابه ابی بن کعب رضی الله عنه و ابن زید رضی الله عنه فرموده‌اند که این واقعه عالم ازل است هنگامی که تمام ارواح تخلیق شدند، اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوْا بَلٰی آیا من پروردگار شما نیستم همه بدون استثناء گفتند که یقیناً شما رب و پروردگار ما هستید، در آن هنگام همه مردم بر یک عقیده حق که عبارت از ایمان و اسلام است استوار بودند.(قرطبی)

حضرت عبدالله بن عباس فرموده که این دوران وحدت عقیده زمانی است که حضرت آدم علیه السلام با همسر خودش در دنیا تشریف آوردند و فرزندان ایشان متولد شده در جهان انتشار یافتند همهٔ آنان تابع دین حضرت آدم علیه السلام و در پیروی از ارشاد و تلقین او معتقد به توحید بودند و نیز همهٔ ایشان به استثنای قابیل از شریعت او فرمانبرداری می‌کردند در مسند بزّار همراه با این قول حضرت ابن عباس این همه روایت شده که وحدت عقیده از زمان حضرت آدم علیه السلام گرفته تا زمان حضرت ادریس علیه السلام برقرار بود و تا آن زمان همه مردم مسلمان و معتقد به توحید بودند که این مدت ده قرن می باشد و با توجه به اینکه هر قرن صد سال است بنابراین کل این زمان هزار سال می باشد.

و گروهی دیگر دوران وحدت عقیده را آن زمانی می‌دانند که به سبب دعای بد حضرت نوح علیه السلام در جهان طوفان آمد و به استثنای همراهان او که در کشتی سوار بودند همه جهان غرق آب شد و پس از پایان یافتن طوفان، کسانی که باقی ماندند همه مسلمان و موحد و پیرو دین حق بودند در حقیقت اختلافی در این سه قول نیست این هر سه زمانی به گونه‌ای بودند که می توان تمام مردم آن روزگار را ملت واحد دانست

که بر دین حق استوار بودند، در جمله دیگر آیه فرمود که فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّيْنَ مُبَشِّرِيْنَ وَ مُنْذِرِيْنَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيْمَا اخْتَلَفُوْا فِيْهِ یعنی سپس خدای تعالی انبیاء علیهم السلام را فرستاد که مژده میدادند و می ترسانیدند و همراه آنان کتابهایی هم بحق نازل فرمود تا بواسطه آنها خداوند امور مورد اختلاف مردم را حل نماید.

در اینجا این نکته قابل توجه است که در جملهٔ فوق فرمود که همه مردم ملت و امت واحده بودند اما در این جمله به صورت تفریع از آن فرمود که ما پیامبران و کتابها را نازل کردیم تا که اختلاف حل گردد، این دو جمله بظاهر با هم ارتباطی ندارند زیرا علت ارسال رسل و انزال کتب حل اختلاف مردم است، در حالیکه آنوقت اختلافی نبود ولی جواب آن کاملاً روشن است که مراد آیه مذکور این است که در ابتدای عالم همه مردم به یک عقیده حق معتقد و به آن پایبند بودند اما به مرور زمان میان آنها اختلاف بوجود آمد و آنگاه نیاز به بعثت انبیاء و نزول کتب پدید آمد.

اکنون مسئله دیگری که می تواند مورد توجه قرار گیرد این است که در بالا تنها از امة واحده سخن به میان آمد و از بروز اختلاف ذکری نرفت ولی برای کسانی که بر اسلوب حکیمانه قرآن دقت و آگاهی دارند جواب این اشکال چندان دشوار نیست زیرا قرآن کریم در بیان احوال گذشته قصد حکایت گوئی و داستان سرایی و بیان واقعیتهای تاریخی را ندارد، بلکه در ضمن بیان مطالب تاریخی آن قسمت از عبارت را که از سیاق کلام درک می شود حذف می فرماید. چنانکه در حکایت حضرت یوسف علیه السلام و آن زندانی که از زندان رهایی یافته بود آمده که هنگامی که در محضر پادشاه عرض کرد که مرا به نزد حضرت یوسف بفرست، قرآن مجید بعد از نقل پیشنهاد او سخن را از اینجا آغاز می کند که: يُوْسُفُ اَيُّهَا الصِّدِّيْقُ و این عبارت که پادشاه پیشنهاد او را

پذیرفت و او را در زندان پیش حضرت یوسف فرستاد و او در آنجا رفته به وی گفت ذکر نشده است زیرا با وصل کردن جملات ما بعد و ما قبل همه این امور خودبخود فهمیده می‌شوند. همچنین در این آیه بعد از ذکر ملت واحده به یادآوری بروز اختلاف از این جهت نیازی نبود زیرا همه جهانیان می‌دانند که اختلاف در هر زمان بروز می‌کند و همیشه مشاهده می‌گردد اما آنچه لازم به ذکر بود این مطلب بود که پیش از این اختلافات فراوان زمانی هم وجود داشته که در آن تمام مردم پیرو یک مذهب و آیین و یک دین حق بوده‌اند و به همین منظور آنرا بیان فرمود و نیز یادآور شد که هنگامی که اختلاف پیش آمد خداوند برای هدایت و راهنمائی مردم به راه حق چنین انتظام فرمود که فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّيْنَ یعنی حق تعالی انبیاء علیهم‌السلام را مبعوث فرمود تا پیروان دین حق را به راحت و آرامش مژده داده و منحرفان را نسبت به عذاب بیم دهند و همراه آنان وحی و کتابهای خود را نازل فرمود که از میان اندیشه‌ها و عقاید مختلف مسیر حق و درستی را واضح کرده نشان دهند، بعد از آن فرمود که پس از قضاوت روشن انبیاء علیهم‌السلام و رسل و کتابهای آسمانی همه مردم این جهان به دو گروه تقسیم شدند؛ یک گروه آنهایی بودند که هدایات واضح را نپذیرفتند و تعجب در این است که نخستین کسانی که دین حق را انکار کردند اهل کتاب یعنی یهود و نصاری بودند که انبیاء و آیات الهی به سوی آنها فرستاده شدند و تعجب‌آورتر اینکه در کتب آسمانی امکان اشتباه یا التباس وجود نداشت که آنان دچار سوء تفاهم شوند بلکه حقیقت این بود که آنان در حالی که حقیقتی را درک کرده و می‌دانستند از راه ضدیت و عناد آنرا انکار کردند.

و گروه دوم آن کسانی بودند که خداوند متعال آنها را به راه هدایت سوق داده و آنان انبیاء و رسل و کتب سماوی را از روی اخلاص قبول

کردند، و این دو گروه را قرآن کریم در آیه ۲ از سوره تغابن چنین یاد کرده است، هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ یعنی خدا شما را آفرید پس عده‌ای از شما کافر و منکر و عده‌ای مؤمن و مسلمان شدند خلاصه آیه کان الناس امة واحدة این است که در ابتدا همه جهانیان بر دین حق استوار بودند اما بعدها به سبب اختلاف طبایع در اغراضشان اختلاف پدید آمد و بعد از مدت مدیدی این اختلاف در آرمان به اختلاف در عقاید و اعمال منجر شد، تا اینکه به سبب آن حق و باطل با هم در آمیختند، پس خدای تعالی انبیاء علیهم‌السلام و کتابهای خود را برای هدایت کردن مردم بسوی حق و پایبند ساختن مجدد آنان بر دین حق که قبلاً همه مردم بر آن استوار بودند فرستاد، اما با وجود همه این هدایتهای واضح و آیات بینات همگی در مسیر حق قرار نگرفتند، بلکه عده‌ای سر تسلیم خم کردند و عده‌ای به ضدیت و دشمنی برخاسته راه انکار و انحراف را اختیار نمودند.

مسایل:

مسئله: از دقت در این آیه چند اصل مشخص می‌شود، یکی اینکه خدای تعالی تمام انبیاء علیهم‌السلام و کتابهای خود را که در جهان فرستاده فقط به این خاطر بوده که ایشان مردم را که از وحدت بریده به گروهها و عقاید مختلف تقسیم شده بودند، بار دیگر آنها را در همان دین واحد و یک پارچه استوار بدارند و این سلسله تشریف فرمایی انبیاء علیهم‌السلام بر همین منوال جریان داشت که هرگاه مردم از راه حق دچار لغزش و انحراف می‌شدند الله تعالی برای هدایت نمودن آنان پیامبری مبعوث و کتابی نازل می‌فرمود تا آنان موافق به آن راه بروند و باز هم اگر در زمانی دیگر از مسیر حق می‌لغزیدند، نبی دیگر و کتابی دیگر ارسال می‌فرمود تا که پیوسته بر همان راه حق استوار بمانند. مثال این

انحراف بشر و ارسال کتاب و پیامبر مانند تندرستی و بیماری است که انسان دائماً در معرض انواع بیماریها و خطرات جسمی دیگر قرار دارد و هرگاه به یک بیماری مبتلا گردد برای معالجه آن طبیب دارو و مراقبتهای ویژه تجویز می‌کند، و هرگاه بیماری دیگر عارض گردد به مقتضای آن نیز راه درمان دیگری ارائه می‌دهد. این کیفیت انحرافات بشری در طول تاریخ حیات انسان نیز همین حالت را داشته است به طوری که در هر زمانی و به مقتضای هر انحرافی پیامبری با معجزات ویژه و احکام آسمانی مخصوصی مبعوث گردیده اما سرانجام چنان شریعت جامع و کاملی برای بشریت ارسال شده است که تا قیام قیامت برای تمام نابسامانیهای اجتماعی و اعتقادی و تمام بیماریهای روحی کافی است و شامل تمام سعادات دنیوی و اخروی می باشد آن نسخه، شفای تمام رنجها و مصیبتها و شریعت جامع و کامل همان دین اسلام است که برای تبلیغ و اشاعهٔ آن حضرت خاتم الانبیاءﷺ و قرآن مجید فرستاده شده‌اند، و آنچه در کتابهای گذشته تحریف شده و مجموعهٔ تعلیمات بر اساس آن تحریف ضایع گشته بود و به موجب آن لازم بود که پیامبری تازه و کتاب آسمانی جدیدی فرستاده شود لذا خداوند برای جلوگیری از اینگونه تحریف و تضییع چنان انسجام و هماهنگی در دین اسلام ایجاد کرد و راه هر گونه دستبرد و تحریف در آن را مسدود نمود که خود خداوند مصونیت قرآن کریم را به عهده گرفت و برای تداوم و جاودان کردن تعالیم آن بصورت اصلی خودش تا قیام قیامت وعده فرمود که از امت محمدی علی صاحبها الصلوة و التسلیم چنان گروهی پدید آورد که همیشه بر دین حق استوار بمانند و تعلیم صحیح قرآن و سنت را در میان مردم اشاعه کنند مخالفت و دشمنی هیچ کس در هدف و آرمان آنان هیچ خللی به بار نیاورد بنابر ایفای این وعده و تربیت چنان گروه با آن صفات نیازی به ادامه نزول

وحی و بعثت نبی دیگری باقی نماند، به همین سبب سرانجام در پایان حیات مبارک حضرت پیامبرﷺ ختم نبوت اعلام گردید.
خلاصه اینکه از آمدن کتب و انبیای متعدد در قرون مختلف نباید مردم فریب خورده چنین تصور کنند که انبیاء و کتب برای تقسیم مردم به گروههای مختلف و ایجاد تفرقه و پراکندگی آمده‌اند.
بلکه غرض اصلی همه انبیاء و کتب آسمانی این است که همانطوریکه قبلاً همه مردم پیرو یک دین بر حق و یک ملت واحده بودند الآن هم بر همان دین جمع بشوند.
مسئله: دومین اصلی که از این آیه استنباط می‌شود این است که تقسیم جامعهٔ از لحاظ مذهب به دو گروه مسلمان و غیر مسلمان منشأء قرآنی دارد به طوریکه آیه ۲ سوره تغابن فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ بر آن گواه است و همچنین روشن می‌شود که در واقع هدف اساسی از طرح دو ملیت و آئین در اسلام ایجاد یک ملت متحد و درستی است که در آغاز پیدایش جامعه بشری وجود داشته و اساس و شالودهٔ آن وحدت بر وطنیت نبوده بلکه بر پیروی از عقیده و دین حق بوده است زیرا قرآن در جمله كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَّاحِدَةً نشان می‌دهد که در آغاز تشکیل جامعهٔ بشری در جهان بر اساس پیروی از اعتقاد صحیح و دین بر حق در میانشان یک وحدت ملی صحیح و حقیقی قایم بود اما بعد از آن چون مردم دچار اختلاف شدند، انبیاء علیهم السلام آنان را بطرف همان وحدت اصلی دعوت دادند کسانی که دعوت ایشان را نپذیرفتند از قرار گرفتن در دایره آن ملت متحد طرد شدند و در دایره گروه و آئین جداگانه‌ای قرار گرفتند.
مسئله: سومین اصل که از این آیه فهمیده می‌شود این است که از ازل، سنت الهی چنین بوده است، که همواره افراد ناباب و ناصالح و جبار سر مخالفت با هر پیامبر و کتب الهی را اختیار می‌کرده‌اند و برای

مخالفت و مبارزه با آن، با قدرت تمام آماده‌می شد ه‌اند. پس در زمان حاضر نیز مسلمانان از بدرفتاری و فساد آنان نباید آزرده خاطر باشند بلکه همچنانکه کفار روش گذشتگان خود در زمینه کفر و عناد و مخالفت با انبیاء را ادامه می‌دهند؛ مؤمنان صالح هم باید وظیفه و طریق نیاکان خود را که انبیاء علیهم‌السلام باشند اختیار کنند و در برابر آزار و مخالفت مردم صبر پیشه کنند و با نرمی و حکمت و موعظه حسنه آنها را به طرف دین حق دعوت کنند، شاید به همین مناسبت خداوند در آیه بعدی مسلمانان رابه صبر و تحمل مصائب و آفات تلقین فرمود

اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَاْتِكُمْ مَّثَلُ الَّذِيْنَ خَلَوْا

آیا گمان کرده‌اید که به بهشت می‌روید، در حالی که پیش نیامده برای شما حالت

مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَآءُ وَالضَّرَّآءُ وَزُلْزِلُوْا حَتّٰى يَقُوْلَ

کسانی که پیش از شما در گذشته‌اند به آنها سختی و مشقت رسیده و لغزانیده شدند،

الرَّسُوْلُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ اَلَآ اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ

تااینکه گفت رسول و کسانی که به او ایمان آورده‌اند، کی می‌رسد مدد خدا گوش

قَرِيْبٌ (۲۱۴)

کنید مدد خدا نزدیک است.

ربط آیات: در آیات گذشته تداوم اختلاف و مخالفت کفار با انبیاء و مؤمنان بیان شد که هدف از بیان آن یک تسلی به مسلمانان می باشد که در اثر استهزای کفار رنج می‌بردند به آنان خاطر نشان می‌کند که این گونه مخالفت با شما تازگی ندارد، بلکه پیش از این‌هم بوده است، و در

این آیات داستان آزار رساندن کفار و مخالفان را با انبیاء علیهم‌السلام و مؤمنین توضیح می‌دهد و این توضیح تسلیتی برای مسلمانان است که باید در مقابل آزاری که از کفار به آنان می‌رسد، صبر و تحمل داشته باشند. زیرا حصول آرامش و نعمتهای جاوید آخرت به تحمل در مقابل همین رنجها و آزارها وابسته است.

خلاصه تفسیر

(سخن دیگر بشنوید) آیا شما می‌پندارید که در جنت (بدون از مشقت) داخل بشوید در حالی که تا (کنون متحمل هیچ گونه مشقتی نشده‌اید زیرا) هنوز بر شما مانند مردمان (مسلمانان) گذشته پیشامدهای ناگواری نگذشته است، برای آنان (از سوی مخالفان) چنان حوادث سخت و طاقت فرسایی پیش آمده و (آنچنان به مصائب) لغزانیده شدند که پیامبر (زمان) و کسانی که به او ایمان آورده بودند (در شدت اضطراب و پریشانی) گفتند که کمک (موعود) خداوند کی می‌رسد(برای تسکین خاطرشان از طرف خداوند خطاب شد) یاد کنید که نصرت خداوندی (بسیار) نزدیک است.

معارف ومسایل

در این آیه چند نکته قابل توجه است،نخست اینکه از این آیه به ظاهر چنین معلوم می‌شود که بدون از مشقت و محنت و بدون ابتلا به مصائب و آفات هیچکس وارد جنت نمی‌شود؛ در حالی که از فرامین خداوندی و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ثابت است که افراد گناهکار زیادی به لطف و کرم و مغفرت خداوند در جنت داخل می‌شوند و به هیچ رنج و مشقتی هم دچار نمی‌شوند، علتش این است که درجات مشقت و محنت مختلف است کمترین صورت آن این است که کسی با نفس و

شیطان مبارزه نموده و یا با مخالفین دین مخالفت کرده علی رغم آنها عقاید خود را درست کند و هیچ مؤمن نیست که با اینگونه مشقتها مواجه نباشد و بعد از این درجات متوسط و اعلی پیش می آیند هر اندازه مرتبۀ ایمان شخص بالاتر باشد به همان نسبت محنت و مشقت بیشتری برای او پیش می آید و بر همان معیار و میزان دخول جنت میسر می گردد، در حدیثی از آن حضرت ﷺ روایت شده، اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالا مثل شدیدترین بلا و مصیبت به انبیاء علیهم السلام می رسد و بعد از آن به کسانی که به آنان نزدیکتر باشند.

دوم اینکه این گفتۀ انبیاء علیهم السلام و همراهان ایشان که می پرسند کمک خداوندی کی می رسد مبنی بر وجود شک و شبهه نبوده تا منافی با درجه و شأن آنان باشد بلکه هدف از این سوال این بود که اگر چه خداوند به امداد آنان وعده فرموده بود اما چون زمان و مکان آن را تعیین نفرموده بود لذا در حالت اضطراب و پریشانی هدف از بیان این الفاظ این بود که امداد خداوند زودتر برسد و دعا کردن تضادی با توکل و مقام نبوت ندارد، بلکه حق تعالی الحاح و زاری بندگان خود را دوست می دارد بنابراین انبیاء علیهم السلام و صلحاء امت بیشتر به این مستحق و نیازمنداند.

يَسْئَلُوْنَكَ مَاذَا يُنْفِقُوْنَ قُلْ مَآ اَنْفَقْتُمْ مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ

ازشما می پرسند که چه چیزی انفاق کنند بگو هر آنچه شما انفاق کنید از مال پس

الْاَقْرَبِيْنَ وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ وَابْنِ السَّبِيْلِ وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ

برای مادر و پدر و خویشاوندان و یتیمان و محتاجان و مسافران است و هر نیکی

خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيْمٌ (۲۱۵)

که شما انجام می دهید یقیناً خدا به آن کاملاً داناست.

خلاصه تفسیر

مردم از شما می‌پرسند که (برای تحصیل ثواب) چه چیزی انفاق کنند (و آنرا در چه راههایی صرف کنند) شما بگویید که هر آن مالی که شما می‌خواهید مصرف کنید پس (تعیین آن وابسته به همت شماست اما مصارف آنرا ما بشما نشان می‌دهیم که) آن حق والدین و خویشاوندان و یتیمان و محتاجان و مسافران است هرگاه نیکی که انجام می دهید (چه در راه خدا یا جای دیگر باشد) پس خدای تعالی کاملاً به آن آگاه است،(و به مناسب آن به شما پاداش می‌دهد)

معارف ومسایل در آیات گذشته در مجموع این مضمون خطاب به انسانها با تأکید زیادی بیان شد که کفر و نفاق را کنار گذاشته با تمام وجود در اسلام داخل بشوید و در مقابل حکم الهی سخن کسی را گوش نکنید و برای ارضای خدا جان و مال خود را انفاق کنید و در این راه هر نوع مشقت و رنج را تحمل کنید اکنون از این آیه به بعد شرح بعضی از جزئیاتی که مشمول همان اطاعت و فرمانبرداری و دنباله احکام ابواب البر هستند بیان می‌شود و این جزئیات به انفاق مال و معاملات دیگر مانند نکاح و طلاق تعلق دارند و توضیح این جزئیات هم یک ویژگی دارد که بیشتر آنها آن اموری هستند که صحابه کرام از آن حضرتﷺ سوال کرده بودند که مستقیماً از عرش الرحمن بتوسط رسول کریمﷺ به سؤالات و استفتای آنان پاسخ داده شد و اگر در این باره گفته شود که خود حق تعالی به آنها فتوی داده است هم درست است همانطوریکه که در آیه ۱۲۷ سوره نساء می‌فرماید: قُلِ اللهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ که حق تعالی به صراحت فتوی دادن را به خودش نسبت داده است لذا این نسبت دادن فتوی به خداوند دور از حقیقت نیست و همچنین می‌توان گفت که این فتاوی از رسول خداﷺ می‌باشند که

بوسیله وحی به او تلقین شده اند به هر حال در این رکوع، احکام شرعی که در پاسخ به چند سوال صحابه کرام بیان شده‌اند، از اهمیت فوق العاده ای برخوردارند، در تمام قرآن احکام خاصی که در صورت سوال و جواب بیان شده تقریباً در هفده موضع آمده که از آنجمله هفت مورد در سوره بقره و یکی در سوره مائده و یکی در سوره انفاق است، که مجموعاً این نه تا سوال هستند که از طرف صحابه کرام عرضه شده‌اند و همچنین دو تا مورد در سوره اعراف و یکی در سوره بنی اسرائیل و یکی در سوره کهف و یکی در سوره طه و یکی در سوره نازعات آمده که این شش تا سؤال از طرف کفار مطرح شده است و پاسخ آنها در قرآن به عنوان جواب به آنها داده شده است مفسر القرآن حضرت عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه می‌فرماید که من هیچ گروهی بهتر از صحابهٔ محمد ﷺ ندیده‌ام که با وجود داشتن شوق بی‌نهایت در دین و محبت بی‌پایان با رسول‌الله ﷺ کم سوال کرده باشند بطوری که کلاً درباره سیزده مسئله سؤال کرده‌اند و جواب آنان در قرآن داده شده است زیرا که ایشان بدون ضرورت سؤال نمی‌کردند. (قرطبی)

در نخستین آیه از آیات فوق الذکر استفتای صحابهٔ کرام یا سوال ایشان با این الفاظ مطرح شده است، یَسْئَلُوْنَكَ مَاذَا یُنْفِقُوْنَ یعنی مردم از شما می‌پرسند که چه چیزی انفاق کنند همین سوال در همین رکوع بعد از ده آیه مجدداً با همین الفاظ اعاده شده است، وَ یَسْئَلُوْنَكَ مَاذَا یُنْفِقُوْنَ اما جواب آن در این آیه بنحو دیگری داده شده و جواب آن در آن آیه بعدی به گونه‌ای دیگر گفته شده است. بنابراین باید قبلاً فهمید که دو جواب مختلف بر یک سوال چه حکمتی دارد از تأمل در آن احوال و وقایعی که این آیه در شأن آنها نازل شده است، حکمت آن واضح می‌گردد، مثلاً شأن نزول آن این است که عمروبن جموح از

رسول اکرم ﷺ پرسید که مَا نَنْفِقُ مِنْ اَمْوَالِنَا وَاَيْنَ نَضَعُهَا (اخرجه ابن منذر، مظهری) یعنی ما از اموال خود چقدر و به چه کسانی انفاق کنیم، و طبق روایت ابن جریر این سوال را تنها عمروبن جموح عرض نکرده بود، بلکه این سوال عامهٔ مردم بود. این سوال دو بخش است: یکی اینکه از چه مالی و چقدر انفاق بشود؛ دوم اینکه در چه راهی مصرف شود و به چه کسانی بدهند.

اما شأن نزول آیه بعدی که شامل همین سوال است طبق روایت ابن ابی حاتم این است که هنگامی که قرآن به مسلمانان دستور داد که مال خود را در راه خدا صرف کنند عدهٔ از صحابه در محضر آن حضرت ﷺ حاضر شده عرض کردند که درباره دستور انفاق مال در راه خدا که به ما داده شده توضیح بفرمائید که چه مالی و چه چیزی در راه خدا انفاق کنیم در این سوال فقط از یک بخش ذکر به میان آمده است که چه چیزی در راه خدا خرج کنیم؛ با ملاحظه این شأن نزول کیفیت این دو سوال تا حدودی با هم متفاوت است که در سوال اول از دو چیز بحث شده که انفاق از چه چیزی باشد و بکجا صرف بشود و در سوال دوم تنها از این بحث شده که چه چیزی انفاق کنیم از پاسخی که در قرآن بیان شده معلوم می‌گردد که به بخش دوم سوال اول که درباره محل انفاق است اهمیت بیشتری داده شده و به صراحت به آن پاسخ داده است و نسبت به پاسخ قسمت اول سوال که در رابطه با نوع مال قابل انفاق است ضمناً اکتفاء گردیده اکنون پاسخ هر دو بخش سوال را در الفاظ قرآن مجید ملاحظه فرمائید نسبت به بخش دوم می‌فرماید: وَ مَآ اَنْفَقْتُمْ مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَ الِدَيْنِ وَ الْاَقْرَبِيْنَ وَ الْيَتٰمىٰ وَالْمَسٰكِيْنِ وَابْنِ السَّبِيْلِ یعنی مستحق و اولی به آنچه که شما می‌خواهید در راه خدا انفاق کنید مادر و پدر و خویشاوندان و یتیمان و مساکین و مسافرانند و جزو اول سوال را در ضمن این الفاظ جواب

داد که وَ مَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللهَ بِهٖ عَلِيْمٌ یعنی هر نوع نیکی که شما انجام دهید، خدا کاملاً آن را می‌داند، و در این نوع بیان اشاره به این شده که نسبت به مقدار انفاق مال از جانب خدا محدودیتی وجود ندارد بلکه هر مقداری که بر حسب توان خود انفاق کنید اجر و مزد آن را در پیشگاه خدا خواهید یافت.

الغرض در نخستین آیه شاید آنچه بیشتر مورد توجه سوال کنندگان می باشد دانستن نوع مال قابل انفاق و محل انفاق است؛ بهمین خاطر مهمترین موارد مصرف آن بیان شدند و ضمناً به پاسخ سوال از نوع مال قابل انفاق اشاره گردید، و چون در آیه بعدی تنها سوال از این بود که چه نوع مالی را با چه میزانی انفاق کنند. لذا بصراحت به آن پاسخ داده شد که قُلِ الْعَفْوَ یعنی شما به ایشان بگوئید که آنچه را که از ضروریات زندگی اضافه باشد انفاق کنید. از این دو آیه در ارتباط به انفاق مال چند تا رهنمود و مسئله معلوم می‌شود.

مسئله: اول اینکه هر دو آیه با زکوة ارتباط ندارند زیرا برای زکوة فرض شده اولاً نصابی مشخص شده است و ثانیاً آن مقداری که ادای آن فرض است بوسیله رسول خداﷺ تعیین شده است. اما در این دو آیه نه حد و مرزی برای نصاب ذکر شده و نه مقدار انفاق مشخص گردیده است بنابراین با توجه به این طرز بیان روشن است که دو آیه مذکور درباره صدقات نافله می‌باشند؛ یکی دیگر از دلایل اینکه این آیات درباره زکوة مفروضه نیستند این است که به هنگام بیان موارد مصرف انفاق از والدین نیز نام برده است، در حالی که طبق تعالیم آن حضرتﷺ دادن زکوة به آنان جایز نیست.

مسئله: رهنمود دوم اینکه اگر نیت کسی در آنچه به مادر و پدر و خویشاوندان دیگر بطور هدیه می‌دهد یا توصیه می‌کند بجا آوردن حکم خدا باشد آن هم موجب اجر و ثواب می‌شود و مشمول انفاق

فی سبیل الله قرار می‌گیرد.

مسئله: رهنمود سوم اینکه در صدقات نفلی مراعات این امر لازم است که آنچه از لوازم زندگی اضافه باشد انفاق گردد، و انفاق نمودن بگونه‌ای که اهل و عیال در مضیقه قرار گرفته حقوق آنان تلف بشود ثوابی ندارد، همچنین اگر بر ذمهٔ کسی وام باشد پیش از ادای آن خرج کردن مال برای انجام صدقات نفلی مورد پسند خدا نمی باشد.

باز انفاق مالی که زاید از لوازم زندگی باشد با توجه به نص آیه به نزد حضرت ابوذر غفاری و بعضی از صحابه دیگر واجب است و آنان نگهداشتن مال را پس از ادای زکوة هم که بیش از لوازم زندگی باشد ناجایز می‌دانند و انفاق تمام آنچه را که از ضروریات زندگی اضافه باشد واجب می‌شمارند ولی بنا به رای اکثریت مطلق صحابه و تابعین و ائمه دین آنچه از دستور قرآن استنباط می‌شود این است که آنچه می‌خواهید در راه خدا صرف کنید باید از لوازم زندگی اضافه باشد و مطلب آن این نیست که تمام آنچه از ضروریات زندگی اضافه باشد انفاق همه آنها واجب است و همین شیوه انفاق هم از عملکرد صحابه کرام ثابت است.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَّ

فرض شد بر شما جنگ و آن ناگوار است برای شما و شاید ناگوار باشد بر شما

هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَّهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ

چیزی و آن بهتر باشد در حق شما و شاید دوست داشته باشید چیزی را و آن بد در

وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶) يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ

آید برای شما و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید و از شما می‌پرسند در باره ماه حرام که

فِيْهِ قُلْ قِتَالٌ فِيْهِ كَبِيْرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيْلِ اللهِ وَكُفْرٌ بِهٖ وَ

درآن جنگ چگونه است بگو که جنگ در آن گناه بزرگی است اما باز داشتن از راه

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاِخْرَاجُ اَهْلِهٖ مِنْهُ اَكْبَرُ عِنْدَ اللهِ وَالْفِتْنَةُ اَكْبَرُ

خدا و نپذیرفتن آن و باز داشتن از مسجدالحرام و بیرون راندن اهل آن از آنجا از

مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُوْنَ يُقَاتِلُوْنَكُمْ حَتّٰى يَرُدُّوْكُمْ عَنْ دِيْنِكُمْ

آن هم گناه بزرگتری است نزد الله و منحرف کردن از دین از قتل هم بزرگتر است و

اِنِ اسْتَطَاعُوْا وَمَنْ يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِيْنِهٖ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ

کفار همیشه با شما می جنگند تا شما را از دینتان برگردانند اگر بتوانند و هر کسی از

فَاُولٰئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِى الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاُولٰئِكَ

شماازدین خود برگردد و در حالت کفر بمیرد پس اعمال چنین کسان در دنیا و

اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ (۲۱۷) اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ

آخرت از بین خواهند رفت و آنان برای همیشه در جهنم می‌مانند. یقیناً کسانی که

الَّذِيْنَ هَاجَرُوْا وَجٰهَدُوْا فِىْ سَبِيْلِ اللهِ اُولٰئِكَ يَرْجُوْنَ

ایمان‌آوردند و آنانکه هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند آنان به رحمت خدا

رَحْمَةَ اللهِ وَاللهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۲۱۸)

امیدوارند، وخدابخشنده‌ومهربان‌است.

خلاصه تفسیر

سیزدهمین حکم فرضیت جهاد

جهاد بر شما فرض شده و آن بر شما (طبعاً) سنگین می باشد و امکان

دارد شما چیزی را سنگین بدانید و آن(در واقع) برای شما بهتر (و باعث اصلاحتان) باشد و (همچنین)امکان دارد که شما چیزی را مرغوب بشمارید و (اما در حقیقت) آن (باعث) تباهی شما باشد و خدا (حقیقت هر چیز را) می‌داند و شما آن را (بدرستی) نمی‌دانید (لذا از روی هوای نفس در مورد آنچه که می‌دانید به خوبی و یا بدی آنها قضاوت نکنید و آنچه را خدا به اجرای آنها دستور می‌دهد مصلحت خود دانسته به آن عمل کنید).

چهاردهمین حکم تحقیق قتال در شهر حرام

(گروهی از صحابه حسب اتفاق در سفر با کفار درگیر شدند که به موجب آن یکی از کفار از دستشان کشته شد، و این حادثه در تاریخ اول ماه رجب بوقوع پیوست و به خیال صحابه آن تاریخ سی‌ام جمادی الاخری بود، و رجب از ماههای حرام است کفار به خاطر وقوع این حادثه به مسلمانان طعنه زدند که مسلمانان احترام ماه حرام را بجا نیاوردند. مسلمانان از این سرزنش اندوهگین شدند و از آن حضرت ﷺ پرسیدند: و در بعضی روایات آمده که بعضی از کفار قریش شخصاً حاضر شده به عنوان اعتراض سوال کردند که در اینجا به آن پاسخ داده شد) مردم از شما درباره قتال در ماههای حرام سوال می‌کنند شما بگویید که در آنها جنگ (عمداً) گناه بزرگی می‌باشد (اما این عمل از دست مسلمانان عمداً صادر نشده بلکه بخاطر ندانستن تاریخ صحیح و سوء تفاهم آنان اتفاق افتاده است، این است جواب تحقیقی) و (جواب الزامی این است که کفار و مشرکین حق ندارند بر مسلمانان ایراد بگیرند؛ زیرا که اگر چه جنگ در ماه حرام گناه بزرگی است اما حرکات کفار از قبیل) باز داشتن مردم از راه (دین) خدا (یعنی آزار رساندن به مسلمانان بر اسلام تا مردم از ترس به

اسلام مشرف نشوند) و کفر ورزیدن به خدای متعال و مسجد حرام (یعنی کفر ورزیدن به خانه کعبه بطوری که کفار مکه درون خانه کعبه بتهای زیادی گذاشته بودند و بجای عبادت خدا دور آنها طواف نموده آنها را عبادت می‌کردند) و بیرون راندن اهالی مسجد حرام (یعنی رسول خداﷺ و مؤمنان دیگر و فشار آوردن بر آنها آنچنان که دچار مشقت شده مجبور به ترک وطن و هجرت) از آن (گردند این قبیل حرکات از جنگ در ماه حرام) گناه (بسیار) بزرگی نزد خداوند می باشد (زیرا که این اعمال ایجاد فتنه در دین می‌باشند و (قباحت چنین) فتنه انگیزی از (آن عمل) قتل (خاص که از مسلمانان سرزده) به مراتب بزرگتر است(زیرا که از آن قتل هیچگونه ضرری به دین خداوند وارد نمی‌شود بجز اینکه اگر کسی عمداً به آن مرتکب بشود خودش گناهکار می‌شود اما از این حرکات آنها در دین زیان وارد شده از پیشرفت باز می‌ماند) و این کفار برای همیشه با شما جنگ و جدال دارند به امید آنکه اگر (خدا ناخواسته) قدرت یابند شما را از دین(اسلام)تان برگردانند (و از اینگونه عمل آنان مزاحمت با دین ظاهر است)

سرانجام ارتداد

و هر کس که از شما از دین (اسلام) خود برگردد و باز در حال کفر بمیرد، پس اعمال (نیک) اینگونه افراد در دنیا و آخرت از بین خواهد رفت (و) ایشان برای همیشه در دوزخ خواهند ماند (مسلمانان از شنیدن این جواب راجع به جنگ در ماه حرام بر عدم گناه بودن آن اطمینان یافتند اما از اندیشه این که ثوابی به آنان نمی‌رسد دلشکسته و اندوهگین بودند لذا خداوند آنها را در آیات بعدی تسلی داد).

وعده ثواب بر اخلاص نیت

حقیقتاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که در راه خدا وطن خود را ترک گفته‌اند چنین افرادی به رحمت خداوندی امیدوار خواهند شد (و این او صاف در میان شما مردم علی سبیل منع الخلو موجود است، همچنانکه ایمان و هجرت ظاهر است البته فقط در این جهاد خاص می‌تواند شبه باشد اما چون نیت شما جهاد بوده آن عمل شما نیز در نزد ما جهاد محسوب می‌شود، بنابراین با بودن شرایط و خصوصیات یاد شده چرا شما ناامید می‌شوید) و الله تعالی (آن سوء تفاهم را) عفو خواهند کرد (و به شما بخاطر ایمان و هجرتتان) رحمت خواهند فرمود.

معارف ومسایل

بعضی از احکام جهاد

مسئله: در نخستین آیه از آیات فوق فرضیت جهاد به این الفاظ بیان شده است، كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ یعنی جهاد بر شما فرض شده است، از این الفاظ بظاهر چنین معلوم می‌شود که جهاد بر هر مسلمان در هر حال فرض است و از فرمان رسول خداﷺ معلوم می‌شود که این فریضه مانند فرض عین شامل هر فرد مسلمان نمی باشد. بلکه فرض کفایه است که اگر گروهی از مسلمانان این فریضه را انجام دهند، مسئولیت آن از دوش مسلمانان دیگر ساقط خواهد شد. البته اگر در هیچ زمان و هیچ کشوری هیچ گروهی از مسلمانان این فریضه جهاد را انجام ندهد همهٔ مسلمانان بخاطر ترک این فرض گناهکار می‌باشند. مطلب فرمان نبوی در حدیث الجهاد ماض الی یوم القیمة این است که تا قیامت وجود چنین گروهی که فریضه جهاد را ادا بکند لازم است، و در آیه ۹۵ از سوره نساء آمده است که: وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِيْنَ بِاَمْوَالِهِمْ

وَ اَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقَاعِدِیْنَ دَرَجَةً وَّکُلاًّ وَّعَدَاللهُ الْحُسْنیٰ یعنی خداوند متعال مجاهدان را بر تارکان جهاد برتری و فضیلت داده است و به هر دو گروه وعده خوبی داده است. در این آیه علاوه بر مجاهدان به کسانی هم که به سبب عذر یا گرفتاری‌های شغل دیگر نمی‌توانند در جهاد شرکت کنند، وعده خوبی داده شده است بنابراین روشن است که اگر جهاد بر هر فرد مسلمان فرض عین قرار می‌گرفت، پس برای تارکین آن در هیچ صورتی وعده حسنیٰ یعنی وعده خوبی داده نمی‌شد.

همچنین در آیه ۱۲۲ سوره توبه آمده است، فَلَوْلاَ نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّیَتَفَقَّهُوْا فِی الدِّیْنِ چرا بیرون نیامد از هر فرقه‌ای از ایشان گروهی تا که در فهم احکام دین ترقی بیشتری حاصل کنند، قرآن کریم در این آیه وظائف و مسئولیتها را تقسیم کرده است به گونه‌ای که عده‌ای از مسلمانان به کار جهاد مشغول باشند و بعضی به آموختن دین و این زمانی میسر می‌شود که جهاد فرض عین نباشد بلکه فرض کفایه باشد و نیز در حدیث صحیح بخاری و مسلم آمده که شخصی از آن حضرتﷺ اجازه خواست تا در جهاد شرکت کند. آن جنابﷺ فرمود: آیا مادر و پدر تو زنده هستند؟ او عرض کرد بلی زنده هستند. فرمود: برو در خدمت مادر و پدر ثواب جهاد را حاصل کن. از این حدیث هم معلوم می‌شود که جهاد فرض کفایه است. هرگاه عده‌ای از مسلمانان مسئولیت فریضه جهاد را بعهده بگیرند بقیه مسلمانان می‌توانند در کارها و خدمات دیگر مشغول باشند؛ البته اگر امام المسلمین احساس نیاز کرده به بسیج عمومی دستور بدهد و همه مسلمانان را به شرکت در جهاد دعوت کند آنگاه جهاد بر همه فرض عین می‌شود قرآن مجید در آیه ۲۸ سوره توبه فرموده یٰٓاَیُّهَاالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَاقِیْلَ لَکُمُ انْفِرُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللهِ اثَّاقَلْتُمْ یعنی ای مسلمانان چه شده شما

را که وقتی به شما گفته می‌شود در راه خدا بیرون آیید شما سنگین می‌شوید؛ در این آیه حکم بصورت بسیج عمومی بیان شده است. همچنین اگر خدا ناخواسته زمانی کفار بر یک کشور اسلامی هجوم بیاورند و گروهی که مسئولیت دفاع را به عهده گرفته قدرت کافی برای دفاع را نداشته باشند در این صورت فریضهٔ جهاد علاوه از آنان شامل سایر ملت مسلمان آن کشور می‌شود و اگر مجموع افراد آن ملت نیز از دفاع خود عاجز باشند، بر ملتهای مسلمان هم جوار آنان شرکت در جهاد برای کمک و امداد آنان واجب می‌شود، و همچنین رفته رفته این مسئولیت تا جایی گسترش می‌یابد که شامل تمام مسلمانان جهان می‌شود و بر تک تک آنها شرکت در آن جهاد فرض عین می‌باشد و در این باره تمام فقها و محدثین با مطالعه آیات قرآن اینگونه فتوی داده‌اند که جهاد در عموم احوال فرض کفایه است.

مسئله: بنابراین تا زمانی که جهاد فرض کفایه باشد، جایز نیست که فرزندان بدون اجازه مادر و پدر در جهاد شرکت نمایند.

مسئله: اگر کسی مدیون باشد، او هم تا زمانی که وامهای خود را ادا نکرده است، نمی‌تواند در این فرض کفایه شرکت کند؛ اما اگر زمانی به سبب ندای همگانی برای شرکت در جهاد یا محاصره کفار جهاد فرض عین گردد، پس در آن هنگام نه اجازه والدین شرط است و نه اجازه شوهر و نه اجازه طلبکار وام، در آخر این آیه برای تشویق به جهاد فرمود که اگر چه جهاد طبعاً برای شما ناگوار باشد اما در نظر داشته باشید که حتی گاهی افراد بصیر و دانشمند و مدبر و با تجربه نیز نمی‌توانند عواقب و نتائج کاری را درست تخمین بزنند و بعید نیست که گاهی یک شخص بسیار عاقل و هوشیار هم مفید را مضر و یا بر عکس مضر را مفید تصور کند، هر انسان اگر به وقایع پیش آمده در زندگی خود نگاه کند، می‌بیند که وقایع زیادی برای او اتفاق افتاده که

او چیزی را بسیار مفید تصور کرده و برای بدست آوردن آن کوشیده است. اما سرانجام از عاقبت آن بسیار زیان دیده است و یا چیزی یا کاری را برای خود زیان آور دانسته و از آن دوری جسته؛ ولی سرانجام دریافته که آن برایش بسیار مفید بوده است و در این زمینه رسوائی عقل و تدبیر انسانی بکرات مشاهده گردیده است؛ «خویش را دیدیم و رسوائی خویش» بنابراین فرمود که اگر چه بظاهر در شرکت در قتال و جهاد نقص مال و جان وجود دارد، اما هرگاه حقایق نمودار بشوند روشن می‌شود که آن نقصان ظاهری نقصانی نبوده، بلکه منشاء نفع و آسایش و نعمت جاویدان بوده است.

حکم قتال در ماههای حرام

دومین آیه از آیات ذکر شده گواه و شاهد بر این است که در ماههای حرام یعنی چهار ماه، رجب، ذیقعده و ذی حجه و محرم جنگ و پیکار حرام است همچنین در آیات بیشماری از قرآن کریم ممانعت جنگ و قتال در ماههای حرام آشکارا بیان شده است مثلاً در آیه ۳۶ از سوره توبه است که مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ و در خطبه معروف و مشهور حجة الوداع رسول خداﷺ فرمود مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلاٰثٌ مُتَوَالِيَاتٌ وَ رَجَبُ مُضَرَ از این آیات و روایات معلوم می‌شود که در چهار ماه ذکر شده کار زار و پیکار حرام و این حرمت برای همیشه می باشد.

امام تفسیر حضرت عطاء بن ابی رباح سوگند خورده و می‌گفت که این حکم برای همیشه باقی است و چند نفر دیگر از تابعین نیز این حکم را ثابت و غیر منسوخ قرار داده‌اند اما نزد جمهور فقها و بگفته جصاص طبق مسلک عموم فقهای امصار این حکم منسوخ است لذا الآن در هیچ ماهی جنگ و قتال ممنوع نمی باشد، حالا این سوال پیش می آید

که ناسخ آن چه آیه‌ای است، در این باره سخنان و گفتار فقهای دین مختلف است بعضی گفته اند که آیه ۳۶ از سوره توبه قَاتِلُوْا الْمُشْرِكِيْنَ كَافَّةً ناسخ آن است و بیشتر بزرگان آیه پنجم سوره توبه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوْهُمْ را ناسخ آن دانسته‌اند و منظور از لفظ حیث در اینجا زمان است یعنی در هر ماه و زمانی که مشرکین را یافتید آنها را بکشید و عده‌ای دیگر از بزرگان دین فرموده‌اند که ناسخ آن عمل خود جناب رسول خداﷺ می باشد که ایشان شهر طائف را در ماه حرام در محاصره قرار داد، و حضرت عامراشعری را در ماه حرام برای جهاد اوطاس فرستاد بنابراین عموم فقها این حکم را منسوخ قرار می دهند.

و جصاص فرموده که و هو قول فقهاء الامصار صاحب روح المعانی در زیر این آیه و علامه بیضاوی در تفسیر اولین رکوع سوره توبه بر منسوخ شدن حکم قتال در ماههای حرام اجماع امت را نقل فرموده است. (بیان القرآن)

ولی تفسیر مظهری به کلیه دلایل یاد شده چنین پاسخ داده است که حرمت قتال در خود این آیه السیف بصراحت و آشکار مذکور است یعنی اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِيْ كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ و این آخرین آیه از آیات قتال است که نازل شده است و در خطبه حجةالوداع که بعد از آن فقط هشتاد روز از وفات آن حضرتﷺ مانده بود به صراحت در آن حرمت ماههای حرام ذکر شده است بنابراین آیه‌های یاد شده را نمی‌توان ناسخ آن دانست.

محاصره شدن شهر طائف در ماه ذیقعده انجام نگرفته بلکه در ماه شوال بوده است از این جهت آن را هم نمی‌توان ناسخ قرار داد؛ البته می‌توان گفت که صورت هایی از حرام بودن مطلق قتال، در ماههای

حرام که از آیات یاد شده استنباط می‌شود، استثناء گردیده است. یکی اینکه اگر کفار در ماههای حرام به جنگ با مسلمانان اقدام کردند، حمله و دفاع مسلمانان در پاسخ دادن به آنان جایز است.
این مقدار را می‌توان منسوخ گفت زیرا در آیه ۱۹۴ سوره بقره آشکارا بیان گردیده است که اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمٰتُ قِصَاصٌ ماه حرام در مقابل ماه حرام است و حرمتها با همدیگر مساویند؛ خلاصه اینکه آغاز کردن قتال جنگ در این ماهها برای همیشه حرام است. اما زمانی که کفار در آنها حمله‌ور شدند پس مسلمانان اجازه دارند که اقدام به دفاع نموده با آنها قتال و کارزار کنند. چنانکه امام ابوبکر جصاص به روایت حضرت جابربن عبدالله نقل کرده است که رسول خداﷺ در ماه حرام تا آن موقع کارزار و قتال نمی‌کرد که از طرف کفار قتال و جنگ شروع نمی‌شد.

سرانجام ارتداد:

در پایان آیه مذکور یَسْئَلُوْنَکَ عَنِ الشَّهْرِالْحَرَامِ حکم انتخاب نمودن کفر و ارتداد بعد از مسلمان شدن را چنین ذکر کرده است، حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الاٰخِرَةِ یعنی همه اعمال آنان در دنیا و آخرت از بین خواهند رفت.
مسئله: ضایع شدن اعمال در دنیا به این معنی است که زن از نکاح او خارج می‌شود و اگر یکی از کسان او بمیرد این مرتد از او ارث نمی‌برد و نماز و روزه ای که در هنگام اسلام انجام داده است کلاً نیست و نابود می‌گردند و پس از مردنش در این حالت نماز جنازه بر او خوانده نمی‌شود، و در قبرستان مسلمانان دفن نمی‌گردد.
و ضایع شدن اعمال در آخرت به این معنی است که در عبادات به او ثواب نمی‌رسد و ابدالآباد در دوزخ باقی میماند.

مسئله: اگر این شخص مجدداً به اسلام برگردد نجات یافتن او از دوزخ و اجرای احکام اسلام بر او در چند روز زندگی دنیا یقینی و صد در صد است، ولی اگر در دنیا فریضۀ حج را انجام داده بود پس در فرض شدن آن بر او برای بار دوم به هنگام استطاعت، علماء اختلاف نظر دارند امام ابوحنیفه فرموده حج بر او بار دوم فرض می‌گردد و نیز به این هم قایل است که او به ثواب نماز و روزۀ سالها و روزهای گذشته نایل نخواهد شد، امام شافعی در هر دو امر با امام ابوحنیفه اختلاف نظر دارند.

مسئله: اما اگر کافری که تا هنوز مسلمان نشده است در حالت کفر کار نیک انجام داد ثواب آن کار معلق می‌ماند پس اگر او به اسلام مشرف شد در مقابل تمام اعمال نیک به او ثواب می‌رسد و اگر در حالت کفر از جهان رفت همه اعمال او ضایع شده به هدر رفتند، جمله اسلمت علی ما اسلفت در حدیث برِای بیان همین مطلب وارد شده است.

مسئله: خلاصه اینکه وضع و حالت مرتد و از دین برگشته از کافر اصلی و حقیقی بدتر است بنابراین است که جزیه از کافر اصلی پذیرفته می‌شود ولی اگر مرتد مرد باشد و به اسلام بر نگردد، کشته می‌شود و اگر زن است به حبس ابد زندان می‌گردد زیرا او مرتکب جرم اهانت به اسلام گردیده و اهانت کننده به دولت سزاوار چنین سزای می باشد.

يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيْهِمَآ اِثْمٌ كَبِيْرٌ وَّمَنَافِعُ

ازشما درباره حکم شراب و قمار سؤال می‌کنند بگو در آن دو تا گناه بزرگ و

لِلنَّاسِ وَاِثْمُهُمَآ اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا

فوایدی برای مردم هست وگناه آنها بزرگتر از نفع آنهاست.

خلاصه تفسیر

پانزدهمین حکم متعلق به شراب و قمار

مردم از شما درباره شراب و قمار سؤال می‌کنند شما بگویید کـه در (انجام دادن)این دو (کار) گناه بزرگی و فوائدی برای مردم (هم) هست و(لی) گناه آنها از نفعش بزرگتر است،(لذا هر دو تا را باید ترک کرد)

معارف ومسایل

این آیه از مجموع آن پرسشها و جواباتی است که زنجیروار در ایـن سوره بیان شده‌اند و در آن نسبت به شراب و قمار از طـرف صـحابه سوال و از جانب حق تعالی جواب داده شده است، و این هر دو مسئله از اهمیت زیادی برخوردارند، لذا راجـع بـه حـقیقت و احکـام آنـها قدری با تفصیل بحث می‌شود.

حرمت شراب و احکام متعلق به آن

در ابتدای اسلام شراب خواری مـانند بـقیه آداب و رسـوم جـاهلی عمومیت داشت وقتی که رسول خداﷺ هجرت فرموده وارد مدینه شدند در بین مردم مدینه مانند رسوم دیگر جاهلیت شرابـخواری و قمار بازی نیز رایج بود. عموم مردم با توجه به منافع و سود ظاهری آنها فریفته شده بودند و دیدگاهشان به مفاسد و زیانها و خرابی که در آنها بود جلب نشده و نمی‌رسید و قانون الهی این است که در هر ملت و هر گوشه‌ای از جهان بعضی افراد عاقل و هوشیار می‌باشند که با عقل و فکر و اندیشه بر خوی و سرشت چیره و پیروز می‌شوند و اگر تقاضا و خواستهای درونی شان بر خلاف عقل باشد آنرا قبول نمی‌کنند. در این باره مقام و پایه آن حضرتﷺ بیش از اندازه بلند و وسیع بـود و سرشت و خوی مبارک او از هر چیزی که احتمال می‌رفت در آینده

حرام گردد بیشتر از هر چیز متنفر و بیزار می گردید در میان صحابه هم چنین افرادی وجود داشتند که در زمان مباح بودن شراب هم به آن دست نزده بودند و پس از آمدن به مدینه گروهی از صحابه کرام مزید مفاسد و زیانهای شراب خواری را احساس کردند حضرت فاروق اعظم و معاذبن جبل و چند صحابی دیگر از انصار بر همین احساس در محضر آن حضرت ﷺ حاضر شده و عرض کردند که شراب و قمار عقل انسان را هم از بین می‌برند و مال او را هم نابود می کنند در این باره دستور و فرمان شما چیست؟ در پاسخ به این سؤال آیه کریمهٔ یاد شده نازل گردید، این نخستین آیه‌ای است که در آن برای جلوگیری از شرابخوری و قماربازی اقدام گردید.

در این آیه بیان شده که در خوردن شراب و بازی قمار اگر چه فوائد و منافعی برای مردم وجود دارد؛ اما ضرر و زیان گناه آنها بسیار بیشتر از سود و نفع آنها می باشد؛ یعنی از انجام آنها مفاسدی پدید می آید که ضرر آن بیش از نفعی است که در بر دارند و منظور از مفاسد کارها و اعمالی است که منجر به گناه می‌شوند؛ مثلاً بزرگترین فساد در نوشیدن شراب این است، که زایل کننده عقل و هوش می باشد در صورتی که آن اصل الاصول و پایه و اساس تمام کمالات و شرافت و کرامت انسانی است زیرا عقل تنها نیروی است که کارهای زشت و نامناسب را برای انسان تشخیص می دهد و جلوی او را از ارتکاب آنها می‌گیرد و هرگاه عقل نباشد راه برای انجام هر کار بد و زشت هموار می‌گردد، اگر چه در این آیه حرام شدن شراب بصراحت و آشکارا بیان نگردید اما مفاسد و خرابیها و زشتیهای آن بگونه‌ای بیان شدند که به سبب شرابخواری مردم در مفاسد و گناهان زیادی مبتلا می‌گردند، گویا بر ترک کردن آن بگونه‌ای دیگر مشوره داده شده است. از اینجا است که بعضی از صحابه پس از نزول این آیه به این نتیجه رسیدند که

این مشوره را پذیرفتند و فوراً دست از شرابخواری برداشتند و بعضی دیگر به این گمان که این آیه اگر چه شراب را حرام نکرده است، ولی آنرا موجب مفاسد دینی و سبب گناه قرار داده است. بنابراین ما باید چنان نظم و ترتیبی بکار ببریم که آن مفاسد پدید نیایند، چون در خود شرابخواری خرابی و زیانی نیست از این جهت آنرا نوشیدند تا اینکه روزی حادثه‌ای چنین اتفاق افتاد که حضرت عبدالرحمن بن عوف چند نفر از صحابه کرام را به منزل خود دعوت کرده بود. پس از صرف غذا طبق رسم و عادت شراب نوشیدند و در همان موقع اتفاقاً نماز مغرب فرا رسید همه برای خواندن نماز مغرب برخاستند و یکی را به عنوان امام جماعت پیشنماز کردند او در حالت مستی سوره قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُوْنَ را اشتباه خواند بنابراین برای جلوگیری از شراب خواری قدم دیگری برداشته شد و آیه ۴۳ از سوره نساء نازل گردید، يَاَيُّهَا الذِّيْنَ اٰمَنُوْا لاَ تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَأَنْتُمْ سُكَارىٰ یعنی ای ایمانداران شما در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، در این آیه تنها در اوقات نماز شراب قطعاً حرام قرار داده شد؛ و در بقیه اوقات خوردن آن مجاز بود لذا آن دسته از صحابه که بوقت نزول آیه قبلی شراب را قطعاً ترک کرده بودند که در آنچه انسان را از نماز باز می‌دارد خیر و سودی نخواهد بود، و باز از ممانعت نماز در حال مستی به این نتیجه رسیدند که نباید مسلمان دور و بر چنین چیزی برود که او را از نماز محروم می‌کند. ولی چون در غیر از اوقات نماز حرام بودن آن بطور واضح و روشن بیان نشده بود بعضی حضرات هنوز هم در غیر اوقات نماز به نوشیدن و خوردن شراب مشغول شدند تا اینکه واقعهٔ دیگری بوقوع پیوست که عتبان بن مالک چند نفر از صحابه را دعوت کرد در بین آنان حضرت سعد بن ابی و قاص هم حضور داشت پس از صرف غذا طبق معمول نوبت به نوشیدن شراب فرا رسید؛ در حالت مستی بر اساس

عادت عمومی عرب بیان شعر و شاعری و فخر شروع گردید و حضرت سعد بن ابی و قاص قصیدهٔ خواند که در آن هجو انصار مدینه و مدح و ستایش قوم او ذکر شده بود. از شنیدن آن یک جوان انصاری بخشم در آمده استخوان فک شتری را برداشت و بر سر حضرت سعد فرو کوفت که بر اثر آن سر سعد بشدت مجروح شد حضرت سعد در خدمت آن حضرتﷺ حاضر شده از دست جوان انصاری شکایت نمود آنگاه آن حضرتﷺ بدر بار خداوند دعا کرد که اَللّٰهُمَّ بَيِّن لَّنَا فِى الْخَمْرِ بَيَاناً شَافِياً یعنی ای خدا درباره شراب برای ما بیان و قانون واضح و روشنی عنایت بفرما! بعد از این واقعه راجع به شراب آیه سوم یعنی آیه ۹۰ و ۹۱ از سوره مائده با شرح و بسط طولانی نازل گردید که در آنها شراب مطلقاً حرام قرار داده شد به آیات ملاحظه فرمائید.

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ فَاجْتَنِبُوْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ

اِنَّمَا يُرِيْدُ الشَّيْطٰنُ اَنْ يُّوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَآءَ فِى الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِاللهِ وَ عَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ

ای ایمانداران جز این نیست که شراب و قمار و بتها و تیرهای قمار همه اینها کارهای زشت و از کردار شیطان می‌باشند پس از اینها کاملاً کناره بگیرید تا رستگار شوید، شیطان می خواهد که بوسیله شراب و قمار در بین شما بغض و عداوت ایجاد کند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد آیا هنوز هم باز نمی آیید.

احکام تدریجی حرام شدن شراب

حکمتهای اصلی و حقیقی احکام الهی را خود احکم الحاکمین می داند و بس؛ ولی از تفکر و اندیشه در احکام شرعی، معلوم می شود

که شرع مقدس اسلام در صادر نمودن احکام، جذبه‌ها و حالات درونی انسان را کاملاً ملاحظه و مراعات فرموده است تا که انسان در انجام دادن آنها زیاد دچار زحمت و مشکل نشود خود قرآن کریم در آیه ۲۸۶ سوره بقره فرموده است: لاَ یُکَلِّفُ اللهُ نَفساً اِلاَّ وُسْعَهَا یعنی خداوند به هیچ کس چنین دستوری نمی‌دهد که از توان و قدرت او بالاتر باشد و به مقتضای همین حکمت و رحمت خداوند در حرام گردانیدن شراب بیش از حد معمول تدریج بکار برده‌شد.

خلاصه تاریخ قرآن نسبت به حرام و ممنوع قرار دادن تدریجی شراب این است که در قرآن مجید درباره شراب چهار آیه نازل شده است که در بالا ذکر شده‌اند از آن جمله یکی آیه مذکوره سوره بقره است که شما حالا تفسیر آن را ملاحظه می‌فرمائید که فقط در آن مفاسد و گناههایی را که دراثر شراب پدید می‌آیند ذکر فرموده ولی آنرا حرام نگفته است، بلکه مشوره داده که این قابل ترک است؛ ولی باز هم بر ترک دادن حکم صریحی صادر نفرموده است.

دوم آیه ۴۳ سوره نساء است که لاَ تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُکَارٰیٰ که در آن فقط در اوقات نماز شراب حرام قرار داده شده است، و در بقیه اوقات بخوردن آن اجازه بود.

سوم و چهارم دو آیه ۹۰ و ۹۱ از سوره مائده هستند که در بالا ذکر گردیدند و در آنها شراب بصراحت قطعاً حرام قرار داده شد.

شریعت اسلام از این لحاظ بتدریج شراب را حرام قرار داد که ترک اعتیاد برای همیشه بویژه مستی بر سرشت و طبع انسان بیش از اندازه مشکل و سنگین می باشد علما فرموده‌اند: فَطَامُ الْعَادَةِ اَشَدُّ مِنْ فطَامِ الرَّضَاعَةِ یعنی همانگونه که باز گرفتن طفل از شیر مادر چقدر سنگین می باشد، ترک عادت مستمر از آن هنوز سنگینتر می باشد. بنابراین اسلام بر اساس اصول حکمت آمیز و حکیمانه اولا خرابی و زیانها و

مفاسد آن را بیان کرد، سپس در اوقات نماز آنرا ممنوع قرار داد و بعد از مدتی آن را حرام قطعی اعلام نمود.

آری همانطوریکه در ابتدا و آغاز درباره حرام گردانیدن شراب مرور زمان و تدریج مقتضای حکمت بود، همچنین بعد از حرام گردانیدن شراب اجرای قانون ممنوع بودن آن با قاطعیت کامل هم مقتضای حکمت بود. بنابراین رسول خداﷺ درباره شراب اولاً تهدیدها و وعیدهای شدید عذاب را گوشزد کرده فرمود که شرابخواری ام الخبائث و ام الفواحش، یعنی سرچشمه تمام پلیدیها و فاحشها است که مردم با نوشیدن شراب مرتکب گناهان بزرگ می‌گردند.

در حدیث آمده است که شراب و ایمان با هم یکجا جمع نمی‌شوند. این روایت در سنن نسائی آمده است، و در جامع ترمذی بروایت حضرت انس رضی الله عنه نقل شده است که آن حضرتﷺ در رابطه با شراب ده کس را ملعون قرار داده است.

معصر گیرنده آب میوه، سازنده، نوشنده، نوشاننده، حمل کننده کسی که بسوی او حمل شود، فروشنده، خریدار، هبه کننده، استفاده کننده از درآمد آن، و باز بر تعلیم و تبلیغ شفاهی آن اکتفاء نکرد بلکه بصورت عمل و قانون اعلام فرمود که پیش هر کس هر نوع مشروبی باشد آنرا در فلان جا جمع کند.

شُور و جذبهٔ بینظیر صحابه در اجرای حکم

یاران با وفاو فرمانبردار، با در یافتن نخستین فرمان، کلیه شراب هایی را که در خانه‌ها برای نوشیدن گذاشته بودند، ریختند. حضرت عبدالله بن عمر می‌فرماید: وقتی که منادی رسول خداﷺ در کوچه‌های مدینه اعلام کرد که شراب حرام شد؛ هر کس که لیوان شرابی در دست داشت آنرا در همانجا بر زمین فرو کوفت و هر کس سبو یا خمی

داشت آنرا از خانه بیرون آورده شکست. حضرت انس در این موقع در مجلسی مشغول به نوشانیدن شراب بود و در آن مجلس اصحاب جلیل القدر مانند ابوطلحه و ابوعبیده بن الجراح و ابی بن کعب رضوان الله علیهم حضور داشتند؛ با شنیدن صدای منادی همه گفتند که تمام این شرابها را بریز و جام و سبوهای شراب را بشکن، و در بعضی روایات آمده است که هر کس که در این هنگام لیوان شرابی در دست داشت ومی خواست بدهان ببرد آنرا از آنجا به زمین زد و در آن روز شراب در کوچه و خیابانهای مدینه مانند سیلاب جاری بود،بگونه‌ای که رنگ شراب در خاکها می‌درخشید.

زمانی که این فرمان صادر شد که پیش هر کس هر نوع شرابی باشد، باید آنرا در فلان جا جمع کند فقط ده ذخیره شراب مانده بود که بشکل مال التجاره در بازار موجود بودند که آنها را صحابه و یاران فرمانبردار بی درنگ فوراً در مکان مشخص شده جمع آوری کردند. آن حضرت ﷺ شخصاً تشریف آورده و بدست مبارکش بسیاری مشکهای شراب را پاره نمود و بقیه را به صحابه سپرد تا آنها را چاک کنند و یکی از اصحاب که تاجر شراب فروشی بود و از کشور شام شراب وارد می‌کرد، اتفاقاً در این روزها تمام سرمایه خود را جمع نموده و برای وارد کردن شراب بشام رفته بود. هنگامی که اموال التجاره را آماده کرده ومی خواست عازم مدینه بشود به مدینه وارد نشده بود که از اعلام حرام شدن شراب آگاه و با خبر شد؛ آن صحابی جان نثار تمام حاصل سرمایه و زحمت خویش را که در انتظار سود بزرگی بود، با شنیدن اعلام حرام شدن شراب همگی آنها را در آنجا بر روی کوهی گذاشت و شخصاً در محضر رسول خدا ﷺ حاضر شد و عرض کرد که حالا درباره این اموال من چه فرمان و دستوری صادر شده است آن حضرت ﷺ موافق به دستور خدا فرمود که کلیه مشکها

را پاره کرده شرابها را بریزند او که دوست مطیع و فرمانبردار خدا و رسول او بود بدون توقف و بدون کوچکترین چون و چرائی تمام سرمایه خود را بدست خویش بر زمین ریخت، این هم یکنوع معجزه از اسلام و اطاعت بی نظیر و شگفت انگیزی است که در این واقعه از اصحاب با وفا ظاهر شد؛ زیرا که رها کردن چیزی که مردم به آن عادت کرده باشند، چقدر سنگین و دشوار می باشد، و آنان هم طوری عادت کرده بودند که یک لحظه صبر کردن هم برای آنها دشوار می‌گشت اما فرمان و دستور خدا و رسول چنان انقلاب عظیمی بوجود آورد که از شراب و قمار همانقدر متنفر و بیزار شدند که قبلاً به آنها اعتیاد پیدا کرده بودند.

تفاوت بزرگ سیاست اسلام از عموم سیاستهای جهان

نمونه‌ای از عمل مسلمانان که به هنگام حرام شدن شراب در آیات یاد شده و وقایع گذشته ملاحظه فرمودید می‌توانید آنرا معجزه اسلام یا اثر تربیت بی‌نظیر پیامبرانه و یا نتیجه لازمی سیاست اسلام بگوئید. مثلاً عادت کردن به شرابخواری و مستی که ترک نمودن آن چقدر دشوار است، برای هر کس روشن و ظاهر است؛ زیرا شرابخوری در عرب بقدری رواج داشت که نمی‌توانستند بدون آن چند لحظه صبر کنند. پس آن چه نیرویی بود که با شنیدن یک اعلام سرشت و طبایع آنها را کلاً دگرگون ساخت و در نهاد و اخلاق آنها انقلابی را بوجود آورد که چیزی که چند لحظه قبل بیش از اندازه دلپذیر و پسندیده بود و سرمایه عمر بشمار می‌رفت، پس از چند لحظه بیش از حد مورد نفرت واقع شده فحش و نجس قرار می‌گیرد.
در برابر آن نمونه‌ای از سیاست پیشرفته امروز را در نظر بگیرید که چند سال قبل ماهرین بهداشت و مصلحین جامعهٔ امریکا زمانی که

مفاسد هلاکت بار مشروبات الکلی را بیش از اندازه احساس کردند و خواستند که آنرا بر اساس قانون ممنوع قرار دهند، تمام امکانات جدید و رسانه های گروهی پیشرفته راکه بزرگترین پیشرفت آن سیاست مترقی بشمار می‌رود برای هموار و آماده کردن اذهان و اندیشه مردم بر خلاف شرابخواری به کار گرفتند و صدها روزنامه و جرائد مشتمل بر مفاسد مشروبات الکلی به تعداد صدها هزار انتشار دادند و باز در قوانین امریکا تبصره هایی برای ممنوعیت شراب بتصویب رسانیده و به موقع اجرا گذاشته شد. اما از این همه تبلیغات آنچه مردم بچشم خود در آمریکا مشاهده کردند و از گزارشات سیاستمداران آنجا به جهان مخابره و عرضه گردید این بود که قشر روشن فکر و تحصیل کرده و مترقی به هنگام ممنوعیت قانون مشروبات الکلی نسبت به قبل بیشتر به خوردن آن پرداختند تا اینکه دولت درمانده و قانون خود را منسوخ کرد. تفاوت بزرگ و عمده احوال و معاملات مسلمانان عرب آن عصر با آمریکائیهای معاصر یک حقیقت و واقعیتی است که برای هیچ کس مجال انکار آن نمانده است، آنچه در اینجا قابل تأمل و اندیشیدن است این است که باید دریافت که علت اصلی و راز و سر این تفاوت بزرگ چه چیزی بود، اگر قدری بفکر فرو بروند و بیندیشند معلوم خواهند کرد که شریعت اسلام هیچگاه قانونی را تنها برای اصلاح قوم و ملت کافی ندانسته است بلکه پیش از اجرای قانون به تربیت افکار و اندیشه های مردم، بوسیله سخنان کیمیا وی عبادت و زهد و ایجاد فکر و اندیشه آخرت پرداخت و در اذهان و سرشتهای آنان انقلاب عظیمی پدید آورد و افرادی را برای فداکاری مال و جان و آبروی بر پیام رسول خداﷺ تربیت و آماده کرد کار خود سازی بوسیله ریاضتها در زندگی مکی انجام گرفت وقتی که گروه جانبازان و جان بر کفان تشکیل گردید

قانون به اجرا گذاشته شد امریکا هم در آماده ساختن اذهان و اندیشه ها از وسایل و رسانه های گروهی وسیعی که داشت بهره‌برداری نموده کوتاهی نکرد اما با این همه تبلیغات چون اندیشه و فکر آخرت را نداشت پیروز نگردید و آنچه مسلمانان را در این امر پیروز گردانید، جایگزین فکر و اندیشه آخرت در رگ و پوست آنها بود.

ای کاش امروز هم اندیشمندان ما این نسخهٔ کیمیا گونه را بکار می‌بردند و می‌دیدند که امنیت و آسایش و سکون در دنیا چگونه حاکم می شد!

سنجش مفاسد و منافع شرابخواری

قرآن کریم در این آیه نسبت به شرابخواری و قمار بازی توضیح می دهد، که در این هر دو کار مقداری مفاسد و خرابی و تا حدودی نفع و سود وجود دارد اما مفاسد و زشتیهای آنها بیشتر از سود و منافع آنها است، بنابراین باید بررسی شود که منافع و سود آنها چیست و زشتیها و مفاسد آنها چه می باشد و باز بررسی شود که از چه لحاظ مفاسد و زشتیهای آنها بیشتر از منافع و سود آنها می باشد، و نیز در پایان چند قاعده و قانون فقهی که از این آیه استنباط می‌شوند بیان می‌گردند، اولاً باید دید که منافع و سود شرابخواری که در عامه مردم مشهور و معروف است از این جهت است که لذت و شادمانی و خوشی از آن حاصل می‌شود و موقتاً در قدرت و انرژی انسان حالت انبساط و شادمانی بوجود می آید و رنگ و چهره بشاش بنظر می‌رسد اما در مقابل به این سود و نفع اندک و موقت زشتیها و تباهکاریهای آن باندازه بزرگ و وسیع و عمیق‌اند که شاید در چیزهای دیگر این اندازه زشتی و زیان وجود نداشته باشد، زیانهای شراب برای بدن انسان از این قرارند که آهسته آهسته بتدریج معده از کار می‌افتد اشتهاء کم

می‌شود شکل و هیأت چهره انسان تغییر می‌کند شکم گنده می‌شود و بطور کلی تمام قوای او متأثر می‌شوند، یک دکتر آلمانی آنرا چنین توضیح داده است که هر کس که بنوشیدن شراب عادت دارد در زمان چهل سالگی تغییرات بدنی و وضعیت او طوری نشان می‌دهد که او گویا شصت سال دارد و از نظر نیرو و قوای جسمی بمنزله پیر مردی فرسوده بنظر می‌آید، علاوه بر این شراب، جگر و کلیه‌ها را از کار می‌اندازد و بویزه مرض سل از ارمغان خاص شراب است، و در کشورهای اروپایی علت شیوع مرض سل را بیشتر از شراب تشخیص داده‌اند و بعضی از پزشکان آنجا گفته‌اند که پنجاه در صد مرگ و میر مردم اروپا از اثر مرض سل می باشد، و پنجاه در صد دیگر از امراض دیگر است و این بیماری از زمانی در اروپا شیوع پیدا کرد که شرابخواری رائج گشت اینها ضرر و زیان جسمانی شراب بودند هم اکنون هر کس زیانهایی را که بر عقل وارد می‌شود، می‌داند اما فقط این اندازه می‌داند که هنگامی که شراب نوشید و مست شد، عقلش از کار می‌افتد. ولی تحقیق و نظریه متخصصان و پزشکان با تجربه بر این است که خود اعتیاد شراب و مستی نیروی و انرژی عقلانی انسان را آن چنان ضعیف می‌کند که آثار آن بعد از به هوش آمدن و هوشیاری نیز باقی می‌ماند و چه بسا اوقات منجر به دیوانگی می‌شود. اطباء و پزشکان بر این متفق‌اند که شراب نه تنها در معده و بدن جذب نمی‌شود و از آن خون تولید نمی‌گردد، تا بوسیله آن بر انرژی و نیروی بدن اضافه گردد؛ بلکه اثر آن فقط این‌است که خون را بجوش می آورد که بطور موقت ایجاد انبساط و احساس انرژی می‌شود و همین غلیان و جوشش ناگهانی خون بسا اوقات سبب مرگ می‌گردد که پزشکان آن را به سکته قلبی تعبیر می‌کنند. سرانجام شرابخواری تصلب یعنی سفت و محکم شدن شرائین (موی رگها) را که وسیله رسیدن روح به

بدن هستند ببار می‌آورد و در اثر آن پیری نمایان می‌گردد و همچنین شراب بر مجرای تنفس و تنگی نفس اثر بدی می‌گذارد که صدا کلفت و سرفه همیشگی عارض می‌گردد و سرانجام شرابخواری منجر به مرض سل می‌گردد و نیز مصرف مشروبات الکلی بر نژاد هم اثر سوء می‌گذارد و فرزندان شرابخور ضعیف و ناتوان می‌شوند و چه بسا نتیجه آن بقطع نسل منتهی می‌گردد این امر هم قابل یاد آوری است که انسان شرابخوار در مرحله اولیه بظاهر در جسم خود چستی و چالاکی و قدرت انرژی احساس می‌کند. بنابراین بعضی مردم که به این مصیبت مبتلا هستند حقایق پزشکی را انکار می‌کنند؛ اما آنان باید بدانند که این ماده سمی شراب است که اثر آن بتدریج آغاز شده و بعد از مدتی زیانهای آن مشاهده می‌گردند بزرگترین خرابی و زشتی آن از نظر تمدن این است که بیشتر جنگها و جدالها در اثر آن پدید می‌آیند و باز این دشمنی و بغض و کینه تا دیر زمانی به انسان ضرر می‌رساند و از نظر شرع مبین اسلام این بزرگترین زشتی و تباهی آن است از این جهت قرآن مجید این تباهی را در آیه ۹۱ سوره مائده با ویژگی خاصی بیان فرموده است که:اِنَّمَا يُرِيْدُ الشَّيْطٰنُ أَن يُّوْقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ :بدرستی که شیطان می‌خواهد بین شما عداوة و دشمنی و کینه بوسیله شراب و قمار ایجاد کند، و یکی دیگر از مفاسد و تباهی شراب این است که بسا اوقات انسان در عالم مستی و بیهوشی سرّ و راز نهفته و پنهانش را آشکار می‌کند که ضرر و زیان آن اغلب ویرانگر است بویژه وقتی که او مسئول و سرپرست کار اداری و دولتی باشد و سرّ و راز هم از اسرار حکومت باشد که از افشاء آن در نظام کشور اختلال و شورش و انقلاب پدید آید و سیاست کشور و مصالح نظامی آن مورد تهدید قرار گیرند و دستگاههای جاسوسی منتظر همچنین حادثه و واقعه می‌باشند، و یکی دیگر از مفاسد و

تباهکاری شراب این است که شرابخوار ملعبه و بازیچه هر خاص و عام قرار می‌گیرد که با دیدن او بچه‌ها می‌خندند زیرا گفتار و حرکات چنین کسی بر خلاف تعادل طبیعی می‌باشند و بزرگترین زشتی و تباهی شراب این است که آن ام الخبائث و سرچشمهٔ تمام پلیدیها است که انسان را بر انجام بدترین گناهان آماده می‌کند و زنا قتل بیشتر از نتیجه آن می‌باشند از اینجا است که مراکز شرابخواری و شرابفروشی سرچشمه و منبع قتل و زنا می‌باشند، اینها ضرر و زیانهای جسمانی شراب هستند.

و زیانهای روحی و باطنی آن آشکار است زیرا در حال مستی نه نمازی خوانده می‌شود و نه یاد خدا و عبادتی دیگر انجام می‌گیرد. بنابراین قرآن کریم در ضمن بیان ضرر وزیانهای شراب فرموده که وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلٰوةِ یعنی شراب شما را از ذکر و یاد خدا و نماز باز می‌دارد هم اکنون نگاهی بر زیانهای مادی آن بیندازید که تمام آنها بر هر کس واضح و روشن است،اگر در قریه و روستائی یک مشروب فروشی باز شود تمام سرمایه آن روستا را جذب می‌کند، شراب انواع بیشماری دارد که نرخ بعضی از آنها خیلی گران است بعضی از نویسندگان تنها محاسبات هزینه شراب یک شهری را برابر با هزینه کل کشور فرانسه گفته است، این یک فهرست مختصری است از ضرر و زیان دینی و دنیوی و جسمی و روحی شراب که آنها را نبی کریم ﷺ در یک کلمه ام الخبائث یا ام الفواحش بیان فرموده‌اند. این سخن و گفته پزشک آلمانی بصورت ضرب المثل مشهور است که گفته است اگر نیمی از میکده‌ها بسته شوند من تعهد می‌دهم که نیمی از زندانها و نیمی از بیمارستانها بی‌نیاز شده بسته خواهند شد در المنار

لمفتی عبده[۱] جلد ۲ صفحه ۲۲۶ علامه طنطاوی در کتاب خود بنام الجواهر موارد مهمی در این باره بیان نموده و توضیح داده است که بعضی از آنها در اینجا نقل می‌شوند.

یک محقق فرانسوی بنام هنری در کتاب خود (خواطر و سوانح فی الاسلام) می‌نویسد که مهلک ترین اسلحه ای که بوسیله آن شرقیان ریشه کن شدند و آن شمشیر دو دهانه که توسط آنان مسلمانان قتل عام شدند همین شراب بود، که ما آن را علیه مردم الجزائر آزمودیم. اما شریعت اسلامی و عقاید دینی آنان در مقابل اندیشه شوم ما چون سدی آهنین و محکم ایستادگی کرد و آنان از این اسلحه متأثر نشدند و نتیجه کار این شد که نژادشان اضافه شود و اگر آنان این ارمغان ما را می‌پذیرفتند همچنانکه قبائل منافقین قبول نمودند، در برابر ما ذلیل و خوار می شدند، کسانی که امروزه در خانه‌هایشان مشروب وجود دارد آن اندازه در برابر ما ذلیل و خوار هستند که نمی‌توانند عرض اندام نموده، سر بلند کنند. یکی از حقوقدانان انگلستان بنام بنتام می‌نویسد که از خوبیهای بیشمار شریعت اسلام یکی این است که در آن شراب حرام است، ما دیدیم وقتی که اهالی افریقا به میگساری و شراب نوشی اقدام کردند جنون و دیوانگی در نسل آنها سرایت کرد و اروپائیان که به میگساری و شرابخواری مبادرت می‌کنند در عقول و اندیشه‌هایشان تغییرات و دگرگونی ایجاد شده است، از این جهت افریقائیان باید از خوردن باز داشته شوند و اروپائیان بخاطر استفاده از آن شدیداً مجازات گردند.

خلاصه اشخاص و افراد عاقل اگر درست بیندیشند خواهند گفت که

۱- تفسیر «المنار» تصنیف علامه رشید رضای مصری بابرداشت از محاضرات امام محمد عبده است (مترجم).

این رجس و عمل شیطان است و ماده سمی است که وسیله تباهی و نابودی است از این ام الخبائث باز بیائید. فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُوْنَ

توضیح چهار آیه قرآن راجع به حرام و ممنوع بودن شراب در بالا ذکر گردید، و بحثی از اشیاء منشی که ایجاد مستی می‌کنند در آیه ۶۷ از سوره نحل بنحوی دیگر آمده است مناسبت دارد آنها هم در اینجا ذکر گردند تا کلیه فرامین و دستورهای قرآن درباره شراب و مستی رویهم رفته یکجا بیان شوند و آن آیه این است، وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيْلِ وَ الْاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ سَكَراً وَّ رِزْقاً حَسَناًاِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ[1] از میوه‌های درخت خرما و انگور شما مواد مست کننده و چیزهای عمده می‌سازید هر آینه در این برای اندیشمندان دلیل بزرگی وجود دارد.

تشریح و تفسیر:

در آیات گذشته آن نعمتهای خداوند متعال ذکر گردیدند که در تولید غذاهای انسان مظهری از صنعت و قدرت عجیب و شگفت آور او می‌باشند از آن جمله نخست شیر را ذکر کرد که قدرت الهی در شکم حیوان آنرا از آمیزش خون و مدفوع جدا کرده غذای تمیز و لذیذی برای انسان عطا فرمود، که انسان در تهیه و آماده کردن آن به هیچگونه صنعتی نیاز ندارد بنابراین در اینجا لفظ نُسْقِيْكُمْ را بکار برد که ما شما را شیر می‌نوشانیم سپس فرمود که از میوه‌های خرما و انگور هم مردم برای غذا و استفاده خویش چیزهای درست می‌کنند در آن اشاره‌ای باین شده که در ساختن چیزهایی مورد استفاده و غذاها از میوه‌های درخت خرما و انگور صنعت انسان دخالت دارد، و در نتیجه همان

۱- آیه ۶۷ سوره نحل

مداخله است که دو نوع چیز ساخته می‌شود یکی مسکر و مست کننده که به آن شراب یا خمر گفته می‌شود. ولی رزق و روزی حسن یعنی عمده و نیکو که خرما و انگور تر و تازه در غذا مورد استفاده قرار گیرند یا خشک نموده آنها را ذخیره سازند. هدف اینکه خدای تعالی از قدرت کامل خویش به انسان میوهٔ خرما و انگور بخشیده است، و به او اختیار داده تا که برای خود از آن غذا و غیره بسازد. اکنون این انتخاب او است که از آنها چه چیزی بسازد، آیا مواد الکلی تهیه کرده عقل خود را از بین می‌برد یا غذا درست کرده از آن نیروی و انرژی می‌گیرد، بر اساس این تفسیر نمی‌توان از این آیه برحلت و جواز استفاده از مواد الکلی استدلال کرد، زیرا هدف در اینجا توضیح و تفسیر بخششهای الهی و شکلها و صورتهای مختلف بکار بردن آنها است که اینها در هر صورت نعمتهای خداوندی می‌باشند، مانند سایر غذاها و چیزهای سودمند انسانی که بسیاری از آنها را به راههای نامشروع مورد استفاده قرار می‌دهد، اما از استفاده نامشروع و اشتباه هیچ کسی نعمت خداوندی از نعمت بودن خارج نمی‌شود، لذا در اینجا نیازی به این تفصیل نیست که کدام نوع استفاده از آنها حلال و کدام یک حرام است؛ ولی باز هم در اینجا یک اشاره لطیفی فرموده که در مقابل کلمه سکر رزق حسن را ذکر فرموده است، و از آن مشخص و معلوم می‌شود که سکر رزق حسن نیست و معنی سکر نزد[1] جمهور مفسرین چیز نشه‌آور و مست کننده است. (روح‌المعانی، قرطبی، جصاص) این آیات به اتفاق امت مکی هستند و حرام بودن شراب بعد از اینها در مدینه منوره نازل شده است، و اگر چه به هنگام

۱- بعضی از علما آنرا به معنی سرکه و نبیذ غیر نشه آور هم گفته است (جصاص، قرطبی) اما نیازی بنقل آن اختلاف نیست.

نزول این آیه شراب حلال بود و عموماً مسلمانان آنرا می‌نوشیدند اما در آن موقع و زمان هم در این آیه اشاره‌ای شده بود، که نوشیدن آن خوب نیست؛ سپس با قاطعیت و صراحت تمام بر حرام بودن شراب آیات قرآن نازل شدند،(هذا ملحض ما فی الجصاص و القرطبی)

بیان حرام شدن قمار:

میسر: مصدر است و در اصل لغت بمعنی تقسیم می باشد که به تقسیم کننده یاسر گفته می‌شود. در زمان جاهلیت انواع مختلفی از قمار در عرب رواج داشت از آنجمله یکی این بود که شتر را ذبح نموده در تقسیم سهام آن قمار یعنی برد و باخت صورت می‌گرفت به بعضی یک بهره یا بیشتر می‌رسید و بعضی بی‌بهره می‌ماندند و شخص محروم متعهد و ملتزم بود که کلیه قیمت شتر را بپردازد و کلیه گوشت در میان فقیران و نیازمندان تقسیم‌می شد ، و خود آنان آنرا مورد استفاده شخصی خود قرار نمی‌دادند و چون این نوع قمار و برد و باخت به نفع فقرا و سخاوت و بخشش قمارباز تمام‌می شد، این ملعبه و بازیچه را موجب افتخار خود قرار می‌دادند، و کسی که در آن شرکت نمی‌کرد او را بخیل و بدبخت می‌گفتند و به مناسبت تقسیمی که در قمار وجود داشت به آن میسر گفته می‌شود، تمام صحابه و تابعین بر این اتفاق نظر دارند، که در، میسر: تمام انواع قمار و برد و باخت داخل است و همهٔ آنها حرام می‌باشند. ابن‌کثیر در تفسیر خود و جصاص در احکام القرآن نقل کرده‌اند که مفسر القرآن حضرت عبدالله بن عباس و ابن‌عمر و قتاده -رضی الله عنهم- و معاویة بن صالح و طاووس -رحمهما الله- فرموده‌اند که المیسرالقمار حتی لعب الصبیان بالکعاب و الجوز یعنی هر نوع قمار و برد و باخت میسر است؛ حتی بازیچه بچه‌ها با قطعات چوب و گردو و غیره نیز در میسر داخل

می باشد، و ابن عباس فرموده که المخاطرة من القمار یعنی مخاطره از قمار است.(جصاص) ابن سیرین فرموده که هر کاری که در آن مخاطره باشد، در میسر داخل است. (روح المعانی)

و مخاطره عبارت است از آن معامله‌ای که در میان نفع و ضرر دایر باشد؛ یعنی از آن این گمان برود که سود خوبی بدست می‌آید و این امکان هم باشد، که هیچ چیزی بدست نیاید. چنانکه امروزه در راههای مختلف قرعه اندازی‌ها مشاهده می‌گردد؛ همه این انواع و اقسام اعمال در قمار و میسر داخل و حرام هستند. بنابراین تعریف قمار یا میسر این است که مالک گرادنیدن مالی در معامله‌ای وابسته به چنین شرطی باشد که هر دو جانب وجود و عدم آن مساوی باشند. بنابراین هر دو طرف در برداشت سود خالص یا زیان خالص آن برابر می‌باشند.[1]

مثلاً این امکان داشته باشد که زیان بر زید واقع شود و این هم که عمرو مورد ضرر و زیان قرار گیرد؛ تمام انواع و صورتهای آن در زمان گذشته رواج داشته یا امروز رایج هستند یا در آینده انجام بگیرند؛ همه میسر و قمار گفته می‌شوند. راه حلهای معما و قرعه اندازیها همه در این مشمول‌اند.

آری اگر جایزه و انعام از یک طرفه مقرر گردد که هر کس فلان کار را انجام داد، باو این جایزه تعلق می‌گیرد، در آن اشکالی نیست به شرطی که از پول ویزیت گرفته نشود زیرا معامله نفع و ضرر در آن دایر نیست، بلکه در میان نفع و عدم نفع دایر است. بنابراین در احادیث صحیح، بازیهای شطرنج و نرد شیر و غیره حرام قرار داده شده‌اند؛ زیرا در آنها بردوباخت مال وجود دارد.

---

۱ -(شامی جلد ۵ و صفحه ۳۵۵ کتاب الحظر و الاباحة).

و اگر در ورق (پاسور) بازی هم برد و باخت پول باشد آن هم در حکم میسر و قمار می باشد، در صحیح مسلم بروایت بریده ذکر شده که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس که به نرد شیر بازی بکند، گویا او دست خود را در خون و گوشت خوک آلوده کرده است و حضرت علی کرم الله وجهه فرموده، که شطرنج در حکم میسر یعنی قمار و بردوباخت می باشد، و حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه فرموده که شطرنج از نرد شیر هم بدتر است.(تفسیر ابن کثیر).

در ابتدای اسلام، قمار هم مانند شراب حلال بود؛ وقتی که آیات سوره روم، غلبت الروم، در مکه نازل شد و قرآن اعلام و اطلاع داد که اگر چه فعلاً روم در مبارزه با حریف خود کسری مغلوب شده است، ولی بعد از چند سال باز رومی‌ها چیره می‌گردند مشرکین مکه این مطلب را انکار کردند حضرت ابوبکر صدیق با این روش با آنان شرط قمار (بردوباخت) بست که اگر در مدت این چند سال رومیها غلبه یافتند باید این قدر مال به من بدهید آنان این شرط را قبول کردند و واقعه مانند پیشگوئی قرآن بوقوع پیوست و حضرت ابوبکر رضی الله عنه آن مال مشروطه را از کفار گرفته و در محضر آن حضرت ﷺ آورد؛ آن جناب ﷺ بر این واقعه اظهار مسرت و شادمانی کرد ولی نسبت به مال دستور صدقه داد.

زیرا چیزی که امکان داشت در آینده حرام بشود، در زمان حلال بودنش هم خداوند رسول خود را از آن محفوظ و در امان نگهداشته است. بنابراین آن جناب ﷺ همیشه از شراب و قمار پرهیز می‌کردند و بعضی از اصحاب خاص هم همیشه از اینها محفوظ و در امان مانده بودند، در روایتی آمده که جبرئیل امین بآن حضرت ﷺ اطلاع داده بود که چهار خصلت حضرت جعفر طیار نزد خداوند متعال بسیار پسندیده بود. آن حضرت ﷺ از حضرت جعفر پرسیدند که آن چهار

خصلت کدامند؟ حضرت جعفر عرض کرد: که من آنها را تا امروز با هیچکس در میان نگذاشته‌ام ولی حالا که خدای تعالی بشما اطلاع داده است بعرض میرسانم که آن چهار خصلت از این قرارند.

۱- من مشاهده کردم که شراب از بین برنده عقل است، من هیچگاه به شراب نزدیک نشدم.

۲- من دیدم که بتها نمی توانند ضرر و زیانی برسانند، از این جهت در زمان جاهلیت هم هیچ وقت بتی را پرستش نکردم.

۳- چون من نسبت به همسر و دخترانم غیرت و حمیت دارم، از این لحاظ هیچوقت زنا نکردم.

۴- چون دیدم که دروغ گوئی ذلت و خواری بار می آورد، بنابراین در زمان جاهلیت هم گاهی دروغ نگفتم.(روح البیان)

زیانهای قمار در اجتماع و معاشره

آنچه قرآن درباره شراب بیان فرموده است که مقداری نفع در بر دارد اما ضرر و زیانش نسبت به نفعش بیشتر است؛ عیناً آنرا درباره قمار هم فرموده است. نفع آنرا هر کس می‌داند که اگر بردی داشته باشد یک فقیر ناتوان و شکسته حالی بدون کار و زحمت مدت یک روز صاحب مال و ثروتی می‌شود. اما گروه کوچکی از مردم نسبت به زیانها و مفاسد اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی و روحانی آن می توانند آگهی داشته باشند؛ از این لحاظ مناسبت دارد که کمی توضیح داده شوند و بیان اجمالی آنها از این قرار است، مدار و ملاک قمار بازی کلاً این است نفع شخصی یکی وابسته و مربوط به زیان دیگری است، در نتیجه برنده صد در صد نفع برده و بازنده صد در صد ضرر و زیان می بیند؛ زیرا در این معامله سودی بر سرمایه عاید نمی‌گردد، بلکه آن در حالت انجماد و رکود می باشد. بوسیله این بازی سرمایه یکی ربوده و سلب شده و دیگری آنرا می‌برد. بنابراین قمار کلاً نیستی و تباهی

ملت و موت اخلاقی انسان است؛ انسانی که باید نمونه و الگوی ایثار و همدردی و سود رسانی بخلق خدا باشد او خصوصیات یک حیوان درنده را انتخاب کرده، زندگی خود را مرگ و نیش برادر دیگر و راحت و نفع خود را در بلا و مصیبت و ضرر و زیان او می‌بیند و تمام لیاقت و شایستگی خود را در خودخواهی و خود محوری صرف می‌کند. بر خلاف صورتهای جایز و مشروع خرید و فروش و تجارت که در آنها به هر دو طرف معامله، سود و نفع می‌رسد و بوسیله سوداگری و تجارت و تبادل بازرگانی بر سرمایه افزوده می‌شود و فروشنده و خریدار هر دو استفاده آنرا احساس می‌کنند. ضرر و زیان سنگین دیگر در قمار این است که خو گرفته و معتاد به آن از کسب اصلی بر اساس عادت محروم می باشد؛ زیرا آرزوی او این است که بیکار نشسته یک شرطی بزند و مال دیگری را مدت چند دقیقه بدست بیاورد؛ نه در آن زحمتی هست، و نه مشقتی. بعضی علت نام گذاری قمار را به میسر چنین توضیح داده‌اند که بوسیله آن به آسانی و راحت مال دیگری به تصرف در می آید و اگر این معامله قمار بازی در بین سه الی چهار نفر دایر گردد، باز هم زیانهای ذکر شده آن، آشکارا بنظر می‌رسند. اما در عصر حاضر که بعضی تماشاگران ظاهر بین غیر عاقبت اندیش، آنرا عصر پیشرفت و ترقی می‌گویند؛ همانگونه که شراب با نامهای جدید و انواع و اقسام تازه، رسم شده و موجود می باشد و برای سود هم انواع و اقسام جدید و راههای اجتماعی تازه‌ای بنام بانکداری ایجاد شده است. همچنین برای قمار هم هزاران نوع رایج است از آن جمله انواع و اقسام اجتماعی آن نیز بسیار می‌باشند که پول مردم را کم کم جمع آوری کرده؛ ضرر آن را بر همه تقسیم می‌کنند؛ تا ظاهر نگردد که چه کسی چقدر زیان متحمل شده است. اما برای کسی که از این پول بهره و سود برده، استفاده‌اش آشکار

می شود. بنابراین بسیاری مردم با ملاحظه نفع شخصی و عدم توجه به زیانهای اجتماعی آن، چنین تصور کرده‌اند که اقسام و انواع جدید آن باید از نظر شرع جایز باشند. در حالیکه در اینها هم تمام آن ضرر و زیان که در قمار بین سه الی چهار نفر وجود داشت، وجود دارد؛ بلکه ضرر و زیان از حیث اجتماع از قمار قدیم و سنتی بسیار بیشتر و اثرات زشت آن وسیع تر و سبب نیستی و نابودی ملت می باشد؛ زیرا اثر حتمی آن این می باشد که سرمایه عموم مردم کاهش می یابد، و به سرمایه چند نفر سرمایه دار افزوده می شود. در نتیجه بطور کلی و حتمی، سرمایه تمام ملت بدست گروه اندکی سرمایه دار، جمع شده و در بین خاندانهای محدود و افراد معدود متمرکز می گردد. چنانکه در بازار قمار بازی و اقسام تازه قمار هر روز مشاهده می شود.

اصل الاصول و مهم اقتصاد اسلامی این است که هر معامله‌ای که بوسیله آن سرمایه تمام ملتها جمع آوری و سپرد چند نفر سرمایه‌دار قرار گیرد، حرام است. قرآن کریم این اصل را بهنگام توضیح اصول تقسیم ثروتها چنین ذکر فرموده است بنگرید به آیه ۷ از سوره حشر: کَیْلاً یَکُوْنَ دُوْلَةً بَیْنَ الْاَغْنِیَاءِ مِنْکُمْ یعنی هدف از تعیین اصول قرآن برای توزیع مال فیء در میان طبقات مختلف این است که سرمایه جذب شده، تنها نزد سرمایه داران جمع نگردد.

یکی از زشتیها و مفاسد قمار این هم هست که قمار مانند شراب، موجب جنگ و جدال و فتنه و فساد می باشد. بازنده طبعاً از برنده متنفر می شود و در میانشان دشمنی ایجاد می گردد و این برای تمدن و معاشرت، سم هلاک کننده است. بنابراین قرآن کریم، این زشتی و تباهی آنرا بطور خاصی ذکر فرموده است، بنگرید به آیه ۹۱ از سوره مائده: اِنَّمَا یُرِیْدُ الشَّیْطَانُ اَنْ یُّوْقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَآءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلٰوةِ شیطان می خواهد که بوسیله

شراب و قمار در میان شما عداوت و دشمنی و کینه و بغض و نفرت ایجاد کند و شما را از ذکر و یاد خدا و نماز باز دارد.

همچنین یکی از اثرات حتمی قمار این است که مردم در آن، مانند مست،از ذکرالله و نماز غافل می‌شوند و شاید بهمین علت قرآن، شراب و قمار را در یکجا بیک اندازه بیان فرموده است که قمار هم از روی معنی نوعی از منشیات (مست کننده) است که انسان را از اندیشه خوب و بدش غافل و بی خبر می‌کند. در آیه مذکور هر دو تا را در یک ردیف ذکر کرده مفاسد و زشتیهای هر دو را بیان فرمود که آنها سبب دشمنی و بغض و کینه با همدیگر می‌باشند و از ذکر الله و نماز باز می‌دارند.

یکی دیگر از مفاسد و زشتیهای اساسی قمار، این است که این راهی است برای جذب و هضم کردن مال مردم بطریق باطل، که بدون معاوضه معقول مال برادر دیگر از او گرفته می‌شود و همین را قرآن کریم در آیه ۲۹ سوره نساء منع فرموده است که وَ لاَ تَاكُلُوْا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ[1] که اموال یکدیگر را بطریق باطل نخورید.

یکی از مفاسد و زشتیهای قمار این هم هست که بسیاری خانه و منزل ناگهانی بر باد می‌شود؛ انسان میلیونر گدا می‌شود و از این، نه تنها خود شخص مرتکب باین جرم قمار تحت تأثیر قرار گرفته، با ضرر و زیان دچار میگردد، بلکه تمام اهل خانه و افراد خانواده او را در بر گرفته در

۱-در جلد اول تفسیر معارف القرآن، صفحه ۵۳۶ آیه بالفاظ «لاتأکلوا اموال الناس بالباطل» آمده بود، هنگامیکه بنده جهت شماره گذاری آیه‌ها تلاش کردم، آیه‌ای بدین الفاظ نیافتم لذا امکان دارد اشتباهاً نقل شده باشد. بنابراین آن را اصلاح نموده آیه فوق را بجایش قرار دادم.(مترجم)

بلا و مصیبت می اندازد و اگر کمی فکر و اندیشه بکنید، خواهید دانست که تمام افراد جامعه نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرند؛ زیرا کسانی که وضع مالی او را دیده و با او معاهده و معامله داشته‌اند یا به او قرض داده‌اند، حالا که او را مفلس و بی چیز می‌بینند، حتماً از بین رفتن سرمایه و زندگی او بر همه آنها اثر خواهد گذاشت.

و یکی از زشتیها و تباهی‌های قمار این هم هست که نیرو و انرژی عملی و فکری قمارباز، سست شده، در فکر منافع خیالی خود قرار می‌گیرد و بجای اینکه با زحمت و مشقت دست یا مغز خود ثروت و مال جمع کند، فکر و اندیشه او در چارچوب این امر دور می‌زند که به یک نحوی کسب دیگری را به دست بگیرد.

این فهرستی مختصر از مفاسد و زشتیهای قمار بود که نه تنها از آنها قمارباز تحت تأثیر قرار می‌گیرد، بلکه تمام بستگان اهل و عیال و تمام قبیله و فامیل او متأثر خواهند شد. بنابراین قرآن کریم فرموده که وَ اِثْمُهُمَآ اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا یعنی ضرر و زیان و گناه آنها بیش از نفع و سود آنها است.

چند ضوابط و فوائد فقهی

در این آیه بعد از پذیرفتن اینکه شراب و قمار مقداری نفع و سود دارند، برای جلوگیری از آنها هدایت و راهنمائی لازم بعمل آمد که از آن یک نتیجه مهم به دست می‌آید و آن اینکه اگر در یک چیزی یا کاری تا حدودی و مقداری نفع و سود دنیوی باشد، با این منافات ندارد که چرا شرعاً حرام قرار داده شد؛ زیرا همچنانکه در محسوسات دارو و غذایی که ضررش نسبت به فایده و نفعش بیشتر باشد، مضر و زیان آور گفته می‌شود؛ و اگر نه در جهان چنین چیزی که صد در صد بد باشد و هیچ نفع و سودی در برنداشته باشد وجود

ندارد. در سم کشنده و مار، کژدم و درنده‌ها تا اندازای نفع و سود می باشد؛ اما از نظر کلی خطرناک و زیان آور گفته می‌شوند و برای دوری جستن از آنها نیاز به راهنمائی هست. همچنین از نظر معنویت کارهایی که مفاسد آنها نسبت به منافع و سود آنها بیشتر باشد، شرعاً حرام قرار داده می‌شوند، مانند: دزدی، راهزنی، غصب و فریب و غیره هیچکدام از آنها خالی از نفع و سود نیست؛ زیرا اگر اینها کاملاً غیر مفید می‌بودند، هیچ فرد عاقل و هوشیاری دنبال آنها نمی‌رفت؛ در صورتیکه در ارتکاب باین جرایم کسی کاملتر است که به هوشیاری و دانایی معروف و مشهور باشد، از این موضوع معلوم و مشخص می‌شود که حداقل بهره و سود در هر جرم وجود دارد؛ اما چون زیانهای آنها از نفع آنها بیشتر می باشد هیچ شخص عاقلی آنها را مفید و سودمند و جایز نمی‌گوید. شریعت اسلام شراب و قمار را تحت این اصول حرام قرار داده است؛ زیرا بجای منافع و سود آنها مفاسد و زشتیها و تباهی آنها چه از نظر دین و چه از نظر دنیا بیشتر می باشد.

ضابطۀ دیگر فقهی

از این آیه این نیز معلوم و مشخص می‌شود که دفع ضرر و زیان مقدم بر جلب منعت است.

یعنی اگر در کاری مقداری سود و نفع هست، ولی همراه با آن ضرر و زیان هم دارد، پس برای نجات از ضرر و زیان آن از آن نفعی که همراه با ضرر می باشد، باید دست کشید و صرف نظر کرد.

وَيَسْئَلُوْنَكَ مَاذَا يُنْفِقُوْنَ قُلِ الْعَفْوَ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ

ازتومی‌پرسند که چه خرج کنند بگو آنچه از خرج خود اضافه باشد این چنین

الاٰيٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ (۲۱۹) فِى الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ ط وَ

بیان می کند خدا برای شما احکام را تا شما فکر کنید. در کارهای دنیا و آخرت و از

يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْيَتٰمٰى ط قُلْ اِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ ط وَاِنْ

تو می پرسند حکم یتیمان را بگو درست کردن کار آنها بهتر است و اگر نفقه آنها را

تُخَالِطُوْهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ ط وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ط

خلط کردید آنها برداران شما هستند و خدا می داند تباه کار را از اصلاح کننده و اگر

وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَاَعْنَتَكُمْ ط اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ (۲۲۰) وَلَا

الله می خواست بر شما سختی می آورد همانا الله غالب با تدبیر است. و نکاح نکنید

تَنْكِحُوا الْمُشْرِكٰتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ ط وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ

زنان مشرک را تا آنکه ایمان آورند و البته کنیزک مسلمان بهتر است از زن آزاد

مُّشْرِكَةٍ وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى

مشرک اگرچه او در نظر شما خوب باشد و به نکاح ندهید مشرکان را تا آنکه ایمان

يُؤْمِنُوْا ط وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَّلَوْ اَعْجَبَكُمْ ط

بیاورند و البته غلام مسلمان بهتر است از مشرک اگر چه او در نظر شما خوب باشد

اُولٰٓئِكَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ وَاللّٰهُ يَدْعُوْٓا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ

آنان دعوت می دهند بسوی دوزخ و خدا دعوت می دهد به جنت و بخشش به اذن

بِاِذْنِهٖ وَيُبَيِّنُ اٰيٰتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ (۲۲۱)

خود و بیان می کند احکام خود را برای مردم تا که نصیحت قبول کنند.

خلاصه تفسیر

مردم از شما (درباره صدقات) می‌پرسند که چقدر خرج کنند شما بگوئید که هر اندازه که (برای شما) آسانتر باشد (که شما با صرف کردن آن پریشان و آشفته شده در مشقت و سختی قرار نگیرید و یا به ضایع کردن حق کسی در مشقت و سختی اخروی واقع نشوید) خداوند متعال باین شکل احکام را روشن بیان می‌کند تا که شما (آنها را بدانید و بوسیله این دانش پیش از هر کاری) در کارهای دنیا و آخرت (احکام الهی را در نظر گرفته) بیندیشید (و با اندیشیدن در هر معامله‌ای بر آن احکام عمل نمایند).

هفدهمین حکم اختلاط با یتیمان

(چون پیش از اسلام در عربستان هم مانند هندوستان، در ادای حقوق یتیم احتیاط کامل بکار برده نمی‌شد، از این جهت با این تهدید یاد آوری و گوشزد نمود که خوردن مال یتیم مانند این است که کسی شکم خود را پر از اخگر جهنم کند. شنوندگان از ترس این وعید تا جایی احتیاط بکار بردند، که غذای آنها را جدا می‌پختند و جداگانه می‌گذاشتند و گاهی یتیم بر حسب اتفاق کم غذا میخورد و بقیه غذای باقیمانده فاسد و ضایع می‌شد؛ زیرا استفاده از آن برای آنها جایز نبود و نیز نمی‌توانستند آنرا به یکی صدقه بدهند و با این صورت مربیان هم با مشقت دچار می‌شدند و یتیم هم در خسارت و زیان قرار می‌گرفت. از این جهت در محضر آن حضرت ﷺ عرض کردند. در پاسخ به آن خداوند در این آیه چنین دستور داد که) مردم درباره (آمیختن و یا جدا کردن نفقهٔ) کودکان یتیم از شما می‌پرسند شما بگوئید که (هدف اصلی ما از جلوگیری خوردن مال یتیم این است که خیر و مصلحت آنان نادیده گرفته نشود و وقتی که بهم آمیختن نفقه به مصلحت آنان

باشد پس) در نظر گرفتن مصلحت آنها (بجای اینکه نفقه آنان بر خلاف مصلحت جدا باشد) بسیار بهتر است و شما نفقه (و مخارج) آنها را شامل کنید.
(در این باره هیچ واهمه‌ای نداشته باشید زیرا که) آن (بچه)ها برادران (دینی) شما هستند (و برادران با برادران با هم می‌نشینند) و خدای تعالی از بین برندگان خیر و مصلحت و پاس دارندگان آنها را (هر یک را جداگانه) می‌داند (بنابراین در خوردن و نوشیدن آنچنان آمیزش نباشد که مصلحت یتیم از بین برود و اگر ناآگاهانه و بدون از قصد مقداری کم و بیش باشد چون خداوند از نیت نیک او آگاه است از او مواخذه و باز خواست نخواهد فرمود) و اگر خدای تعالی می خواست (در این رابطه قانون سختی می‌گذاشت و) شما را در مصیبت می‌انداخت (زیرا) او غالب است (اما قانون آسانی باین خاطر مقرر فرمود که او) حکیم (هم) هست (بنابراین چنین حکمی صادر نمی‌کند که قابل عمل نباشد)

هجدهمین حکم نکاح کفار

و با زنان کافر تا وقتی مسلمان نشده‌اند ازدواج نکنید و زن مسلمان (اگر چه) کنیز (باشد صد در صد) از زن کافر بهتر است (اگر چه او آزاد باشد و) اگر چه آن (زن کافر از نظر مایه و زیبائی) برای شما موجب شگفت (و تعجب) باشد (ولی باز هم زن مسلمان از آن بهتر است) و (همچنین) زنان (مسلمان) را (که در اختیار شما باشند) با مردان کافری که مسلمان نشده‌اند ازدواج ندهید و مرد مسلمان (خواه) غلام (باشد صد در صد) از مرد کافر بهتر است (اگر چه آن مرد کافر شخص آزاد و از نظر مایه و مقام) در نظر شما خوب باشد (ولی باز هم در حقیقت مسلمان از او بهتر است علت بدی کفار که در

اصل سبب ممنوعیت نکاح با آنها است این است که) آنان (یعنی کفار برای رفتن) بسوی دوزخ تحریک می نمایند (زیرا بـه کـفر تـحریک می‌کنند که سرانجام آن جهنم است) و الله تعالی به دستور خود برای (بـدست آوردن و رسـیدن بـه) جـنت و مـغفرت خـویش تـحریک می‌فرماید (و دستور او چنین صدور یافت که با مشرکان ازدواج انجام نگیرد تا از اثر تحریک آنها کاملاً محفوظ و در امان بمانند و به جنت و مغفرت نایل آیند) و الله تـعالی بـه ایـن خـاطر احکـام خـود را بـیان می‌فرماید تا آنان بر نصایح عمل کنند (و مستحق و سزاوار جـنت و بخشش و مغفرت قرار گیرند.)

فوائدی چند از بیان القرآن

مسئله: ملتی که از نظر وضع و هیأت ظاهِ خویش اهل کتاب فهمیده می‌شوند ولی بعد از بررسی عقاید ثابت می‌شود که در واقع اهل کتاب نیستند، ازدواج با زنان آنها درست و روا نـیست آنـچنانکه در عـصر حاضر عموم مردم انگلیسها را مسیحی می‌پندارند در صورتیکه بعد از بررسی و تحقیق عقاید ثابت شده که بعضی از آنها کاملاً مـلحد و زندیق می‌باشند که نـه بـخدا مـعتقدانـد و نـه بـه پـیامبری حـضرت مسیح علیه السلام عقیده دارند، و نه انجیل راکتاب آسمانی خدا می‌دانند پس این قبیل افراد مسیحی نیستند و نکاح کردن زنان آنها صحیح نیست ومردم در اشتباه بزرگی قرار گرفته‌اند که بدون از تحقیق و بررسی بـا زنان اروپائی ازدواج می‌کنند.

مسئله: همچنین کسی که از نظر ظاهر مسلمان شناخته مـی‌شود ولی عقیده او تا مرحله کفر رسیده است بنکاح دادن زن مسلمان با او جایز نیست و اگر بـعد از نکـاح عـقاید ایـن قـبیل افـراد فـاسد شـد نکـاح می‌شکند، چنانکه امروزه بسیاری از مردم در اثر عدم آگهی به مذهب و دین خویش، تحت تأثیر علوم طبیعی قرار گرفته، عقاید خود را به

باد داده و زندیق و ملحد می‌شوند. لذا بر مربیان دختران واجب است که در هنگام خواستگاری از عقاید آنها تحقیق و بررسی نموده آنگاه به آنان قول و وعده پذیرش بدهند.

معارف ومسایل

ازدواج مؤمن و کافر با همدیگر ممنوع می‌باشد

در آیات ذکر شده مسئله مهم دیگری این بیان گردید که نکاح مردان مسلمان با زنان کافر و مردان کافر با زنان مسلمان جایز نیست، زیرا زنان و مردان کافر سبب کشاندن انسان به جهنم می‌باشند، چراکه روابط زناشوئی اقتضاء می‌کند که زن و شوهر با همدیگر محبت و مودت و اتحاد داشته باشند و بدون این طریق، هدف اصلی آن روابط، بر آورده نمی‌شود و لازماً اینگونه روابط عشق و علاقه و محبت با مشرکان این تأثیر را دارد که در آنان تمایلی به کفر و شرک پدید می‌آید یا حداقل نفرت و بیزاری از کفر و شرک از دلهایشان زدوده می‌شود و سرانجام آنها هم بکفر و شرک مبتلا می‌گردند که نتیجه و پایان آن جهنم است. از این جهت فرمود که آنان بسوی جهنم و دوزخ دعوت می‌دهند و خدا بسوی بهشت و مغفرت و بخشش دعوت می‌نماید و احکام خود را بطور روشن بیان می‌فرماید تا که مردم بر پند و اندرز الهی عمل کنند، در اینجا جند نکته قابل توجه است:

۱- نخست اینکه اگر منظور از مشرک در این آیه مطلق غیر مسلمان باشد پس بنابر آیه ۵ سوره مائده زنان غیر مسلمان اهل کتاب از این حکم مستثنی هستند که در حق آنها فرموده وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِیْنَ اُوتُوا الْکِتٰبَ مِنْ قَبْلِکُمْ و اگر منظور از مشرک تنها غیر مسلمانانی هستند که اهل کتاب نباشند پس این آیه در جای خودش عام و شامل

تمام آن غیر مسلمانانی است که بر هیچ پیامبر و کتابی ایمان ندارند.
۲- نکته دوم اینکه علت حرام قرار دادن روابط ازدواج میان مسلمان و کافر که در قرآن بیان شده بخاطر این است که اینگونه روابط می تواند سبب آلوده شدن به کفر و شرک باشد و بظاهر این اثر در تمام زنان غیر مسلمان بطور مساوی دیده می‌شود پس علت استثنا نمودن زنان اهل کتاب چیست؟
جوابش روشن است که اختلاف اهل کتاب با اسلام به نسبت کفار دیگر کمتر و ضعیف است؛ زیرا عقاید اسلام دارای سه پایه و اساس است، توحید، نبوت، معاد؛ یهود و نصاری، در عقیده معاد باعتبار اصل و مذهب خویش با مسلمانان متفق‌اند؛ همچنین شرک کردن بخدا در اصل مذهب‌شان کفر می باشد و این مسئله و موضوع دیگری است که آنان برای اظهار محبت و تعظیم به شخصیت حضرت مسیح علیه السلام غلو کرده‌اند که سرانجام منجر به شرک شده است. اکنون اختلاف اساسی باقیمانده فقط این است که آنها حضرت محمد ﷺ را بعنوان پیامبر نپذیرفته‌اند و در اسلام این عقیده از عقاید اساسی است که بدون آن هیچ فرد و انسانی مؤمن و مسلمان نمی‌شود، بهر حال نسبت به فرقه‌های دیگر غیر اسلامی اختلاف با اهل کتاب کمتر و سبکتر است لذا در آن خطر مفسده‌جوئی زیادی نیست.
۳- نکته سوم اینکه وقتی اختلاط با اهل کتاب کمتر هست از این جهت ازدواج با زنان آنها جایز قرار گرفت می‌بایستی بر عکس نکاح زنان مسلمان با مردان اهل کتاب جایزمی شد؛اما با کمی فکر و اندیشه فرق روشن می‌شود، که زن فطرتاً ضعیف خلق شده است، و شوهر بر او حاکم و سرپرست قرار داده شده است و اثر پذیرفتن زن از عقاید و نظریات مرد چندان بعید نیست بنابراین اگر زن مسلمان در نکاح کافر اهل کتاب قرار بگیرد، خطر زیادی هست که انحراف عقیده پیدا کند،

بر خلاف اینکه زن غیر مسلمان اهل کتاب در ازدواج مسلمان در آید که اثر پذیرفتن شوهر مسلمان از او اصولاً بعید می باشد و اگر کسی بر اثر بی احتیاطی و زیاده روی، شکار عقاید آنان بشود تقصیر خود اوست.

۴- نکته چهارم اینکه اثری که در روابط زناشوئی واقع می‌شود، بر طرفین یکسان می باشد؛ بنابراین همانطوریکه این خطر وجود دارد که عقاید یک شخص مسلمان از غیر مسلمان متأثر شود، این احتمال هم وجود دارد که معامله بر عکس صورت بگیرد و عقاید غیر مسلمان تحت تأثیر مسلمان قرار گرفته، سبب مسلمان شدن او باشد و مقتضای آن اینکه نباید ازدواج نمودن مسلمان با غیر مسلمان ممنوع قرار داده شود. اما دستور حکیمانه این است که هرگاه امید نفع و ضرر در چیزی باشد، عقل سالم این را می خواهد که در برابر جلب منفعت به دفع مضرت بیشتر توجه مبذول گردد و سخن حکیمانه‌ای در فارسی مشهور است که عاقل ترياق به يقين و زهر بگمان نخورد، بنابراین این امید نفع که شاید آن غیر مسلم تحت تأثیر قرار گرفته اسلام را قبول کند نادیده گرفته شد و به این اهمیت داده شد که مسلمان متأثر شده به کفر مبتلا نگردد.

۵- نکته پنجم اینکه منظور از جواز نکاح زنان اهل کتاب یعنی یهود و نصاری برای مردان مسلمان این است که اگر کسی به این اقدام نمود این عمل صحیح و نسب فرزندان او ثابت می باشد؛ ولی با وجود این، روایات حدیث بر این گواه‌اند که این نکاح پسندیده نیست. رسول اکرمﷺ فرموده که مسلمان باید برای ازدواج خود در تلاش و جستجوی زن دیندار باشد تا که او در کارهای دین با این مرد کمک کند و برای دیندار شدن فرزندان زمینه‌ای فراهم بشود، پس وقتی که ازدواج با زن مسلمان غیر متدین شایسته و مورد پسند نیست، نکاح با

زن غیر مسلم چگونه شایسته و مورد پسند قرار می‌گیرد. از اینجا است که وقتی به حضرت فاروق اعظم ﷺ اطلاع رسید که در مسلمانان شام و عراق اینگونه ازدواج بکثرت بوقوع پیوسته است او با صدور بخشنامه‌ای جلو آنرا گرفت و به مسلمانان توصیه فرمود که این روابط زناشوئی در خانواده مسلمان از لحاظ دیانت و سیاست سبب ویرانی و نابودی خانوادهای مسلمان است. (کتاب الاثار امام محمد) و در حال حاضر مکر و فریب سیاسی کفار اهل کتاب اعم از یهود و نصاری و ازدواجهای سیاسی‌شان و نفوذ آنها در خانواده‌های مسلمان و متمایل کردن آنها بطرف خود و آگاهی یافتن از راز و اسرار مسلمانان را برخی از نویسندگان مسیحی در کتابهایشان اعتراف دارند. چنانکه میجر جزل اکبر در کتاب (حدیث دفاع) خودش این را ذکر کرده است، که چنین معلوم می‌شود که نگاه دور بین حضرت فاروق اعظم ﷺ این وقایع و حوادث را عیناً مشاهده می‌کرد؛ مخصوصاً در این عصر که اغلب اهل اروپا مسیحی یا یهودی گفته می‌شوند و در دفاتر سرشماری ملیت‌شان مسیحی یا یهودی نوشته شده است. اگر دقیقاً احوال آنها بررسی شود، بیشتر آنها افرادی هستند که با عیسویت و یهودیت هیچگونه رابطه ای ندارند بلکه ملحد و بی دین هستند که نه بر حضرت عیسی علیه السلام و انجیل ایمان و عقیده دارند و نه بر حضرت موسی علیه السلام و تورات و روز معاد و خداوند ایمان و عقیده‌ای دارند واضح است که حکم حلال بودن نکاح در قرآن شامل این نوع افراد نمی‌شود و نکاح زنان این قبیل اهل کتاب قطعاً حرام می باشد و ظاهر است که این نوع افراد در استثنای آیات وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِیْنَ اُوتُوا الْكِتٰبَ داخل نیستند و نکاح زنان‌شان مانند غیر مسلمانان دیگر قطعاً حرام است.

وَيَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْمَحِيْضِ قُلْ هُوَ اَذىً فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِى
وترا از حکم حیض می‌پرسند بگو آن نجس است پس کناره گیرید از زنان به هنگام
الْمَحِيْضِ وَلَا تَقْرَبُوْهُنَّ حَتّٰى يَطْهُرْنَ فَاِذَا تَطَهَّرْنَ
حیض و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند پس وقتی که کاملاً پاک شدند پس بروید
فَأْتُوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِيْنَ
بنزد آنان از آنجا که خدا به شما حکم داده است، یقیناً خدا دوست می‌دارد توبه کنندگان
(۲۲۲) نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاْتُوْا حَرْثَكُمْ اَنّٰى شِئْتُمْ وَ
راودوست دارد پاکیزگان را زنان شما کشتزار شما هستند پس بروید در کشتزار خود
قَدِّمُوْا لِاَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّكُمْ مُّلٰقُوْهُ وَبَشِّرِ
ازهر جاکه میخواهید و به فکر آینده خود باشید و بترسید از خدا و بدانید یقیناً شما با او

الْمُؤْمِنِيْنَ (۲۲۳)

ملاقات خواهید کرد و بشارت ده مؤمنان را

خلاصه تفسیر

بیان حرام بودن جماع بوقت حیض و شرایط پاکیزگی

وَ يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْمَحِيْضِ (الی قوله) وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ و مردم ازشما نسبت به حکم (عمل جنسی حال حیض وغیره) می‌پرسند، بگوئید که آن (حیض) چیز ناپاک است و در حال حیض از (مباشرت با) زنان پرهیز کنید و (در این حال) با آنان نزدیک مشوید، تا وقتی (آنان از حیض) پاک نباشند هر گاه آنان (یعنی زنان) پاک شدند (که شبهه

ناپاکی نماند) به نزد آنان رفت و آمد کنید (یعنی عمل جنسی انجام دهید) از جایی که الله به شما اجازه داده است (یعنی از راه جلو) یقیناً خدا دوست می‌دارد توبه کنندگان را (مثلاً اگر حسب اتفاق یا بنا بر بی احتیاطی کسی در حال حیض با همسرش عمل جنسی انجام داد سپس متنبه شده توبه کرد) و دوست می دارد پاکیزگان را (که از جماع در حال حیض و منهیات دیگر پرهیز می‌کنند و اجازه جماع در حالت پاکیزگی و باز با این شرط که از راه جلو باشد بدین منظور است که) زنان برای شما (بجای) کشتزاری هستند (که نطفه بمثال بذر و فرزند بجای محصول می باشد) پس در کشتزار خود از هر کجا که بخواهید بیائید،(و همچنانکه در کشت زار اجازه دارید هم چنین با زنان در حال پاکی اجازه دارید که از هر طرف بیایید خواه به پهلو باشد یا از عقب و یا از جلو و در حال نشستن باشد یا از بالا یا پایین به حال دراز کشیدن یا به هر هیاتی که باشد اما آمدن در هر حالت در کشتزار باشد که آن منحصر در راه جلو هست زیرا راه عقبی با کشتزار مشابهتی ندارد و محل جماع هم نیست، و در این لذات چنان مشغول نباشید که آخرت را فراموش کنید) بلکه برای آیندهٔ خویش چیزی (اعمال نیک) انجام دهید و از خدا (در هر حال) بترسید و یقین داشته باشید که حتماً در بارگاه او حاضر خواهید شد (و ای محمدﷺ) به این ایمانداران (که کار نیک انجام می‌دهند و از خدا می‌ترسند و به حاضر شدن بدر بار خدا یقین دارند) بشارت بده (که در روز قیامت آنان بهر نوع نعمت نایل خواهند آمد).

وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوْا وَتَتَّقُوْا وَ

وقرارندهیدنام خدا را هدفی برای قسم خوردن خود که از حسن سلوک و

تُـــصْلِحُوْا بَــيْنَ النَّــاسِ وَاللهُ سَــمِيْعٌ عَــلِيْمٌ (۲۲۴)

پرهیزگاری واصلاح بین مردم کناره گیرید و الله همه چیز را می‌شنود و مـی‌دانـد.

خلاصه تفسیر

و (نام) خدا را بوسیله قسمهای خود مانع در این امور قرار ندهید که شما کارهای نیک و تقوی و اصلاح بین خلق انجام می‌دهید،(یعنی چنین سوگندهایی بنام خدا یاد نکنید که ما این کارهای نیک را انجام نمی‌دهیم) و الله تعالی همه چیز را می‌شنود و می‌داند (پس زبان خود راکنترل نموده صحبت کنید و خیالات بد را در دل خویش راه ندهید)

لَا يُؤَاخِذُ كُمُ اللهُ بِاللَّغْوِفِيْٓ اَيْمَانِكُمْ وَلٰكِنْ يُّؤَاخِذُ كُـمْ بِـمَا

خداوند شما را به سوگندهای بیهوده مواخذه نمی‌کند ولی مواخذه می‌کند

كَسَــبَتْ قُــلُوْبُكُمْ وَاللهُ غَــفُوْرٌ حَــلِيْمٌ (۲۲۵)

بـه آنچه دلهایتان قصدکرده‌انـد و خـداونـد آمـرزنده بـردبار است.

خلاصه تفسیر

حکم قسم خوردن بدروغ

خداوند درباره قسمهای بیهوده شما را در روز قیامت مؤاخذه نمی‌کند که در آنها بدون از قصد دروغی گفته شود، البته بر آن سوگندها که بدل قصد دروغ گفتن را داشته باشید، مؤاخذه می‌کند و الله تعالی غفور است،(که بر چنین سوگندهای بیهوده مورد باز خواست قرار نداد) حلیم است (که در سزادادن بر قسم دروغ عمد، تا آخرت مهلت داد)

لِلَّذِيْنَ يُؤْلُوْنَ مِنْ نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ فَاِنْ فَآءُوا فَاِنَّ اللّٰهَ

برای کسانی که قسم می خورند از نزدیک شدن بزنان خود مهلت چهار ماه است پس اگر با هم

غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۲۲۶) وَاِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ (۲۲۷)

یکجا شدند خداوند آمرزنده و مهربان است. و اگر اراده کردند طلاق را پس یقیناً خدا شنوا و داناست.

خلاصه تفسیر

حکم ایلاء:

لِلَّذِيْنَ يُؤْلُوْنَ (الی قوله) سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ برای کسانی که (بدون قید مدت یا بر چهار ماه یا بر بیشتر از آن) قسم می خورند، از نزدیک رفتن به زنان خویش، مهلت تا چهار ماه است پس اگر (در ظرف چهار ماه) آنان (قسم خود را شکسته به زنان خود) رجوع کنند، (نکاح باقی می ماند و) خداوند (گناه شکستن چنین قسم را بوسیله ادای کفاره) می بخشد (و چون حالا برای ادای حقوق زن اقدام نموده است بر او) رحمت می نماید و اگر کلاً بر رها کردن زن، تصمیم گرفته است، (و در ظرف چهار ماه سوگند را نشکست و رجوع نکرد) پس (با گذشتن چهار ماه طلاق قطعی واقع می شود و) خداوند متعال (اینگونه قسمها را) می شنود (و این تصمیم قطعی آنان را هم) می داند (لذا از این جهت حکم مناسبی در این باره صادر فرموده است)

وَالْمُطَلَّقٰتُ يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ ثَلٰثَةَ قُرُوْءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ اَنْ

وزنانی که طلاق شده اند انتظار بکشند در حق خود تا سه حیض و حلال نیست

يَّكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِيْٓ اَرْحَامِهِنَّ اِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ

برای آنها که پنهان دارند آنچه آفرید خدا در شکمهایشان اگر ایمان دارند به خدا و

الْاٰخِرِ وَبُعُوْلَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِیْ ذٰلِكَ اِنْ اَرَادُوْٓا
روزقیامت وشوهرانشان به بر گردانیدن آنها در این مدت سزاوارترند. اگر
اِصْلاَحاًط وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوْفِ وَلِلرِّجَالِ
بخواهند که با هم بسازند. و زنان حق دارند همانگونه که مردان بر آنها حق دارند
عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ (۲۲۸)
موافق به‌قانون ومردان برزنان برتری دارند و خدا غالب و با تدبیر است.

خلاصه تفسیر

بیان عده مطلقه و مدت رجوع

وَ الْمُطَلَّقٰتُ یَتَرَبَّصْنَ (الی قوله) اِنْ اَرَادُوْٓا اِصْلاَحاً و زنان طلاق داده شده (که دارای این صفات باشند که شوهران به آنان جماع یا خلوت صحیحه کرده باشند، دارای حیض باشند، و آزاد باشند. یعنی کنیز کسی طبق مقررات شرعی نباشند) خود را (از نکاح) باز دارند تا (پایان یافتن) سه حیض (که این را عده می‌گویند) و برای آن زنان حلال نیست که آنچه خدای تعالی در رحم (و شکم)شان آفریده است، (خواه حمل خواه حیض) پنهان دارند (زیرا از پنهان داشتن آن حساب عده اشتباه می‌شود) اگر آنان بخدا و روز قیامت ایمان (و یقین) دارند (زیرا مقتضای آن ایمان و یقین این‌است که از خدای تعالی بترسند تا شاید بر این نافرمانیها سزای مرتب نگردد) و شوهران آنان (در صورتیکه به طلاق رجعی طلاق داده شوند که بیان آن در آینده خواهد آمد)حق دارند آنان را (بدون تجدید نکاح) در عده باز گردانند، (و این برگردانیدن را رجعت می‌گویند) بشرطی که هدف (از رجعت و باز گردانیدن) اصلاح باشد (وآزار رسانیدن پسندیده نیست

اگر چه رجعت بوقوع می‌پیوندد) و (این حکم اصلاح برای این است که) زنان (بر مردان) حق دارند همچنانکه (در نفس و جوب) حقوقی (از مردان) بر آنها است (که طبق قانون شرع باید بجای آورده شوند) البته (اینقدر حتمی است که) مقام مردان نسبت به مقام زنان برتر هست (بنابراین از نظر نوع و جنس حقوق مردان از حقوق زنان بالاتر می باشد) و خداوند متعال (حاکم) غالب و حکیم است.

مسایل مربوط به آیه مذکور از بیان القرآن

۱- اگر بر اثر غلبه شهوت در حال حیض جماع انجام گرفت بر او واجب است که توبه کامل بکند و اگر کمی صدقه بدهد بهتر است.
۲- عمل جنسی از راه عقب با همسر خود هم حرام است.
۳- قسم لغو دو معنی دارد یکی اینکه بر عمل گذشته بدون از تصمیم و اراده قسم بر زبان آید و یا بقصد و اراده نسبت به چیزی و کاری که آنرا در فکر و گمان خود درست و صحیح فهمیده قسم و سوگند یاد بکند، مثلاً باگمان خویش سوگند یاد کند که فلان کس آمده است در حالیکه او نیامده باشد و یا بر عمل و کاری که در آینده انجام می‌گیرد، بر خلاف آنچه‌می خواست از زبانش سوگند یاد کرد، در این گناهی نیست از این جهت به آنان لغو می‌گویند و در آخرت بخاطر آن کسی مؤاخذه و باز خواست نخواهد شد.
و آنچه در برابر با این، از آن مؤاخذه و باز خواست می‌شود، آنرا ذکر فرمود که آن همان چیزی است که آنرا دروغ دانسته، عمداً بر آن قسم یاد کند و آنرا «یمین غموس» می‌گویند و در آن گناه می باشد. اما نزد امام ابو حنیفه بر آن کفاره نمی‌آید و در لغو بمعنی مذکور بدرجه اولی کفاره نیست؛ در این آیه آن دو نوع قسم را ذکر کرده که در آنها کفاره نیست.

معنی دوم لغو این است که بر آن کفاره لازم نیاید و آنرا از این جهت لغو می‌گویند که بر آن مؤاخذه دنیوی یعنی کفاره نمی‌آید، پس لفظ لغو با توجه باین معنی شامل یمین غموس هم خواهد شد که در آن اگر چه گناه و باز خواست اخروی هست اما بر آن کفاره نمی‌آید؛ لذا در مقابل به آن آنچه در آن کفاره واجب می باشد، منعقده گفته می‌شود و حقیقت منقعده این است که نسبت به انجام دادن یا انجام ندادن کاری در آینده قسم بخورد و سپس بر خلاف قسم او آن کار انجام گردد.

۴- اگر کسی سوگند یاد کرد که با همسرم جماع نمی‌کنم این قسم او چهار صورت دارد: یکی آنکه در آن مدتی تعیین نگردد، دوم آنکه ظرف چهار ماه مدت مشخص شود، سوم آنکه بیشتر از چهار ماه مدتی تعیین کند، چهارم اینکه کمتر از چهار ماه مدت معین نماید، سه صورت اولی را در شرع ایلاء می‌گویند و حکم ایلاء این است که اگر ظرف چهار ماه سوگندش را نقض نموده، بزنش مراجعه کرد، کفاره قسم خود را ادا کند، نکاح زنش باقی است و اگر چهارماه گذشت و او همچنان بر قسم خود بر قرار ماند، آنگاه بر زن او یک طلاق باین واقع می‌شود و بدون از تجدید نکاح نمی‌تواند با زن رجوع کند، البته اگر زن و مرد با رضایت یکدیگر تجدید نکاح کنند درست است و نیازی به حلاله نیست، و حکم صورت چهارم این است که اگر قسم را بشکنند کفاره لازم می‌شود و اگر قسم را کامل کند باز هم نکاحش باقی است.(بیان القرآن)

معارف ومسایل

یک آیه جامع در بیان فرق مرد و زن و حقوق و پایهٔ زن و شوهر

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِيْ عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوْفِ این آیه در رابطه به حقوق و فرایض زن و مرد با همدیگر و توضیح مقام و منزلت‌شان از نظر اسلام دارای ارزش و پایگاه اجتماعی و قانون شرعی است و پیش از این آیه و نیز

بعد از آن تا چند رکوع جزئیات و تفاصیل این ضابطه بیان شده و می‌شوند.

مقام زن در اسلام

در اینجا مناسب است که قبل از هر چیز مقامی راکه اسلام به زن داده است، تشریح و تفسیر شود که بعد از فهم و درک آن هر انسان عاقل بطور قطع و یقین بر این امر اعتراف خواهد کرد که لازمه یک حکومت عادل و دادگستر همین خواهد بود و این همان مقامی است که تغییر و تبدیل نمودن و به انحراف کشاندن آن خطر بزرگی برای دین و دنیای انسان در بر دارد و اگر درست بیندیشیم خواهیم دانست که بقاء و پیشرفت عمران و آبادی این جهان بر اساس دو ستون و عمود استوار است: یکی زن دوم سرمایه؛ و اگر این قضیه و موضوع از ناحیه دیگر دقیقاً مورد بررسی قرار داده شود، معلوم خواهد شد که همین دو چیز سبب فتنه و فساد و خون ریزی در جهان می‌باشند و با تأمل دقیق و اندیشیدن صحیح دشوار نیست به این نتیجه برسیم که این دو چیز در اصل و ذات خویش باعث آبادی و ترقی و رونق این جهان هستند؛ اما هرگاه آنها از مقام و موضوع اصلی خویش منحرف شوند، بزرگترین مصائب و مشکلات را در جهان ببار می‌آورند.
قرآن نظام زندگی مردم را مشخص و معلوم کرده و در آن نظام این دو چیز را چنان بر مقام و موضع اصلی خودش گذاشته که فوائد و ثمرات آنها بیشتر بدست بیایند و از فتنه و فساد اثری باقی نماند، جایگاه صحیح سرمایه و وسایل بدست آوردن آن و راههای هزینه آن و نظام توزیع عادلانه آن عملی است مستقل که به آن اقتصاد اسلامی گفته می‌شود و توضیح آن انشاءالله در فرصت دیگر بیان خواهد شد و رساله چاپ شده اینجانب؛ بنام **تقسیم دولت**، درباره اشارات مهم این

موضوع مفید خواهد شد، و این بحث درباره زن و حقوق و فرایض او است راجع به آن در این آیه یاد شده فرموده که همانطوری که مردان بر زنان حقوقی دارند که بجا آوردن و ادای آنها لازمی است. همچنین زنان بر مردان هم حقوقی دارند که ادای آنها هم لازمی است. آری فرق این اندازه است که مقام و منزلت مرد از زن بالاتر و بیشتر است و تقریباً همین مطلب در آیه ۲۴ سوره نساء چنین آمده است.

اَلرِّجَالُ قَوَّامُوْنَ عَلىَ النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَ بِمَا اَنْفَقُوْا مِنْ اَمْوَالِهِمْ یعنی مردان بر زنان حاکم‌اند بسبب آنکه خدای تعالی بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده است و بعلت آنکه از اموال خویش خرج کرده‌اند.

مقام زن در اجتماع قبل از اسلام

در زمان جاهلیت پیش از اسلام در تمام ملتهای جهان رایج بود که مقام و منزلت زن از اشیاء و چیزهای مورد استعمال خانه بیش نباشد و زن مانند چهارپایان و حیوانات خرید و فروش‌می شد و در ازدواج خویش از خود هیچ نوع اختیاری نداشت؛ بهر کس که سرپرستان نظر می‌دادند می‌بایستی ازدواج می‌کرد و از میراث خویشاوندان سهم و بهره‌ای نداشت؛ بلکه خود مانند اسباب و وسایل منزل جزو کالاهای ارثی قرار می‌گرفت،برده و کنیز مردان پنداشته‌می شد و بر هیچ چیزی حق مالکیت نداشت و در چیزهای ملکی خویش هم بدون اجازه شوهر اختیار هیچ نوع تصرفی را نداشت آری شوهر او هر نوع اختیاری را داشت که مال او را بهر نحو و هر کجامی خواست خرج کند و زن حق سوال و پرسیدن را هم نداشت.

در کشورهای اروپائی که امروزه متمدنترین کشورهای جهان گفته می‌شوند، بعضی افراد تا آنجا زیاده‌روی و غلو کرده بودند که زن را

بعنوان انسان قبول نداشتند و برای زن سهمی در انتخاب دین و مذهب قایل نبودند؛ زیرا او را نه شایسته عبادت کردن می‌دانستند، و نه سزاوار و لایق رفتن به بهشت قرار می‌دادند و در بعضی مجالس رومانی با مشوره و اتفاق نظر تصویب کرده بودند که زن یک حیوان نجس می باشد که فاقد روح است.

عموماً برای پدر، کشتن دختر، بلکه زنده در گور کردن او، مجاز بشمار می‌رفت و این عمل را پدر نشانه عزت و شرافت خود می‌پنداشت و بعضی مردم این فکر و خیال را در سر می‌پروراندند که اگر کسی زنی را قتل بکند نه بر او قصاص واجب می‌شود و نه دیه و خون بها، و اگر شوهر میمرد زن با همراه او سوخته و از بین برده‌می شد پس از تولد آن حضرتﷺ فرانسه در سال ۵۸۶ میلادی قبل از بعثت پیامبرﷺ پس از بحثها و اختلافات زیادی به این حق قایل شد و بتصویب آن رسید که زن انسانی است که فقط برای خدمت کردن بشوهر آفریده شده است.

خلاصه تمام جهان و مذاهب و ملل رفتاری را با زن روا می‌داشتند که از شنیدن آن موی بر بدن راست می‌شود و برای این موجود بیچاره نه از عقل و دانش کار گرفته‌می شد و به عدل و انصاف رحمة للعالمین پیامبر اسلامﷺ فدا و قربان بشویم که آیین و دین نجات بخشی برای جهانیان آورد و چشم بصیرت و بینائی آنان را باز کرد و به انسان آموخت تا از انسان چگونه قدردانی بکند و قانون عدالت و دادگستری و انصاف را به اجرای گذاشت و حقوق زنان را بر مردان همانگونه که مردان بر زنان حق دارند، لازم کرد و آنان را آزاد و اختیار دار در حقشان قرار داد و زن مانند مرد مالک و صاحب مال و دانش قرار داده شد و هیچکس از پدر و پدر بزرگ نمی‌تواند زن را به ازدواج شخصی مجبور کند و اگر بدون از اجازه او را به ازدواج و عقد کسی در آورند

منعقد شدن آن عقد وابسته به اجازه او است و اگر او قبول نکرد، عقد نکاح باطل می‌گردد، و هیچ مردی نمی‌تواند بدون اجازه و رضایت او در مال او تصرف کند و بعد از فوت شدن شوهر یا طلاق دادن او زن آزاد است و کسی نمی‌تواند بر او فشاری بیاورد و همانطوری که مردان از خویشاوندان ارث می‌برند او هم از آنان ارث خواهد برد و خرج کردن برای زنان و راضی و خشنود نگهداشتن آنان را شرع اسلام عبادت قرار داده است و اگر شوهر حقوق لازم و واجب شده او را ادا نکرد و بجا نیاورد بوسیله عدالت اسلامی بر ادای حقوق و یا طلاق اجبار می‌گردد.

آزادی مطلق زنان از زیر سرپرستی مردان بزرگترین سبب فساد جهان است

رعایت نکردن حقوق زن یک نوع ظلم و جور و قساوت و بدبختی بود که اسلام آنرا از بیخ برکند و همچنین بی‌بندو بار رها کردن و از زیر سیادت و سرپرستی مردان او را کلاً آزاد گذاشتن و خود او را کفیل تلاش رزق و روزی قرار دادن هم، یک نوع حق تلفی و بی‌عدالتی است که نه آفرینش زن می‌تواند آنرا تحمل کند و نه مسئولیت خانوادگی و وظیفه مهم و سنگین پرورش فرزندان که فطرتاً بر دوش او گذاشته شده است، می‌تواند متحمل و کفیل آن باشد.
علاوه بر این رهایی و آزاد شدن زن از زیر سیادت و سرپرستی مرد، خطر بزرگی برای جامعه انسانی می باشد که به سبب آن وقوع فتنه و فسادهای روزمره مشاهده شده، بوجود می‌آید. بنابراین قرآن کریم همراه با بیان حقوق لازم و واجب زن فرمود: وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ که پایه و مقام مردان بالاتر از مقام زنان است و بعبارت دیگر مرد سرپرست و مسئول او است؛ اما همانطوری که پیش از اسلام در زمان

جاهلیت اولی، همه ملتهای جهان طعمه و شکار این سوء تفاهم شدند که زن را مثل اسباب و اثاث منزل و یا مانند حیوانات قرار می‌دادند، همچنین در دوره انحطاط اسلام زمان و دوره جاهلیت ثانیه آغاز گردید و در آن بجای اشتباه اول عکس العمل آن بصورت اشتباه دیگری انجام داده می‌شود و کوشش پی در پی برای رهائی و آزاد گذاشتن زنان از زیر سیادت و سرپرستی مردان همچنان جاری است که نتیجه آن فحشا و بی حیایی عمومی است که حالا جهان مرکز نزاع و فساد قرار گرفته و کشتار و خون ریزی بحدی اضافه شده که جاهلیت اولی در برابر با این مات و مبهوت مانده است.

مقوله و سخن مشهور عرب است که الجاهل إِمَّا مُفْرِطٌ وَإِمَّا مُفَرِّطٌ یعنی انسان جاهل و نادان حد اعتدال را رعایت نمی‌کند. اگر از افراط یعنی تجاوز و زیاده روی تا حدودی باز آید در کوتاهی و تقصیر مبتلا می‌شود، عیناً همین است حالت و وضع فرزندان عصر حاضر که یا حاضر نبودند زن را انسان بگویند و یا تا جایی پیشرفت و ترقی نمودند که سیادت و سرپرستی مردان را که برای مرد و زن و تمام جهان عین مصلحت و حکمت است. انکار کردند که نتایج آنرا هر روز مشاهده کرده و می‌بینیم؛ باور داشته باشید. تا زمانی که در برابر فرمان الهی و کتاب آسمانی قرآن سر تسلیم فرود نیاورید، این فتنه‌ها روز بروز افزوده خواهد شد.

کشورهای جهان معاصر برای بر قرار کردن امن و آسایش در دنیا، هر روز قوانین جدیدی بتصویب می‌رسانند و سازمانهای تازه‌ای دایر می‌گردد و ملیاردها تومان هزینه و خرج می‌شود اما به سرچشمه و منبع فتنه که از آنجا ایجاد شده، توجهی مبذول نمی‌شود.

اگر امروزه کنفرانس و کمیسونی برای تحقیق و بررسی علل جنگ و جدال و فساد و خون ریزی برگزار گردد به این نتیجه خواهید رسید که

بیش از پنجاه درصد علت و سبب این جرائم بی‌بند و باری و آزادی زن است؛ اما در جهان امروز غلبه و تسلط نفس پرستی و خواهشات چشم و بصیرت حکمای بزرگ را خیره کرده قدمی اصلاح کننده و مثبت برای جلوگیری و کنترل نمودن خواهشات نفسانی برداشته نمی‌شود. خداوند قلبهای ما را با نور ایمان منور بگرداند و طبق رهنمودهای کتاب و سنت رسول خویش توفیق عمل عنایت فرماید که سرمایه سعادت هر دو جهان همین است و بس.

مسئله: در ضمن این آیه، این مسئله هم معلوم شد که قرآن کریم زوجین را بر فرایض و واجباتی آشنا گردانید که بر گردن آنان گذاشته شده است، که ادا نمودن حقوق زنان بر مردان همانگونه فرض است که ادا کردن حقوق مردان بر زنان؛ در این اشاره شد که هر یک بجای مطالبه حقوق خویش به آنچه بر آنان فرض و واجب است بنگرند و اگر چنین کردند قضیه مطالبه حقوق مطرح نخواهد شد؛ زیرا که فرایض مرد ادای حقوق زن و فرایض زن ادای حقوق مرد است. هرگاه فرایض انجام بگیرند حقوق خودبخود ادا خواهند شد. تمام جنگهای جهان امروز از اینجا سرچشمه می‌گیرند که هر شخص می‌خواهد حقوق خود را مطالبه کند و از انجام وظیفه خویش غافل و بی‌خبر می‌ماند که نتیجه آن جنگ و مطالبه حقوق می باشد و همین امر در عصر حاضر عموماً در بین کشورها و عموم مردم و زن و شوهر و معامله گران دیگر موجب درگیری و نزاع قرار گرفته است، و این اشاره قرآن مجید قضیه را چنین تغییر داد، که هر یکی باید کاملاً در فکر ادای وظیفه خویش باشد و درباره حقوق خویش به مساهلت و عفو و گذشت عمل کند و اگر این آموزش کتاب الهی در دنیا اجرا شود، تمام اختلافات خانوادگی و قبایلی حتی کشوری و دولتی بر طرف خواهد شد.

تفوق و برتری درجات بین زن و مرد در مسایل دنیوی است که هیچ اثری بر فضائل اخروی ندارد

مقتضای نظام عالم و فطرت انسان و مصلحت خود زنان، در این جهان این است که نه تنها مردان بر زنان یکنوع حق مالکیت و سرپرستی داشته باشند، بلکه این حق بر آنان الزامی است که بیان آن در آیه ۳۴ سوره نساء اَلرِّجَالُ قَوَّامُوْنَ عَلَى النِّسَاءِ آمده است؛ اما از این آیه برتری مطلق همه مردان بر زنان لازم نمی آید؛ زیرا مدار کامل فضیلت در دربار خدا بر ایمان و عمل صالح می باشد. بنابراین در امور آخرت لازم نیست که فقط درجات مردان بر زنان بالاتر باشد، اگر چه نسبت به بعضی اینطور هم می‌شود. اما طبق تصریح آیات قرآن و روایات حدیث اینگونه هم می باشد که بسیاری از زنان بوسیله عبادت و طاعت‌شان از بسیاری مردان فوقیت و برتری بیابند و مقام و منزلت‌شان از بسیاری مرد بالاتر قرار گیرد، اگر چه بر حسب تصریح قرآن مرد و زن در احکام شریعت و پاداش و مکافات و ثواب و عذاب کاملاً برابر می‌باشند و مواردی که با هم قدری تفاوت دارند جداگانه توضیح داده شده است باز هم در قرآن عموم مردان با صیغه‌های مذکر و مخاطب قرار گرفته‌اند و این تنها منحصر بقرآن نیست، بلکه عموماً در قوانین دولتی هم صیغه‌های مذکر بکار برده می‌شود، در صورتیکه قاعده و قانون برای مرد و زن یکسان است.

یکی از علل و اسباب این مخاطب قرار گرفتن مردان، همان فرق مراتب است که در آیات قرآنی ذکر شده که مردان بر زنان از یک جهت تفوق و برتری دارند.

امر دوم شاید این باشد که در ذکر مستورات ستر هم مناسب است اما چون قرآن کریم در جاههای متعدد از زنان ذکر نکرد زنان در این فکر

فرو رفتند که چرا از ما ذکری بمیان نمی‌آید تا اینکه حضرت ام‌المومنین ام سلمه بر آن حضرتﷺ آنرا عرض نمود و بر این آیه ۳۵ سوره احزاب اِنَّ الْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمٰتِ وَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتِ وَ الْقَانِتِیْنَ وَ الْقٰنِتٰتِ نازل شد و در آن همراه با ذکر مردان، ذکر زنان جداگانه آشکار شد که در عبادت و طاعت و نیز به سبب این عبادت و طاعت در قرب و رضای خدا و درجات جنت پایه و مقام زنان از مردان، کمتر نیست و این روایت در سنن نسائی و مسند امام احمد و تفسیر ابن جریر و غیره بطور مُشَرَّح ذکر شده است، و در روایتی در تفسیر ابن کثیر چنین آمده است، که بعضی از زنان مسلمان به خدمت ازواج مطهرات آمدند و عرض کردند که در قرآن کریم همیشه از مردان ذکر می‌شود و از زنان فقط ازواج مطهرات ذکر شده‌اند ولی از عموم زنان مسلمان ذکری نیست در پاسخ به این سوال این آیه نازل گردید.

خلاصه اینکه یک نوع تفوق و برتری مردان از زنان در نظام جهان مقتضای حکمت و مصلحت خود زنان است و در جزا و سزای اعمال خوب و بد و پایه و درجات آخرت هیچ فرقی نیست.

این مطلب در آیه ۹۷ سوره نحل روشن تر بیان شده است که وَ مَنْ یَّعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّه حَیٰوةً طَیِّبَةً یعنی هر یکی از مرد و زن که کار نیک انجام دهد بشرطی که او مومن هم باشد ما به او زندگی پاکیزه می‌بخشیم، پس از این تمهید به اصل الفاظ آیه بیندیشید که می‌فرماید: وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ یعنی، حقوق زنان بر عهده مردان است؛ همچنانکه حقوق مردان بر عهده زنان است، در اینجا حقوق زنان را جلوتر از حقوق مردان ذکر فرمود که یکی از وجوهات تقدیم آن این‌است که مرد به سبب نیروی و تفوق خدا دادی خود می‌تواند حق خود را از زن بگیرد. از این جهت باید بفکر حقوق

زن شد که او طبق معمول نمی‌تواند حقوق خود را بزور وصول کند اشاره دوم در اینجا این است که مردان در اداکردن و بجا آوردن حقوق زنان باید سبقت و پیشی بگیرند، و از لفظ مثل که برای مساوات و هم مثل بودن حقوق هر دو تا بیان شده نمی‌توان این مطلب را مراد آن قرار داد که هر نوع کاری که مرد انجام می‌دهد، زن هم همان کار را انجام دهد یا بر عکس زیرا میان مرد و زن تقسیم کار شده و وظائف فطری هر یکی جدا است؛ بلکه مقصود این است که اداکردن و بجا آوردن حقوق هر دو گروه یکسان واجب و سزای تقصیر و کوتاهی در آن مساوی و برابر است.

در اینجا این امر قابل توجه و ملاحظه است که قرآن کریم در یک جمله کوتاهی دفتری بزرگ مشتمل بر حقوق و فرایض را جای داده است؛ زیرا مفهوم آیه، محتوی تمام حقوق زنان بر مردان و تمام حقوق مردان بر زنان می باشد، (بحر محیط) در آخر این جمله لفظ بالمعروف را افزوده تمام درگیری‌های احتمالی را خاتمه داده است که اداکردن حقوق بروش معروف باشد؛؛ زیراکه معنی معروف آنکه از نظر شرع ناجایز و منکر نباشد و از لحاظ عرف و عادت هم در آن تشدد و زیاده روی نباشد، خلاصه اینکه در بیان حقوق زن و مرد و در ارتباط به نجات از اذیت و آزار رسانی تنها تصویب قانون کافی نیست؛ بلکه به اعتبار عموم عرف و عادت دیده شود که در این باره بطرف مقابل اذیت و آزاری واقع می‌شود یا خیر و آنچه در عرف و عادت چیزهای را ضرر دهنده و اذیت کننده قرار داده‌اند، آنها ممنوع و ناجایز قرار می‌گیرند مانند: بی‌اعتنائی و بداخلاقی یا آن گونه افعال و اعمالی که از آنها به دیگران آزار و اذیت برسد که اینها عموماً در موارد قوانین مورد بحث قرار نمی‌گیرند؛ اما جمله بالمعروف تمام آنها را در بر گرفته است و بعد از آن فرمود وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ مفهوم و

مطلب مشهور آن این است که با وجود مساوی بودن حقوق طرفین خداوند متعال به مردان یکنوع تفوق و برتری بر زنان بخشیده است که در آن حکمتهای بزرگی وجود دارد و در پایان بلفظ و الله عزیز حکیم بآنها اشاره شده است. حضرت عبدالله بن عباس ﷺ مطلب این جمله را چنین بیان فرموده که خدای تعالی مردان را در مقابل زنان درجه و پایگاه های بزرگی بخشیده است بنابراین مردان باید بیشتر از زنان تحمل و بردباری داشته باشند که اگر از طرف زنان درباره ادای حقوق آنان سهل انگاری و سستی واقع بشود، مقام و منزلت و درجه آنان ایجاب می‌کند که با صبر و بردباری پیش آیند و در بجا آوردن حقوق زنان کوتاهی نورزند.(قرطبی)

اَلطَّلَاقُ مَرَّتٰنِ فَاِمْسَاكٌۢ بِمَعْرُوْفٍ اَوْ تَسْرِيْحٌ

طلاق رجعی دوبار است و بعد از آن یا طبق معمول نگهداشتن است و یا بخوبی رها

بِاِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّآ اٰتَيْتُمُوْ

ساختن است و برای شما روا نیست از آنچه بزنان داده‌اید چیزی پس بگیرید مگر

هُنَّ شَيْئًا اِلَّآ اَنْ يَّخَافَآ اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاِنْ

زنانی‌که زن و شوهر بترسند از اینکه نتوانند حکم خدا را رعایت کنند پس شما ای

خِفْتُمْ اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا

مردم‌اگر احساس خطر کردید که آن دو تا نتوانند حدود خداوندی را بر قرار کنند

فِيْمَا افْتَدَتْ بِهٖ تِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوْهَا وَ

پس‌نیست گناهی بر آنها که زن فدیه داده رها شود این حدود خدا است که از آن

مَنْ یَّتَعَدَّ حُدُوْدَ اللهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ

تجاوزنکنید و هر کس که از حدود تعیین شده خدا تجاوز کند پس همان گروه

(۲۲۹) فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهٗ مِنْ بَعْدُ حَتّٰی

ظالمان هستند. پس اگر او (بار سوم) زن را طلاق داد پس آن زن برای او حلال

تَنْكِحَ زَوْجًا غَیْرَهٗ فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا

نیست تا وقتی که به شوهر دیگر ازدواج نکند پس اگر شوهر دوم طلاق داد پس بر

اَنْ یَّتَرَاجَعَا اِنْ ظَنَّا اَنْ یُّقِیْمَا حُدُوْدَ اللهِ وَتِلْكَ

آن دو تا گناهی نیست که باهم مراجعه کنند اگر گمان می برند که حدود خداوندی را برقرار می کنند

حُدُوْدُ اللهِ یُبَیِّنُهَا لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ (۲۳۰)

و اینها حدود تعیین شده خداوند می‌باشند که آنها را برای قومی توضیح می‌دهد که بدانند.

خلاصه تفسیر

طلاق تا دوبار است پس (از دوبار طلاق دادن، دو اختیار باقی است) یا رجوع نموده زن را طبق مقررات نگهدارد و یا اینکه (رجوع ننموده بگذارد تا که عده بپایان برسد و با این روش) او را بخوبی رها کند و برای شما حلال نیست که بوقت رها کردن زنان از آنها چیزی بگیرید اگر چه آن چیزیکه می‌گیرید از آن اموالی باشد که شما در مهریه به آنها داده‌اید البته بیک صورت حلال است، و آن اینکه زن و شوهر با هم در وضعیتی قرار گیرند که هر دو احساس خطر کنند که در ارتباط بحقوق زناشوئی قوانین متعین شده خداوندی را نمی توانند اجرا کنند. اگر شما (یعنی زن و شوهر) این خطر را احساس کردید که هر دو تائی شان نمی‌توانند مقررات خداوندی را اجرا کنند پس بر هر دو گناهی نیست در (داد و ستد) آنچه زن (مالی) داده خود را رها کند (بشرطی

که اضافه از مهریه نباشد) اینها تمام احکام تعیین شده خداوندی است و شما از آنها تجاوز نکنید و هر کس که از قوانین الهی (با شکستن آنها) تجاوز کند؛ پس این قبیل اشخاص بخود ضرر می‌رسانند. پس اگر (بعد از دو طلاق) طلاق (سومی را هم) داد پس آن زن (پس از واقع شدن طلاق سوم) برای آن شخص حلال نمی‌شود مگر اینکه (علاوه از این شوهر پس از گذشت عده) با شوهر دیگری ازدواج کند، (و او بر اساس حقوق زناشوئی عمل جنسی هم با این زن انجام دهد) پس اگر (این شوهر دوم) او را طلاق داد (وعده‌اش گذشت) پس بر آن دو تا در این باره گناهی نیست که (برای بار دوم تجدید نکاح کرده) با هم مراجعه کرده باشند؛ بشرطی که هر دو نفر نسبت بخود اعتماد داشته باشند که (در آینده) مقررات خداوندی را بجا بیاورند، و این قوانین الهی است که حق تعالی آنها را برای کسانی بیان می‌فرماید که بدانند.

معارف ومسایل

در تمام قرآن احکام نکاح و طلاق در مواضع متعددی آمده است، ولی این چند آیه ذکر شده در اینجا، درباره طلاق اعتبار و ارزش قانونی را دارند که برای درک آنها نخست دانستن حیثیت و اعتبار شرعی نکاح لازم است.

اعتبار و ارزش شرعی نکاح و طلاق و نظام حکیمانه متعلق به آنها

نکاح از یک لحاظ معامله و معاهده دو جانبه‌ای است همانطوریکه معامله خرید و فروش و داد و ستد می باشد و از جهت دیگر سنت و عبادتی است بر این تمام امت اتفاق دارند که نکاح بالاتر از معاملات و معاهدات عمومی دارای یک اعتبار و ارزش شرعی عبادت و سنتی می باشد؛ بنابراین برای بسته شدن عقد و پیمان نکاح به اجماع امت

چـند شـرط الزامی است کـه در کـلیه مـعاملات خـرید و فـروش نمی‌باشند.
اول اینکه با هر زنی و هر مردی نکاح بسته نمی‌شود؛ بلکه در این باره شریعت اسلام یک قانون مستقلی دارد که مطابق به آن در بین بسیاری مرد و زن نکاح بسته نمی‌شود.
دوم اینکه برای پیمان بستن و تکمیل کـلیه مـعاملات و مـعاهدات و پیمانها هیچ گواه و شاهدی شرط نیست فقط زمانی نیاز بگـواه پـیش می‌آید که در میان دو طرف معامله اختلافی واقع بشـود ولی نکـاح چنین معامله‌ای نیست زیرا برای بسته شدن پیمان زناشوئی حضور دو گواه در جلسه عقد شرط است،لذا اگر دو نفر زن و مرد با هم ازدواج کنند و از آنها هیچ گونه اختلافی سر نزند، باز هم آن نکاح باطل و بسته نشده تلقی می‌شود مگر اینکه ایجاب و قبول آنان در محضر دو گواه انجام گیرد و سنت این است که نکاح با اعلام عمومی انجام بگیرد و همچنین آداب و شرایط دیگر هم وجود دارد که برای معامله نکـاح لازم و یا سنت می‌باشند.
امام ابوحنیفه و بسیاری دیگر از ائمه فرموده‌اند کـه اعـتبار و ارزش عبادت و سنت در نکاح، نسبت به معاملات و معاهدات دیگر غالب‌تر است و نسبت به این در قرآن و سنت شواهد و قراین زیـادی وجـود دارد. بعد از پی بردن به حقیقت اجمالی نکاح مطالبی در مورد طلاق بیان می‌گردد، حاصل و نتیجه طلاق این است که به معامله و معاهده نکاح پایان داده شود؛ همچنانکه شرع مقدس اسلام معامله و معاهده نکاح را باعتبار عبادت بودنش از کلیه معاملات دیگر بالاتر قرار داده و پایبندی زیادی برای آن قایل شده است. همچنین پایان دادن به ایـن معامله را مانند عموم معاملات داد و ستد آزاد نگذاشته که هر کس هر وقت بخواهد آنرا فسخ نموده و با دیگری آنرا منعقد کند؛ بلکه برای

این قوانین ویژه‌ای با حکمت وضع شده که در آیات ذکر شده بیان گردیده است هدف اصلی تعلیمات اسلامی این است که معامله و معاهده نکاح برای تمام عمر باشد و نباید فرصتی برای پایان دادن آن پیش آید زیرا اثر گسستن و انفصال آن منحصر به زن و مرد نمی باشد؛ بلکه گاهی منجر به تباهی و بربادی نسل و فرزندان و بسا اوقات به فساد خانواده و قبیله منتهی می‌شود و تمام اجتماع به بدترین صورتی از آن اثر پذیر خواهد شد، بنابراین تعلیمات قرآن و سنت برای بر طرف نمودن و زدودن تمام آن وجوه و اسبابی که منجر به نقض این معاهده می‌باشند نظام کاملی سامان داده و بکار برده است ما حصل تمام آن رهنمودهایی که قرآن و سنت برای هر معامله و هر حالت زن و شوهر در نظر گرفته از این قرار می باشد که این وابستگی و تعلق برای همیشه استحکام بیشتری داشته و پا بر جا بماند و نباید شکسته شود و در صورت عدم سازش نخست با تفهیم کردن و سپس با زجر و تنبیه راهنمائی شده است و اگر زمینه اختلاف گسترش پیداکرد و این روش مؤثر واقع نشد پس برای تعیین چند نفر از همان قبیله بصورت حکم و میانجی‌گر تعلیم داده که آیه ۳۵ سوره نساء حَكَماً مِنْ اَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ اَهْلِهَا برای تعیین کردن شخص ثالث چقدر فرمان با حکمتی است که اگر معامله اختلاف از افراد خانواده خارج شد بیم می‌رود که امراز این هم بالاتر برود و در دلها کدورت و ناراحتی بیشتر پدید آید.
اما بسا اوقات چنین صورتهایی پیش می‌آید که تمام کوششهای اصلاح طلبانه بی‌اثر می‌شود و بجای بدست آوردن ثمرات مطلوب نکاح اجتماع و کنار هم قرار گرفتن زن و شوهر عذابی قرار می‌گیرد، در چنین اوضاع و احوال هیچ راه و روش برای سالم ماندن دو طرف و راحت آنان بجز از پایان دادن به این روابط زناشوئی باقی نخواهد ماند از این جهت شریعت اسلام مانند مذاهب دیگر چنین شرایط مشکلی

ایجاد نکرده که رابطه ازدواج به هیچ وجه قابل فسخ نباشد بلکه قوانینی برای طلاق و بر هم زدن نکاح معین فرموده و اختیار ایقاع طلاق را تنها بدست مرد داده است، که فطرتاً نیروی عقلی و فکری و اندیشیدن و تحمل او نسبت به زن بیشتر است و این اختیار آزاد شدن را بدست زن نگذاشت تا که به سبب اثر پذیری از اندوه و ناراحتیهای موقت که در او نسبت به مرد بیشتر وجود دارد تحت تأثیر قرار گرفته موجب طلاق و فسخ نکاح نشده باشد.
اما زن را هم کاملاً از این حق محروم نگردانید که در پذیرفتن ظلم و ستم شوهر تسلیم محض شود بلکه باو این چنین حقی داد که او می‌تواند شکایت خود را در محکمه شرع اسلام تقدیم داشته و با دلایل باثبات برساند، و نکاح را فسخ یا طلاق بگیرد باز هم اختیار ایقاع طلاق را بدست مرد داد. ولی اولاً به او چنین گفت که بکار بستن این اختیار بنزد خداوند بسیار زشت و خشم و نفرت آور است. فقط در حالت اضطراری و مجبوری به آن اجازه‌داده شده است. در حدیثی دستور رسول خداﷺ چنین آمده است ابغض الحلال الی الله الطلاق یعنی ناپسندترین و زشت ترین چیز حلال به نزد خداوند طلاق است. ثانیاً این پایبندی را معین فرمود که در حالت خشم و غضب یا در حوادث ناگوار دیگر این اختیار را بکار نبرد با توجه به این حکمت است که طلاق دادن در حال حیض ممنوع قرار داده شده است، و همچنین در حالت پاکی هنگامی که با زن عمل جنسی انجام گیرد، طلاق در این حال به این خاطر ممنوع قرار گرفت که بسبب آن عده زن طولانی شده او با مشقت و سختی دچار می‌شود و بخاطر همین دو امر قرآن مجید در آیه یک از سوره طلاق فرمود: وَطَلِّقُوْهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ یعنی اگر می خواهید طلاق بدهید، پس در چنین موقع و حالتی طلاق بدهید که بلا وجه عده زن طولانی نباشد و اگر در حالت حیض ایقاع طلاق

اتفاق افتاد، آن حیض در عده بشمار نمی آید بلکه ابتدا و آغاز عده از حیض بعدی که پس از پاکی پیش بیاید و در حالت پاکی که در آن عمل جنسی انجام گرفته امکان دارد حمل قرار گرفته باشد. پس در این صورت عده تا وضع حمل طولانی خواهد شد، و در تعیین وقت طهر و پاکی برای ایقاع طلاق این حکمت هم وجود دارد که در مدت انتظار کشیدن پاکی امکان دارد خشم پائین آمده و گذشت و بخشش پا به میان نهاده اراده طلاق بپایان برسد.

پایبندی سوم این مقرر گردید که در بر هم زدن و شکستن پیمان زناشوئی و نکاح هر آن طریقه و روش متعین نشد که در عموم معاملات و معاهدات خرید و فروش بکار می‌رود که هرگاه معاهده فسخ شود، فوراً دو طرف معامله در همان آن آزاد می گردند و معامله قبلی کلاً بپایان رسیده، هر یکی آزاد است که با دیگری معاهده جدیدی بر گذار کند؛ بلکه برای قطع معامله نکاح، اولاً سه درجه بصورت سه طلاق مقرر شده و اضافه بر آن پایبندی عده مقرر گردید که تا پایان عده، بسیاری اثرات معامله نکاح باقی خواهند ماند مثلاً برای زن در این حالت نکاح دوم حلال نیست و نیز برای مرد بعضی پایبندی هست.

پایبندی چهارم این معین شد که اگر با کلمات مشخص و واضح یک یا دو طلاق داده شود با اینگونه ایقاع طلاق نکاح نشکسته است بلکه ارتباط ازدواج تا پایان عده باقی و بر قرار است که اگر مرد در حین عده، از طلاق دادن خود رجوع نمود، نکاح گذشته بقوت خود باقی خواهد ماند؛ اما اختیار این رجوع نمودن فقط با یک یا دو طلاق محدود است تا یک شوهر ظالم نتواند بظلم خود ادامه بدهد که همیشه طلاق بدهد و باز رجوع نموده زن را در قید اسارت خویش نگهدارد. بنابراین چنین دستور داد که اگر کسی طلاق سوم را هم داد،

اختیار رجوع از او سلب شد حتی اگر هر دو زن و مرد با هم راضی شده بخواهند تجدید نکاح بکنند، نمی‌توانند؛ مگر با یک صورت خاصی که در آینده بیان خواهد شد که فقط در همین صورت تجدید نکاح حلال می باشد.

حالا با دقت کامل به الفاظ آیات توجه بفرمائید. در نخستین آیه اولاً فرمود اَلطَّلاَقُ مَرَّتَانِ یعنی طلاق تا دو بار است پس در این طلاق دو مرتبه‌ای این اتصال و چسبندگی گذاشته شده که نکاح بطور کلی بپایان نرسد، بلکه تا پایان عده مرد می‌تواند رجوع نموده، زن را در نکاح خود نگهدارد و یا با عدم رجوع بگذارد که عده بپایان رسیده رابطه نکاح قطع شود همین مطلب در این الفاظ چنین بیان شده که فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوْفٍ اَوْ تَسْرِيْحٌ بِاِحْسَانٍ یعنی طبق قانون شرع، رجوع نموده، زن را در نکاح خود نگهدارد یا باز با حسن سلوک بگذارد تا عده به پایان رسیده زن آزاد گردد، و تاکنون ذکر طلاق سوم به میان نیامده در وسط مسئله دیگری را بیان فرمود که در چنین احوال عموماً آن مورد بحث قرار می‌گیرد و آن اینکه شوهر ظالم نمی‌خواهد زن را نگهداری بکند و نه در فکر ادای حقوق او می باشد.

و نه او را طلاق داده رهایش می‌کند پس زن در تنگنا قرار می‌گیرد و شوهر از این حالت اضطراری او سوء استفاده می‌کند و برای رهائی او مقداری مال یا حداقل عفو مهریه یا برگشت دادن آنرا مطالبه می‌کند قرآن کریم آنرا در آیه ۲۲ سوره بقره حرام قرار داده می‌فرماید:

وَ لاَ یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَأْخُذُوْا مِمَّا اٰتَیْتُمُوْهُنَّ شَیْئاً یعنی برای شما حلال نیست که در معاوضه طلاق از زنان مال و مهریه داده شدهٔ خود را پس بگیرید؛ البته یک صورتی از آن را استثنا فرمود که در آن برگشت دادن مهریه و یا عفو نمودن آنرا جایز قرار داد و آن اینکه زن احساس خطر کند که بوجه نفرت طبیعی نمی‌تواند حقوق شوهر را ادا کند و مردمان

دیگر هم چنین درک کنند پس در این صورت جایز است که در معاوضه برگشت دادن مهریه یا عفو آن طلاق داده شود و عوض گرفته شود پس از بیان این مسئله ضمنی طلاق سوم را چنین ذکر فرمود: فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَه مِنْ بَعْدُ حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ یعنی اگر شوهر طلاق سوم را داد (که شرعاً پسندیده نبود) پس اکنون پیمان زنا شوئی و ازدواج کلاً بپایان رسیده برای او هیچگونه اختیار رجوعی باقی نمانده است و چون او از حدود شرعی تجاوز نموده که بدون از ضرورت به ایقاع طلاق سوم اقدام کرد سزایش این است که اگر حالا آن هر دو تا زن و مرد با هم راضی شده بخواهند که تجدید نکاح بکنند باز هم نمی‌توانند زیرا برای تجدید نکاح آنان شرطی هست که زن بعد از بپایان رسانیدن عده طلاق با کسی دیگر ازدواج کند و با آن شوهر حقوق زناشوئی را بجا آورد و اگر اتفاقاً شوهر دوم هم طلاق داد و یا فوت نمود پس از تکمیل نمودن این عده می‌تواند با شوهر قبلی ازدواج نماید مطلب آخر آیه فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يَّتَرَاجَعَا همین است.

سه طلاق و احکام مفصل آن

از اندیشیدن بر روشهای قرآن این امر بروشنی کامل مستفاد می‌شود که روش اصلی طلاق شرعی، این‌است که حداکثر از دو تجاوز نکند و نوبت به طلاق سوم نرسد و در ذکر طلاق سوم بلفظ فَإِنْ پس از لفظ اَلطَّلاَقُ مَرَّتَانِ باین طرف اشاره می‌کند و اگر نه تعبیر ساده این بود که می‌فرمود الطلاق ثلث پس وقتی که این تعبیر ساده را گذاشته و فرمود الطلاق مرتان در اختیار نمودن این تعبیر اشاره روشن به این است که نباید نوبه بطلاق سوم برسد. از اینجا است که امام مالک و بسیاری از فقهای دیگر بطلاق سوم اجازه نداده و آنرا طلاق بدعت گفته‌اند و

فقهای دیگر ایقاع سه طلاق را به این شرط جایز دانسته‌اند که جداگانه هر طلاقی در پاکی دیگری داده شود و به اصطلاح فقها این طریقه به طلاق سنت تعبیر شده است ولی مطلب آن به نزد هیچ کس این نیست که باین طریق ایقاع سه طلاق مسنون و پسندیده است بلکه تعبیر به سنت بر این روش بجای بدعت به این لحاظ است که این صورت در طلاق بدعت داخل نمی باشد.

خلاصه آنچه از فرمان‌های کتاب و سنت و عمل صحابه بصورت دائم نسبت به تعداد طلاق ثابت است، از این قرار است که هرگاه چاره‌ای جز طلاق دادن باقی نماند، پس بهترین راه طلاق این است که فقط یک طلاق در حالت پاکی زن که در آن مقاربت انجام نگرفته باشد، داده شود و بعد از آن رها شود تا که ارتباط نکاح به کامل شدن عده منتهی و به پایان برسد و این روش را فقها طلاق احسن نامیده‌اند و صحابهٔ کرام آنرا بهترین روش ایقاع طلاق دانسته‌اند.

ابن ابی شیبه در مصنف خود از حضرت ابراهیم نخعی نقل فرموده که صحابهٔ کرام در واقع ساختن طلاق این را پذیرفته و می‌پسندیدند که فقط یک طلاق به زن داده شود و رها شود تا عده طلاق به سه حیض بپایان برسد و زن آزاد گردد.

و از الفاظ ذکر شده قرآن، این اجازه استنباط می‌شود که می توان تا دوبار طلاق داد ولی در لفظ مرتان به این اشاره شده است که دو طلاق در یک لفظ و بیک وقت نباید داده شود؛ بلکه در دو پاکی جداگانه باشند، از لفظ الطلاق طلاقان هم اجازه به دو طلاق ثابت می‌شود؛ ولی با آوردن لفظ مرتان به یک ترتیب و تأخیری اشاره می‌کند و از آن چنین برداشت می‌شود که دو طلاق از هم جدا باشند. مثلاً اگر کسی دو تومان یکجا به یک نفر بدهد پس آن به دو بار دادن تعبیر نمی‌شود؛ لذا مطلب از دوبار دادن که در قرآن آمده این است که در دو پاکی جدا

جدا دو طلاق داده شود.(روح المعانی)
بهر حال تا دو طلاق از الفاظ قرآن ثابت است؛ بنابراین فقها و ائمه این را به اتفاق رای در طلاق سنت داخل گفته‌اند یعنی این بدعت نیست و به ناپسند طلاق سوم درخود اسلوب قرآن اشاره‌ای روشن یافته می‌شود. لذا هیچ کس در ناپسند و غیر مستحسن بودن آن اختلافی ندارد. بلکه مبغوض و مکروه بودن آن از احادیث نبوی به ثبوت رسیده است؛ چنانکه امام نسائی بروایت محمود بن لبید نقل کرده است که اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجل طلق امراته ثلاث تطلیقات جمیعا فقام غضباناً ثم قال ایلعب بکتاب الله و انا بین اظهرکم حتّٰی قام رجل و قال یا رسول الله الا أقتله (نسائی کتاب الطلاق جلد ۲ صفحه ۹۸) آن حضرتﷺ نسبت به مردی اطلاع داده شد که او زنش را در یک جا سه طلاق داده است؛ آن جنابﷺ خشم گرفته از جای خویش برخاست و فرمود که آیا با وجودیکه من در میان شما هستم باز هم دارد به کتاب الله ملعبه و بازیچه گری می‌شود آنگاه مردی بلند شد و عرض کرد یا رسول الله او را نکشم؟ اسناد این حدیث را حافظ ابن قیم صحیح علی شرط مسلم گفته است (زادالمعاد) و علامه ماوردی در کتاب «الجوهر النقی» سند این حدیث را صحیح و ابن کثیر اسناد جید و ابن حجر رواته موثقون گفته‌اند. بنابراین همین حدیث است که امام مالک و بعضی از ائمه فقهای دیگر طلاق سوم را طلاق ناجایز و طلاق بدعت قرار داده‌اند.
امامان دیگر، اگر چه واقع کردن سه طلاق در سه طهر (پاکی) را در طلاق سنت داخل کرده و از طلاق بدعت گفتن آن خود داری کرده‌اند، اما در غیر مستحسن و ناپسندیده بودن آن هیچ کس اختلاف ندارد.
خلاصه اینکه شرع مقدس اسلام که سه درجه برای طلاق بصورت سه طلاق معین نموده است، منظورش هرگز این نیست که به اجرا در

آوردن این سه درجه لازم یا حداقل بهتر می باشد؛ بلکه منظورش این است که اولاً اقدام بطلاق یک عمل مبغوض و مکروهی است و اگر در صورت اضطرار نوبت اقدام به این کار برسد، پس کمترین مرتبه و درجه آن که یک طلاق باشد کافی است و تا پایان عده رها شود تا به همین یک طلاق رابطه زناشوئی قطع گردد و زن آزاد شده بتواند با دیگری ازدواج کند و این روش طلاق احسن گفته می‌شود و در این طریقه این حکمت و فائده هم وجود دارد که از الفاظ صریح و روشن طلاق در صورت واقع کردن یک طلاق راهی برای آشتی دو طرف باز است که قبل از پایان یافتن عده رجوع نمودن از طلاق برای ابقای نکاح کافی است و پس از پایان یافتن عده اگر چه نکاح می‌شکند و زن آزاد می‌گردد؛ ولی باز هم این گنجایش باقی است که اگر در میان زن و مرد صلح و آشتی باشد و بخواهند تجدید نکاح کنند فوراً می‌توانند تجدید نکاح کنند،اما اگر کسی به این روش طلاق احسن اکتفا نماید و در حین عده، اضافه بر آن یک طلاق صریح دیگر در الفاظ روشن واقع بکند پس او دو درجه از مسافت قطع نکاح را طی نموده است؛ اما با وجود این هنوز حق رجوع در حین عده، باقی است و بعد از پایان عده باز هم با رضایت دو طرف می‌تواند تجدید نکاح انجام گیرد؛ فرق فقط این است که شوهر با طلاق دادن دوم حلقه‌ای دیگر از زنجیر نکاح را قطع نموده بجایی رسیده که اگر اکنون یک طلاق دیگر واقع بکند پیوند زناشوئی بطور کلی قطع شده برای همیشه پایان می‌یابد.

و برای کسی که این دو درجه طلاق را طی نموده، باز هم هدایت و راهنمائی شده که فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوْفٍ أَوْ تَسْرِيْحٌ بِإِحْسَانٍ در اینجا از الفاظ فامساک بمعروف دو حکم و دستور بیان گردید. نخست اینکه در زمان عده برای رجوع کردن نیازی به تجدید نکاح نیست؛ بلکه تنها امساک یعنی رجوع از طلاق و نگهداشتن کافی است. پس اگر چنین

کرد ارتباط زناشوئی مبنی بر نکاح گذشته بر قرار می باشد. دوم اینکه در این صورت به شوهر راهنمائی شده است که اگـر اراده و نـیت او اصلاح و زندگی گذاردن با صلح و صفا باشد پس برای رجوع نمودن اقدام نماید و اگر نه بگذارد تا عده بپایان رسیده روابط زناشوئی پایان یابد و چنین نباشد که بدون از اراده و نیت سازش فقط برای پریشان و آشفته کردن زن رجوع کند.

و در مقابل امساک بمعروف کلمهٔ «اَوْ تَسْرِيْحٌ بِإِحْسَان» فرمود و معنی تسریح کشادن و رها کردن است و این اشاره بآن است که برای قـطع روابط زناشوئی بعد از طی مراحل گذشته نیازی به طلاق اضـافی یـا عمل دیگر نیست، بلکه تنها پایان یافتن عده بدون از رجوع برای آن کافی است.

امام الحدیث ابوداؤد به روایت ابورزین اسدی، نقل کرده که به هنگام نزول این آیه یکی از آن حضرتﷺ سؤال کرد که خـداونـد اَلطَّـلاَقُ مَرَّتَانِ فرمود چرا طلاق سوم را ذکر نفرمود آن جنابﷺ فـرمود کـه تسریح باحسان که بعد از این ذکر شده طلاق سوم است.

مطلب حدیث بنزد جمهور علما این است که کاری که برای جدائی کلی روابط زناشوئی بوسیله طلاق سوم انجام می‌گیرد همان کار با این طرز عمل که او در زمان عده زن رجوع ننماید، نیز انجام می‌گیرد.

و همانطور کـه هـمراه بـا امسـاک قـید بـه مـعروف را آورد و چـنین راهنمائی کرد که اگر رجوع کرده زن را نگه می‌داریـد بـاید بـا روش خوب و حسن سلوک نگهداری بشود هم چنین با تسریح قید احسان را آورده راهنمائی کرد که طلاق یک نوع بهم زدن و فسخ معامله‌ای است لذا وظیفه مرد شرافتمند این است کـه هـمانگونه کـه مـعامله و معاهده نکاح با خوشی و روش نیکو انجام داده می‌شود، هم چنین اگر نوبه به فسخ معامله و بهم زدن آن رسید، نباید آنرا با خشم و غضب و

جنگ و جدال انجام داد؛ بلکه آن هم باید با احسان و خوش رفتاری انجام داده شود که شوهر به هنگام جدائی قدری تحفه و لباس به زن داده او را از خود جدا کند و ذکر این مطلب در آیه ۲۳۶ سوره بقره چنین آمده است، وَ مَتِّعُوْهُنَّ عَلَى الْمُوْسِرِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ یعنی به زنان طلاق داده شده مقداری لباس و غیره بر اساس استطاعت و توانائی مالی خویش داده آنها را از خود جدا بسازید، و اگر شوهر بر این اکتفاء نکرد و طلاق سوم را واقع کرد و تمام آسانی‌ها و اختیارات خدا دادی را که به او سپرده شده بودند، نادیده گرفت و بدون ضرورت و بدون جهت آنها را ختم کرد پس اکنون سزای او این است که نه حق رجوع کردن را دارد و نه بدون از ازدواج زن با شوهر دیگر و رهائی از او می‌توانند با هم تجدید نکاح کنند.

اگر کسی بروشی ناپسندیده و غیر مشروع سه طلاق داد اثر آن چیست؟

جواب آن از طریق عقل و عرف آن است که جرم و گناه بودن کاری مانع از مؤثر بودن آن نخواهد شد، مثلاً قتل ناحق جرم و گناهی است اما اگر کسی را تیر یا شمیری زدند و کشتند آن قتلی محسوب می‌شود و مردن وی در این انتظار نمی‌ماند که آیا این گلوله بطریق جایز شلیک شده یا بطریق ناجایز، دزدی باتفاق مذاهب جرم و گناه می باشد اما مالی که به این طریق برده بشود از دست مالک خارج می‌گردد همین است حال همه جرائم و گناهان که جرم و گناه بودن آنها مانع از مؤثر بودن آنها نمی باشد.
مقتضای این اصول این است که نادیده گرفتن آسانی‌های خدادادی و پایان دادن به اختیار به دادن طلاق بدون از وجه و رسیدن نوبت به ایقاع سه طلاق اگر چه سبب ناراضی رسول خداﷺ است همچنانکه در روایت سابق مرقوم گردید و بنابراین به نزد جمهور امت این فعل غیر

مستحسن و ناپسند و بنزد بعضی ناجایز تلقی گردیده است. اما با وجود همه اینها، هر گاه کسی چنین اقدامی کرد، باید اثر آن همان باشد که اثر طلاق جایز است یعنی هر سه طلاق واقع می‌شود، و اختیارات رجوع کردن باقی نمی‌مانند و نیز اختیار تجدید طلاق سلب می‌گردد.

قضاوت آن حضرت ﷺ بر این گواه است که با وجود اظهار خشم و غضب هر سه طلاق را نافذ و اجرا فرمودند و واقعات زیادی از این قبیل در کتب احادیث ذکر شده است.

از جمله کتابهایی که در این باره مستقلاً به نگارش در آمده‌اند و مشتمل بر وقایع یاد شده می‌باشند، در حال حاضر کتاب **عمدة الاثاث** تالیف مولانا ابوالزاهد سرفراز بر این مسئله که بتازگی انتشار یافته است کافی است لذا در اینجا به نقل یک الی دو حدیث اکتفا می‌شود.

در حدیث محمود بن لبید که در بالا ذکر شد بیش از اندازه اظهار ناخشنودی بر ایقاع سه طلاق در یک دفعه نقل شده است تا جایی که بعضی از صحابه، مرتکب آنرا مستوجب قتل فهمیده اند. ولی باز هم در آن این منقول نیست که آن جناب ﷺ این طلاق را رجعی قرار داده، زن را باو تحویل بدهند؛ بلکه در روایت دیگر که در آینده می‌آید بصراحت آمده که همانگونه که آن حضرت ﷺ با وجود ناراضی ایقاع سه طلاق به یک بار را در حق عویمر اجرا فرمود، درباره حدیث محمود بن لبید هم، قاضی ابوبکر بن عربی چنین نقل می‌فرماید که: آن حضرت ﷺ سه طلاق او را مانند سه طلاق عویمر نافذ قرار داد اصل عبارت ملاحظه شود، فلم یرده النبی ﷺ بل امضاه کما فی حدیث عویمرالعجلانی فی اللعان حیث امضی طلاقه الثلاث و لم یرده (تهذیب سنن ابی داود طبع مصر جلد ۳ صفحه ۱۲۹ بحواله عمدة

الاثاث) یعنی آن حضرتﷺ آنرا رد نفرمود همچنانکه در حدیث لعان عویمر عجلانی آمده است که آنجنابﷺ هر سه طلاق او را اجرا فرموده و رد نکرده است.
حدیث دیگر از حضرت عایشه صدیقه در صحیح بخاری به الفاظ ذیل آمده است که ان رجلاً طلق امراته ثلاثا فتزوجت فطلق فسئل النبیﷺ اتحل للاول قال لاحتی یذوق عسیلتها کما ذاقها الاول (صحیح البخاری جلد ۲ صفحه ۷۹۱ و صحیح مسلم صفحه ۴۶۳)
مردی زنش را سه طلاق داد و آن زن با شوهری دیگر ازدواج کرد و شوهر دوم نیز او را طلاق داد از آن حضرتﷺ سوال شد که این زن برای شوهر اول حلال است (که با اوّ ازدواج نماید) آن حضرتﷺ فرمود خیر تا وقتی که شوهر دوم با او جماع نکرده از او لذت نگرفته است همانطوری که شوهر اول جماع کرده است، یعنی حلال بودن ازدواج این زن با شوهر قبلی تنها وابسته باین نیست که با شوهر دوم عقد نکاح بسته و فوراً طلاق داده بشود بدون از مباشرت بلکه پس از بسته شدن نکاح لازم است شوهر دوم با او عمل جنسی هم انجام داده باشد.
ظاهر الفاظ حدیث، بر این دلالت دارند که او سه طلاق به یک بار داده بود و در شروح حدیث، مانند فتح الباری و عمدة القاری و قسطلانی همین را مطلب حدیث تعیین کرده‌اند که او به یک بار سه طلاق داده بود، و در حدیث این داوری و قضاوت ذکر شده که آن حضرتﷺ این سه طلاق را اجرا فرموده دستور دادکه تا وقتی که شوهر دوم با او جماع نکند تنها به این طلاق دادن برای شوهر اول حلال نیست که با او ازدواج کند.
روایت سوم از عویمر عجلانی است که او در حضور آن حضرتﷺ با زنش لعان کرد و باز عرض کرد، قال عویمر کذبت علیها یا رسول الله ان

امسکتها فطلقها ثلاثاً قبل ان یا مره النبیﷺ (صحیح البخاری مع الفتح جلد ۹ صفحه ۳۰۱ و صحیح مسلم جلد ۲ صفحه ۲۸۹)
وقتی آن دو نفر از عمل لعان فارغ شدند، عویمر گفت ای رسول خداﷺ اگر من او را پیش خودم نگهدارم، پس بر او بدروغ تهمت زده‌ام و عویمر به او سه طلاق داد. پیش از اینکه آن حضرتﷺ به او دستور بدهد، و حضرت ابوذر بعد از نقل این واقعه به روایت حضرت سهل بن سعد این عبارت را اضافه نقل کرده است فانفذه رسول اللهﷺ و کان ما صنع عند رسول اللهﷺ سنة قال سعد حضرت عند رسول اللهﷺ فمضت السنة بعد فی المتلا عنین ان یفرق بینهما ثم لا یجتمعان ابدا(ابوداود صفحه ۳۰۶ طبع اصح المطابع) آن حضرت این را باجرا در آورد و آنچه در حضور آن حضرتﷺ انجام یافته است سنت قرار گرفت. سعد می‌فرماید که من در محضر آن حضرتﷺ پس از این حاضر شدم؛ درباره لعان برگذارکنندگان این طریقه رایج شد که آنان از هم جدا کرده شوند و هرگز یک جا جمع نگردند.
در این حدیث با صراحت کامل ثابت شد که آن حضرتﷺ سه طلاق دادن عویمر را که به یکبار داده بود، سه طلاق قرار داده به اجرا در آورد، و در روایت گذشته محمود بن لبید طبق روایت ابوبکر ابن عربی ذکر اجرا نمودن سه طلاق موجود است و بالفرض اگر اینها هم نمی‌بودند، باز هم در هیچ جای منقول نیست که آن حضرتﷺ اینها را طلاق رجعی قرار داده، زن را به شوهر اول تحویل داده باشند.
خلاصه از این سه حدیث ذکر شده در بالا ثابت شد که اگر چه واقع کردن سه طلاق به یکبار نزد آن حضرتﷺ مبغوض و ناپسند بود، اما در هر حال اثر آن این شد که هر سه طلاق واقع شده، تلقی گردیدند.

واقعۀ حضرت فاروق اعظم و خورده گیری بر آن همراه با جواب

از موضوع فوق الذکر ثابت گردید که از ایقاع سه طلاق به یک بار سه طلاق قرار دادن آنها داوری و قضاوت شخصی خود آن حضرتﷺ بود، اما در اینجا اشکالی بر واقعۀ حضرت فاروق اعظمرضی الله عنه وارد می‌شود که در صحیح مسلم و کتب دیگر احادیث نقل شده است و الفاظ آن بقرار زیر است:

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان الطلاق علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و سنتین من خلافة عمر طلاق الثلث واحدة فقال عمر بن الخطاب ان الناس قد استعجلوا فی امر کانت لهم فیه اناة فلو امضینا علیهم فامضاه علیهم (صحیح مسلم صفحه ۴۷۷ جلد اول) از حضرت ابن عباس نقل شده که طریقه طلاق دادن در زمان رسول خداﷺ و ابوبکر صدیق و دو سال از خلافت حضرت فاروق اعظم این بود که سه طلاق یکی قرار داده‌می شد. حضرت عمر فرمود که مردم در کاری که فرصت داشتند، عجله بکار بردند؛ پس مناسب معلوم می‌شود که ما آنرا بر علیه آنان اجرا بکنیم. پس آنجناب آنرا بر آنها اجرا کرد. این اعلام حضرت فاروق اعظم با مشوره صحابه کرام و تابعین در مجمع عمومی انجام گرفت و از هیچ یک درباره آن رد و انکاری نقل نشده است. بنابراین حافظ الحدیث امام ابن عبدالبر مالکی بر این اجماع را نقل فرموده است، در زرقانی شرح مؤطا چنین آمده است و الجمهور علی وقوع الثلاث بل حکی ابن عبدالبر الاجماع قائلا ان خلافه لا یلتفت الیه (زرقانی شرح موطا جلد ۳ صفحه ۱۶۷) جمهور امت بر وقوع سه طلاق متفق‌اند بلکه ابن عبدالبر بر آن اجماع را نقل کرده و فرموده است،که خلاف آن شاذ است که بآن توجهی نخواهد شد و شیخ الاسلام امام نووی در شرح صحیح مسلم فرموده

است که قال الشافعی و مالک و ابو حنیفه و احمد و جماهیر العلماء من السف و الخلف یقع الثلث و قال طاووس و بعض اهل الظاهر لا یقع بذلک الاواحد (شرح صحیح مسلم جلد۱ صفحه ۴۷۸) امام شافعی و امام مالک و امام ابوحنیفه و امام احمد و جمهور علمای سلف و خلف فرموده‌اند که سه طلاق واقع می‌شود و طاوس و بعضی از اهل ظاهر گفته‌اند که از آن یک طلاق واقع می‌شود) امام طحاوی در شرح معانی الاثار فرموده است، فخاطب عمر بذلک الناس جمعیاً و فیهم اصحاب رسول الله ﷺ رضی الله عنهم الذین قد علموا ما تقدم من ذلک زمن رسول الله ﷺ فلم ینکر علیه منکر ولم یدفعه دافع (شرح معانی الاثار جلد۲ صفحه ۲۹) حضرت عمر به این همه مردم را خطاب کرد در صورتیکه در بین آنان صحابه آن حضرت ﷺ رضوان الله علیهم اجمعین بودند که روش کار زمان پیغمبر ﷺ را می‌دانستند و کسی از آنان بر این ردالعمل و انکاری نشان نداد.

در واقعه مذکور اگر چه برای امت راه عمل با جماع صحابه و تابعین چنین مقرر گردید که ایقاع سه طلاق به یکبار با اینکه غیر پسندیده و سبب ناراضی رسول خدا ﷺ می باشد؛ اما اگر کسی با وجود این از روی اشتباه بآن مرتکب شد، زنش بر او حرام می‌گردد و بدون ازدواج بادیگری مباشرت و طلاق دادن او برای شوهر اول حلال نمی‌شود؛ اما از روی فکر و اندیشه و دانش در اینجا دو تا سوال پیش می‌آید: اول اینکه در نوشته‌های بالا باستناد روایات زیادی از احادیث این امر ثابت شد که خود آن حضرت ﷺ شخصاً سه طلاق را بر واقع کننده اجرا فرمود و اجازه به رجوع کردن و یا تجدید نکاح نداد. پس مقصود کلام ابن عباس، در این واقعه چه می باشد که فرمود که در عهد رسالت و صدیق اکبر و دو سال از خلافت عمر، سه طلاق یکی قرار داده‌می شد تا اینکه حضرت فاروق اعظم به واقع شدن سه طلاق قضاوت

فرمود. سوال دوم این است که اگر واقعه چنین پذیرفته شود که در عهد رسالت مآب و زمان صدیق سه طلاق یکی قرار داده‌می شد، پس فاروق اعظم چگونه آنرا تغییر داد و اگر بالفرض در این باره از او اشتباهی شد پس تمام صحابه چرا آن را پذیرفتند.

نسبت به این دو سوال از طرف فقها و محدثین جوابهای مختلفی داده شده که از آنجمله جواب درست و صحیح آن است که امام نووی در شرح صحیح مسلم بیان فرموده است، که این فرمان فاروقی و اجماع صحابه بر آن درباره یک صورت خاصی از سه طلاق می باشد و آن اینکه شخصی سه مرتبه بگوید: تو طلاقی؛ تو طلاقی؛ تو طلاقی؛ یا که بگوید: من طلاق دادم؛ طلاق دادم؛ طلاق دادم؛ و این صورت بگونه‌ای است که در معنی آن دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه این تکرار تا سه بار فقط بخاطر تأکید باشد و اراده و نیت ایقاع سه طلاق را نداشته باشد و روشن است که مطلع شدن از نیت گوینده به اقرار خود او می باشد.

چون در زمان رسول خداﷺ راستگوئی و دینداری عام و غالب بود، لذا اگر کسی پس از گفتن کلمات فوق، می‌گفت که نیت و اراده من سه طلاق نبوده است؛ بلکه من فقط بخاطر تأکید این الفاظ را تکرار کرده‌ام، آن حضرتﷺ اظهارات او را همراه با سوگند تصدیق کرده، می‌پذیرفت و آنها را یک طلاق قرار می‌داد.

و تصدیق این توجیه از حدیث حضرت رکانة می باشد که زنش را بالفظ البته، طلاق داده بود و این لفظ در محاوره و عرف عرب، برای سه طلاق گفته‌می شد. ولی سه مفهوم صریح و روشن آن نبود و حضرت رکانه گفت که نیت من از این لفظ سه طلاق نبوده است؛ بلکه هدفم واقع کردن یک طلاق بود آن حضرتﷺ او را قسم داد او قسم ادا نمود پس آن جنابﷺ آن را یک طلاق قرار داد این حدیث در سنن

ترمذی و سنن ابی داود و سنن ابن ماجه و سنن دارمی با الفاظ و اسناد مختلف نقل شده است و در بعضی الفاظ چنین آمده است که حضرت رکانه زنش را سه طلاق داده بود؛ اما ابوداؤود این را ترجیح داده است که حضرت رکانه در اصل بالفظ البته، طلاق داده بود و چون این لفظ عموماً بر سه طلاق اطلاق‌می شد، بنابراین بعضی از راویان آنرا به سه طلاق تعبیر کرده‌اند.

بهر حال از این حدیث ثابت شد که رسول خداﷺ طلاق حضرت رکانه را بعد از ادای قسم بر اینکه نیت من سه طلاق نبوده، یک طلاقی قرار داد و نیز این هم ثابت شد که او الفاظ صریح و روشن سه طلاق را نگفته بود و اگر نه احتمال نیت سه طلاق باقی نمی‌ماند و نه نیازی به سوال از آن پیش می آمد.

این واقعه این امر را روشن ساخته است که در الفاظی که دو احتمال باشد، یکی اینکه نیت سه طلاق را بکند دوم آنکه نیت یکی باشد و تکرار کلمات برای تأکید همان یکی گفته بشوند رسول خداﷺ با اعتراف به نیت دوم، همراه با قسم، آنرا یکی قرار داد؛ زیرا زمان، زمان صدق و دیانت بود و این احتمال که شاید یکی به دروغ قسم و سوگند خورده باشد، خیلی دور از ذهن بود.

در زمان صدیق و دو سال از عهد فاروق همین روش رایج ماند. سپس حضرت فاروق در زمان خویش احساس نمود که اکنون دارد معیار صدق و دیانت روی به کاهش می‌رود و موافق به پیشگوئی حدیث در آینده بیشتر کاسته خواهد شد و از طرف دیگر چنین واقعات بسیار زیادی بوقوع پیوست که گویندگان سه بار الفاظ طلاق نیت خود را به یک طلاق اظهار کردند پس احساس شد که اگر در آینده بر اظهار نمودن طلاق دهنده نیت او را پذیرفته و یک طلاق قرار داده شود، بعید نیست که مردم این آسان گرفتن شرعی را بی‌موقع بکار برند و

برای برگردانیدن زن در قبضه خود، سوگند دروغ بخورند که هدف و نیت ما یک طلاق بوده است. فراست و دوراندیشی و تیزبینی حضرت فاروق را در امور دینی صحابه باتفاق آراء پذیرفته، بر آن اجماع نمودند. این حضرات بزرگوار، مزاج شناس آن حضرتﷺ بودند و چنین پی بردند که اگر خود شخص رسول خداﷺ این وضعیت را مشاهده می‌فرمودند، حتماً او هم مدار قضاوت و داوری خود را بر نیت پنهان در دلها و اظهار صاحب واقعه قرار نمی‌داد؛ بنابراین قانون چنین تصویب شد که حالا اگر کسی لفظ طلاق را تا سه بار تکرار بکند آنها سه طلاق قرار داده می‌شوند، و این اظهار او که فقط یک طلاق نیت کرده است، مسموع نمی‌شود.

کلام خود حضرت فاروق که در این باره نقل شده، بر این مُدَّعیٰ گواه است، که فرمود ان الناس قد استعجلوا فی امر کانت لهم فیه اناة فلو امضیناه علیهم - مردم عجله کردند در کاری که برای آنان مهلتی بود پس مناسب است که ما آنرا علیه آنان اجرا کنیم.

توجیه فرمان حضرت فاروق اعظم و اجماع صحابه بر آن از روایات حدیث تصدیق و تایید می‌شود و این دو سوال هم از آن حل شدند که وقایع متعدد و اجرا نمودن وقوع سه طلاق، از لفظ «سه» از خود آن حضرتﷺ در روایات حدیث ثابت است. پس این گفته حضرت عبدالله بن عباس، چطور صحیح و درست در می‌آید که در زمان آن حضرتﷺ سه طلاق یکی قرار داده‌می شد، زیرا معلوم شد که چنین طلاقی که بلفظ سه داده‌می شد، یا به تکرار طلاق نیت سه کرده‌می شد، آن در زمان خود پیامبرﷺ هم سه قرار داده‌می شد و یک طلاق قرار دادن زمان پیامبرﷺ و صدیق وابسته به آن گونه طلاقی است که در آن تصریح و آشکار به ثلاث نباشد یا به سه طلاق اقراری نباشد. بلکه با گفتن سه، مدعی این باشد که این تکرار بخاطر تأکید بوده است،

و این سوال هم خاتمه و پایان یافت که وقتی آن حضرتﷺ سه تا را یکی قرار داده بود، فاروق اعظم چرا باآن مخالفت ورزید و چگونه صحابه کرام با او متفق شدند؛ زیرا در این صورت حضرت فاروق اعظم از بکار بردن بی‌موقع مردم نسبت به سهولت و آسانی که آن حضرتﷺ داده بود، جلوگیری کرد، معاذالله از اینکه در اینجا شائبه‌ای از مخالفت به قضاوت آن حضرتﷺ وجود داشته باشد. بدین شکل، تمام اشکالات بر طرف شدند و الحمدالله هدف و منظور در اینجا، بحث کامل مسئلهٔ طلاق ثلاث و فراگیری کل تفاصیل آن نیست؛ زیرا آن در شروح احادیث با تفصیل کامل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و بسیاری از علماء آنرا در رساله‌های مفصلی توضیح داده‌اند که برای فهم آن در اینجا همین قدر کافی است، والله الموفق و المعین.

وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ

و وقتی که شما زنان را طلاق دادید سپس به عده خود رسیدند پس آنها را حسب

اَوْ سَرِّحُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ وَّلَا تُمْسِكُوْهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوْا

دستور نگهدارید و یا آنها را بخوبی رها کنید نگه مدارید آنها را بقصد آزار رساندن

وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَه وَلَا تَتَّخِذُوْٓا اٰيٰتِ اللهِ

تابرآنها ظلم کنید و هر کس که چنین بکند او یقیناً بر خود ظلم می‌کند و قرار

هُزُوًا وَّاذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَمَآ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنَ

ندهیداحکام الهی را بازیچه و بیاد آورید احسان خدا راکه بر شما است و آنرا که بر

الْكِتٰبِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِه وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللهَ

شماکتاب و دانش نازل فرمود که بوسیله آنها شما را نصیحت می‌کند و از خدا

بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيْمٌ (۲۳۱) وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ فَبَلَغْنَ

بترسید و بدانید که خداوند بهر چیز دانا است. و هرگاه شما زنان را طلاق دادید،

اَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ اَنْ يَّنْكِحْنَ اَزْوَاجَهُنَّ اِذَا تَرَا

پس عده خود را بپایان رسانیدند، باز ندارید آنها را از اینکه به شوهران قبلی خود

ضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ ذٰلِكَ يُوْعَظُ بِهٖ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ

ازدواج کنند؛ وقتی حسب دستور با هم رضایت داشته باشند این نصیحت بکسی

يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ذٰلِكُمْ اَزْكٰى لَكُمْ وَاَطْهَرُ وَاللّٰهُ

گفته می‌شود از شما که بخدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، در این برای شما پاکی

يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ (۲۳۲)

و پاکیزگی است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

خلاصه تفسیر

وقتی که شما زنان را طلاق دادید و عده آنان نزدیک بود که بگذرد، پس شما موافق به قانون(رجوع نموده) آنها را در نکاح نگه دارید و یا موافق به قانون آنها را رها بسازید و به نیت آزار رسانی آنها را نگه مدارید تا به این اراده بر آنها ظلم کرده شود و کسی این چنین روشی رابرگزیند او بخودش ضرر می‌رساند و احکام الهی را ملعبه قرار ندهید و احسانات خدا راکه بر شما هست بیاد آورید؛ بویژه سخنهای کتاب و حکمت راکه خداوند بر شما (باین خاطر) نازل فرموده تا که بوسیله آنها به شما نصیحت بکند و از خدا بترسید و یقین کنید که الله تعالی هر چیز را کاملاً می‌داند و هرگاه شما زنانتان را طلاق دادید و آنان مدت عده خود را با تمام رسانیدند، شما آنها را از این باز ندارید که آنان با شوهران (انتخاب شده) خود ازدواج کنند زمانی که حسب

دستور با همدیگر راضی باشند، بوسیله این موضوع نصیحت کرده می‌شود کسی که به خدا و روز قیامت یقین داشته باشد و پذیرفتن این نصیحت برای شما موجب پاکی بیشتر و پاکیزگی بالاتری می باشد و خداوند متعال (مصالح شما را) می‌داند و شما نمی‌دانید.

معارف ومسایل

در دو آیه قبلی هم، مواد مهم قانون طلاق و نظام عادلانه و میانه روی آن با اسلوب و روش حکمت آمیز قرآن کریم، بیان شد.

حالا در دو آیه فوق الذکر، چند احکام و مسائل مربوط به آن نیز بیان می‌شود.

رهنمودهای ویژه رجوع نمودن یا انقطاع نکاح بعد از احکام طلاق

در آیه قبلی اولین مسئله باین نحو بیان شد که وقتی عده زنان طلاق داده شده رجعی، نزدیک به پایان برسد، شوهر به یکی از دو امر اختیار دارد یا اینکه رجوع نموده، او را در نکاح خود نگه دارد و یا اینکه رجوع نکند و بگذارد تا روابط نکاح پایان یافته او کاملاً آزاد گردد. ولی قرآن مجید اختیار این دو امر را مقید به این کرد که یا موافق به قانون او را نگهدارد و یا مطابق بقانون شرع او را رها کند.
در اینجا لفظ بالمعروف در هر دو جا جداگانه آورده به این موضوع اشاره فرمود که رجوع کردن هم دارای چندین شرایط و قواعد می باشد و همچنین رها ساختن؛ لذا هر کس که یکی از این دو امر را اختیار می‌کند، باید بر اساس قوانین شرع انتخاب کند، نه اینکه تحت تأثیر احساسات و خشم و جذبه قرار گرفته، آنرا اختیار کند.
برخی از قوانین آن دو صورت در قرآن مجید بیان شده و بقیه را آن

حضرت ﷺ با تفصیل بیان فرموده‌اند. مثلاً اگر بعد از واقع شدن طلاق بفکر عواقب ناگوار جدائی بیفتد و تصمیم بگیرد که رجوع نموده نکاح را بر قرار بدارد. پس قانون شریعت برای او این است که خشم و ناراحتی قبلی را از دل زدوده و به فکر زندگی خود با بهترین معاشرت و بجا آوردن حقوق زناشوئی باشد.

و هدفش این نباشد که زن را در اسارت نکاح نگهداشته به او اذیت و آزار برساند نسبت به این موضوع در آیه ذکر شده چنین فرموده است که وَّ لاَ تُمْسِکُوْهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوْا یعنی زنان را به این نیت در نکاح خود نگه ندارید تا بر آنان ظلم و ستم روا دارید.

قانون دوم رجوع کردن آن است که در آیهٔ ۲ سورهٔ طلاق ذکر شده که وَ اَشْهِدُوْا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ اَقِیْمُوْا الشَّهَادَةَلله دو نفر معتمد را در میان خودتان گواه مقرر کنید پس اگر نیازی به ادای گواهی افتاد، خدا را در نظر گرفته بدون ریا گواهی ادا نمایند، هدف این‌است که اگر تصمیم بر رجوع گرفتید بر این عمل دو نفر مورد اعتماد گواه بگیرید، در این، چندین نفع و سود وجود دارد یکی اینکه اگر از طرف زن بر خلاف رجوع ادعایی شد آن گواهی مورد استفاده قرار میگیرد دوم اینکه خود انسان نباید بر نفس خود اعتماد کند. اگر درباره رجوع کردن قانون گواه اجرا نشود، امکان دارد که کسی بعد از گذشتن عده هم با اراده خود و یا بر اساس وسوسه شیطان ادعاکند که قبل از گذشتن عده رجوع نموده است. برای جلوگیری از این قبیل مفاسد قرآن کریم این قانون را وضع نموده بیان کرد که اگر رجوع نمودید بر آن دو نفر مورد اعتماد گواه بگیرید.

رخ دیگر مسئله این بود که اگر با وجود مهلت عده و فرصت فکر و اندیشه باز هم تنگ دلیها و ناراضی‌ها پایان نیافت و هدف قطع کلی روابط زناشوئی شد چون این صورت خطر زیادی را در بر دارد که

شور و احساسات دشمنی و انتقام جوئی تحریک شود و تأثیر آنها از آن دو نفر تجاوز کرده بدو قبیله سرایت کند و سرانجامی خطرناک برای طرفین قرار بگیرد بنابراین برای انسداد و جلوگیری از آن اجمالاً فرمود: اَوْسَرِّحُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ یعنی اگر هدف رها کردن و قطع ارتباط زناشوئی است آن نیز بر اساس قانون باشد، مواردی از این قانون نیز مفصلاً در قرآن وجود دارد و بقیه موارد آن با تفصیل از قول و فعل آن حضرت ﷺ ثابت است مثلاً در آیه ۲۲۹ سوره بقره پیش آمده بود که وَ لاَ یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَاْخُذُوْامِمَّا اٰتَیْتُمُوْهُنَّ شَیْئاً یعنی بدون عذر شرعی اینطور نکنید که از زن در عوض دادن طلاق وسایل و اثاثیه‌ای که باو داده‌اید یا مهریه را پس بگیرید یا معاوضه دیگر از او طلب کنید.

و در آیه بعد از این فرموده وَ لِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوْفِ حَقاً عَلَی الْمُتَّقِیْنَ برای همه زنان طلاق داده شده، چیزی جهت استفاده برای آنان موافق قانون بر کسانی که از خدا می‌ترسند، تعیین و مقرر شده است و تفسیر آن چیز مورد استفاده این است که به هنگام جدائی، مقداری پول نقد به زن طلاق داده شده، بصورت تحفه و هدیه و یا حداقل یک دست لباس بدهد. در این باره برای زن طلاق داده شده بر ذمه شوهر طلاق دهنده قدری حقوق واجب و لازم است، و برخی دیگر بطور احسان بر او عایدشده است و این خود یک تعلیم و آموزش پاکیزه‌ای است، برای بالا بردن اخلاق نیکو و حسن معاشرت و در این باره به این راهنمائی شده که همانگونه که نکاح معامله دو جانبه‌ای است، هم چنین طلاق، هم فسخ و بهم زدن معامله‌ای است که نباید آن موجب جنگ و جدال و عداوت و دشمنی قرار بگیرد و قطع معامله هم باید با روش خوب انجام گیرد که پس از وقوع طلاق چیزی جهت استفاده برای زن طلاق داده شده داده بشود، و تفصیل آن از این قرار است که در ایام عده او را از خانه خود بیرون نرانند بلکه او را

بگذارد تا که عده او در آنجا بپایان برسد و در این زمان نیز نفقهٔ او را بر عهده بگیرد و اگر تاکنون مهریه او را ادا نکرده و خلوت انجام گرفته است مهریه کامل او را بدهد و اگر قبل از خلوت بااو، طلاق داده است، نصف مهریه را با خوشرویی بپردازد. همه اینها حقوق لازمه‌ای هستند که طلاق دهنده بطور اجبار باید آنها را ادا کند و مستحب و افضل این‌است که به زن طلاق داده شده بهنگام جدائی قدری پول نقد یا حداقل یک دست لباس داده، او را از خود جدا کند سبحان الله! که چقدر تعلیم و آموزش پاکی است که چیزهایی که از روی عرف سبب جنگ و درگیری و منجر به نابودی و هلاک قبیله‌ها می‌باشند، تبدیل بشادی و خوشحالی و دوستی همیشگی آنها می‌گردند، بعد از بیان همه این احکام فرمود: وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَه یعنی کسی که بر خلاف این حدود مقررهٔ خداوندی رفتار کند، برخود ضرر و زیان وارد کرده است و روشن‌است که دربارگاه الهی در قیامت از هر ظلم و ستم انتقام گرفته خواهد شد و تا زمانی که داد مظلوم از ظالم گرفته نشود، او نمی‌تواند به جلو قدم بر دارد.

و اگر در این جهان هم با بصیرت و تجربه بیندیشید بنظر می‌رسد که بظاهر ظالم بر مظلوم ستم کرده و دل خود را سرد می‌کند؛ اما نتایج بد آن در این جهان هم او را بیشتر ذلیل و خوار می‌کند. چه او درک کند یا خیر؛ بیشتر در چنین آفت هایی مبتلا می‌شود که نتیجه ظلم را در دنیا هم خواهد چشید. آنرا شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة چنین فرموده است:

پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد
بر گردن وی بماند و بر ما بگذشت

این اسلوب حکمت آمیز و طرز بیان ویژه قرآن است که قانون را مانند قوانین تعزیرات جهانی بیان نمی‌کند؛ بلکه به روش تربیت و آموزش

دهنده حکمت و مصلحت آنرا نیز در ضمن بیان قانون توضیح می دهد و ضرر و زیان مخالفین را در چنان سلسله‌ای بیان می کند که با دیدن آنها هیچ انسانی با بودنش در مقام انسانیت نتواند بر انجام آن جرائم اقدام کند و پس از بیان هر قانون به خوف از خدا و حساب آخرت تذکر می دهد.

نکاح و طلاق را بازیچهٔ سرگرمی قرار ندهید

مسئله دیگری که در این آیه بیان شده است این است که آیات خدا را بازیچه قرار ندهید؛ میفرماید: وَ لاَ تَتَّخِذُوْا آیٰتِ اللهِ هُزُواً یکی از تفسیرهای بازیچه سرگرمی قرار دادن این است که بر خلاف حدود و شرایط تعیین شده خداوند متعال در نکاح و طلاق عمل بشود.
و تفسیر دیگر آن از حضرت ابوالدرداء رضی الله عنه چنین آمده است که در زمان جاهلیت بعضی مردم طلاق می داد یا غلام و برده آزاد می کرد و منکر می شد و می گفت که من با شوخی چنین گفته‌ام؛ هدف و نیت من طلاق یا عتاق نبوده است. بررد این اعمال آنها این آیه نازل گردید و قضاوت کرد که اگر کسی صیغه طلاق یا نکاح را در حالت شوخی و مسخره بکار برد آن اجرا می گردد. عذر نداشتن نیت از او شنیده نخواهد شد. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است که: سه امر و کار بگونه‌ای هستند که در آنها شوخی و جدی برابر است طلاق، عتاق، نکاح (اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس و ابن المنذر عن عبادت بن الصَّامت)
و از حضرت ابوهریره رضی الله عنه در همین حدیث این الفاظ هم نقل شده که ثلاث جدهن جد و هزلهن جد النکاح و الطلاق و الرجعة یعنی سه چیز بگونه‌ای است که گفتن آنها با قصد و اراده و با شوخی برابر است، نکاح و طلاق و رجعت (مظهری)
در این سه چیز حکم شرعی از این قرار است که اگر دو نفر زن و مرد

بدون قصد و اراده نکاح با شوخی در جلوی دو نفر گواه به نکاح خود با همدیگر ایجاب و قبول کردند، نکاح بین آنان منعقد می‌گردد و هم چنین اگر بدون قصد به شوخی به لفظ صریحی طلاق داد طلاق واقع می‌شود و یا طلاق دهنده در صورتی که طلاق رجعی داده باشد با شوخی رجوع بکند، رجوع او متحقق و ثابت می‌شود و نیز اگر کسی برده و غلامی را به شوخی آزاد بکند او آزاد می‌گردد؛ شوخی و خنده عذری قرار نمی‌گیرد پس قرآن کریم بعد از بیان این حکم با روش و اسلوب خاص خود به انسان درس خوف آخرت و اطاعت خدا را داد و فرمود: وَاذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنَ الْكِتٰبِ وَ الْحِكْمَةِ يَعْظِكُمْ بِهٖ وَ اتَّقُوااللهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ یعنی یاد کنید نعمت خدا را که بر شما نازل کرد و یاد کنید آن نعمت خصوصی را که بصورت کتاب و حکمت به شما داده شد و بفهمید که خداوند متعال هر چیز را کاملاً می‌داند و از نیت و اراده‌های پنهان دلهایتان آگاه است؛ بنابراین اگر می‌خواهید که زن را طلاق داده، آزاد کنید پس در نظر داشته باشید که این اقدام شما بخاطر نجات و رهائی دو طرف از نزاع و درگیری و ظلم و حق تلفی باشد، و سعی کنید که هدف از آن انتقام جوئی در اثر خشم و یا تذلیل و رسوا نمودن زن و یا اذیت و آزار رساندن به او نباشد.

اصل در طلاق این است که صریح و رجعی داده شود

مسئله سوم که در این آیه به آن اشاره شده و از نظر شریعت و سنت هم اصل همان است این است که اگر کسی بر طلاق دادن مجبور باشد، در الفاظ صاف و صریح یک طلاق رجعی بدهد تا در زمان عده حق رجعت باقی بماند و چنین الفاظی نگوید که فوراً تعلق زناشوئی قطع بشود که در اصطلاح به آن طلاق بائن می‌گویند و نه نوبت به سه طلاق

برسد که بعد از آن تجدید نکاح حرام گردد.
این اشاره از لفظ مطلق و بدون از قید طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ فهمیده شد؛ زیرا حکمی که در این آیه نشان داده شده، اگر چه برای طلاق رجعی با یک و یا دو تا است و این حکم بائن و یا طلاق ثلاثه نیست، اما قرآن آنرا مقید ذکر نکرده، به این اشاره فرمود که در اصل طلاق مشروع فقط یک طلاق رجعی است و صورتهای دیگر آن از کراهیت، خالی نیستند.

جلوگیری زنان طلاق داده شده، از اینکه طبق رضای خود ازدواج کنند بدون از وجه شرعی حرام است.

در آیه دوم، آن رواج ظالمانه و نارروایی که عموماً با زنان طلاق داده شده، انجام می‌گرفت، ممنوع قرار داده شد و آن جلوگیری از ازدواج دوم بود؛ شوهر قبلی هم عموماً زن طلاق داده شده خویش را از اینکه در نکاح دیگری برود، جلوگیری می‌کرد و آن را خلاف عزت خویش تلقی می نمود و در بعضی قبایل، اولیای دختر هم او را از ازدواج دوم جلوگیری می‌کردند تا بتوانند بر ازدواج او برای خود مبلغی دریافت نمایند، و بسا اوقات زن طلاق داده شده، به ازدواج شوهر قبلی خویش راضی‌می شد. اما اولیاء و نزدیکان او با آن شوهر بخاطر اینکه زن را طلاق داده است دشمن‌می شد ند؛ لذا با وجود رضایت طرفین‌از ازدواج آنها مانع‌می شد ند. جلوگیری زنان آزاده از اینکه طبق رضای خویش ازدواج کنند، چه از طرف شوهر قبلی و چه از طرف اولیای زن، ظلم بزرگی است که در این آیه محکوم گردیده است.
شأن نزول آیه واقعه‌ای از این قبیل می باشد؛ چنانکه در صحیح بخاری آمده است که حضرت معقل بن یسار خواهر خود را به عقد کسی در آورده بود و او طلاق داد وعده‌اش هم بپایان رسید؛ اما

پشیمان شد و خواست که تجدید نکاح کند؛ خواهر حضرت معقل که زن قبلی او بود، راضی بود. ولی وقتی که او این جریان را با حضرت معقل در میان گذاشت، حضرت معقل که در اثر طلاق دادن او بخشم آمده بود، گفت: من عزت و احترام ترا بجا آوردم و خواهرم را به عقد تو در آوردم؛ ولی تو در مقابل چنین قدردانی کردی که او را طلاق دادی و باز پیش من آمده‌ای که بار دوم او را به عقد تو در آورم؟ به خدا سوگند او بار دوم در نکاح تو در نخواهد آمد. و همینگونه واقعه دیگری با دختر عموی حضرت جابر بن عبدالله اتفاق افتاد که درباره این واقعات آیه ذکر شده، نازلُ گردید و در آن واقعه معقل و جابر را نکوهش نموده، عمل شانرا ناجایز قرار داد. صحابهٔ کرام عاشقان راستین خدا و رسول اوﷺ بودند؛ لذا با شنیدن این آیه، تمام خشم حضرت معقل فرو نشست. پیش آن شخص رفته خواهر خود را با او عقد بست و کفاره قسم خود را ادا نمود و نیز حضرت جابر بن عبدالله نیز موافق باین دستور عمل کرد. در خطاب این آیه شوهر قبلی که طلاق داده و اولیای هر دو داخل اند و به آنها دستور داده شد که فَلاَ تَعْضُلُوْهُنَّ اَنْ یَّنْکِحْنَ اَزْوَاجَهُنَّ اِذَاتَرَاضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ یعنی زنان طلاق داده شده را از اینکه با انتخاب خویش با شوهران ازدواج کنند، جلوگیری مکنید، و آنان چه شوهران قبلی باشند که آنها را طلاق داده‌اند و چه مردان دیگر اما با وجود این این شرط هم مقرر گردید که اِذَاتَرَاضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ یعنی وقتی که مرد و زن طبق قانون شرعی با هم راضی باشند، شما از نکاح ایشان مانع نباشید. در این شرط باین اشاره شده است که اگر هر دو با هم راضی نباشند، و کسی دیگر بخواهد آنها را اجبار کند، همه میتوانند جلوی این را بگیرند و همچنین اگر آنها با هم راضی باشند؛ اما نکاح طبق قوانین شرع نباشد، مثلاً بخواهند که بدون تجدید نکاح، با هم مانند زن و شوهر زندگی

بگذارند یا بعد از طلاق ثلاثه بخواهند که به طریق نامشروع ازدواج کنند یا در ایام عده تصمیم بر ازدواج شوهر دیگر داشته باشند، پس تمام مسلمانان بویژه کسانی که رابطه و تعلق این مرد و زن با آنها است، حق جلوگیری را دارند. بلکه باندازه توانائی و قدرت، جلوگیری واجب است. همچنین اگر دختری خواست که بدون اجازه اولیای خود با غیر کفو یا بر کمتر از مهر مثل ازدواج کند و از آن بر طائفه ننگ وارد می‌شود، اولیا حق جلوگیری از آنرا دارند؛ زیرا این رضایت طبق قانون شرع نیست پس در این صورت اولیای دختر می‌توانند از این ازدواج جلوگیری بکنند، از لفظ تَرَاضَوْابا این نیز اشاره شده است که نکاح دختر عاقل و بالغ بدون رضا و اجازه او منعقد نمی‌گردد.

در آخر و پایان آیه سه جمله بکار رفته است: یکی ذٰلِكَ يُوْعَظُ بِهٖ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ یعنی این احکام برای کسانی هستند که بر خدا و روز قیامت ایمان دارند، در اینجا اشاره شده است که نتیجه لازمی ایمان به خدا و روز قیامت این است که انسان به احکام الهی کاملاً پایبند باشد و کسانی که در پیروی از این احکام کوتاهی می‌نمایند متوجه باشند که در ایمان آنها خللی هست.

جمله دوم این بود که فرمود: ذٰلِكُمْ اَزْكىٰ لَكُمْ وَ اَطْهَرُ یعنی پایبندی با این احکام وسیله پاکی و پاکیزگی شما است.

در این جمله به این اشاره شده است که نتیجهٔ خلاف ورزی به آنها آلودگی به نجاست گناهها و فتنه و فساد است؛ زیرا اگر دختر جوان عاقل و بالغ، مطلقاً از نکاح جلوگیری شود، از یک طرف بر او ظلم و حقش تلف شده است و از طرف دیگر عفت و پاکدامنی او در خطر قرار می‌گیرد. سوم اینکه، اگر خدای ناخواسته او به گناهی مبتلا گردد و بال آن بر ذمه و گردن کسانی خواهد بود که از نکاح او مانع شده اند و قبل از عذاب آخرت، احتمال زیادی می‌رود که آلوده شدن این زنان

در مانده، در خود مردان جنگ و جدال و قتل و قتالی راه اندازد؛ آنچنانکه شبانه روز مشاهده است. پس در این صورت این عمل آنان، پیش از آخرت در خود دنیا هم و بالی قرار می‌گیرد و اگر از مطلق ازدواج او را باز نداشت، اما بر خلاف رضای او، او را به نکاح شخص غیر مورد پسندش اجبار کرد، نتیجه آن هم اختلاف دائمی و فتنه و فساد و خلع و طلاق خواهد شد که اثرات ناگوار آن ظاهراند، بنابراین گفته شد که باز نداشتن آنان از ازدواج با شوهران مورد پسند و تصویب خودشان وسیله پاکیزگی شما است.

جمله سوم، این را فرمود که وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُوْنَ یعنی مصالح شما را خدا می‌داند و خود شما نمی‌دانید منظور از این فرمان اینکه آن کسانی که این زنان طلاق داده شده را از نکاح و از ازدواج باز می‌دارند به فکر خود مصالح و منافعی را در نظر می‌گیرند؛ مانند عزت و غیرت یا اینکه در عوض ازدواج مقداری نفع مادی گیرشان بیاید. لذا خداوند برای ازالهٔ این تلبیس ابلیس و اندیشهٔ مصلحت بیجا، فرمود که: خداوند ازمصالح و منافع شما کاملاً آگاه است و با در نظر گرفتن آنها حکم صادر می‌فرماید و چون شما از حقایق امور و سرانجام معاملات، آگهی و اطلاع ندارید. گاهی بنابر اندیشه ناتمام و رای ناقص خود، چنین چیزهائی را موجب مصلحت و نفع قرار می‌دهید که بر عکس، آنها باعث نابودی و هلاکت شما قرار می‌گیرند. آن عزت و حمیتی راکه شما در نظر گرفته‌اید، با بیرون آمدن زنان طلاق داده شده، ممکن است ازبین برود، و تصورات ناجایز مادی امکان دارد شما را در چنان فتنه و جنجالی بیفکند که احتمال دارد با خطرات جانی و مالی همراه باشد.

اصول حکمت آمیز و بی‌نظیر قرآن کریم در قانون گذاری و اجرای آن

در اینجا قرآن کریم یک قانون تصویب کرد که جلوگیری زنان طلاق داده شده، از ازدواج مورد پسند و دل خواه خودشان، جرمی است و بعد از بیان این قانون به خاطر تسهیل در عمل و آماده ساختن اذهان عمومی برای آن سه جمله بیان فرمود که در نخستین جمله از آنها، انسان را از حساب روز قیامت و سزای گناهان ترسانیده، برای عمل بر این قانون آماده کرد.

در جمله دوم مفاسد و زیانهای تخلف از این قانون را که برای انسانیت پیش می‌آیند، نشان داده، او را بر پایبندی قانون وادار نمود و در جمله سوم فرمود که: مصلحت خود شما هم در پایبند بودن به قانون تصویب شدهٔ خداوندی است و مصالح شما که در ممانعت به آن در نظر دارید نتیجه کوتاه فکری شما و بی‌اطلاعی از عواقب آن است.

این اسلوب و طرز بیان قرآن مجید تنها در اینجا نیست؛ بلکه در بیان تمام احکام می باشد که همراه با بیان یک قانون از خدا و حساب و عذاب آخرت تهدید می‌شود و جملات اِتَّقُوْا اللهَ یا اِنَ اللهَ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ یا اِنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ و غیره در جلو یا عقب آن آمده است، قرآن کریم برای تمام جهان و نسلهای آینده تا قیامت کامل ترین نظام زندگی و قانون است که محتوی تمام شعب و شاخه های زندگی است، و در آن مباحث حدود و تعزیرات وجود دارد اما طرز بیان آن از کتب قوانین جهان مختلف و جدا است که طریقه آن بجای حاکمانه و فرماندهی مربیانه و حکمت آمیز است و در آن، با بیان هر قانون، سعی شده که هیچ انسانی بر خلاف این قانون راه نرود تا مستحق سزا نشود؛ مثل حکومتهای جهان نیست که قانونی بتصویب برساند و اعلام دارد که هر کسی بر خلاف این عمل کند، بسزای خود

خواهد رسید.

علاوه برآنچه بیان گردید، نفع بسیار بزرگ و عمیقی که از این روش و طرز بیان خاص قرآن مجید، در مورد بهره برداری است، این است که انسان پس از دیدن و شنیدن آن، فقط به این خاطر پایبند آن نمی باشد که اگر از آن مخالفت کند، در دنیا به او سزا و مجازاتی می‌رسد؛ بلکه بالاتر از سزای دنیا، بفکر ناراضی خدا و عذاب آخرت می افتد، و با توجه باین اندیشه و فکر، ظاهر و باطن و نهان و آشکاراو، یکسان می شود و او در جا و مکانی که مامور ظاهری و پلیس سری هم دسترسی نداشته باشد، نمی‌تواند از قانون سرپیچی کند زیرا او معتقد است که خداوند هر جا و در هر مکان حاضر و ناظر و از ذرات هم با خبر و آگاه است.

از اینجا بود که هر مسلمانی پایبندی به اصول تعالیم قرآن را که برای معاشرت آماده کرده بود،مقصد حیات وزندگی خویش تصور می کرد.امتیاز نظام حکومت قرآن این است که در آن از یک جانب حدود و قیود قانون ذکر شده و از جانب دیگر بوسیله ترغیب و ترهیب آنچنان سطح اخلاق و کردار انسان ارتقا داده می‌شود که حدود و قیود قانون برای او امور طبیعی قرار می‌گیرند و انسان در برابر آنها تمام جزئیات و خواهشات خویش را پشت سر می‌اندازد، و اگر قدری بتاریخ دولتها و ملتها بنظر عمیق بنگرید و در آن وقایع جرم و سزاها را بررسی بکنید معلوم خواهد شد که هیچ فرد یا ملتی گاهی تنها از قانون اصلاح نشده است و هم چنین‌گاهی تنها بوسیله پلیس و ارتش جرائم ریشه کن نمی‌شوند مگر اینکه خوف و عظمت الهی بر قلب مستولی گردد، و در اصل آنچه مانع جرائم است ترس از خدا و خوف سزای آخرت است و اگر این نباشد هیچ کس نمی‌تواند دیگری را از عصیان و گناهان برهاند.

وَالْوَالِدٰتُ يُرْضِعْنَ اَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ
مادران شیر بدهند بفرزندان خود تا دوسال کامل کسی که بخواهد که کامل کند
اَرَادَ اَنْ يُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ ط وَعَلَى الْمَوْلُوْدِ لَه رِزْقُهُنَّ وَ
مدت شیرخوارگی را و بر صاحب فرزند یعنی پدر هست نفقه و لباس آن زنان
كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ ط لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ اِلَّا وُسْعَهَا ج
موافق قانون مکلف نمی‌گردد هیچکس مگر بقدر گنجایش او ضرر داده نمی‌شود
لَا تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُوْدٌ لَّه بِوَلَدِه ق وَعَلَى
مادر بخاطر فرزندش و نه آنکه صاحب فرزند است یعنی پدر به فرزندش و بر
الْوَارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ فَاِنْ اَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ
وارثان‌هم‌همین لازم است پس اگر خواستند مادر و پدر که از شیر باز دارند در
مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ط وَاِنْ اَرَدْتُّمْ اَنْ
همین‌دو سال با رضایت و مشوره هیچ گناهی بر آنان نیست و اگر بخواهید شما
تَسْتَرْضِعُوْٓا اَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِذَا سَلَّمْتُمْ مَّآ
مردمان که شیر بدهید بوسیله دایه به فرزندان خویش بر شما هم گناهی نیست
اٰتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوْفِ ط وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ بِمَا
وقتی‌که تحویل بدهید آنچه مقرر کردید موافق به قانون و از خدا بترسید و بدانید
تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ (۲۳۳)
که خدای تعالی تمام اعمال شمارامی‌بیند.

خلاصه تفسیر

مادران به فرزندان خویش تا دوسال کامل شیر بدهند (این مدت برای کسی است) که بخواهد مدت شیر خوارگی را تکمیل کند و نان و لباس آن مادران موافق قانون بر عهده کسی است که فرزند از او است و به کسی بالاتر از توانائی او حکم داده نمی‌شود و نباید بمادر درباره فرزندش تکلیف داده بشود و نه به پدر در حق فرزندش زیان داده شود(و اگر پدر زنده نباشد پس انتظام پرورش فرزند) مانند طریق یاد شده بر عهده محرم خویشاوند است (که شرعاً مستحقق ارث فرزند است) باز بدانید که اگر مادر و پدر هر دو پیش از بپایان رسانیدن دو سال خواستند که کودک را از شیر باز دارند با رضایت و شور دو جانبه پس بر آن دو تا گناهی نیست و اگر شما (با وجود مادر و پدر بنابر مصلحت لازم مانند اینکه شیر مادر موافق به طبع بچه نیست بلکه موجب زیان او است) بخواهید که بچه را بوسیله دایه شیر بدهید باز هم بر شما هیچ گناهی نیست بشرطی که آنچه قرار داد شده موافق بقانون بآنها پرداخت کنید و از خدا بترسید و یقین داشته باشید که خداوند کارهای شما را کاملاً می‌داند.

معارف ومسایل

در این آیه احکام رضاعت یعنی شیر دادن به بچه‌ها ذکر شده است، و در آیه‌های ما قبل از این و نیز بعد از این، احکام طلاق ذکر شده اند و احکام رضاعت در وسط باین مناسبت ذکر گردیده که عموماً بعد از طلاق، مسئله پرورش و شیر دادن بچه‌ها مورد بحث و سؤال قرار می‌گیرد و در آن نزاع و درگیری و فتنه و فساد بر پا می‌شود، بنابراین در این آیه، چنان احکام میانه رو و معتدل بیان گردید که برای مرد و زن

هر دو سهل و مناسب می‌باشند؛ برابر است که این مسئله شیر دادن یا از شیر باز گرفتن در حال قیام نکاح باشد یا بعد از طلاق؛ در هر دو صورت چنان نظامی نشان داد که از آن راهی برای درگیری و نزاع یا ظلم و تعدی بر دیگری باقی نماند، مثلاً در اولین جمله از آیه فرمود: وَ الْوَالِدٰتُ يُرْضِعْنَ اَوْلاَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ اَرَادَ اَنْ يُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ یعنی مادران به فرزندان خود تا دو سال کامل شیر بدهند؛ مگر اینکه عذر قوی پیش از دو سال بر فطام و باز گرفتن از شیر تحت فشار قرار بدهد، از این چندین مسئله متعلق به احکام رضاع مستنبط می‌گردد.

شیر دادن برگردن مادر واجب است

نخستین مسئله اینکه شیر دادن برگردن مادر از نظر دینداری واجب است و اگر مادر بدون از عذر فقط بخاطر ناراضی بودنش یا به سبب ضدیت از شیر دادن خود داری بکند گناهکار می‌شود و تا زمانی که در نکاح شوهر باشد، نمی‌تواند در عوض شیر دادن از او مزد و اجرت بگیرد زیرا این وظیفه او است.

مدت کامل رضاعت و شیر دادن

مسئله دوم این معلوم شد که مدت کامل رضاعت یعنی شیر دادن دو سال است و تا وقتی که عذر، موجه نباشد، باید که این حق بچه را که دو سال است تکمیل نمود از مطلب فوق معلوم گردید که مدت کامل شیر دادن به بچه‌ها دو سال است، و پس از آن نباید به آنها شیر داده بشود البته امام اعظم ابوحنیفه باستناد بعضی آیات و احادیث فرموده که اگر به بچه‌ای ظرف دو سال و شش ماه شیر داده شود، احکام رضاع ثابت می‌شوند. لذا اگر بنابر عذری مانند ضعف کودک و غیره چنین کرده شد گناهی لازم نمی‌آید اما بعد از دو سال و شش ماه شیر دادن

مادر به کودک باتفاق حرام است.

و در جمله دوم آیه فرمود: وَ عَلَى الْمَوْلُوْدِلَه رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ لاَ تُكَلَّفُ نَفْسٌ اِلاَّ وُسْعَهَا یعنی نان و لباس مادران شیرده موافق به قانون بر گردن پدر است و بکسی چنین دستوری داده نمی‌شود که نتواند از عهدهٔ آن بر آید. در اینجا نخستین امر مورد توجه و اندیشه این است که قرآن برای مادران لفظ والدات را بکار برد؛ ولی در حق پدر بجای لفظ مختصر والد مولودله فرمود در صورتی که در آیه ۳۳ سوره لقمان لفظ والدهم بکار برده شده است، چنانکه می فرماید: لاَيَجْزِىْ وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهٖ پس لفظ اَلمَوْلُوْدِ لَه بجای والد سرّ خاصی دارد و آن این است که تمام قرآن دارای طرز بیان و اسلوب خاصی است که او مانند دولتهای دنیا تنها قانون بیان نمی‌کند بلکه قوانین را در صورت و شکل تربیت و دلسوزی بیان می‌فرماید و چنان بیانی بکار می‌برد که پذیرفتن قانون و عمل بر آن آسان باشد.

در اینجا وقتی که نفقه فرزند بر گردن پدر نهاده شد، در صورتی که او متاع مشترک پدر و مادر هر دو تا است امکان داشت این فرمان بر پدر قدری سنگین قرار بگیرد؛ بنابراین بجای والد لفظ مولود له را بکار برده (که کسی که فرزند از او است) به این اشاره فرمود که اگر چه در تولید بچه شرکت پدر و مادر هر دو لازمی است، اما فرزند از پدر گفته می‌شود و نسب از او جریان می‌یابد پس وقتی فرزند از او محسوب گردید، نباید مسئولیت نفقه فرزند بر او سنگین قرار بگیرد.

شیر دادن به فرزند برگردن مادر و نفقه و ضروریات او بر گردن پدر است

مسئله سوم از نظر شرع، از این آیه این معلوم گردید که اگر چه شیر دادن برگردن مادر لازم است اما نان و نفقه و ضروریات زندگی مادر بر گردن پدر می باشد و این مسئولیت تا زمانی است که مادر در نکاح یا

عده پدر باشد و بعد از طلاق و پایان عده نفقه زناشوئی به پایان می‌رسد، اما معاوضه شیر دادن باز هم بر گردن پدر لازم می‌ماند.(مظهری).

نفقهٔ زن بر گردن شوهر مناسب به حیثیت شوهر یا زن است

این مسئله، متفق علیه است که اگر زن و شوهر هر دو، ثروتمند و سرمایه‌دار باشند، نفقهٔ ثروتمندی واجب می باشد و اگر هر دو مستمند و نادار باشند، نفقه در حد توان آنان واجب می‌شود. اما اگر وضعیت مادی آن دو تا با هم مختلف باشد نسبت به این مسئله، فقها اختلاف نظر دارند. صاحب هدایه، موافق به قول خصاف چنین فتوی داده است که اگر زن فقیر و شوهر، ثروتمند باشد، نفقهٔ معتدل و میانه، واجب می‌شود که از نفقه فقیران بیشتر و از ثروتمندان کمتر باشد و نزد امام کرخی وضعیت شوهر در نظر گرفته می‌شود و در فتح القدیر، نسبت به این مسئله فتاوای بسیاری از فقها نقل شده است.(فتح جلد ۳ صفحه ۴۲۲).

در آیه مذکور بعد از بیان احکام، فرمود لاَ تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَ لاَ مَوْلُوْدٌ لَّه بِوَلَدِهٖ یعنی در مشقت انداختن مادری بخاطر فرزندش جایز است و نه در مشقت انداختن پدری. مقصود این است که پدر و مادر با هم لج نکنند، مثلاً اگر مادر از شیر دادن معذور باشد و پدر با وجود عذر او، او را اجبار کند که چون این فرزند او است او باید شیرش بدهد؛ لذا او اجبار شده شیر بدهد یا اینکه پدر مفلس و نادار باشد و مادر هیچگونه عذری نداشته باشد ولی باز هم به این خاطر از شیر دادن بچه انکار می‌کند که این فرزند پدر است، او باید برای شیر دادنش اقدام بکند پس او مجبور شده کسی را برای شیر دادن بچه به اجاره بگیرد.

تفصیل اجبار و عدم اجبار مادر بر شیر دادن

مسئله پنجم از جمله لاَ تُضَاۤرَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا این معلوم شد که اگر مادر از شیر دادن به بچه، بنابر عذری انکار کند، برای پدر جایز نیست که او را تحت فشار قرار بدهد ولی اگر بچه شیر زن دیگری یا حیوانی را نمی‌خورد مادر بر شیر دادن به او اجبار می‌گردد، و این مسئله از جمله وَ لاَ مَوْلُوْدٌ لَّه معلوم شده است.

زن تا وقتی که در نکاح پدر است نمی‌تواند بر شیر دادن فرزندش از او اجرت مطالبه بکند و بعد از طلاق و بپایان رسیدن عده مطالبه می‌کند).

مسئله ششم این معلوم شد که اگر مادر بر شیر دادن اجرت می‌خواهد، پس تا وقتی که در نکاح پدر بچه و یا عده او است حق مطالبه اجرت را ندارد و در اینجا همان نان و نفقه‌ای که بخاطر عده بر گردن او است، کافی است. و مطالبه مزد بیشتر ضرر و زیان دادن به پدر است. ولی بعد از گذشتن عده که مسئولیت نفقهٔ او از گردن پدر بچه ساقط شده است، او در عوض شیر دادن به فرزند از پدرش، اجرت بخواهد پرداخت آن بر پدر لازم می‌گردد زیرا خلاف ورزی از آن زیان رسانیدن به مادر می باشد. ولی خواستن اجرت مشروط بر این است که بیش از آنچه دیگران می‌گیرند، نباشد و در صورت مطالبه بیشتر پدر می‌تواند بجای او دایه‌ای دیگر مقرر کند تا به بچه شیر بدهد.

مسئولیت شیر دادن به بچه یتیم بر گردن چه کسی است

در آیه ذکر شده، بعد از مباحث فوق فرمود: وَ عَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ یعنی اگر پدر زنده نباشد، انتظام و سر سامان دادن به شیر دادن کودک، بر گردن کسی است که وارث و محرم کودک است؛ یعنی اگر این کودک

بمیرد، چه کسی از روی شرع از او ارث می‌برد او به هنگام نبودن پدر مسئول نفقه این یتیم قرار می‌گیرد و اگر این وارثان زیاد باشند، پس مسئولیت هر کس به اندازه ارث او می باشد.

امام اعظم ابوحنیفه فرموده، از مسئول قرار دادن وارث برای نفقه یتیم، معلوم می‌شود که نفقه کودک نابالغ از زمان باز شدن از شیر هم نیز برگردن وارثان او می باشد، زیرا هدف، تأمین غذای کودک است و شیر به تنهائی خصوصیتی ندارد. مثلاً اگر مادر بزرگ یا پدر بزرگ یتیم، زنده باشند و این هر دو محرم و وارث او هستند. پس نفقهٔ او بر گردن این دو، بقدر ارث‌شان عاید می‌گردد. یعنی، یک سوم نفقه بر گردن مادر بزرگ و دو سوم بر گردن پدر بزرگ لازم می‌شود. از این موضوع، این مسئله واضح شد که حق نوه یتیم، بر گردن پدر بزرگ از فرزند بزرگ او بیشتر است؛ زیرا نفقه‌ای فرزند بزرگ سال بر گردن او لازم نیست و نفقهٔ نوه یتیم بر گردن او لازم است. البته در مسئله ارث، با موجود بودن فرزندان، مستحق قرار دادن نوه، بر خلاف انصاف و اصول میراث است؛ زیرا وارث قرار دادن بعید، با وجود نزدیکتر، معقول هم نیست و نیز مخالف به حدیث صحیح بخاری است؛ لِاَوْلیٰ رَجُلٍ ذَکَرٍ آری، پدر بزرگ حق دارد که اگر لازم بداند، برای نوه یتیم، مقداری وصیت بکند و این وصیت می تواند بیشتر از سهم فرزندان هم باشد و باین ترتیب نیازمندیهای یتیم بر طرف می‌شوند و اصول وراثت که با وجود نزدیکان نباید به دور داده شود محفوظ می‌ماند.

احکام باز داشتن کودک از شیر

بعد از این مطلب در آیه مذکور فرمود: فَاِنْ اَرَادَافِصَالاً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا یعنی، اگر پدر و مادر کودک با رضایت و مشوره همدیگر خواستند که پیش از بپایان رسیدن مدت

شیرخوارگی، یعنی کمتر از دو سال او را از شیر باز دارند برابر است که این باز داشتن از شیر به سبب معذوریت مادر باشد یا بعلت مرض بچه در این هم گناهی نیست، رضایت و مشوره دو طرف را به این خاطر شرط کرد که در باز داشتن از شیر مصلحت کودک باید ملاحظه شود و نباید کودک محل آزمایش اختلاف مادر و پدر قرار گیرد.

احکام شیر دادن زنان دیگر علاوه از مادر

در پایان فرمود: وَاِنْ اَرَدْتُّمْ اَنْ تَسْتَرْضِعُوْاۤ اَوْلاَدَكُمْ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِذَاسَلَّمْتُمْ مَّآ اٰتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوْفِ یعنی اگر شما بنابر مصلحتی خواستید که به کودک بجای شیر مادر، شیر ماما و دایه بدهید، در این هم گناهی نیست، بشرطیکه اجرت و مزد تعیین شده دایه را کاملاً بپردازید و اگر مزد تعیین شده، کاملاً به او پرداخت نشد، گناهی بر گردن آنان خواهد ماند. از این معلوم شد که اگر مادر برای شیر دادن راضی است، اما پدر می‌بیند که شیر او برای فرزند ضرر و زیان ببار می‌آورد، پس در این صورت او حق دارد که مادر را از شیر دادن جلوگیری کند و دایه‌ای مقرر نماید تا او به بچه شیر بدهد. در اینجا امر دیگری این معلوم شد که با زنی که برای شیر دادن تعیین می‌شود نسبت به حقوق و مزد بطور کامل و روشن صحبت شود که بعداً منجر به اختلاف نشود و باز سر موعد تعیین شده باید آن مزد باو پرداخت شود و در آن تأخیر و درنگ نکنند.

بعد از بیان همه این احکام رضاع و شیرخوارگی، قرآن کریم طبق طرز بیان و اسلوب خاص خویش، برای آسان ساختن اجرای قانون و پایبندی به آن، اندیشه و فکر ترس خدا را آشکارا و پنهان در جلو گذاشت و فرمود: وَ اتَّقُوااللّٰهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ یعنی از خدا بترسید و بدانید که خداوند ظاهر و باطن و آشکار و پنهان را کاملاً

می‌بیند و او از اراده‌های پنهان و نیت قلبهای شما آگاه است. بنابراین اگر کسی بر این احکام (شیر دادن و از شیر باز گرفتن) عمل نکرد و یا مصلحت و خیرخواهی فرزند را در نظر نگرفت و قضاوت نمود، او مستحق سزا و کیفر خواهد شد.

وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجاً يَّتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ

و کسانی که بمیرند از شما و بگذارند همسران خود را باید انتظار بکشند آنان درباره

اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْراً ج فَاِذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ

خویش چهار ماه و ده روز پس وقتی که به پایان رسانیدند عده خود را پس نیست

فِيْمَا فَعَلْنَ فِيْ اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوْفِ ط وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ

گناهی‌برشما در این باره که بکنند در حق خود موافق به قانون و خداوند از تمام

خَبِيْرٌ (۲۳۴) وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيْمَا عَرَّضْتُمْ بِهٖ مِنْ خِطْبَةِ

کردار شما آگاه است. و نیست گناهی بر شما در آنچه تعریض کنید به خواستگاری

النِّسَآءِ اَوْ اَكْنَنْتُمْ فِيْ اَنْفُسِكُمْ ط عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ سَتَذْكُرُوْنَهُنَّ وَ

زنان یا پوشیده نگهدارید در دل خود معلوم است بخدا که شما یاد می‌کنید آن زنان

لٰكِنْ لَّا تُوَاعِدُوْهُنَّ سِرًّا اِلَّآ اَنْ تَقُوْلُوْا قَوْلاً مَّعْرُوْفاً ط وَلَا

راولی به آنها در نهان و عده نکاح ندهید بجز اینکه بگوئید گفتاری موافق شرع و

تَعْزِمُوْا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتٰبُ اَجَلَهٗ ط وَاعْلَمُوْا اَنَّ

تصمیم نگیرید نکاح را تا وقتی که برسد عده مقرر به پایان و بدانید که خدا می‌داند

اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوْهُ ج وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ

آنچه در دلهای شما هست پس از او بترسید و بدانید که خداوند بخشنده

حَلِيْمٌ (۲۳۵)

مهربان است.

خلاصه تفسير

بيان عده در صورت وفات كردن شوهر

وَ الَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ (الى قوله) وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ و كسانى كه از شما فوت مى‌نمايند و مى‌گذارند همسران را باز دارند آن همسران خود را (از نكاح و غيره) تا چهار ماه و ده روز پس وقتى كه ميعاد (عده) خود را تمام كردند پس بر شما (هم) گناهى نيست در (جايز قرار دادن) چنين امرى كه آن زنان براى خويش (بخاطر نكاح) موافق قانون انجام دهند (البته اگر كارى بر خلاف قانون شرع انجام دهند و شما با وجودى كه مى‌توانستيد جلوگيرى بكنيد باز هم نكرديد شما هم شريک گناه مى‌باشيد) و خداى تعالى از تمام كردار شما با خبر است، و بر شما گناهى عايد نمى‌شود اگر براى خواستگارى اين زنان (كه در عده وفات هستند) بطور اشاره صحبت كنيد (مانند اينكه بگوئيد من به نكاح زن نيكوكارى نياز دارم) يا در دل خود (اراده نكاح آنها را در آينده) پنهان كنيد (باز هم گناهى نيست و علت اين اجازه تعريض و اشاره به اين خاطر است كه) خداى تعالى مى‌دانست كه شما زنان را (حتماً) ياد مى‌كنيد (پس آنها را ياد كنيد) اما (در الفاظ صريح) به آنان و عده نكاح (و گفتگو) نكنيد بجز از اينكه طبق قانون صحبت كنيد (پس در اين اشكالى نيست و آن صحبت كه موافق به قانون باشد اين است كه بطور اشاره بگوئيد) و شما (حالا) تصميم بنكاح نگيريد تا وقتى كه عده، بوقت تعيين شده خويش بپايان نرسد و يقين داشته باشيد كه خداى تعالى از سخنان دل شما با خبر است، پس از خدا بترسيد (و در دل خود نسبت بكار نامشروع اراده نكنيد) و (اين را هم) يقين داشته باشيد كه خداوند متعال بخشنده و حليم هم هست.

معارف ومسایل

برخی از احکام عده:

۱- جایز نیست که زن به هنگام فوت شدن شوهر در عده، خوشبویی بکار ببرد، آرایش کند، سرمه بچشم بکشد،روغن به بدن خود بمالد،دوا و حنا استعمال کند، و لباس رنگین بپوشد. البته برای مداوا،استعمال سرمه و روغن مجاز است، صحبت به نکاح دوم هم در الفاظ صریح روا نیست. چنانکه در آیهٔ بعدی می‌آید و ماندن شب در منزل دیگری روا نیست و آنچه در ترجمه لفظ، غیره همراه با نکاح گفته شده، اشاره به همین مسایل بود و نیز همین‌است حکم زنی که به طلاق بائن طلاق داده شده باشد و مراد از بائن آن طلاقی است که در آن رجوع نمودن جایز نیست و خارج شدن او از خانه به روز هم بدون ضرورت و نیاز شدیدی جایز نیست.

۲- اگر شوهر در اول ماه فوت کرد چه آن ماه سی روزی باشد و یا بیست و نه روزه ،پس عده او بحساب ماه تکمیل می‌گردد و اگر در وسط ماه فوت شده، پس این چهار ماه هر یکی سی روز حساب می‌شوند، که در مجموع عده یکصد و سی روز می باشد و بسیاری مردم از این مسئله غافل هستند و در چه ساعتی که شوهر فوت کرده همین‌که آن ساعت برسد، عده بپایان می‌رسد، و آنچه فرمود که اگر زنان موافق به قانون کاری انجام دهند، بر شما گناهی نیست. از این مسئله معلوم شد که اگر کسی کاری بر خلاف شرع انجام داد، بر دیگران واجب است که در حد توان، او را از آن کار باز دارند و در غیر اینصورت آنان هم گناهکار می‌شوند و مراد از موافق بقانون این‌است که نکاحی که تجویز می‌شود، از روی شرع جایز باشد و تمام شرایط حلت در آن جمع باشند.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ مَالَمْ تَمَسُّوْهُنَّ اَوْ تَفْرِضُوْا

نیست بر شما گناهی اگر طلاق دادید زنان را زمانی که هنوز دست نزده‌اید به آنها و

لَهُنَّ فَرِيْضَةً ج وَّمَتِّعُوْهُنَّ ج عَلَى الْمُوْسِعِ قَدَرُهٗ وَعَلَى الْمُقْتِرِ

تعیین نکرده‌اید برای آنها مهریه‌ای و بدهید به آنان مقدار خرجی که در توان تواست

قَدَرُهٗ مَتَاعًاۢ بِالْمَعْرُوْفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِيْنَ (۲۳۶)

بقدر توانش وبر تنگدست است بقدر تنگدستی او موافق به قانون لازم است بر نیکو

وَاِنْ طَلَّقْتُمُوْهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوْهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ

کاران واگر طلاق دادید آنها را پیش از اینکه دست بزنید به آنها و تعیین کرده‌اید برای آنان

فَرِيْضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ اِلَّآ اَنْ يَّعْفُوْنَ اَوْ يَعْفُوَا الَّذِيْ بِيَدِهٖ

مهریه‌ای پس لازم شد نصف آنچه تعیین کرده‌اید مگر اینکه عفو کنند زنان یا آنکه عفو کند

عُقْدَةُ النِّكَاحِ ط وَاَنْ تَعْفُوْٓا اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى ط وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ

کسی که بدست اوست گره نکاح یعنی شوهر واینکه شما مردان گذشت کنید نزدیکتر بتقوی است

بَيْنَكُمْ ط اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ (۲۳۷)

وفراموش نکنید احسان میان یکدیگر را یقیناً خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

خلاصه تفسیر

بیان واجب بودن و واجب نبودن مهریه در صورت طلاق قبل الدخول

معنی طلاق قبل از دخول این است که پیش از زفاف و خلوت صحیحه نوبت بطلاق برسد که آن بر دو صورت است یکی اینکه به هنگام نکاح مقدار مهریه معین و مشخص نباشد، دوم اینکه مقدار مهریه معین و مشخص باشد حکم صورت اول قبلاً ذکر شده است، لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ

إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ مَالَمْ تَمَسُّوْهُنَّ (الی قوله) حَقّاً عَلَى الْمُحْسِنِيْنَ یعنی بر شما (نسبت به مهریه) مواخذه‌ای نیست اگر زنها را در چنین حالتی طلاق دادید که شما آنها را دست نزده‌اید و نه مهریه برای آنها مشخص نموده‌اید، (پس در این صورت مهریه‌ای بر گردن شما لازم نیست) و (فقط) بآنان (یک نوع) فایده‌ای برسانید که بر ثروتمند به اندازه ثروت او و بر تنگدست بقدر تنگدستی او است رسانیدن این نوع فایده ویژه موافق به قانون واجب است بر مردان خوش معامله (یعنی بر تمام مسلمانان زیرا دستور خوش معاملگی برای همه هست و مراداز آن دادن یکدست لباس است) و حکم صورت دوم این است وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوْهُنَّ (الی قوله) إِنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ و اگر شما زنان را طلاق دادید پیش از اینکه به آنها دست بزنید برای آنها مهریه مقرر و تعیین کرده بودید پس (در این صورت) نصف آن مهریه‌ای که تعیین کرده‌اید (واجب) هست (و نصف دیگر عفو است) مگر (دو صورت از مجموع این حکم مستثنی می باشد یکی) اینکه آن زنان (نصف مهریه خود را) به بخشند (پس در این صورت نصف هم واجب نمی‌ماند) یا (صورت دوم) این (است) که آن شخص مراعات کند که (نگهداشتن و نقص کردن) تعلق نکاح در دست او است (یعنی شوهر کاملاً مهریه را به او بدهد پس در این صورت طبق رضایت شوهر کل مهریه پرداخت می‌شود) و (ای حقداران) بخشیدن (حقوق در مقابل گرفتن آن برای) شما بتقوی نزدیکتر است (زیرا در بخشیدن ثواب هست و روشن است که انجام دادن کار ثواب از تقوی است) و از احسان (و مراعات) نمودن در میان همدیگر غافل نباشید (بلکه هر کس باید بفکر مراعات با دیگری باشد) یقیناً خداوند همه کارهای شما را کامل می‌بیند (پس اگر شما با کسی مراعات و احسان کنید خداوند پاداش نیک آنرا به شما خواهند داد) (بیان القرآن)

معارف ومسایل

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ (الی قوله) اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ طلاق با در نظر گرفتن تعیین مهریه و جماع بر چهار صورت است که حکم دو صورت از آنها در این آیات بیان گردید: یکی اینکه نه مهریه متعین و مشخص باشد و نه جماع و خلوت صحیحه انجام گیرد. دوم اینکه مهریه تعیین شود اما نوبت به جماع و خلوت صحیحه نرسد. سوم اینکه مهریه معین باشد و جماع یا خلوت صحیحه انجام گیرد که در این صورت سوم مهریه تعیین شده باید کاملاً پرداخت شود و ذکر این حکم در جای دیگر از قرآن مجید آمده است. صورت چهارم اینکه مهریه تعیین نشده، اما وقوع طلاق پس از جماع یا خلوت صحیحه پیش بیاید که در این صورت باید مهر مثل کاملاً پرداخت شود و مراد از مهر مثل آنچه در قبیله زن رائج باشد که بیان این صورت نیز در آیه‌ای دیگر آمده است و در آیه مذکور فقط دو صورت اول و دوم بیان شده است.

حکم صورت اول اینکه مهریه‌ای بر گردن شوهر واجب نیست ولی این واجب است که از طرف خود به زن چیزی بدهد که حداقل آن یک دست لباس می باشد و قرآن کریم مقدار آن را بیان نفرموده، فقط این را بیان فرموده که ثروتمند موافق به توان خویش بدهد؛ یعنی به او ترغیب و تشویق شده که در این باره ازخود خست نشان ندهد، حضرت امام حسن در چنین واقعه‌ای بزن طلاق داده خویش بیست هزار درهم عطیه داد و قاضی شریح پانصد درهم و حضرت ابن عباس فرموده که حداقل این است که یک دست لباس بدهد.(قرطبی).

و حکم صورت دوم اینکه زنی که مهریه‌اش به وقت نکاح تعیین شده و پیش از اینکه با او عمل جماع یا خلوت صحیحه انجام گیرد، طلاق داده شود، واجب است که شوهر نصف مهریه تعیین شده را باو

پرداخت کند . البته اگر زن عفو کند یا شوهر مهریه را کاملاً به او پرداخت نماید این با اختیار خود آنها است چنانکه در آیه اِلاَّ اَنْ یَّعْفُوْنَ اَوْ یَعْفُوَ الَّذِیْ بِیَدِهٖ عُقْدَةُ النِّکَاحِ به آن ترغیب شده است.
ادا نمودن کلیه مهریه از جانب شوهر را به این خاطر به لفظ عفو تعبیر فرمود که عموماً عادت عرب بود که به هنگام عروسی مهریه را کاملاً پرداخت می‌کردند و در صورت طلاق قبل از و طی یا خلوت صحیحه، مستحق پس گرفتن نصف آن‌می شد ند؛ لذا اگر شوهر احسان می‌کرد و نصف مهریه را از زن پس نمی گرفت، این از طرف او بخششی بشمار می‌رفت و خداوند بخشش و عفو را افضل و به تقوی نزدیکتر قرار داد؛ زیرا این بخشش علامت و بیانگر این است که گسستن روابط و تعلق زناشوئی هم با احسان و حسن سلوک باید انجام گیرد و این موجب ثواب بزرگی است و نیز هدف شرع مقدس اسلام هم می باشد، برابر است که بخشش از جانب مرد باشد یا از ناحیه زن.
الَّذِیْ بِیَدِهٖ عُقْدَةُ النِّکَاحِ تفسیر این آیه را خود آن حضرت ﷺ چنین بیان فرموده است که ولی عقدة النکاح الزوج یعنی مالک عقد و نکاح شوهر است و این حدیث در سنن دار قطنی بروایت حضرت عمروبن شعیب عن ابیه عن جده منقول است، و هم چنین از حضرت علی و حضرت ابن عباس هم نقل شده است.(قرطبی).
از این آیه این هم ثابت شد که بعد از اینکه نکاح بسته شود، اختیار بر قرار داشتن یا شکستن آن به دست شوهر است و می تواند طلاق بدهد و زن در طلاق هیچگونه اختیاری ندارد.

حٰفِظُوْا عَلَی الصَّلَوٰتِ وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰی وَقُوْمُوْا لِلّٰهِ

نگهداری کنید همه نمازها را و نماز میانه را و بایستید در حضور خدا با ادب پس

قٰنِتِيْنَ (۲۳۸) فَاِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً اَوْرُكْبَاناً فَاِذَآ اَمِنْتُمْ

اگر ترسیدید از کسی پس نماز بخوانید پیاده یا در حال سواری باز هرگاه مطمئن

فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَالَمْ تَكُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ (۲۳۹)

شدید یادکنید خدا را همانگونه که آموخت به شما چیزی را که شما نمی‌دانستید.

خلاصه تفسیر

بیان حفظ و نگهداری نمازها

پیش از این آیه و هم چنین بعد از این، احکام طلاق و غیره آمده است و بیان نماز در میان آنها اشاره به این است که مقصود اصلی توجه بسوی خداوند است و هدف از انجام احکام معاشرت و معاملات علاوه بر مصالح دیگر نگهداری و بالا بردن سطح همین توجه بسوی خدا می باشد که هرگاه این احکام از این جهت انجام داده شوند که آنها احکام خدا می‌باشند خودبخود توجه بسوی خدا لازم می آید؛ باز در ضمن بجا آوردن این احکام، ادای حقوق العباد هم حاصل می‌شود و ضایع کردن حقوق العباد سبب دوری از بارگاه خداوندی است. پس نتیجه لازمی آن بی‌اعتنائی به خدا و بنده هر دو می باشد و چون در نماز این توجه بیشتر آشکار است، بنابراین بیان نمودن آن در این میان دلالت بیشتری بر این دارد که هدف توجه الی الله است تا بنده در هر آن باید بسوی او توجه داشته باشد.

حٰفِظُوْا عَلَى الصَّلَوٰتِ وَ الصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى (الی قوله) مَا لَمْ تَكُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ حفاظت کنید تمام نمازها را (عموماً) و (بویژه) نماز میانه (یعنی عصر) را و بایستید (درحال نماز) در حضور خدا به عاجزی باز اگر شما (در خواندن نماز موافق به قانون آن از دشمن و غیره) احساس خطر کردید پس بحالت ایستادن یا سواری (به هر صورت که میسر

باشد، چه روی بسوی قبله باشد یا نباشد حتی اگر به رکوع و سجده امکان اشاره باشد) نماز بخوانید (یعنی حتی در این حالت هم از آن نگهداری کنید و نگذارید آن ترک گردد) باز و قتی که شما (کاملاً) اطمینان یافتید (و خطر بر طرف گردید) پس شما خدا را طوری (بابجای آوردن نماز) یاد کنید که به شما (در حال اطمینان آموخته که آنرا شما (قبلاً) نمی‌دانستید.

معارف ومسایل

بیشتر علما با استناد به بعضی احادیث، گفته‌اند که مراد از نماز میانه، عصر است؛ زیرا از یک طرف آن دو نماز روزانه صبح و ظهر قرار دارند و از طرف دیگر آن دو نماز شبانه مغرب و عشاء می‌باشند و به این خاطر بطور خصوصی بر آن تأکید شد که عموم مردم در این وقت مشغول کار و زندگی می‌باشند و تفسیر لفظ قانتین در حدیث شریف به سکوت آمده است؛ حکم ممنوع قرار گرفتن کلام در نماز از همین آیه ثابت شده است؛ زیرا پیش از نزول این آیه مردم با همدیگر در میان نماز صحبت می‌کردند و این از روی شرع جایز بود و پس از نزول این دستور به سکوت و خاموش ماندن رسید و نماز در حال ایستادن زمانی صحیح می باشد که یکجا بایستد و در آن برای سجده قدری پایین‌تر از رکوع اشاره کند و در حال راه رفتن نماز درست نیست.
و اگر نتوانستند بدین ترتیب نماز بجا بیاورند مثلاً عین وقت جنگ است پس نماز قضا کرده می‌شود و در وقت دیگر قضای آن خوانده می‌شود.(بیان القرآن)

وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجاً وَّصِيَّةً

وکسانی‌که‌بمیرند از شما و می‌گذارند زنان خود را پس وصیت کنند برای زنان

لأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعاً اِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ اِخْرَاجٍ ج فَاِنْ خَرَجْنَ فَلاَ

خود بدادن نفقه تا یک سال بدون بیرون کردن آنها از خانه پس اگر خود بیرون

جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِىْ مَا فَعَلْنَ فِىْ اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوْفٍ ط وَاللّٰهُ

روند نیست بر شما گناهی در اینکه بکنند در حق خود کار خوبی و الله غالب و

عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ (۲۴۰) وَلِلْمُطَلَّقٰتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوْفِ ط حَقاً

حکیم است.و برای زنان طلاق داده شده است نفقه موافق بقانون لازم است بر

عَلَى الْمُتَّقِيْنَ (۲۴۱) كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ

پرهیزگاران‌هم چنین بیان می‌کند خداوند برای شما احکام خود را تا که شما

تَعْقِلُوْنَ (۲۴۲)

بفهمید.

خلاصه تفسیر

بیان برخی از انواع و اقسام متاع و سکونت زن بیوه

وَ الَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ (الی قوله) وَ اللّٰهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ و کسانی که از شما وفات می‌کنند و می‌گذارند پشت سر زنان خود را (بر گردن ایشان لازم است که) وصیت کنند در حق زنان خویش استفاده نمودن (ازنان، نفقه و مسکن) را تا یک سال بدین ترتیب که از خانه بیرون کرده نشوند آری اگر (خود ایشان بعد از بپایان رسانیدن عده به چهار ماه و ده روز و یا بوضع حمل) بیرون روند بر شما گناهی نیست در آنچه موافق به قانون درباره خود (تجویز) کنند (مانند نکاح و غیره) و خدای تعالی غالب است (لذا بر خلاف او حکم ندهید) حکیم است (که در تمام احکام مصلحت شما را در نظر می‌گیرد اگر چه شما آنها را درک نکنید)

وَ لِلْمُطَلَّقٰتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوْفِ (الی قوله) لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنِ برای همه زنان طلاق داده شده مقداری فایده رسانیدن (تا حدودی مقرر است) موافق بقانون (و این) مقرر شده است بر کسانی که (از کفر و شرک) پرهیز می‌کنند (یعنی بر مسلمانان برابر است که این متعین‌کردن به حد واجب شدن برسد یا به حد استحباب) هم چنین خداوند متعال برای (اینکه) شما (عمل کنید) احکام خود را بیان می‌فرماید به امید اینکه شما (آنها را) بفهمید (و بر آنها عمل کنید)

معارف ومسایل

۱- وَ الَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ (الی قوله) وَ اللهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ در زمان جاهلیت عده وفات شوهر تا یک سال بود و در اسلام بجای یک سال چهار ماه و ده روز معین گردید چنانکه در گذشته از آیه ۲۳۴ سوره بقره يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَ عَشْراً معلوم شد ولی در آنجا تا این اندازه برای زن مراعات نشده بود زیرا تا آن زمان حکم میراث نازل نشده و سهمی برای زن در ارث معین نشده بود؛ بلکه مدار حق دیگران بر وصیت از جانب مرده قرار گرفته بود که اگر بنابه مصلحت خویش بخواهد که در خانه متروکه شوهر ساکن باشد، پس تا یک سال حق دارد ساکن باشد و در این مدت از ترکه میت باو نفقه داده می‌شود و در این نیز همین بیان شده و به شوهران دستور داده شده است که چنین وصیت بکنند و چون این حق زن بود، او اختیار داشت که آنرا دریابد و یا ترکش کند. بنابراین وارثان اجازه نداشتند که او را از خانه بیرون کنند ولی خود او اجازه و اختیار داشت که از خانه بیرون رود و این حق خود را برای وارثان دیگر بگذارد البته این مشروط بر این بود که عده بپایان برسد و نکاح و غیره برای او صحیح و درست باشد و مراد

از لفظ آنچه[۱] موافق به قانون همین است البته بیرون رفتن زن از خانه در زمان عده و ازدواج کردن و غیره هم برای زن و هم برای کسی که می‌توانست او را باز دارد و بازش نداشت گناه بود اما وقتی که آیه میراث نازل شد و حق زن در خانه و اسباب و وسایل آن و همچنین در بقیه ترکه باو رسید پس او باید بر سهم خود قرار گیرد، و از سهم خود هزینه کند و با نزول آیه میراث این آیه مذکور منسوخ گشت.

۲- وَ لِلْمُطَلَّقٰتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوْفِ و بحث متعه یعنی فائده رسانیدن به زنان طلاق داده شده، در آیات ما قبل هم آمده بود؛ ولی آن برای دو نوع زنان طلاق داده شده بود: یکی آنکه عقدش بدون تعیین مهریه بسته شود و پیش از زفاف و خلوت صحیحه طلاق داده شود که حداقل متعه آن یک دست لباس می باشد. دوم آنکه با وجود تعین مهریه، باز هم قبل از مساس طلاق داده شود که متعه این نصف مهریه می باشد ولی آن زنان باقی می‌مانند که بعد از وطی یا خلوت صحیحه طلاق داده شوند. پس متعه کسانی که مهریه‌شان تعیین شده این است که کلیه مهریه به آنان پرداخت شود و متعه کسانی که مهریه برای آنها تعیین نشده این است که در صورت طلاق بعد از دخول مهر مثل، برای آنها لازم الاداء است و این متاع بمعنی مطلق فایده رسانیدن با این تفصیل واجب است، و اگر متاع به معنی فایده ویژه یعنی تحفه و یک دست لباس دادن باشد پس دادن آن برای یک زن طلاق داده شده واجب است که ذکرش قبلاً در نوع اول از دو نوع سابق گذشت و در

۱- مراد از قانون همین تفصیل است و فرق وجوب و استحباب هر یکی از صورتهای فوق بدلایل دیگر ثابت می‌شوند و لفظ حقاً برای وجوب و لفظ علی برای الزام نمی‌باشند بلکه فقط برای تأکید می‌باشند اگر چه در حد استحباب باشد.(بیان القرآن)

بقیه اقسام مستحب است و اگر مراد از متاع نفقه باشد، پس در صورت طلاق که عده داشته باشد نفقه تا پایان عده واجب می باشد برابر است که طلاق رجعی باشد یا بائن خلاصه اینکه آیه باعتبار عموم الفاظ شامل تمام صورتها است.

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوْفٌ

آیا ندیدی کسانی را که بیرون رفتند از خانه های خود و آنان هزاران بودند

حَذَرَ الْمَوْتِ ص فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوْتُوْا قف ثُمَّ اَحْيَاهُمْ ط اِنَّ اللّٰهَ

ازترس مرگ پس گفت به آنان خدا که بمیرید باز آنان را زنده کرد یقیناً

لَذُوْ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ (۲۴۳)

خداوند فضل کننده است، بر مردم ولی بیشتر مردم شکر نمی‌کنند. و

وَقَاتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ (۲۴۴)

بجنگیددر راه خدا و بدانید که خداوند کاملاً شنوا و دانا است.

خلاصه تفسیر

(ای مخاطب) آیا بنزد تو قصهٔ آنان متحقق شد که بیرون رفتند از خانه‌های خود و آنان هزاران بودند برای نجات از مرگ پس خداوند به آنان (حکم) فرمود که بمیرید) (همه مردند) باز آنان را زنده کرد یقیناً خداوند بسیار فضل کننده است، بر (حال) مردم اما بیشتر مردم شکر نمی‌کنند (و بر این واقعه بیندیشید و) در راه خدا بجنگید و یقین داشته باشید بر این امر که خداوند کاملاً شنوا و کاملاً دانا است (سخنان مجاهدان و غیر مجاهدان را می‌شنود و نیت هر یکی را می‌داند و به هر یکی جزای مناسب می‌دهد)

معارف ومسایل

در این سه آیه فوق الذکر عرضه نمودن قربانی جان و مال در راه خدا با اسلوب عجیب و بلیغی بیان شده است که پیش از بیان این احکام یک واقعه مهم تاریخی ذکر گردید که از آن واضح و آشکار می‌گردد که مرگ و زندگی تابع سرنوشت الهی است، رفتن در جنگ و جهاد سبب مرگ نیست هم چنانکه خود داری از آن بنابر ترس و جبن وسیله نجات از مرگ نمی باشد در تفسیر ابن کثیر بحواله سلف صحابه و تابعین تشریح این واقعه چنین نقل شده که گروهی از بنی اسرائیل در شهری سکونت داشتند در آنجا وبای شدید و طاعون و غیره شیوع یافت آنان که در حدود ده هزار نفر بودند وحشت کردند.

و از ترس مرگ آن شهر را ترک گفته همه در میدان وسیعی بین دو کوه رفتند و اقامت گزیدند. خدای تعالی برای آنان و ملتهای دیگر جهان روشن ساخت که هیچ کس نمی‌تواند از مرگ فرار نموده، جان خود را نجات دهد. خداوند دو فرشته را فرستاد که بر دو کناره میدان ایستادند و چنان جیغ و فریادی کشیدند که همه در یک لحظه مردند و یکی هم زنده نماند. وقتی که مردم دور و اطراف از این واقعه اطلاع یافتند در آنجا رسیدند، سر و سامان دادن و کفن نمودن و آماده ساختن ده هزار نفر کار سهل و آسانی نبود بنابراین دور آنان چهار دیوار مانندی کشیدند طبق معمول گوشت و پوست بدنهای‌شان پوسیده استخوانها ماندند بعد از زمانی طولانی پیغمبری که اسمش حزقیل گفته شده از آنجا گذشت در مواضع متعددی از آن چهار دیواری مانند کالبدهایی از استخوانهای انسان بطور پراکنده دید و در حیرت ماند بوسیله ای از سرگذشت آنان اطلاع یافت. دعا فرمود که یا الله اینها را زنده بگردان خداوند دعای او را پذیرفت و به او امر فرمود که

شما به این استخوانهای شکسته چنین خطاب بفرما، که ایتها العظام البالية ان الله یا مرك ان تجتمعی یعنی ای استخوانهای پوسیده خداوند بشما فرمان می دهد که استخوان هر مفصل بجای اول خود بر گردید. استخوانها با شنیدن پیام خداوندی از زبان پیغمبر فرمان او را بجا آوردند. جهان بی عقل و بی شعور فرمان خداوندی را درک می کند زیرا آن هم مانند بقیه ذرات کائنات تابع فرمان و در وجود خود عقل و ادراکی مناسب بحال خود دارد و مطیع خداوندی است قرآن کریم در آیه ۵۰ سوره طه اَعطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ به این طرف اشاره فرموده است یعنی خداوند هر چیز را آفریده و مناسب به وضعش به او هدایت فرموده است مولانا جلال الدین رومی رحمةالله علیه در این باره چنین فرموده است.

خاک و باد و آب و آتش بنده‌اند
با من و تو مرده با حق زنده‌اند

بهر حال استخوانها با شنیدن صدابجای خود پیوند شدند. سپس دستور رسید که حالا به آنها بگو:

ایتها العظام ان الله یا مرک ان تکتسی لحما و عصبا و جلدا

ای استخوانها خداوند به شما دستور می دهد که گوشت و رگ و پوست بر خود بپوشانید. با گفتن این، هر کالبدی از استخوانها در جلوی او یک نقش قرار گرفت؛ باز فرمان رسید که اکنون به ارواح آنها بگو ایتها الارواح ان الله یا مرک ان ترجع کل روح الی الجسد الذی تعمره

یعنی ای ارواح خداوند بشما دستور می دهد که هر یکی در بدن خود که تعمیر و حیاتش به آن وابسته بود، برگردد با این صدا همه نعشها زنده شده ایستادند و با تحیر به هر طرف نگریستند و بر زبان هر یکی سبحانک لااله الا انت جاری شد.

این واقعه‌ای هولناک برای عاقلان و فیلسوفان جهان در ضمن اینکه جای فکر و تدبراست ، برای منکرین قیامت حجت قطعی نیز است ومشتمل بر آن هدایت هم هست که فرار از ترس مرگ چه از جهاد و چه از وبا و طاعون برای کسانی که به خدا و تقدیر ایمان دارند ممکن نیست و برای کسی که معتقد است که موت وقت معینی دارد و از آن نه یک ثانیه جلوتر می آید و نه یک ثانیه مؤخر می‌شود بنابراین این فرار حرکتی بیجا و باعث ناراضی خدا است حالا اصل واقعه را در الفاظ قرآن ملاحظه کنید که قرآن برای روشن ساختن آن چه فرموده است اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ خَرَجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ یعنی آیا شما واقعهٔ آن کسانی را مشاهده نکردید که از خانه‌های خود از ترس مرگ بیرون رفتند.

در اینجا این امر قابل اندیشه و تأمل است که این واقعه از زمان آن حضرت ﷺ هزاران سال قبل بوقوع پیوسته بود؛ سوال مشاهده آن از آن حضرت ﷺ معنی ندارد. پس منشأ سؤال به اَلَمْ تَرَ در اینجا چیست مفسرین فرموده‌اند که در تمام چنین موارد که آن حضرت ﷺ بالفظ اَلَمْ تَرَ مخاطب شده؛ در صورتی که واقعات پیش از عهد آن جناب ﷺ هستند و مشاهده آنها از آن حضرت ﷺ متصور نیست، مراد از رؤیت، رؤیت قلبی است که به معنی علم و ادراک می باشد؛ یعنی اَلَمْ تَرَ در این قبیل موارد بمعنی اَلَمْ تَعْلَمْ است اما حکمت در تعبیر آن به اَلَمْ تَرَ اشاره به شهرت و مشهور بودن واقعه می باشد، یعنی این واقعه آنقدر مشهور و یقینی است که گویا هر کس آن را امروز می‌بیند و قابل مشاهده است، از اضافه نمودن لفظ اِلیٰ بعد از اَلَمْ تَرَ از روی لغت عرب هم به آن اشاره می‌شود سپس قرآن مجید برای نشان دادن آمار بزرگ آنان فرمود:وَ هُمْ اُلُوْفٌ یعنی آنان هزاران نفر بودند در تعیین این آمار روایات مختلفی وجود دارد. اما چون طبق قوانین زبان عرب این لفظ جمع کثرت است که بر کمتر از ده اطلاق نمی‌شود معلوم می‌شود که

از ده هزار کمتر نبودند.
بعد از آن فرمود فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوْتُوْا یعنی خدا به آنان فرمود که بمیرید این فرمان الهی می تواند بلا واسطه باشد و هم می تواند بواسطه فرشته باشد چنانکه در آیه ۸۲ سوره یس آمده است، اِنَّمَا اَمَرْهٗ اِذَا اَرَادَ شَيْئاً اَنْ يَقُوْلَ لَه كُنْ فَيَكُوْنُ بعد از آن فرمود: اِنَّ اللهَ لَذُوْ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ یعنی خداوند متعال بسیار فضل کننده است بر مردم در این فضل نیز داخل است که قوم بنی اسرائیل بار دوم زنده گردید و این فضل نیز شامل است که واقعه فوق الذکر را برای امت محمدی بیان فرموده، درس عبرتی قرار داد و در پایان برای بیدار ساختن انسان غافل فرمود: وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَشْكُرُوْنَ یعنی هزاران مظاهر از فضل و رحمت الهی، در جلوی انسان می آید؛ ولی با وجود این بیشتر مردم قدردانی نمی کنند.

مسائل مربوط به این آیه:

از این آیه مذکور، چندین مسئله و احکام استنباط گردیده است؛ اول اینکه در برابر تقدیر و سرنوشت الهی هیچ تدبیری نمی تواند مؤثر واقع بشود. لذا فرار از وبا و طاعون یا از جهاد نمی تواند وسیله نجات از مرگ باشد و هم چنین استقامت و پایداری در آنجا موجب مرگ نمی باشد؛ زیرا برای مرگ وقتی معین و مشخص است که نه از آن کاسته می شود و نه در آن افزوده می شود.

وارد شدن به منطقه آلوده به وبا و طاعون و غیره و فرار از آن هر دو ناجایز هستند

مسئله دوم این است که فرار کردن از شهری که وبا و طاعون در آن شیوع پیدا کرده و رفتن بجای دیگر جایز نیست و در احادیث رسول خدا ﷺ این هم آمده که وارد شدن دیگران در آنجا نیز ناجایز نیست.

ملاحظه شود فرمان نبوی:
ان هذا السقم عذب به الامم قبلکم فاذا سمعتم به فی ارض فلا تدخلوها و اذا وقع بارض و انتم بها فلا تخرجوا فرارا(بخاری و مسلم وابن کثیر).
یعنی بوسیله این مرض طاعون خداوند ملتهای گذشته را عذاب داده است؛ پس وقتی که شنیدید که در سرزمینی این وبا و طاعون و غیره شیوع یافته در آنجا داخل نشوید و از جایی که این مرض شیوع یافته و شما در آنجا هستید، فرار نکنید.
در تفسیر قرطبی آمده است که وقتی حضرت فاروق اعظم عازم کشور شام شد و به مقام سرغ در نوار مرز شام که نزدیک به تبوک بود رسید. اطلاع یافت که در کشور شام طاعون شدیدی شیوع یافته است، این طاعون در کشور شام یک حادثه‌ای بزرگ بود که بنام طاعون عمواس مشهور است؛ زیرا نخست این طاعون در روستایی بنام عمواس که در نزدیکی بیت المقدس بود، آغاز شده و از آنجا در تمام کشور شیوع یافت هزارها مردم که در بین آنان عده زیادی از صحابه و تابعین بود در این مرض شهید شدند.
حضرت فاروق اعظم با یافتن اطلاع از این حادثه در مقام سرغ توقف نموده و با صحابه به مشوره پرداخت که آیا حالا ما به کشور شام برویم یا بهتر این است که از همین جا برگردیم چون این عده از صحابه که در این مشوره شریک بودند در این باره از رسول خدا ﷺ چیزی نشنیده بودند مسئله حل نشد بعضی به جلو رفتن و بعضی به برگشت رای دادند بعداً حضرت عبدالرحمن بن عوف که نخست در جلسه مشوره حضورنداشت به حضرت فاروق اعظم اطلاع داد که فرمان نبوی در این باره این است که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر الوجع فقال رجز و عذاب عذب به الامم ثم بقی منه بقیة فیذهب المرة و یاتی الآخرة فمن سمع به

بارض فلا یقدمنَّ علیه و من کان بارض وقع بها فلا یخرج فرارا منه(رواه البخاری عن اسامة بن زید و اخرج الائمة بمثله).

رسول خداﷺ درد (غده طاعون) را ذکر کرده فرمود این یک نوع عذابی است که بوسیله آن بعضی از امتهای گذشته عذاب داده می شد، سپس از آن بقایای مانده که گاهی از بین می رود و گاهی بروز می کند پس هر کسی که شنید که در فلان منطقه شیوع یافته است نباید آنجا برود و کسی که قبلاً آنجا بوده به نیت فرار نمودن از طاعون از آنجا بیرون نرود.

وقتی که فاروق اعظم این حدیث را شنید به همراهان خود دستور داد که بر گردند حضرت ابوعبیده استاندار ملک شام هم در این جلسه حاضر بود با شنیدن این فرمان فاروق اعظم فرمود افرارا من قدر الله آیا شما می خواهید از تقدیر الهی فرار کنید؟ حضرت فاروق اعظمرضی الله عنه در جواب او فرمود ای ابوعبیده این صحبت را دیگری می گفت و بیان آن از زبان شما جای تعجب و شگفت است و سپس فرمود نعم نفر من قدر الله الی قدر الله یعنی ما از تقدیر خدا بسوی تقدیر خدا فرار می کنیم و آنچه ما انجام می دهیم طبق فرمان خداوند است زیرا رسول اوﷺ چنین فرموده است.

حکمتهای فرمان نبوی درباره مرض طاعون

از فرمان ذکر شده رسول اللهﷺ معلوم شد که در هر شهر یا قریه‌ای که طاعون و غیره امراض و بایی شیوع یابد رفتن افراد غیر محلی در آنجا ممنوع می باشد و همچنین فرار نمودن محلی ها از آنجا بخاطر ترس از مرگ، ممنوع است، و با توجه به این حدیث، عقیده اساسی اسلام این است که نه وارد شدن در جایی سبب مرگ است و نه فرار کردن از جایی سبب نجات است و این حکم یاد شده با داشتن این عقیده مهم

اساسی بر حکمتهای دور اندیشانه مبتنی است.
یکی از حکمتهای جلوگیری افراد غیر محلی از وارد شدن بجای شیوع وبا این است که امکان دارد کسی که در آنجا برسد و عمرش پایان یابد و در این مرض مبتلا شده، وفات کند و به هنگام مرگ گمان کند که اگر من در اینجا نمی‌آمدم زنده می‌ماندم و نیز در اذهان دیگران هم چنین تصور و خیالی خطور کند که علت مرگ آنها آمدن‌شان در این مکان بود، در حالیکه آنچه بوقوع پیوسته او نوشته بوده است، که او این اندازه عمر می‌کند و اگر در هر جا می‌رفت اجلش فرا می‌رسید میمرد، در این فرمان عقیده مسلمانان از تردید و دو دلی باز داشت شد که آنان شکار سوء تفاهم نشوند.
حکمت دوم این است که خداوند مردم راراهنمائی فرموده که هر کجا خطر رسیدن مشقت یا اندیشه هلاکت باشد، آنجا نروند و حتی المقدور از چنین جای و چیزی که برای آنها مضریا سبب هلاکت قرار می‌گیرد دوری جویند و حفظ کردن جان بر گردن هر انسان واجب است، و خواسته این قانون این است که با داشتن ایمان کامل به تقدیر نباید مردم در بجا آوردن تدابیر بی‌احتیاطی کنند و از جمله تدابیر این هم یکی است که در جایی که خطر جان و مرگ باشد، نرود. همچنین در جلوگیری فرار ساکنان آنجا از ترس مرگ حکمتهای زیادی وجود دارد که یکی از آنها اجتماعی و عمومی است که اگر سلسلهٔ فرار نمودن جریان داشته باشد، پس ثروتمندان و نیرومندان فرار می‌کنند ولی ماندگاری مردان و زنان بیچاره و ناتوان که توانائی رفتن بجای دیگر را نداشته باشند در آنجا ناگزیر خواهند شد پس وضع آنان چه می‌شود؟ اولاً آنان به سبب تنهائی از وحشت می میرند و باز افرادی که از آنان مریض بشود چه کسی از آنها نگهداری می‌کند و اگر بمیرند سر و سامان دادن دفن و کفن آنها را چه کسی به عهده می‌گیرد؟

حکمت دوم این است که بعید نیست افرادی که در اینجا موجود هستند، میکروب آن مرض در آنها سرایت کرده باشد پس اگر در چنین وضعی مسافرت کنند، بیشتر شکار مصیبتها و سختیها می‌شوند و اگر در حال سفر بیمار گردند واضح و روشن است که چه حالی بر آنان دست خواهد داد. ابن المدینی قول علما را چنین نقل فرموده است که: ما فر احد من الوباء فسلم(قرطبی) یعنی کسی که از وبای فرار کند هر گز سالم نخواهد ماند. حکمت سوم این است که اگر میکروب مرض در آنان سرایت کرده است وقتی که آنان به روستاهای دیگر بروند میکروب وبائی در آنجاها شیوع پیدا می‌کند و اگر با صبر و توکل بر جای خود بمانند امکان دارد از مرض نجات یابند و بالفرض اگر مرگ مقدر به این مرض است، پس با صبر و ثبات به درجه شهادت نایل خواهند آمد. چنانکه در حدیث صحیح بخاری بروایت یحیی بن یعمر از حضرت عایشه صدیقه مروی است، که أنها اخبرته انها سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون فاخبرها النبی صلی الله علیه وسلم انه کان عذابا یبعثه الله علی من یشاء فجعله الله رحمة للمؤمنین فلیس من عبد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا یعلم انه لن یصیبه الا ما کتب الله له الا کان له مثل اجر شهید و هذا تفسیر لقوله صلی الله علی و سلم الطاعون شهادة و المطعون شهید (قرطبی جلد۳ صفحه۲۳۵) امام بخاری بروایت بالا از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل کرده او به یحیی بن یعمر فرمود که، من درباره طاعون از آنحضرتﷺ سوال کردم آن جناب بمن خاطر نشان کرد که این مرض در اصل بشکل عذابی نازل شده بود و بر ملتی که عذاب دادنش منظور بود، فرستاده‌می شد! اماا‌کنون خداوند آنرا برای مؤمنان رحمتی قرار داده است پس هر کس که بعد از شیوع طاعون در جای خود با صبر و اطمینان بنشیند و عقیده داشته باشد که

فقط به او همان مصیبتی می رسد که خداوند بر او مقدر کرده است. پس ثواب او برابر به ثواب شهدا است و این تفسیر آن حدیثی است که در آن آمده که طاعون شهادتی است و طاعون زده شهید است.

استثنای بعضی صورتهای ویژه

در حدیث لفظ فلا تخرجوا فرارا منه آمده است از آن معلوم می شود که اگر کسی نه از ترس مرگ، بلکه برای ضرورت و نیاز دیگر بجای دیگری برود، او در این ممانعت داخل نیست؛ هم چنین اگر در عقیده خود ثابت قدم باشد،که رفتن من از اینجا مرا از مرگ نجات نمی دهد و هر کجا که اجل فرا برسد، مرگ خواهد آمد و اگر اجل من نرسیده، در اینجا هم مرگ نمی آید و با داشتن این عقیده کامل فقط برای تغییر آب و هوا از آنجا بجای دیگر برود، آن هم از این ممانعت مستثنی است.
هم چنین اگر کسی در منطقه‌ای که وبا در آنجا شیوع یافته است، بنا به ضرورتی وارد بشود و اعتقادش کامل باشد که از وارد شدن در آنجا بر او مرگ نمی آید، بلکه مرگ را تابع مشیت وارادهٔ الهی بداند، پس با داشتن این عقیده وارد شدن او در آنجا جایز می باشد.
مسئله سوم که از این آیه مستفاد گردید این است که فرار از جهاد به سبب ترس از مرگ حرام است، این مسئله در موضع دیگر از قرآن مجید با تفصیل و توضیح بیشتری آمده است که در آنجا بعضی از صورتها مستثنی شده است.
و همین مضمون که در اینجا بیان شده تقریباً در آیه ۱۶۸ از سوره آل عمران درباره فرار کنندگان از جهاد یا کسانی که شامل نمی‌شوند چنین آمده است.
اَلَّذِیْنَ قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ وَ قَعَدُوْا لَوْ اَطَاعُوْنَا مَا قُتِلُوْا قُلْ فَادْرَءُوْا عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ یعنی بعضی از مردم که خود شریک

جهاد نبودند، در رابطه بکسانی که در جهاد شرکت جسته شهید شده‌اند می‌گویند که به سخن ما گوش فرا ندادند بنابراین کشته شدند و اگر حرف ما راگوش می‌کردند کشته نمی‌شدند (به آن حضرت دستور رسید که) شما به آنان بگوئید که اگر نجات از مرگ بدست شما است، چرا در فکر دیگران هستید؟ فکری برای خود بردارید و خود را از مرگ نجات دهید! یعنی این وابسته به رفتن به جهاد و نرفتن به آن نیست اگر شما در خانه بنشینید مرگ برایتان خواهد آمد.

این از عجائب و شگفتیهای قدرت الهی است که بزرگترین مرد جنگجوی، صحابی گرامی و ژنرال اسلامی، سیف الله فی الارض، حضرت خالد بن ولید که تمام عمر او بعد از اسلام در جهاد گذشت اما شهید نشد؛ بلکه بیمار شده در خانه وفات یافت و در هنگام وفات از مردن بر رختخواب افسوس خورد و به خانواده‌اش خطاب کرده فرمود که: من در فلان و فلان جنگهای بزرگ و جهادها شرکت جستم و هیچ عضو از اعضای بدن من چنین نیست که از اثر زخم تیر یا نیزه خالی باشد اما افسوس می‌خورم که بر رختخواب می میرم؛ خداوند به بزدلان راحت و آرامش ندهد؛ این نصیحت مرا به آنان ابلاغ فرمائید ذکر واقعه بنی اسرائیل در این آیه تمهید و مقدمه‌ای است برای جهاد وپیکار در آیه آینده که هدف اصلی از ذکر این واقعه می باشد فرمان داده شده که رفتن به جهاد را مرگ و فرار نمودن از آن را نجات تصور نکنید. بلکه بر احکام الهی عمل نموده، رستگاری و فلاح هر دو جهان را دریابید. خداوند متعال به تمام سخنهای شما شنوا و دانا است.

در آیه سوم انفاق فی سبیل الله بیان می‌شود چنانکه می فرماید:

مَنْ ذَا الَّذِیْ یُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضٰعِفَهُ لَهُ اَضْعَافاً

کیست او که قرض دهد خدا را قرض نیکو پس دو برابر دهد خدا به او بمراتب زیاد

كَثِيْرَةً ط وَاللّٰهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ ص وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ (۲۴۵)

والله هست که تنگ می‌کند و اوست می‌گشاید و شما به سوی او بازگشت می‌شوید.

خلاصه تفسیر

واداشتن به انفاق در جهاد و امور خیریه دیگر

چه کسی است (چنان) که قرض بدهد خدا را قرض نیکو (یعنی با اخلاص) پس خداوند (ثواب) آن (قرض) را افزوده به چند برابر به او می‌رساند و (در فکر این نباشید که از انفاق مال کاسته می‌شود زیرا این در قبضه) خدا است (و او است) که کم می‌کند و (او است که) فراخی می‌آورد (مدار اصلی آن بر انفاق و عدم انفاق نیست) و شما بطرف او (بعد از مرگ) برگشت داده می‌شوید (پس در آنوقت پاداش انفاق در کارهای خیر و واجب و سزای عدم آن بشما می‌رسد)

معارف ومسایل

۱- يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً، مراد از قرض حسن انجام کار نیک و انفاق فی سبیل الله هست که مجازاً به آن قرض حسن گفته شده است و اگر نه در حقیقت همه ملک خدا هستند. مقصود این است که هم چنانکه عوض قرض حتماً داده می‌شود. هم چنین عوض انفاق هم بشما خواهد رسید و بیان افزایش آن در حدیث چنین آمده است که اگر یک دانه خرما در راه خدا انفاق شود، خداوند آنرا باندازه ای می‌افزاید که بیش از کوه احد افزوده خواهد شد و مراد از قرض دادن به خداوند چنین هم بیان شده که به بندگان او قرض داده شود و نیازمندیهای آنان بر آورده شوند و در حدیث فضیلت زیادی برای قرض دادن بیان شده چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده است: ما من مسلم یقرض مسلما قرضاً

مرة الا كان كصد قته مرتين (مظهری بحواله سنن ابن ماجه)-قرض دادن مسلمانی به مسلمانی دیگر مانند دو بار صدقه دادن او در راه خدا است.

۲- ابن عربی فرموده که مردم با شنیدن این آیه، سه دسته شدند نخستین دستهٔ بدشانسان اند که با شنیدن آیه گفتند که پروردگار محمدﷺ نیاز مند ما است و ما ثروتمندان هستیم جواب آن در آیهٔ ۱۸۱ آل عمران به لَقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذِيْنَ قَالُوْا اِنَّ اللهَ فَقِيْرٌ وَ نَحْنُ اَغْنِيَاءُ داده شد، دسته دوٌم کسانی بودند که آیه را شنیده بر خلاف آن عمل کردند و بخیلی را اختیار نمودند و میل زیاد و حرص و آزمندی ایشان بطرف مال آنچنان آنها را دست بسته کرد که به انفاق فی سبیل الله موفق نگردیدند.

دسته سوم مسلمانان مخلص و با ایمان‌اند که فوراً بر آیه عمل کردند و اموال مورد پسند خود را در راه خدا خرج کردند. مانند ابوالدحداح و غیره که وقتی این آیه نازل گردید حضرت ابوالدحداح در محضر آن حضرتﷺ حاضر گردید و از او پرسید که یا رسول الله مادر و پدرم فدای شما بشوند آیا خدا از ما قرض می‌خواهد در حالیکه او از قرض بی‌نیاز است؛ آن حضرتﷺ فرمود آری او می‌خواهد تا بوسیله این قرض شما را در بهشت داخل بفرماید.

حضرت ابوالدحداح با شنیدن این مژده عرض کرد یا رسول الله دست دراز بفرما آن حضرتﷺ دست مبارک خویش را دراز کرد ابوالدحداح گفت من مالک دو باغ نخلستان هستم که بغیر از آنها چیز دیگری در مالکیت ندارم؛ من این هر دو باغ را به خدا قرض می‌دهم آن حضرت ﷺ فرمود یکی را در راه خدا وقف کن و آن دیگر را برای امرار معاش خانواده و عیال خود نگهدار، ابوالدحداح عرض کرد شما گواه باشید که از این دو باغ بهترین آنرا که در آن ششصد درخت خرما

هست در راه خدا انفاق می‌کنم.رسول خداﷺ فرمود: خداوند در عوض آن بشما جنت عطا بفرمایند.
ابوالدحداح در خانه آمد و همسر خود را اطلاع داد او هم بر این بهترین معامله ابوالدحداح خوشحال شد رسول کریمﷺ فرمودکم من عذق رداح و دار فیاح لا بی الدحداح(قرطبی)
چقدر درخت خرمای ثمره دار و میدان کشاده برای ابوالدحداح هست.
۳- اگر به هنگام ادای قرض پرداخت اضافی مشروط نباشد و قرض دار به میل خود چیزی اضافه به قرض دهنده بدهد، خیلی خوب است. رسول خداﷺ فرموده ان خیار کم احسنکم قضاء بهترین شما کسی است که حق خود (یعنی قرض خود) را با بهترین صورت ادا کند ولی اگر ادا و پرداخت اضافی مشروط باشد پس آن ربا و حرام می باشد.

اِذْ

اَلَمْ تَرَ اِلَی الْمَلَاِ مِنْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ مِنْ بَعْدِ مُوْسٰی مإِذْ قَالُوْا

آیاندیدی تو گروهی از بنی اسرائیل را بعد از موسی وقتی که گفتند به پیغمبر خود مقرر کن

لِنَبِیٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِکاً نُّقَاتِلْ فِی سَبِیْلِ اللهِ ط قَالَ هَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ

برای ما پادشاهی تا بجنگیم در راه خدا پیغمبر گفت آیا از شما چنین گمان می‌رود که اگر

کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوْا ط قَالُوْا وَمَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِیْ سَبِیْلِ

فرمان جنگ صادر شود آنگاه شما جنگ نکنید گفتند چه شده ما را که جنگ نکنیم در راه

اللهِ وَقَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِیَارِنَا وَاَبْنَائِنَا ط فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ

خدادر حالیکه ما را نده شده‌ایم از خانه‌های خویش و فرزندان خویش پس وقتی که فرمان

تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِيْلاً مِّنْهُمْ ط وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالظّٰلِمِيْنَ (۲۴۶) وَ قَالَ لَهُمْ
رسیدبرای آنان بجنگ همه برگشتند بجز چندی از آنها و خداوند کاملاً می شناسد گناهکاران
نَبِيُّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوْتَ مَلِكاً ط قَالُوْا اَنّٰى يَكُوْنُ لَهُ
راوگفت‌به آنان پیغمبرشان همانا مقرر کرده خدا برای شما طالوت را پادشاه گفتند چگونه
الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ
امکان دارد برای او پادشاهی بر ما و ما از او به پادشاهی سزاوارتریم و باو کشادگی درمال
ط قَالَ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهٗ بَسْطَةً فِى الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ ط وَ
داده‌نشده است گفت که او را خدا بر شما برگزیده است و فراخی بیشتری داده به او در علم و
اللّٰهُ يُؤْتِىْ مُلْكَهٗ مَنْ يَّشَآءُ ط وَ اللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ (۲۴۷) وَ قَالَ لَهُمْ
جسم و خدا است که می‌دهد پادشاهی خود را بهر کسی که بخواهد و خدا است فضل کننده و
نَبِيُّهُمْ اِنَّ اٰيَةَ مُلْكِهٖ اَنْ يَّاْتِيَكُمُ التَّابُوْتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَ
دانابهمه چیز . و گفت به ایشان پیامبر ایشان همانا نشانی پادشاهی طالوت این است که بیاید
بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ اٰلُ مُوْسٰى وَ اٰلُ هٰرُوْنَ تَحْمِلُهُ الْمَلٰٓئِكَةُ ط اِنَّ فِىْ
بنزدشما صندوق که در آن تسلی قلب از سوی پروردگار و بقایای از آنچه پشت سر گذاشته
ذٰلِكَ لَاٰيَةً لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (۲۴۸) فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوْتُ
فرزندان‌موسی و فرزندان هارون بر می‌دارند آنرا فرشتگان همانا در آن نشانی است برای
بِالْجُنُوْدِ لا قَالَ اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيْكُمْ بِنَهَرٍ ج فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّىْ ج
شما اگر یقین دارید. پس وقتی که طالوت با ارتش حرکت کرد گفت یقیناً خداوند امتحان‌تان
وَ مَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَاِنَّهٗ مِنِّىْ اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهٖ ج فَشَرِبُوْا مِنْهُ
می‌کند به نهری پس هر کس نوشید از آن او از من نیست و هر کس که نه چشید آنرا او از من

اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ ط فَلَمَّا جَاوَزَهٗ هُوَ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ لا قَالُوْا لَا

استمگر اینکه بر دارد یک کف آب بدست خود پس همه نوشیدند به استثنای چندی از آنان

طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ ط قَالَ الَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ اَنَّهُمْ

پس‌وقتی که گذشت از آن طالوت و ایمانداران به همراهی او گفتند امروز ما توان جنگ با

مُّلٰقُوا اللّٰهِ لا كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيْرَةً بِاِذْنِ اللّٰهِ ط وَاللّٰهُ مَعَ

جالوت و لشکرش را نداریم گفتند آنان که در فکر ملاقات خداوند بودند بسا اوقات گروه

الصّٰبِرِيْنَ (۲۴۹). وَلَمَّا بَرَزُوْا لِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ قَالُوْا رَبَّنَا اَفْرِغْ

کوچکی پیروز می‌شود بر گروه بزرگی به اذن خدا و خدا با صابران است. وقتی که برای

عَلَيْنَا صَبْرًا وَّثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ (۲۵۰).

مبارزه در آمدند در برابر جالوت و لشکریان او گفتند پروردگارا بریز بر ما صبر و ثابت قدم

فَهَزَمُوْهُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ قف لا وَقَتَلَ دَاوٗدُ جَالُوْتَ وَاٰتٰهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ وَ

کن ماراونصرت‌بده‌مارابرقوم‌کفارپس شکست دادندمؤمنان‌ارتش‌جالوت‌را به اذن خدا و کشت داود

الْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهٗ مِمَّا يَشَآءُ ط وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ

جالوت‌را و داد خدا به او پادشاهی و حکمت و آموخت او را آنچه خواست واگرنمی‌بوددفاع

بِبَعْضٍ لا لَّفَسَدَتِ الْاَرْضُ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ذُوْ فَضْلٍ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ (۲۵۱)

خداوندی یکی را ازدیگری ازبین‌می‌رفت روی‌زمین اماخداوندبسیارمهربان‌است بر مردم روی زمین

خلاصه تفسیر

ربط آیات: هدف در اینجا بیشتر وادار نمودن به جنگ و قتال است که داستان گذشته مقدمه‌ای از آن بود و مضمون انفاق فی سبیل الله تائیدی است بر این و واقعه طالوت و جالوت بعد از آن تأکیدی بر آن

است و نیز در این داستان خداوند متعال قبض و بسط را که در آیه و الله یقبض و یبسط آمده نشان داده رای العین قرار داد که پادشاه گردانیدن فقیر و سلب پادشاهی از پادشاه همه در اختیار او است.

داستان طالوت و جالوت

(ای مخاطب) آیا برای تو داستان گروهی از بنی اسرائیل که بعد از حضرت موسی علیه السلام بوقوع پیوست متحقق نگردیده است (که قبلاً جالوت بر آنان تسلط یافته و چند استان از آنان را تصرف کرده بود) وقتی که آنان با پیغمبر خود گفتند که برای ما پادشاهی مقرر کن که ما (با همراهی او) در راه خدا (با جالوت) بجنگیم آن پیامبر فرمود که آیا این احتمال وجود دارد که اگر بشما فرمان جهاد داده شود (آنگاه) شما جهاد نکنید گفتند که برای ما چه دلیلی وجود دارد که ما در راه خدا جهاد نکنیم در حالیکه (برای جهاد انگیزه و داعیه‌ای هست و آن اینکه) ما (بوسیله آن کفار) از آبادی و فرزندان خود رانده شده‌ایم (زیرا که بعضی آبادی را کفار تصرف کرده بودند و فرزندان را اسیر کرده بودند) پس وقتی که به آنان فرمان جهاد صادر گردید همه ایشان به استثنای تعدادی کم برگشتند (چنانکه در بحث آینده ذکر تقرر پادشاهی بخاطر جهاد و برگشتن آنان از جهاد با تفصیل خواهد آمد) و خداوند متعال ظالمان (یعنی خلاف ورزان احکام) را کاملاً می‌داند (و سهمیه سزای مناسب خواهد داد) و به آنان پیغمبرشان فرمود که خدای متعال طالوت را بر شما پادشاه مقرر فرموده است گفتند او چگونه می‌تواند بر ما حکم ران باشد ما به نسبت او بیشتر سزاواریم که حکمران باشیم و به او وسعت درمال هم داده نشده است (زیرا طالوت از طبقه مستضعف بود) آن پیغمبر (در جواب) فرمود که (اولاً) خدای تعالی او را بر شما برگزیده است (و مصالح انتخاب را خود

خدا بهتر می‌داند) و (ثانیاً اینکه) در علم (سیاست و حکمرانی) و از نظر جسم او را افزونی داده است (و برای پادشاهی به این علم سیاست نیاز بیشتری هست تا که بر نظم و نسق کشور تسلط یابد و جسیم بودن او هم به این معنی است که بیم و وقعت در دلهای موافق و مخالف بنشیند) و (ثالثاً اینکه) خداوند (مالک الملک است) پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد (کسی نمی‌تواند او را مورد باز خواست قرار دهد) و (رابعاً اینکه) خداوند وسعت دهنده است (برای دادن مال مشکلی نیست که بخاطر آن شما در شک و تردید قرار گیرید و) دانا است (که چه کسی لیاقت و شایستگی پادشاهی را دارد) و (وقتی که آنان به محضر پیغمبر عرض کردند که اگر حجتی بر پادشاهی او از سوی خدا به مشاهده ما در بیاید، اطمینان ما بیشتر می‌شود. آنگاه) پیغمبرشان به آنها فرمود که علامت پادشاهی او (از جانب الله) این است که بیاید بنزد شما (بدون از آوردن خود شما) آن صندوقی که در آن چیزهای تسکین دهنده (و برکت موجود) هستند از طرف پروردگار شما و باقیمانده از آن چیزهای که آنها را حضرت موسی و حضرت هارون-علیهماالسلام- پشت سر گذاشته بودند (یعنی مقداری از ملبوسات ایشان و غیره) صندوق را فرشتگان می آورند (بگونه‌ای که) در (آمدن) آن (صندوق) نشانی کامل برای شما هست اگر شما یقین دارید.

باز وقتی که (بنی اسرائیل پادشاهی طالوت را قبول کرده، مردم برای مبارزه جمع شدند و) طالوت ارتش رابرداشته (از جای خود بیت المقدس بسوی عمالقه) حرکت کرد پس او (برای انتخاب همراهان خویش بصورت آزمون وسیله وحی پیغمبر به آنان) گفت که حالا خداوند (در ثبات و عدم ثبات) از شما امتحان می‌گیرد به نهری (که در راه می آید و شما در هنگام شدت تشنگی از آن می‌گذرید) پس هر

کس از آن (با افراط) آب بنوشد او از همراهان من نیست و هر کس که به آن زبان نزند (و در اصل حکم همین است) او از همراهان من است مگر کسی که بدست خود یک کف آب بر دارد (که اینقدر مجاز است، الغرض آن نهر در راه آمد و تشنگی شدت گرفت) پس همه از آن (بی تحاشا) بنوشیدن پرداختند مگر چند نفر از آنان (که احتیاط کردند بگونه‌ای که بعضی اصلاً ننوشید و بعضی بیشتر از یک کف ننوشید) پس وقتی که طالوت و مومنان همراه او از نهر عبور کردند (و اجتماع خود را دیدند که خیلی کم مانده اند، آنگاه بعضی با همدیگر) گفتند که امروز (تعداد ما باندازه‌ای کم هست که با این وضعیت) در ما توان مبارزه با جالوت و لشکرش نیست بعضی (با شنیدن این) که تصور می‌کردند که با خدا ملاقات خواهند کرد گفتند که بسا اوقات (چنین وقایع اتفاق افتاده است که) بسیاری از گروههای کوچک بر گروه‌های بزرگ بحکم خداوند پیروز گشته‌اند (نکته اصلی صبر و ثبات است) و خداوند متعال با صابران است، و زمانی که (به دیار عمالقه رسیدند و) در جلوی جالوت و ارتش او در میدان قرار گرفتند، پس (در دعا بخدا) گفتند پروردگارا بر ما (یعنی دلهای ما از غیب) ثبات و صبر نازل بفرما و (بهنگام مبارزه) قدمهای ما را ثابت نگهدار و ما را بر ملتهای کافر مسلط بگردان. پس طالوتیان را بحکم خدا شکست دادند و حضرت داود(علیه السلام که در آن وقت از ارتش طالوت بود، هنوز به مقام نبوت و غیره نرسیده بود) جالوت را کشت (و مظفر و منصور بر گشت) و (بعد از آن) خداوند متعال به او (یعنی داود علیه السلام) سلطنت و حکمت (مراد از حکمت در اینجا نبوت است) عطا فرمود و آنچه مورد نظر بود به او آموخت (مانند ساختن ذره بدون وسیله و درک کردن زبان حیوانات مصلحت عمومی این واقعه را در آینده بیان می‌فرمایند) و اگر این امر نمی‌بود که خداوند متعال بعضی را (که

مفسد باشد) بوسیله بعضی (که مصلح باشد گاه گاه) دفع می کرد (یعنی اگر مصلحان را بر مفسدان مسلط نمی گردانید) پس (بیشتر) روی زمین از فساد پرمی شد. اما خداوند متعال دارای فضل است بر جهانیان (بنابراین گاه گاه آنها را اصلاح می فرماید)

معارف ومسایل

۱- إِذْ قَالُوْا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكاً نُقَاتِلْ فِي سَبِيْلِ الله هنگامی که بنی اسرائیل احکام خدا را گذاشتند، کفار عمالقه بر آنها تسلط پیدا کردند. آنگاه به فکر اصلاح خود قرار گرفتند، و پیامبری که در اینجا ذکری از او به میان آمده، به نام شموئیل مشهور است.

۲- اَنْ يَاتِيَكُمُ التَّابُوْتُ در قوم بنی اسرائیل صندوقی دست بدست می آمد که مقداری تبرکات در آن بود. حضرت موسی و انبیاء دیگر علیهم السلام به وقت جهاد این صندوق را در جلو ارتش خود قرار می دادند و خداوند متعال به برکت آن فتح و پیروزی می آورد. زمانی که جالوت بر بنی اسرائیل تسلط یافت، صندوق را با خود برد. اما چون خدا خواست که صندوق را بر بنی اسرائیل برگرداند چنان سر و سامانی داد که آنها هر کجا صندوق را می گذاشتند در آنجا وبایی و بلا نازل می شد و به این ترتیب پنج شهر آنها از بین رفت. آنگاه مجبور شدند آنرا بر دوش دو گاو حمل نموده بسوی بنی اسرائیل حرکت دهند فرشتگان گاوها را راندند تا اینکه صندوق بدرب خانه طالوت رسید؛ بنی اسرائیل با مشاهده این نشانی، بر پادشاهی طالوت یقین کردند. طالوت قشون خود را جمع و جور کرده بسوی جالوت حرکت کرد و هوا بسیار گرم بود.

قَالَ اِنَّ اللهَ مُبْتَلِيْكُمْ بِنَهَرٍ حکمت و فلسفه این امتحان و آزمایش بنظر بنده این است که در چنین مواقع به هنگام جنب و جوش و جوش و

خروش ازدحام زیاد می‌شود، اما بوقت حقیقت آمار و تعداد آنها کم می‌گردد و در آن زمان عقب نشینی آنان افراد دیگر را سست و متزلزل می‌کند هدف خداوند این بود که اینگونه افراد را از همین جا جدا کند؛ لذا برای آنها چنین آزمایشی ترتیب داد که با وقت و موقعیت مناسب بود زیرا در جنگها نیاز شدید به ثبات و تحمل زحمت و مشقت هست پس کنترل نمودن خود به هنگام شدت تشنگی و عطش، از آبی کـه بدون منت می‌رسد دلیل استقلال و ثابت قدمی است و خود را در آن انداختن مانند نابینایان نادان دلیل نداشتن ثبات و استقلال است.
در آینده بیان خارق العاده‌ای است که افرادی که بیشتر آب نوشیدند از طریق غیب بیشتر سست و از کار افتادند. چنانکه در تـفسیر روح المعانی به سند ابن ابی حاتم از حضرت ابن عباس مـروی است و از وضعیت و گفتاری که در این داستان ذکر شده، معلوم می‌گردد که قوم بنی اسرائیل سه دسته بود.
۱- ناقص الایمان که در آزمایش موفق نشدند
۲- کامل الایمان که در امتحان و آزمایش موفق و پیروز گردیدند اما در اندیشه قلت افراد خود قرار گرفتند.
۳- اکمل الایمان که قلت عده و عده را هیچ پروا واندیشه نکردند.

تِلْكَ اٰيٰتُ اللّٰهِ نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ؕ وَاِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ (۲۵۲)

اینها آیات خدا است که ما بر شما درست می‌خوانیم و یقیناً تو از رسولان ما هستی

خلاصه تفسیر

چون هدف بسیار مهم و بزرگ قـرآن کـریم ثـابت کـردن رسـالت آن حضرت ﷺ است بنابراین هر کجا موضوعی مناسب باشد، این هدف تکرار می‌گردد پس اطلاع دادن آن حضرت ﷺ از ایـن واقـعه در ایـن موقع و آن هم بطور کامل بدون از اینکه آنرا در جایی خوانده باشند یا

از کسی شنیده باشند، خود معجزه و دلیلی است درست و صحیح بر ثبوت نبوت آن حضرتﷺ لذا در این آیات بر نبوت و پیامبری آن حضرتﷺ استدلال می‌فرماید.

استدلال بر نبوت محمدﷺ

اینها (یعنی آیاتی که در آنها این واقعه ذکر شده) آیات خدا هستند که ما آنها را بطور واضح و درست بر تو می‌خوانیم و (از آنها ثابت می‌شود که) شما بدون شک و تردید از جمع پیامبران هستید.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۘ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَ

این همه رسولان؛ما برتری دادیم بعضی را بر بعضی، بعضی از آنان کسی است که

رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۚ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ

کلام‌کرد خدا با او و بالا برده درجات بعضی را و دادیم به عیسی پسر مریم

أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِ

معجزات روشن و تقویت کردیم او را به روح القدس یعنی جبرئیل و اگر خدامی

هِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُم مَّنْ

خواست نمی‌جنگید کسانی که بعد از این پیغمبران بودند پس از اینکه رسید به آنها احکام روشن

آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا ۖ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ

اما اختلاف کردند بعضی از آنان ایمان آوردند و بعضی کفر کردند و اگر خدا می‌خواست باهم قتال

يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳)

نمی کردند اما خدا می کند آنچه می خواهد

خلاصه تفسیر

برخی از احوال انبیاء و امتها

این حضرات مرسلین (که ذکر آنان اکنون در آیه اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ آمده) طوری هستند که بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری دادیم (مثلاً) بعضی از آنان کسانی هستند که با خدا (بدون واسطه فرشته) هم صحبت شده‌اند (مراد از آن حضرت موسی علیه السلام است) و بعضی از آنان را در درجات زیادی (بمقام اعلی) سرافراز کردیم و ما به حضرت عیسی پسر مریم (علیه السلام) دلایل واضح (یعنی معجزات) عطا فرموده‌ایم و ما او را به روح القدس (یعنی جبرئیل علیه السلام) تأئید کرده‌ایم (که هر وقت بخاطر حفظ و نگهداری از او از یهود با او همراه بود) و اگر خدا کسانی (از آن امت) که بعد (از انبیاء علیهم السلام) آمده بودند (هیچ گاهی در دین اختلاف نکرده) با همدیگر قتل و قتال نمی‌کردند پس از اینکه بنزد آنان دلایل (امر حق بوسیله پیامبران) رسیده بود (که مقتضای آن بود توافق بر قبول حق) ولی (چون بعضی حکمت مورد توجه خداوند بود بنابراین بین آنان اتفاق مذهبی را بوجود نیاورد لذا) آنان با همدیگر (درباره دین) مختلف شدند پس بعضی از آنان ایمان آوردند و بعضی کافر ماندند (سرانجام اختلاف آنان باعث قتل و قتال گردید) و اگر خدامی خواست آنان با هم کشت و کشتار راه نمی‌انداختند اما خداوند (با حکمت خود) هر آنچه می‌خواهد (با قدرت خویش) انجام می‌دهد.

معارف ومسایل

۱- تِلْکَ الرُّسُلُ الآیه، در این مضمون آیه یک نوع دلداری دیگری

برای آن حضرتﷺ هست زیرا وقتی که رسالت آن جنابﷺ با دلیل ثابت شده بود که ذکر آن در آیه اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسِلِیْنَ هم آمده و باز هم منکرین قبول نکردند این مسئله باعث رنجش و تأسف او قرار گرفت بنابراین خداوند بیان فرمود که پیامبران دیگر هم با درجات متفاوتی گذشته‌اند اما ایمان در امت هیچکدام عام نبوده بلکه بعضی موافق شده و بعضی مخالف بوده‌اند و خداوند در این حکمتهایی دارد اگر چه بر هر کس منکشف و آشکار نگردند، اما بطور اجمال تا این حد اعتقاد لازم است که در آن حتماً حکمتی وجود دارد.

۲- تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ در اینجا می‌تواند این اشکال و ایراد وارد گردد که این آیه بصراحت بر این دلالت دارد که بعضی از پیامبران بر بعضی برتری و فضیلت دارد؛ در حالیکه آن حضرتﷺ فرموده که لا تفضلوا بین انبیاء الله یعنی در بین پیامبران خدا برتری قایل نشوید و نیز فرموده است که لا تخیرونی علی موسی که مرا برتر از حضرت موسیعليه‌السلام نگوئید و فرموده است که لا اقول ان احدا افضل من یونس ابن متّی من نمی‌گویم که کسی از یونس پسر متی برتر است. در این احادیث از برتر شمردن بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر منع شده است جوابش این است که موضوع احادیث این است که هیچ کسی به تنهائی بدون دلیل با فکر و اندیشه خویش کسی را بر دیگری برتر نگوید، زیرا معنی برتر بودن پیامبری بر پیامبری دیگر این است که مقام و منزلت او به نزد خداوند خیلی بالا باشد و روشن است که با رای و قیاس نمی‌توان این را درک کرد، ولی اگر با دلیل از قرآن و احادیث برتری بعضی بر بعضی دیگر معلوم و آشکار شود پس موافق به آن می‌توان اعتقاد داشت اکنون این فرمان رسول خداﷺ می‌ماند که فرمود لا اقول ان احد افضل من یونس بن متی، و لا تخیرونی علی موسی این وابسته به آن زمانی است که به اطلاع آن حضرتﷺ نرسیده

بود که ایشان از تمام انبیاء علیهم‌السلام افضل و برتر می‌باشند بعداً که وحی نازل شد و او اطلاع یافت آن را به صحابهٔ کرام اطلاع داد و آشکار نمود. (مظهری).

۳- مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللّٰهُ اگر چه مکالمه و گفتگوی حضرت موسی علیه‌السلام بدون وساطت فرشته انجام گرفته است؛ اما بازهم بدون پرده و حجاب نبوده است. لذا این آیه ۵۱ سوره شوری که می‌فرماید: مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُّكَلِّمَهُ اللّٰهُ و در آن کلام بی حجاب نفی شده با این توضیح در هیچ مرتبه‌ای متعارض و مخالف نیست. البته بعد از مرگ واقع شدن کلام بدون پرده و حجاب شرعاً امکان دارد پس آیه ۵۱ سوره شوری به اعتبار دنیا است.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنْفِقُوْا مِمَّا رَزَقْنٰكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ يَوْمٌ

ای ایمانداران انفاق کنید از آنچه ما رزق داده‌ایم به شما پیش از آمدن آن روزی که

لَا بَيْعٌ فِيْهِ وَلَا خُلَّةٌ وَّلَا شَفَاعَةٌ ؕ وَالْكٰفِرُوْنَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ (۲۵۴)

در آن نه خرید و فروش هست و نه آشنائی و سفارش و آنانکه کافراندهمانهاظالم‌اند.

خلاصه تفسیر

شتاب نمودن در خرج کردن در راه خدا

ای مؤمنان از آنچه ما بشما داده‌ایم خرج بکنید پیش از اینکه آن روز (یعنی قیامت) بیاید که در آن (هیچ چیزی از اعمال خیر تبدیل و تغییر نمی‌یابد که در آن) نه خرید و فروش می‌شود (که چیزی اعمال نیکی از کسی بخرید) و نه (چنین) دوستی (و رفاقتی) می باشد (که کسی اعمال نیک خود را به شما داده کمک کند) و نه (بدون از اذن خدا) سفارشی (از کسی پذیرفته) می‌شود (که در آن نیازی به اعمال خیر نداشته باشید) و مردمان کافر ظلم می‌کنند (که اعمال و اموال را

بی جا صرف می‌کنند بدین شکل که دست از طاعات بدنی و مالی بر داشته بجای آنها مصیبتهای بدنی و مالی انجام می‌دهند شما اینطور نباشید).

معارف ومسایل

در این سوره احکام زیادی که بستگی به عبادات و معاملات دارند بیان فرمود که اجرای همه آنها بر نفس ناگوار و سنگین تمام می‌شود.
دشوارترین همه اعمال برای انسان، خرج کردن مال و جان است و بیشتر احکام الهی که مشاهده می‌شوند یا بستگی به مال دارند یا به جان و اغلب محبت و عشق به مال و جان است که انسان را به گناه مبتلا می‌کند گویا این دو تا ریشهٔ همهٔ گناهان‌اند و دوری از آنها سرچشمهٔ آسانی همه طاعات است. بنابراین پس از بیان آن احکام بیان نمودن قتال و انفاق مناسب معلوم شد و در آیه وَ قَاتِلُوْا فِي سَبِيْلِ اللهِ قتال بیان شده است و در آیه وَ مَنْ يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً خرج کردن ذکر گردیده است و پشت سر آن بیان داستان طالوت تأکیدی برای قتال می باشد و هم اکنون هدف از اَنْفِقُوْا مِمَّا رَزَقْنٰكُمْ تأکیدی برای انفاق است و چون بسیاری از عبادات و معاملات به انفاق کردن مال بستگی دارد به این خاطر در بیان و توضیح آن تفصیل بیشتری بکار برده شد. چنانکه اکنون در بیشتر آیات و رکوعهای آینده بحث انفاق و خرج کردن مال ذکر شده است. خلاصه معنی اینکه هنوز وقت عمل باقی است اما در آخرت نه عملی انجام می‌گیرد و نه کسی به دوستی و رفاقت عمل خود را به دیگری می‌دهد و نه کسی بسفارش نجات می‌یابد مگر اینکه خود گرفتار کننده یعنی خدا رهایی بدهد.

اَللّٰهُ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَلْحَیُّ الْقَیُّوْمُ لَا تَأْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّلَا

الله بجز از او معبودی نیست زنده است نگهدارنده هم؛ نمی‌گیرد او را پینکی و نه

نَوْمٌ لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ مَنْ

خواب‌برای او است آنچه در آسمانها و زمین است چنین کسی هست که سفارش

ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهٗۤ اِلَّا بِاِذْنِهٖ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ

کند پیش‌اوبدون از اجازه او می‌داند آنچه روبروی مخلوقات است و آنچه پشت

اَیْدِیْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖۤ

سرآنهااست‌وآنها نمی‌توانند چیزی از معلومات او احاطه کنند مگر آنچه خود او

اِلَّا بِمَا شَآءَ وَسِعَ كُرْسِیُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ

بخواهدجای می‌گیرند در کرسی او همه آسمانها و زمین و سنگین نیست بر او

وَلَا یَـُٔوْدُهٗ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ (۲۵۵)

نگهداری آن دو تا و او است بر همه برتر و با عظمت

خلاصه تفسیر

الله تعالی (بگونه‌ای است که) بجز از او کسی شایسته عبادت نیست زنده است (که مرگ و نیستی بر او راه ندارد) نگهدارنده (تمام جهان) است نه خواب آلودگی بر او فشاری می‌آورد و نه خواب (می‌تواند بر او فشاری وارد بکند) ملک او است همه آنچه در آسمانها (موجوداتی) هست و آنچه در زمین است چه کسی می‌تواند بنزد او سفارش (کسی را) بدون اجازه او بکند تمام احوال حاضر و غایب (تمام موجودات) را می‌داند و آن موجودات نمی‌توانند کوچکترین چیزی از معلومات او را فرا گیرند مگر همان اندازه (علم و آگهی) که

او (دادن آن را) بخواهد و کرسی او (باندازه ای بزرگ است که) همه آسمانها و زمین را در خود می‌گیرد و برای خدا حفظ (و نگهداری) این دو تا (آسمان و زمین) سنگین نمی‌گذرد و او بلند مرتبه و عظیم الشان است.

معارف ومسایل

فضایل ویژه آیة الکرسی

این آیه بزرگترین آیه قرآن است؛ در احادیث فضائل و برکات زیادی نسبت به این آیه ذکر شده است. در روایتی از مسند امام احمد آمده است که رسول خداﷺ آن را از همه آیات قرآن برتر بیان فرموده است. در روایت دیگری آمده که رسول خداﷺ از ابی بن‌کعب پرسید که: در قرآن کدام یک آیه از همه بزرگتر است؟ حضرت ابی بن‌کعب جواب داد که: آیة الکرسی؛ آن حضرتﷺ او را تصدیق نموده فرمود: ای ابو منذرعلم بر تو مبارک باد! حضرت ابوذر رضی الله عنه از آن حضرتﷺ سوال کرد که: یا رسول الله در قرآن کریم بزرگترین آیه کدام است؟ آن حضرتﷺ فرمود: آیة الکرسی؛ (ابن‌کثیر عن‌احمد فی المسند).
حضرت ابوهریره می‌فرماید که رسول خداﷺ فرموده است که در سوره بقره آیتی هست که سرور و مهتر آیات قرآن است و در هر خانه‌ای که آن خوانده شود، شیطان از آنجا می‌گریزد و در روایتی از نسائی آمده‌که رسول خداﷺ فرمود: هر کسی که بعد از هر نماز فرض آیة الکرسی را بخواند، پس برای داخل شدن او در بهشت بجز از موت چیز دیگری مانع نخواهد شد؛ یعنی او پس از مردن فوراً آثار جنث و آرامش و راحتی آنرا مشاهده خواهد کرد.
در این آیه، توحید ذات و صفات به شیوه عجیب و غریبی بیان شده

است که در آن موجود بودن و زنده بودن، سمیع و بصیر بودن متکلم بودن و واجب الوجود و دایم و باقی بودن و موجد و خالق بودن او تعالی برای تمام کائنات و بالاتر قرار گرفتن او از تغییرات و تأثرات و مالک بودن او برای تمام کائنات و صاحب جلال و عظمت بودنش بگونه‌ای که کسی بدون اجازه او نمی تواند در جلو او صحبت بکند و مالک چنان قدرت کاملی است که در آفریدن تمام عالم و کائنات آن و باقی نگهداشتن و استوار کردن نظام محکم آن نه بر او خستگی پیش می آید و نه سستی بر او طاری می‌گردد و مالک چنان علم محیطی است که هیچ ذره یا قطره‌ای از هیچ چیز نهان و آشکار از آن خارج نیست. این است مفهوم اجمالی این آیه، اکنون معانی الفاظ آن را با تفصیل بشنوید در این آیه ده تا جمله بکار رفته است نخستین جمله است، اَللهُ لاَاِلٰهَ اِلاَّ هُوَ که لفظ الله در اینجا اسم ذات است و معنی آن است آن ذاتی که جامع تمام کمالات باشد و از تمام نقائص پاک و مبرا باشد؛ در لاَاِلٰهَ اِلاَّ هُوَ همین ذات بیان شده که بجز از او کسی دیگر شایسته عبادت نیست.

دومین جمله است الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ معنی لفظ (حيّ) در زبان عربی زنده است این لفظ را از اسماء الهی آورده می خواهد نشان دهد که او همیشه زنده وباقی است و مرگ و نیستی در بارگاه او راه ندارد. لفظ قَيُّوْمُ از قیام گرفته شده و معنی آن ایستادن است و قائم،ایستاده رامی‌گویند. قیوم و قیام صیغه‌های مبالغه می‌باشند و معنی آنها این است: آن ذاتی که قایم بذات خود باشد و دیگران را قایم نگهداشته حفظ کند.

قَيُّوْمُ صفت ویژه حق سبحانه است که کسی از مخلوقات نمی تواند در آن شریک باشد، زیرا چیزهایی که در وجود و بقای خود نیازمند دیگری باشند، چگونه می توانند دیگری را نگهدارند بنابراین جایز

نیست که به انسان قیوم بگـویند؛ لذا کسـانی کـه اسـم عـبدالقـیوم را تحریف نموده، تنها قیوم می‌گویند، گناهکار می‌شوند. بعضی فرموده اند که مجموع حَیّ وقَیُّوْم از جمع اسماء و صفات خداونـدی اسـم اعظم می باشد. حضرت علی فرموده که وقتی من خواستم ببینم که آن حضرتﷺ در غزوه بدر چه می‌کنند، چون به او رسیدم دیدم که سر بسجده نهاده بار بار می‌گوید: یا حی یا قیوم؛ یا حی یا قیوم؛ جمله سوم لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاَ نَوْمٌ است لفظ سِنَةٌ بکسر سین؛ بمعنی خواب آلودگی و چرت زدن است که نشانه ابتدائی خواب است و نوم خواب کـامل است و مفهوم این جمله این است که خداونـد از خـواب آلودگـی و خواب مبرا و بالاتر است؛ وقتی که در جمله گذشته لفظ قیوم چـنین نشان داد که خداوند آسمانها و زمین و تمام کائنات را که در آن قرار گرفته،نگهداشته‌است وکلیه کائنات به‌اتکای او پا بر جا هستند امکان داشت فکر انسانی موافق به سرشت و جبلت خود او به این طرف برود که ذات پاکی که چنین کار بزرگی را انجام می‌دهد، گاهی باید خسته شود؛ لذا زمانی برای استراحت و خواب او هم لازم است. پس در این جمله دوم انسان را که علم و بینشش محدود و قـدرت و تـوانـایش محدود است بیدار و آگاهش کرد که او نباید خداوند را بر خود یا بر مخلوقات دیگر قیاس بکند و او را مانند خود قرار دهد؛ زیرا او از مثل و مثال بالاتر است. در برابر قدرت کامل او تمام کارها سهل و آسان‌اند نه مشکلی پیش می‌آید و نه موجب خستگی او می‌شوند. بلکه ذات پاک او از تمام تأثرات و خستگی و کوفتگی و خواب آلودگی و خواب بالاتر است.

جمله چهارم است لَهُ مَا فِيْ السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِيْ الْأَرْضِ لام لفظ لَهُ در ابتدای این جمله برای تملیک می‌آید؛ لذا معنی آن این است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است، همه ملک خدا یند؛ او اختیار دارد به

هر شکلی که بخواهد در آنها دخل و تصرف می کند.
جمله پنجم است مَنْ ذَالَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلاَّ بِاِذْنِهٖ یعنی چه کسی به این مقام و منزلت رسیده است که بتواند به پیشگاه او بدون اجازه برای کسی سفارشی بکند در این جمله چند مسئله بیان فرموده است:
اول اینکه وقتی که مالک کل کائنات خدا است و کسی از او بالاتر و حاکم بر او نیست، پس هیچ کس در هیچ کاری حق باز خواست از او را ندارد و در اجرای دستور و فرمان او هیچ کس حق چون و چرا ندارد. آری این می تواند باشد که شخصی برای دیگری شفاعت و سفارشی بکند، پس این را هم توضیح داد که در پیشگاه جلال و عزت او کسی نمی‌تواند دم بزند. آری خداوند گروه بندگان مقبولی دارد که به آنان بگونه ویژه‌ای اجازه شفاعت و صحبت کردن می‌رسد. الغرض بدون اجازه از او هیچکس نمی‌تواند درباره دیگری شفاعت و سفارشی بکند. در حدیث آمده است که رسول خداﷺ فرمود که در محشر از همه جلوتر من درباره امتها سفارش می‌کنم و نام آن مکانی که در آن سفارش انجام می‌گیرد «محمود» است که رسیدن در آن از خصوصیات آن حضرتﷺ می باشد.
جمله ششم است، یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ یعنی خداوند متعال از احوال آینده و گذشته آنان آگاه و با خبر است، و می تواند مفهوم آینده و گذشته این باشد که تمام احوال و واقعات ما قبل آفرینش و بعد از آن همه در علم حق تعالی سبحانه هستند و نیز می‌تواند مفهومش این باشد که مراد از مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ واقعاتی باشند که برای انسان واضح و آشکار باشند و مراد از وَ مَا خَلْفَهُمْ واقعات و احوالی باشند که پنهان و مخفی باشند؛ مقصود اینکه علم انسان بعضی چیزها را فرا می‌گیرد و بعضی را فرا نمی‌گیرد و بعضی چیزها در جلوی او واضح و روشن هستند و برخی پوشیده و پنهان؛ اما در جلوی خداوند

همه برابر هستند و علم او همه چیزها را یکسان فرا گرفته است و در این دو مفهوم هیچ تعارض و تناقضی نیست و هر دو در وسعت آیه داخل هستند.
هفتمین جمله است وَ لاَ يُحِيْطُوْنَ بِشَىءٍ مِنْ عِلْمِهٖ اِلاَّ بِمَا شَاءَ یعنی انسان و تمام مخلوقات هیچ گوشه‌ای از علم خداوندی را نمی‌توانند احاطه کنند؛ اما خود خداوند به هر کسی همان اندازه از علم را که بخواهد می‌بخشد و آن شخص فقط همان اندازه علم را که به او عنایت شده می داند، در این جمله نشان داده شد که علم فرا گیر و احاطه کننده به تمام ذرات کائنات تنها صفت خصوصی حق تعالی است انسان یا مخلوقات دیگری نمی‌تواند در آن شریک باشد.
هشتمین جمله است، وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ یعنی کرسی او به اندازه‌ای بزرگ است که در وسعت و فراخی آن هفت آسمان و زمین جای گرفته‌اند و خداوند متعال از نشستن و برخاستن و حیز و مکان بالاتر است؛ اینگونه آیات را نباید بر معاملات خویش قیاس کرد و ادراک حقیقت و کیفیت آن، از عقل انسانی بالاتر است البته از روایات مستند احادیث این اندازه معلوم می‌شود که عرش و کرسی جسمهای بسیار عظیم الشانی می‌باشند که از تمام آسمانها و زمین به مراتب بزرگتراند.
ابن کثیر به روایت حضرت ابوذر غفاری نقل کرده است که او از آن حضرت ﷺ پرسید که کرسی چیست و چگونه است؛ آن حضرت ﷺ فرمودند که: قسم بذاتی که روح من در قبضه قدرت او است؛ مثال هفت آسمان و زمین در برابر کرسی بگونه‌ای است که یک حلقه انگشتری که در یک میدان بزرگی، انداخته شود.
و در بعضی روایات دیگر آمده که مثال کرسی در برابر با عرش عظیم هم بگونه‌ای است که حلقه انگشتری در یک میدان بزرگی قرار بگیرد.

نهمین جمله است، وَ لاَ یَؤُدُه حِفْظُهُمَا یعنی حفظ و نگهداری این دو مخلوق عظیم الشان بر خداوند متعال چندان سنگین معلوم نمی‌شود؛ زیرا که در برابر قدرت کامل آن قادر مطلق همه چیزها بیش از اندازه آسان هستند.

دهمین جمله است، وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ یعنی او عالی و عظیم الشان است در جمله های نهٔ گانه گذشته، کمالات ذات و صفات خداوندی بیان شدند؛ از مشاهده و درک آنها هر انسان عاقل مجبور می‌شود که بگوید که مالک و سزاوار هر عزت و عظمت و بلندی و برتری فقط همان ذات پاک است. در این ده جمله آیة الکرسی موضوع توحید خداوندی و صفات کمال او به روشن و تفصیل کامل بیان شده است.

لَاۤ اِکْرَاهَ فِی الدِّیْنِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ

دربارهٔ‌دین اکراهی نیست، واضح شده است هدایت از گمراهی پس هر کس که

بِالطَّاغُوْتِ وَیُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی لَا

انکار کند به گمراه کننده و یقین داشته باشد به خدا پس او گرفته است حلقه محکم

انْفِصَامَ لَهَا وَاللهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ (۲۵۶)

راکه شکستنی نیست وخداوند همه‌چیز را می‌شنود و میداند.

خلاصه تفسیر

در (پذیرفتن) دین (اسلام فی نفسه) اجباری نیست. (زیرا که) هدایت از گمراهی مشخص گردیده است (یعنی حقانیت اسلام با دلایل روشن بیان شده است پس جایی برای اجبار و اکراه باقی نمی‌ماند. اکراه عبارت است از اجبار بر چیزهای ناپسند و زشت، و وقتی که خوبی اسلام با یقین ثابت است) پس هر شخص که از شیطان منکر شده و بخدا معتقد باشد (یعنی دین اسلام را بپذیرد) پس او به حلقه

محکمی چنگ زده است که به هیچ وجه شکستنی نیست و خداوند (به اقوال ظاهر) کاملاً شنوا (و به احوال باطن) کاملاً دانا است.

معارف ومسایل

چون چنگ زننده به اسلام از نابودی و هلاکت و محروم شدن در حفظ و امان باقی ماند بنابراین او را به چنین شخصی تشبیه کرد که بر حلقه و طنابی محکم چنگ زده است و از ساقط شدن و افتادن در امان می‌ماند؛ زیرا خطری برای گسستن اینگونه طناب ندارد و اگر کسی خود طناب را بکنار بگذارد آن چیز دیگری است (بیان القرآن) با توجه به این آیه بعضی اشکال و ایراد وارد می‌کنند که از این آیه معلوم می‌شود که در دین اجباری نیست؛ در صورتی که تعلیم جهاد و قتال در اسلام به آن متعارض و متناقض می باشد؛ اما اگر قدری با تأمل و دقت ملاحظه شود، معلوم می‌گردد که این اشکال بی‌مورد است.
زیرا تعلیم جهاد و قتال در اسلام، برای اجبار بر پذیرش اسلام نیست و اگر نه، گرفتن جزیه و ذمی قرار دادن کفار و بعهده گرفتن مسئولیت و سرپرستی آنها و اجرای احکام اسلامی برای حفظ جان و مال و حیثیت و آبروی شان چه معنی را در بر دارد؟! بلکه آن آموزش و تعلیم جهاد برای بر طرف کردن و زدودن فسادی است که در بارگاه الهی ناپسند و زشت است و کفار در صدد آن هستند چنانکه خداوند متعال در آیه ۶۴ سوره مائده می‌فرماید: وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً وَ اللهُ لاَ يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ یعنی در روی زمین فساد بپا می‌کنند و خداوند متعال مفسدان را دوست نمی‌دارد لذا خداوند بوسیله جهاد و قتال به زدودن فساد و بر طرف کردن آن دستور می‌دهد. پس کشتن چنین اشخاصی مانند کشتن مار و کژدم و حیوانات موذی دیگر می باشد اسلام از کشتن بچه‌ها و زنان و پیرمردان و معلولین در عین میدان و

معرکه جهاد هم که باشد، ممانعت کرده است؛ زیرا آنان قادر و توانا بر فساد نیستند و هم چنین از کشتن آنها هم ممانعت کرده که به ادای جزیه و عده کرده‌اند؛ زیرا ایشان پایبند قانون می‌باشند. لذا از این روش و رفتار اسلام معلوم می‌گردد که آن مردم را بوسیله جهاد و قتال، بر پذیرفتن و قبول اسلام اجبار نمی‌کند؛ بلکه بوسیله آن، ظلم و ستم را از جهان بر می‌دارد و عدالت و امنیت و آسایش را بر آن بر قرار می‌نماید. حضرت عمر رضی الله عنه پیر زن نصرانی را به دین اسلام دعوت کرد؛ او در جواب گفت: انا عجوز کبیرة و الموت اقرب الی، یعنی من پیرزن بزرگسالی هستم که مرگم نزدیک است؛ چرا در پایان عمرم مذهبم را رها کنم؟ حضرت رضی الله عنه این سخن او را شنید و او را بر ایمان آوردن اجبار نکرد؛ بلکه این آیه را تلاوت فرمود که: **لا اکراه فی الدین** یعنی، در دین اجباری نیست و در حقیقت بر پذیرش ایمان زور و اکراه امکان ندارد؛ زیرا که ارتباط ایمان به اعضای ظاهر نیست؛ بلکه با قلب است. و تعلق و وابستگی زور و جبر و اکراه به اعضای ظاهری می باشد و از جهاد و قتال تنها اعضای ظاهر متأثر می شوند؛ لذا امکان ندارد بوسیله اعضای بر پذیرش ایمان اجباری تحقق بیاید از این ثابت شد که آیات قتال و جهاد با آیه لَاۤ اِكْرَاهَ فِى الدِّيْنِ متعارض نیستند.(مظهری و قرطبی)

اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ وَ

الله مددکار ایمان داران است بیرون می‌آورد آنها را از تاریکی بسوی روشنی و

الَّذِيْنَ كَفَرُوْۤا اَوْلِيٰٓـُٔهُمُ الطَّاغُوْتُ يُخْرِجُوْنَهُمْ مِّنَ النُّوْرِ اِلَى

کسانی که کافر شدند دوستان ایشان شیاطین هستند بیرون می‌آورند آنها را از

الظُّلُمٰتِ اُوْلٰئِکَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ (۲۵۷)

روشنی بسوی تاریکی همین گروه هستند ساکنان جهنم که در آن برای همیشه می‌مانند.

خلاصه تفسیر

اَللهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا (الی قوله) خٰلِدُوْنَ خداوند متعال همراه کسانی است که ایمان آورده‌اند آنانرا از تاریکی‌ها(ی کفر) بیرون آورده یا نجات داده بسوی نور (اسلام) می‌آورد و کسانی که کافر هستند همراهان آنها شیاطین هستند (چه از انس و چه از جن) آنان آنها را از نور (اسلام) بیرون نموده یا منحرف کرده بسوی تاریکیها(ی کفر) می‌برند این قبیل مردم (که اسلام را گذاشته کفر را اختیار کنند) در دوزخ می‌مانند (و) ایشان در آن برای همیشه می‌باشند.

معارف ومسایل

از این آیه معلوم شد که ایمان بزرگترین نعمت و کفر بزرگترین مصیبت می باشد و این نیز معلوم شد که در دوستی با کافران تاریکی هست.

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِىْ حَاجَّ اِبْرَاهِيْمَ فِىْ رَبِّهٖۤ اَنْ اٰتٰـهُ اللهُ

آیا ندیدی آن کسی را که با ابراهیم درباره پروردگار او منازعه کرد بسبب

الْمُلْکَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّىَ الَّذِىْ يُحْيِىْ وَ

آنکه خدا به او پادشاهی داده بود وقتی که گفت ابراهیم که رب من ذاتی

يُمِيْتُ قَالَ اَنَا اُحْيِىْ وَ اُمِيْتُ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ فَاِنَّ اللهَ

است که زنده می‌کند و می میراند او گفت من هم زنده می‌کنم ومی‌کشم

يَاْتِىْ بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ

گفت ابراهیم پس خدا می‌آورد خورشید را از مشرق پس بیاور تو آنرا از

فَبُهِتَ الَّذِیْ کَفَرَ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ (۲۵۸)

مغرب بر این حیران ماند کافر و خدا درست نشان نمی‌دهد به بی‌انصافان.

خلاصه تفسیر

(ای مخاطب) آیا برای تو واقعه آن شخص (یعنی نمرود) محقق نشد که با ابراهیم (علیه السلام) مباحثه کرده بود درباره (وجود) پروردگارش (یعنی معاذالله او منکر وجود خدا بود) از این سبب که خداوند به او پادشاهی داده بود (یعنی مقتضای آن این بود که در برابر نعمت سلطنت و احسان خداوندی قدر دانی می‌نمود و ایمان می‌آورد اما بر عکس کفر و انکار نمود و این مباحثه هنگامی شروع شد که) وقتی حضرت ابراهیم (در پاسخ به سوال او که خدا چطور است) گفت پروردگار من بگونه‌ای است که او زنده می‌کند و می‌میراند (یعنی زنده کردن و میراندن در قدرت و اختیار او است ولی آن احمق مقصود زنده کردن و میراندن را نفهمید و) گفت که (این کار را من هم می‌توانم انجام دهم یعنی) من هم زنده می‌کنم و می‌کشم (یعنی هر کسی را بخواهم بقتل میرسانم که این میراندن است و هرکس را که بخواهم از قتل آزاد می‌کنم که این زنده کردن است وقتی که) حضرت ابراهیم(علیه السلام) دید که او کاملاً بی‌عقل است که این را میراندن و زنده کردن تصور می‌کند در صورتی که حقیقت زنده کردن این است که در غیر ذی روح، روح دمیده شود هم چنین میراندن عبارت از قبض روح ذی روح می باشد و از قرائن دریافت که او حقیقت زنده کردن و میراندن را نمی‌تواند درک کند بنا به ضرورت بسوی پاسخ و جواب دیگری متوجه شد و) فرمود که (بسیار خوب) خداوند خورشید را (هر روز) از مشرق در می‌آورد تو (تنها یک روزی) آنرا از مغرب در آور (ده نشان بده) بر این (جواب) مات ماند آن کافر (و نتوانست جواب بدهد و مقتضای آن این

بود که هدایت را می‌پذیرفت اما بر گمراهی خود اصرار نمود و راه یاب نشد) و (سنت) خداوند(ی است که) بی‌راهان را هدایت نمی‌فرماید.

معارف ومسایل

از این آیه معلوم گردید که هرگاه خداوند متعال به کافری عزت و شرف دنیایی و پادشاهی و سلطنت ببخشد جایز است که او را بنام پادشاه و ملک یاد کنند و نیز این‌هم معلوم شد که به هنگام ضرورت و نیاز مجادله و مباحثه جایز است تا فرق بین حق و باطل ظاهر و آشکار گردد.(قرطبی).

بعضی در این شک و تردید قرار گرفته اند که او می‌توانست بگوید که اگر خدا موجود است او خورشید را از مغرب در بیاورد اما شک و تردید چنین دفع و بر طرف گردید که فوراً در قلب او جایگزین گردید که خداوند حتماً موجود است و این بیرون آوردن خورشید از مشرق کار او است، و او می‌تواند از مغرب هم آنرا بیرون آورد و این شخص پیامبر بر حق است و به خواهش او حتماً اینطور خواهد شد و با وقوع آن انقلاب و دگرگونی بزرگی در جهان پدید خواهد آمد و امکان دارد بجای اینکه پیروز شویم شکست بخوریم مثلاً مردم با دیدن و مشاهده این معجزه از من روی گردانیده راه او را اختیار خواهند کرد و به دلیل تراشی کوچکی سلطنت از دست می‌رود بنابراین آن جواب را نداد و چون جواب دیگری نبود مات و مبهوت ماند.(بیان القرآن)

اَوْ كَالَّذِیْ مَرَّ عَلٰی قَرْیَةٍ وَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلٰی عُرُوْشِهَا

آیاندیدی آن کسی را که بر شهری گذشت که آن افتاده بود بر سقفهای خود گفت

قَالَ اَنّٰی یُحْیِ هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ
چطور زنده می‌کند خدا این را بعد از مردنش پس مرده گذاشت او را خدا تا صد
ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ کَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ یَوْماً اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قَالَ
سال باز بلندش کرد و گفت که چقدر دیر در اینجا مانده‌ای گفت مانده‌ام یک روز یا
بَلْ لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ اِلٰی طَعَامِکَ وَشَرَابِکَ لَمْ
ازیکروز هم کمتر گفت نه بلکه مانده‌ای تو صد سال حالا بنگر به غذای و شراب
یَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ اِلٰی حِمَارِکَ وَلِنَجْعَلَکَ اٰیَةً لِّلنَّاسِ
خودکه‌نه پوسیده‌اند و بنگر به الاغت و ما خواستیم ترا نمونه‌ای قرار بدهیم برای
وَانْظُرْ اِلَی الْعِظَامِ کَیْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَکْسُوْهَا لَحْماً
مردم‌وبنگر بسوی استخوانها که ما چگونه آنها را بلند کرده با هم وصل می‌کنیم و
فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قَالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
بازمی‌پوشانیم‌برآنها گوشت پس وقتی که براواین حال واضح شدگفت می‌دانم‌که یقیناً
قَدِیْرٌ (۲۵۹) خداوند بر هر چیز توانا است.

خلاصه تفسیر

اَوْ کَالَّذِیْ مَرَّ عَلٰی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خَاوِیَةٌ (الی قوله) اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ آیا شما از چنین واقعه‌ای اطلاع دارید که شخصی بود که (راه میرفت تا اینکه) گذرش بر شهری در چنین وضع افتاد که منازل آن بر سقفهایش ریخته (و باز دیوارها بر سقفها افتاده) بودند (مطلب اینکه به سبب حادثه‌ای آن روستا از بین رفته بود و همه مردم مرده بودند آن شخص با مشاهده این وضع با حیرت) گفت که (معلوم نیست) خداوند این شهر (یعنی مردگان آن) را بعد از مردن‌شان چگونه (در

قیامت) زنده می‌کند (بر این امر یقین داشت که خداوند مردگان را در قیامت زنده می‌کنند با وجود اینکه زنده کردن خداوند آنها را در دل او غالب بود اما بوجه عجیب بودن آن ناگهان حیرتی بر او طاری شد و چون خداوند یک کاری را بچند صورت می‌تواند انجام دهد بنابراین او در پی این قرار گرفت تا بداند که زنده کردن اینها به کدام یک صورت تحقق می‌یابد؛ لذا الله تعالی خواست تا به او نمونه‌ای از آن را در این جهان نشان بدهد، تا بوقوع یک نظیر از آن مردم بیشتر هدایت بشوند) پس (به این خاطر) خداوند (روح) آن شخص را (قبض کرده او را) تا صد سال مرده نگهداشت و پس (از صد سال) او را زنده بلند کرد (و باز از او) پرسید که تو تا چند مدت در این وضع ماندی او جواب داد که یک روز مانده‌ام یا از آن هم کمتر (این کنایه از قلت مدت می باشد) خداوند فرمود که خیر بلکه تو (در این وضع تا) صد سال مانده‌ای (و اگر بر عدم تغییر در بدن خود تعجب می‌کنی) پس به غذای و نوشیدنی های خود بنگر که (ذره ای) فاسد نشده‌اند (که این یکی از نشانی‌های قدرت ما است) و (برای مشاهده نشانی دیگر از قدرت ما) بسوی خر (سواری) خویش بنگر (که پوسیده و در چه وضع و حالتی قرار گرفته است و بزودی ما آن را در جلو تو زنده می‌کنیم) و (ما ترا به این خاطر میرانده و زنده کردیم) تا که ما ترا نظیری (برای قدرت خویش) در جلوی مردم قرار بدهیم (تا که با مشاهده از این نظیر بتوانند بر زنده شدن در روز قیامت هم استدلال کنند) و (حالا) بسوی استخوانهای (این خر) بنگر که ما آنها را چگونه با هم ترکیب میدهیم باز بر آنها گوشت می‌پوشانیم (باز در آنها روح میدمیم، خلاصه اینکه همه این امور اینطور انجام گرفت) پس وقتی که همه این کیفیات (با مشاهده) بر آن شخص منکشف گشتند پس (او بی‌اختیار در جوش آمده) گفت که من (در دل خود) یقین دارم که بی‌شک خداوند متعال بر

هر چیز کاملاً قدرت دارند.

وَاِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّ اَرِنِیْ كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتٰى قَالَ اَوَلَمْ

یادکن وقتی که گفت ابراهیم ای پروردگار من نشان بده بمن که چگونه زنده

تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ

می‌کنی مردگان را گفت آیا تو یقین نداری گفت چرا اما می‌خواهم دلم تسکین یابد

الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا

فرمود پس بگیر چهار مرغ باز آنها را رام کن با خود پس بگذار بر هر کوهی از آنها یک

ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَاْتِيْنَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ (۲۶۰)

حصه‌ای باز بخوان آنها را که می آیند پیش تو با دویدن بدان یقیناً خدا غالب و حکیم است.

خلاصه تفسیر

یاد کن (واقعه‌ای) آن وقتی را که ابراهیم علیه السلام (به درگاه خداوند) عرض کرد که پروردگارا نشان بده بمن (این را) که شما مردگان را (مثلاً در قیامت) به چه کیفیتی زنده می‌کنید (یعنی بر زنده کردن یقین دارم ولی آن دارای چندین کیفیت و صورت می باشد و آنها برای من واضح نیستند بنابراین دلم می‌خواهد که آنها را بدانم از این سوال نباید انسان کم فهم در این اشتباه قرار گیرد معاذالله حضرت ابراهیم علیه السلام بر زندگی بعد از مرگ ایمان و یقین نداشتند لذا خداوند این سوال را طرح نموده توضیح داد و به ابراهیم علیه السلام در پاسخ به این سوال نخست) فرمود که آیا تو (بر این) یقین نداری او (در جواب) عرض کرد که چرا یقین دارم اما به این خاطر خواهش می‌کنم تا دلم (از مشاهده نمودن صورت متعین) تسکین یابد (و ذهن از احتمالات دیگر متردد نباشد) فرمود که پس تو چهار پرنده بگیر باز آنها را (پرورش داده) بنزد خود رام کن (تا

که آنها کاملاً شناخته شوند) باز (همه را ذبح نموده آنها را با استخوان و پوست و گوشت تکه تکه نموده به چند حصه تقسیم کن و بر چند تا کوه طبق انتخاب خویش) بر هر کوهی یک حصه از آنها بگذار (و) باز همه آنها را بخوان (و ببین) که بنزد تو (زنده شده) بحال دویدن می‌آیند و کاملاً یقین کن بر این امر که خداوند غالب (توانا) است (او می‌تواند هر کاری بکند باز هم بعضی از کارها را بنابراین که او) حکیم (هم) هست (نمی‌کند لذا هر کاری را موافق با حکمت و مصلحت انجام می‌دهد)

معارف ومسایل

درخواست حضرت خلیل برای مشاهده زنده بودن بعد از مرگ و بر طرف شدن شکوک و شبهات

این سومین داستان است که در آیات فوق الذکر بیان شده است خلاصه‌اش اینکه حضرت خلیل علیه‌السلام از خدای تعالی خواست که بمن نشان بده که شما مردگان را چگونه زنده می‌کنید. حق تعالی فرمود که علت این درخواست چیست مگر آیا تو بر قدرت کامل من یقین نداری که آن بر هر چیز حاکم است، ابراهیم علیه‌السلام حال درونی و واقعی خود را عرض نمود که چرا یقین دارم زیرا مظاهر قدرت کامل هر لحظه و هر آن بمشاهده می‌آید و برای دانشمندان و اندیشمندان در درون‌شان و در ذرات کائنات نیز مشاهده می‌گردند اما فطرت و سرشت انسانی چنین است که در هر کاری و چیزی که در مشاهده او نیامده هر چند نسبت به آن اطمینان و یقین داشته باشد باز هم درباره آن تصور و خیالات او پریشان می‌شوند که این کار چگونه و به چه کیفیت انجام

می‌گیرد.
و این انتشار و پراکندگی در ذهن در سکون قلب و اطمینان خلل می‌آورد بنابراین در خواست مشاهده نمود تا در شکلها و چگونگی زنده کردن مردگان آشفتگی فکری پدید نیامده قلب آرامش و اطمینان را از دست ندهد حق تعالی در خواست او را پذیرفته برای مشاهده نمودن آن یک صورت عجیبی بکار برد تا در آن زدودن تمام شبهات و شک و تردیدهای منکرین بنظر و مشاهده در آید و آن صورت این است که به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داده شد که چهار حیوان پرنده بنزد خویش جمع کن و باز آنها را پیش خود گذاشته بگونه‌ای رام کن که با خواندن بیایند و آنها کاملاً شناخته شوند تا این شک و شبهه باقی نماند که شاید پرندهٔ دیگری است که آمده است باز این چهار تا را ذبح نموده با استخوان و پر و غیره کاملاً تکه تکه کرده بچند قسمت تقسیم کن و باز با انتخاب خویش بر کوههای مختلف از آن تکه‌ها مقداری بر هر کوهی بگذار و سپس آنها را بخوان که آنها بقدرت کامل الهی زنده شده می‌دوند و بنزد شما می‌آیند.
در تفسیر روح المعانی به سند ابن المنذر از حضرت حسن روایت شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام حسب فرمان الهی عمل کرد و سپس آنها را پیش خود خواند فوراً استخوان با استخوان پر با پر خون با خون و گوشت با گوشت پیوند خورده بر شکل اصلی خویش زنده شدند و دویده پیش حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند حق تعالی فرمود که ای ابراهیم در روز قیامت بهمین ترتیب همه اجزاء و اجساد را جمع کرده در یک آن در آنها روح می‌دمیم، در الفاظ قرآن يَـأْتِيْنَكَ سَعْياً آمده است که این پرندگان با دویدن می‌آیند از این معلوم می‌شود که با وجود اینکه پرنده هستند اما با پرواز نمی‌آیند زیرا در پریدن آنها در فضا از نظر پنهان می‌شوند لذا احتمال تغییر و دگرگونی پیش می‌آید

اما در راه رفتن بر روی زمین کاملاً در جلوی دید قرار می‌گیرند در این واقعه حق تعالی چنان نمونه‌ای برای زنده شدن بعد از مرگ در قیامت به حضرت خلیل نشان داد کـه تـمام شکـوک و شـبهات مشـرکین و منکرین را بوسیله مشاهده زدوده و بر طرف نمود.

بزرگترین اشکال و ایراد بر زندگی بعد از مرگ و زندگی آخرت برای منکرین این است که انسان بعد از مردن خاک می‌شود و پس از این در بعضی جاها در فضا به باد می‌رود و بعضی جاها در آب بـجریان در می‌آید و در جایی بشکل درختها و کشتزار متصور می‌شود باز ذرات آن در اطراف و گوشه‌های دور و دراز جهان پخش می‌شوند.

جمع شدن این ذرات پراکنده و اجزای انسانی و سپس دمـیده شـدن روح در آنها در فهم و درک انسان سطحی النظر نمی‌آید زیرا کـه او همه چیز را بر حسب قدرت و حیثیت خویش مقایسه می‌کند و او در قدرت و توان ما فوق القیاس خداوند نمی‌اندیشد در صورتی که اگر یک انسان قدری با خود بیندیشد بنظرش خواهد رسید که امروز هم تمام ذرات وجود او مجموعه از اجزاء و ذراتی است که در تمام جهان پراکنده بوده است آفرینش انسان که بوسیله مادر و پدر انجام می‌گیرد و آن غذاهایی که خون و جسم او از آنها تغذیه شده، ساخته می‌شود خود آنها ذراتی است که از گوشه و کنارهای مـختلف جـهان جـمع شده‌اند باز هم اگر انسان پس از تولد در غذایی که بوسیله آن نشو و نما حاصل می‌کند و خون و گوشت او از آن سـاخته مـی‌شود بـیندیشد خواهد فهمید که در غذاهای او هر چیز به گونه‌ای وجود دارد که از تمام ذرات مختلف جهان ساخته شده است، اگر شیری می‌خورد آن جز و از گاو و گاومیش و بز و غیره می باشد و این اجزا در این حیوانات از آن علف و دانه‌هایی است کـه آن حـیوان آنـها را خـورده است، و معلوم نیست آن علف و دانه از چه کشوری وارد شده است و بادهای

وزیده کدام کشور جهان ذرات کدام مناطق را در تربیت و پرورش آنها شامل کرده است هم چنین دانه‌ها و میوه‌ها و سبزیجات و مواد غذایی و دواهایی که در تغذیه انسان شامل و جز و بدن او قرار می‌گیرند تمام آنها را قدرت کامل و نظام مستحکم الهی از کدام گوشه‌ای جهان با چه کیفیت در بدن یک انسان جمع فرموده است اگر انسان غافل و کوتاه فکر جهان را کنار گذاشته تنها در تحقیق بدن خویش بیندیشد بنظرش خواهد رسید که وجود او از چنین اجزاء بیشماری ترکیب یافته است که برخی از آنها از مشرق و مقداری از مغرب و بعضی از جنوب و بعضی از شمال جهان هستند.

که نظام محکم خداوندی اجزای پراکنده جهان را امروز هم در بدن او قرار داده است و بعد از مرگ همین اجزاء همانند گذشته پراکنده می‌شوند پس جمع کردن آنها برای بار دوم در برابر قدرت و توانایی خداوند چه مشکلی و دشواری را دارد در حالیکه او بار اول همین ذرات پراکنده را در بدن او جمع کرده و قرار داده بود.

چند اشکال بر واقعه یاد شده با جواب آنها

اول اینکه چرا این سؤال برای حضرت ابراهیم علیه‌السلام پدید آمد در صورتی که او در ایمان بر قدرت کامل خداوندی از تمام جهانیان بیشتر یقین داشتند جواب آن در ضمن این بیان که در بالا ذکر شده آمده است که در حقیقت سوال حضرت ابراهیم علیه‌السلام بر هیچ شک و شبهه‌ای بنا نشده بود، بلکه سؤال او از اینجا سرچشمه گرفت که حق تعالی در قیامت مردگان را زنده می‌کند و این در برابر قدرت کامل نه بعید است و نه تعجب آور بلکه یقینی است اما چون کار زنده کردن مرده از نیرو و توان انسان خارج است و او هیچ وقت ندیده است که مرده چگونه زنده می‌شود و کیفیات و صورتهای زنده کردن مرده

بسیار می باشد و این برای انسان طبیعی است که چیزی را که تا هنوز ندیده و مشاهده نکرده است فکر و اندیشه او در جستجوی چگونگی آن می باشد و در این باره تصورات و خیالات او به راههای مختلف کشیده می‌شود که دچار آشفتگی فکری و ذهنی قرار می‌گیرد و اطمینان عبارت از بر طرف کردن همین آشفتگی ذهنی و رسیدن به آرامش قلبی است و برای بدست آوردن همین حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام این خواسته خود را عرضه نمود.

از این بیان معلوم گشت که چه فرقی بین ایمان و اطمینان هست ایمان عبارت از آن یقین اختیاری است که برای انسان درباره امور غیبی با اعتماد بر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم حاصل می‌شود و اطمینان نام آرامش و سکون قلب است، بسا اوقات بر یک چیزی که از نگاه مخفی و پنهان است یقین کامل حاصل می‌شود اما سکون قلب و آرامش از این جهت بدست نمی آید که به کیفیات و چگونگی‌های آن علم و آگهی ندارد و این سکون و آرامش تنها از مشاهده کردن و نگریستن حاصل می‌گردد، حضرت ابراهیم خلیل بر زندگی بعد از مرگ ایمان و یقین کامل داشت سوال او تنها راجع به چگونگی زنده کردن بود.

سؤال دوم این است که وقتی سؤال خلیل الله علیه‌السلام درباره کیفیت و چگونگی زنده کردن بعد از مرگ بود و او در اصل زندگی و زنده شدن بعد از مرگ هیچگونه شک و شبهه و تردیدی نداشت پس جایی برای فرمان الهی که اَوَلَمْ تُؤْمِنْ یعنی تو یقین نداری باقی نماند. جوابش این است که از سؤالی که حضرت ابراهیم علیه‌السلام عرضه نموده بود در اصل واقعه شکی نیست که مفهوم سؤال دریافت چگونه زنده کردن است اما مفهوم دیگر الفاظ سوال این هم می‌تواند باشد که این سوال از شک و تردید و انکار اصل قدرت الهی سرچشمه گرفته باشد چنانکه شما درباره کسی یقین داشته باشید که او این بار را نمی‌تواند بر دارد ولی

برای آشکار شدن عاجزی و ناتوانی او بگوئید به بینم تو چگونه می توانی این بار را حمل می کنی چون امکان داشت هم چنین مفهومی از سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام اشتباهاً برداشت شود خداوند متعال برای تبرئه حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود اَوَلَمْ تُؤْمِنْ تا که او در پاسخ بلی گفته هدف افتراپردازان قرار نگیرد سؤال سوم این است که از این سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام حداقل این اندازه معلوم شد که او بر زندگی بعد از مرگ اطمینان نداشت، در حالیکه از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که فرمود: اگر از عالم غیب پرده برداشته شود در یقین و اطمینان من افزونی نخواهد آمد؛ زیرا که من نسبت به ایمان بالغیب اطمینان کامل دارم. پس وقتی که بعضی از افراد امت به پایۀ اطمینان دست یافته‌اند، چگونه امکان دارد که حضرت ابراهیم علیه السلام به پایۀ اطمینان نایل نیامده باشد در این باره باید فهمید که اطمینان درجات متفاوتی دارد یکی آن است که اولیاء الله و صدیقان به آن نایل آمده باشند و یکی دیگر بالاتر از آن اطمینانی است که عموم انبیاء علیهم السلام به آن نایل گردند و یکی از همه مهمتر و بالاتر که ویژه خواص انبیاء علیهم السلام است که بصورت مشاهده عطا می‌گردد: پایه اطمینانی که به حضرت علی کرم الله وجهه اعطا شده بود بدون از شک و شبهه حضرت خلیل به آن رسیده بودند بلکه به پایه بالاتری که ویژه مقام انبیاء علیهم السلام است، هم حضرت ابراهیم علیه السلام از دیگران بالاتر قرار گرفته بودند اما آنچه اومی خواست پایه و مقام اطمینانی بود که مختص به خواص انبیاء علیهم السلام بود آنچنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم با مشاهده جنت و دوزخ به اطمینان خاصی نایل شدند.

خلاصه با توجه به این سؤال چنین گفتن درست نیست که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام اطمینانی نداشتند؛ آری در اینجا می توان گفت که حضرت ابراهیم علیه السلام آن اطمینان کاملی را که بامشاهده حاصل

می‌گردد نداشت و برای رسیدن به آن این خواسته را عرضه داشت، در پایان آیه فرمود اَنَّ اللهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ یعنی خداوند متعال غالب و حکیم است در غالب گفتن، قدرت کامل او بیان گردید و با بکار بردن لفظ حکیم به این اشاره فرمود که به مقتضای حکمت زندگی بعد از مرگ را به مشاهده هر یکی در نمی‌آورند و اگر نه برای خداوند دشوار نبود که آن را به مشاهده هر انسان در بیاورند ولی باز هم آن فضیلت و برتری که ایمان بالغیب دارد بر قرار نمی‌ماند.

مَثَلُ الَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ

مثال کسانی که انفاق می‌کنند مالهای خود را در راه خدا مانند دانه‌ای است که بروید از آن

سَنَابِلَ فِیْ کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ یُضٰعِفُ لِمَنْ یَّشَآءُ وَاللهُ

هفت‌خوشه و در هر خوشه‌ای باشد صد دانه و خدا اضافه می‌دهد برای هر کسی که بخواهد

وَاسِعٌ عَلِیْمٌ (۲۶۱) اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ ثُمَّ لَا

وخدابی‌نهایت بخشش کننده دانا است. کسانی که مالهای خود را در راه خدا انفاق کرده

یُتْبِعُوْنَ مَآ اَنْفَقُوْا مَنًّا وَّلَآ اَذًی لَّهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ

بازنه‌بر آن منت می‌گذارند و نه بوسیله شوخی اذیت می‌رسانند برای آنها است اجرشان به

عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ (۲۶۲) قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ وَّ مَغْفِرَةٌ خَیْرٌ مِّنْ

نزدپروردگارشان و نه خوفی است بر آنان و نه اندوهگین می‌شوند. جواب دادن به نرمی و

صَدَقَةٍ یَّتْبَعُهَآ اَذًی وَاللهُ غَنِیٌّ حَلِیْمٌ (۲۶۳) یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا

درگذر نمودن بهتر است از آن صدقه‌ای که پشت سر آن اذیتی باشد و خدا است بی‌نیاز

تُبْطِلُوْا صَدَقٰتِکُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذٰی کَالَّذِیْ یُنْفِقُ مَالَهُ رِئَآءَ النَّاسِ وَ

بردبار ای ایمانداران ضایع نکنید صدقات خود را به منت گذاشتن و ایذا رساندن مانند

لَایُؤمِنُ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الاٰخِرِ فَمَثَلُهٗ کَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَیْهِ تُرَابٌ

کسی که خرج کند مال خود را برای نشان دادن مردم یقین ندارد بر خدا و به روز قیامت پس مثال او

فَاَصَابَهٗ وَابِلٌ فَتَرَکَهٗ صَلْدًا لَایَقْدِرُوْنَ عَلٰی شَیْءٍ مِّمَّا کَسَبُوْا وَاللهُ

مانند سنگ صافی است که رویش خاک نشسته پس برسد بر آن باران شدید پس بگذارد آنرا کاملاً

لَایَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ (۲۶۴) وَمَثَلُ الَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمُ

صاف که گیر شان نیاید چیزی از آنچه کسب کرده اند و خدا هدایت نمی دهد به قوم کافر و مثال

ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللهِ وَتَثْبِیْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ اَصَابَهَا

آنانکه خرج می کنند مالهای خود را برای خواستن رضای خدا و تثبیت دلهایشان مانند باغی است که بر یک

وَابِلٌ فَاٰتَتْ اُکُلَهَا ضِعْفَیْنِ فَاِنْ لَّمْ یُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللهُ بِمَا

زمین مرتفع قرار گیرد که برسد به آن باران کند و بدهد میوه خود را سالی دوبار و اگر نرسد به آن باران تند شبنم

تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ (۲۶۵) اَیَوَدُّ اَحَدُکُمْ اَنْ تَکُوْنَ لَهٗ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِیْلٍ وَّ

هم کافی است و خداوند همه کارهای شما را می بیند آیا دوست می دارد یکی از شما اینکه داشته باشد باغی از

اَعْنَابٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ لَهٗ فِیْهَا مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ وَاَصَابَهُ

درخت خرما و انگور که جاری باشد به زیر آنها جویها و او در آنها هر نوع میوه داشته باشد و برسد به او

الْکِبَرُ وَلَهٗ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفَآءُ فَاَصَابَهَا اِعْصَارٌ فِیْهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذٰلِکَ

سالخوردگی و او بچه های کوچک و ضعیف هم داشته باشد پس برسد به آن باغ گردبادی که در آن آتش

یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمُ الْاٰیٰتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُوْنَ (۲۶۶)

باشد و از آن سبب باغ آتش گیرد اینچنین توضیح می دهد خدا برای شما آیه ها را تا شما فکر کنید.

خلاصه تفسیر

کسانی که مالهای خود را در راه خدا (یعنی در امور خیر) خرج می‌کنند حالت آن مال خرج شده (به نزد خدا) مانند حالت دانه‌ای است که (فرض کنید) از آن هفت خوشه بروید (و) در هر خوشه‌ای صد دانه باشد (هم چنین خداوند ثواب آن را تا هفتصد اضافه می دهد) و این افزونی را خداوند برای هر کسی که بخواهد (به اندازه اخلاص و مشقت او) می دهد و خداوند دارای وسعت بزرگی است (که به نزد او هیچ قلت و کمی نیست و می تواند به همه این افزونی را عطا بفرماید اما با این) دانا است (بنابراین به اخلاص نیت و غیره می‌بیند و می‌دهد) کسانی که مالهای خود را در راه خدا خرج می‌کنند و پس از خرج کردن نه (بر آن کسی که باو چیزی داده‌اند بوسیله زبان منت می‌گذارند و نه (بوسیله برخورد با او) اذیت و آزار می‌رسانند برای ایشان ثواب (در برابر عملشان) می‌رسد به نزد پروردگارشان نه بر آنان (در روز قیامت) خطر لاحق می‌شود و نه اندوهگین خواهند شد (و به هنگام تنگدستی) گفتن کلام مناسب (و معقول در جواب) و گذشت (در صورتی که سایل در خشم بیاید یا به اصرار تنگ کرده باشد) بهتر است از (دادن) چنین صدقاتی که پس از آن اذیت و آزار داده شود و خداوند متعال (خود) غنی است (و او به مال کسی نیاز ندارد و هر کسی که انفاق و صدقه می‌کند آن را برای خودش می‌کند پس ایذا رسانی برای چیست و او که فوراً بر ایذا رسانی سزای نمی‌دهد بخاطر این است که او) حلیم (هم) هست ای ایمانداران شما با منت گذاشتن و ایذا رساندن (ترقی ثواب) صدقات خود را به باد ندهید مانند کسی که (خودش اصل ثواب صدقات را بر باد می‌کند که) مال خود را (فقط) بخاطر نشان دادن مردم خرج می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد (و مراد از آن بقرینه نفی ایمان منافق است) پس حال او مانند یک سنگ صاف (فرض کنید که) بر آن وقتی مقداری خاک (نشسته)

باشد (و در آن خاک مقدار خس و خاشاک جمع باشد) باز بر آن باران شدیدی ببارد پس آن را (همانطوری که بود) کاملاً صاف می‌گذارد (هم چنین خرج و انفاقی که از دست منافقی بظاهر در راه خدا انجام گیرد که آن در ظاهر عمل نیک محسوب می‌شود و به آن امید و ثوابی وابسته می‌شود ولی انفاق او و او را از ادنیٰ ترین ثواب هم محروم گردانید چنانکه در قیامت) برای اینگونه افراد هیچ چیزی از کسب‌شان گیر آنها نخواهد آمد (زیرا مراد از کسب عمل نیک است و مراد رسیدن آنان به ثواب است و شرط رسیدن به ثواب ایمان و اخلاص است که در وجود آنها یافت نمی شود چراکه ریاکار هم هستند و کافر هم می‌باشند) و الله تعالی به کفار (در روز قیامت) راه (خانه‌ای ثواب که جنت باشد) را نشان نمی‌دهد (زیرا بسبب کفر هیچ کرداری از ایشان پذیرفته نخواهد شد تا ثواب آن در آخرت ذخیره گردد و در آنجا رسیده در پاداش آن به جنت نایل آیند) و حالت مال خرج شده آنان که مال خود را برای رسیدن به رضای خدا خرج می‌کنند (که آن مختص به این عمل می باشد) و به این خاطر که در نفس خود (با خوگرفتن آن به عمل سخت) پختگی بیاورند (تا اعمال صالحه دیگر به سهولت انجام گیرد پس حالت نفقه‌ها و صدقه‌های ایشان) مانند حالت یک باغی هست که بر تپه قرار گیرد (هوای آنجا لطیف و بار آور می باشد و) بر آن باران تندی ببارد و باز آن (باغ به سبب لطافت هوا و باران از باغهای دیگر یا از دفعه‌های ما قبل) دو برابر (بیش ازپیش) میوه بدهد و اگر باران تندی نیاید شبنم (یعنی باران سبک و خفیف) هم کافی است (زیرا که زمین و موقع مساعد است) و خداوند کارهای شما را کاملاً می‌بیند (بنابراین هرگاه او از کسی اخلاص ببیند ثواب او را بالا می‌برد) آیا یکی از شما این را دوست می‌دارد که باغی از درخت خرما و انگور داشته باشد (یعنی

بیشتر درختها از این دو نوع باشند و) به زیر (درختهای) آن (باغ) جویها جاری باشند (که در اثر آنها آن باغ سرسبز و شاداب باشد و) برای او در آن باغ (علاوه بر درخت خرما و انگور) انواع میوهای دیگر (مناسب هم) باشد و زمان پیری او برسد (که بیشتر زمان نیازمندی و احتیاج می باشد) و اهل و عیال هم داشته باشد که نیروی (کسب) نداشته باشند (که در این صورت از طرف اهل و عیال هم توقع و امید خبر گیری نداشته باشد و تنها وسیله و گذر زندگی او همین باغ باشد) پس (در چنین وضع و حالت حادثه‌ای واقع بشود که) بر آن باغ گرد بادی بیاید که در آن (ماده) آتش باشد باز (آن) باغ طعمه حریق قرار گیرد (بدیهی است که این را هیچ کسی دوست ندارد پس شبیه با این هم هست که اگر کسی اول صدقه‌ای داد یا عمل نیک دیگری انجام داد به امید اینکه در قیامت که وقت کمال نیازمندی است به درد او بخورد و بیشتر مدار پذیرش هم بر همین اعمال قرار گیرد پس در این وقت اگر اطلاع یابد که به سبب منت گذاری یا ایذا رسانی مفلس شده و طاعات او باطل یابی برکت شده‌اند؛ در آن زمان با چه تحسر شدیدی مواجه می‌گردد که تمام انواع و اقسام امید و آرزوهای او با خاک یکسان می‌شوند پس وقتی که شما واقعه‌ای تمثیلی را دوست نمی‌دارید، چگونه باطل شدن طاعات را می‌پسندید) خدای تعالی هم چنین نظایری (برای فهماندن شما) بیان می‌فرماید تا که شما بیندیشید (و تأمل کرده موافق به آن عمل کنید).

معارف ومسایل

این سی و ششمین رکوع از سوره بقره است که از آیه ۲۶۱ شروع می‌شود اکنون پنج رکوع از سوره بقره باقی مانده است که در آخرین رکوع از آنها چیزهای کلی و اصولی مهم بیان می‌گردند و در چهار

رکوع ما قبل از آیه ۲۶۱ تا ۲۸۳ همه ۲۳ آیه می‌باشند که در آنها رهنمودهای راجع باقتصاد هست که اگر امروز جهان کاملاً بر آن عمل کند مسألهٔ نظام اقتصادی که جهان امروز از چهار طرف آن در گمراهی و انحراف قرار گرفته است خود بخود حل خواهد شد. در بعضی جاها نظام سرمایه داری حکم فرما است و بعضی جای نظام سوسیالیستی و کمونیستی فرا گرفته روی کار آمده و برخورد و درگیری این نظامها جهان را به کشت و کشتار و جنگ و جدال مبدل ساخته است در این آیات بعد مهمی از نظام اقتصادی اسلام بیان شده است که آن بدو قسمت تقسیم می‌شود.

۱- آموزش انفاق و خرج کردن مالهای اضافه از ضروریات و نیازمندی در زندگی بخاطر خدا به محتاجان و مفلسان که به آن صدقه و خیرات گفته می‌شود.

۲- حرام قرار دادن معاملات و داد و ستدهای که مشتمل بر سود و ربا باشد و راهنمائی برای نجات از آن.

دو رکوع نخستین از آنها مشتمل بر فضائل و ترغیب صدقه و خیرات و احکام و رهنمودهایی که وابسته به آنها است می باشد. و دو رکوع آخر در بیان حرام و ممنوع قرار دادن معاملات ربائی و بیان راههای قرض مجاز و وام می باشد.

در آیات فوق الذکر اولاً فضائل انفاق در راه خدا بیان شده و بعد از آن چنین شرایطی بیان گردید که بوسیله آن صدقه و خیرات به نزد خدا قبول و موجب اجر و ثواب قرار گیرد. سپس چیزهای بیان شده که صدقه و خیرات را بر باد کرده مصداق نیکی بر باد گناه لازم قرار می‌دهد و پس از آن دو تا مثال بیان شده است یکی برای نفقات و صدقاتی که بدرگاه خداوند پذیرفته شوند دوم برای آن قسمت از صدقات و نفقات که فاسد و غیر مقبول باشند، اینها پنج مطلب و

موضوع اند که در این رکوع بیان شده اند در اینجا پیش از بیان این مطالب باید دانست که قرآن کریم خرج کردن در راه خدا را جای بالفظ انفاق بیان فرموده و در بعضی جای بالفظ اطعام و در جایی بالفظ صدقه و در بعضی بلفظ ایتاء زکوة با در نظر گرفتن الفاظ قرآنی و موارد استعمال آنها معلوم می‌گردد که الفاظ انفاق و اطعام و صدقه عام هستند که حاوی همه اقسام صدقه و خیرات و هر نوع خرج کردن برای رضای خدا می‌باشند برابر است که فرض و واجب باشند یا نفل و مستحب و برای زکوة فرض شده قرآن فقط لفظ مشخص ایتاء الزکوة را بکار برده است که در آن اشاره به این است که در بدست آوردن و خرج کردن این صدقه ویژه خصوصیاتی هست.
بیشتر الفاظ که در این رکوع بکار رفته لفظ انفاق و در جای صدقه است مفهوم آن این است که هدف در اینجا بیان صدقات و مبرات عمومی است و احکام ذکر شده در اینجا حاوی و شامل همه انواع صدقات و صورتهای خرج کردن در راه خدا هستند.

تمثیلی برای خرج کردن در راه خدا

در نخستین آیه فرمود: آنانی که در راه خدا خرج می‌کنند یعنی در حج یا جهاد یا بر فقیران و مساکین و یتیمان و بیوه زنان و یا به نیت کمک کردن بر خویشاوندان و دوستان خود مثالش مانند کسی است که یک دانه گندم را در زمین مناسبی بکارد و از آن دانه یک بوته گندم بروید که در آن هفت خوشه گندم پدید آید و در هر خوشه صد دانه باشد که در نتیجه از یک دانه هفتصد دانه بدست می‌آید.
مقصود این است که مزد و پاداش خرج کننده در راه خدا از یک گرفته تا هفتصد می‌رسد اگر یک ریال انفاق کند ثواب هفتصد ریال بدست می‌آورد در احادیث صحیح و معتبر آمده است که ثواب یک نیکی ده

برابر می‌رسد و می‌تواند تا هفتصد برابر هم برسد؛ حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه فرموده ثواب خرج نمودن یک درهم در حج و جهاد، برابر هفتصد درهم است. این روایت را ابن‌کثیر بحواله مسند امام احمد نقل فرموده است.

الغرض این آیه نشان داد که ثواب انفاق کننده یک تومان برابر به انفاق هفتصد تومان می باشد.

شرایط مثبت پذیرفته شدن صدقات

اما قرآن کریم این موضوع را بجای اینکه در الفاظ مختصر و روشن بیان می‌کرد آن را بصورت تمثیل دانه گندمی بیان فرموده، به این مطلب اشاره کرد که کشاورز زمانی می‌تواند از یک دانه گندم هفتصد بر دارد که آن دانه مرغوب باشد، فاسد نباشد و بذر افشان از علم کشاورزی کاملاً مطلع و با خبر باشد و زمینی که در آن بذر افشانی کرده، زمین عمده‌ای باشد؛ زیرا اگر در اینها یک چیزی کم باشد یا دانه بذر از بین می‌رود که یک دانه از آن بدست نمی‌آید یا چنان بار آور نمی‌شود که بتوان از آن یک دانه هفتصد دانه برداشت کرد.

هم چنین برای قبول شدن اعمال صالحه و بویژه انفاق در راه خدا و بالا رفتن اجر و پاداش آنها هم سه شرط وجود دارد: یکی اینکه مالی که در راه خدا خرج می‌شود باید پاک و حلال باشد؛ زیرا در حدیث آمده که خداوند متعال علاوه بر مال پاک و حلال چیز دیگری نمی‌پذیرد.

دوم اینکه خرج کننده، نیت نیک و صالح داشته باشد؛ بد نیت و آنکسی که برای ظاهر سازی و ریا انفاق می‌کند مانند آن کشاورزبی‌خبری است که بذر را در چنین زمینی بریزد که ضایع و خراب گردد.

سوم اینکه، آن کسی که بر او انفاق می‌کند، مستحق و سزاوار صدقه

باشد؛ بر نااهل و ناشایسته صدقه نکرده آنرا ضایع نکند. هم چنین از این تمثیل فضایل زیادی برای خرج کردن در راه خدا معلوم شد و در ضمن آن سه شرط معلوم گردید که از مال حلال باید انفاق و خرج بکند و طریقه انفاق باید مطابق سنت باشد و کسانی که مستحقق انفاق می‌باشند، جستجو نموده بر آنها انفاق کند. تنها به خرج کردن مال و بیرون آوردن آن از جیب این فضیلت بدست نمی‌آید.

در آیه دوم طریقه مسنون و صحیح تصدق چنین بیان گردیده است که کسانی که در راه خدا انفاق می‌کنند، بعد از انفاق نه منت می‌گذارند و نه به آن کسی که صدقه داده‌اند اذیت و آزاری می‌رسانند ثواب و پاداش آنان بنزد پروردگارشان محفوظ است نه در آینده بر آنان خطری می‌رسد و نه بر گذشته اندوهگین می‌شوند.

شرایط منفی قبول شدن صدقه

در اینجا دو شرط منفی برای قبول شدن صدقه بیان شده است: یکی اینکه صدقه دهنده منت نگذارد؛ دوم اینکه کسی که صدقه باو داده شده است او را ذلیل و خوار تصور نکند و با او چنین بر خورد نکند که او خود را ذلیل، خوار و حقیر احساس کند یا به او اذیت و آزاری برسد.

در آیه سوم، قَوْلٌ مَعْرُوْفٌ هم برای پذیرفته شدن صدقه بنزد خداوند توضیح بیشتری درباره دو شرط بیان شده، در آیه ما قبل بیان گردیده است: یکی اینکه مال خود را در راه خدا انفاق کرده بر آن شخص منت نگذارد؛ دوم اینکه با او چنین برخوردی نکند که او خود را ذلیل و خوار احساس کند یا به او اذیت و آزاری برسد. توضیح اینکه در حال نداشتن استطاعت مالی یا معذور بودن، در جواب سایل، عذر موجه و معقول و مناسبی بیان کند و اگر سایل از بد اخلاقی او را در خشم

آورد، از او در گذر کند و این هزار مرتبه بهتر است از اینگونه صدقه‌ای که بعد از آن به او اذیت و آزاری رسانیده شود و خود خداوند غنی و حلیم است که به ایمان کسی نیازی ندارد؛ هر کسی که انفاق می‌کند برای خود انفاق می‌کند. پس انسان عاقل باید به هنگام انفاق در نظر داشته باشد که من بر کسی احسان و منتی ندارم؛ بلکه من دارم به نفع خویش انفاق می‌کنم و اگر از طرف مردم ناسپاسی احساس کرد، متخلق و خوگر به اخلاق خداوند شده، از عفو و درگذشت کار بگیرد. همین مطلب را در آیه چهارم با عنوان دیگر و تأکید بیشتری چنین بیان فرمود که صدقات و خیرات و مبرات خویش را بباد ندهید؛ اینگونه که با زبان منت بگذارید و یا با برخورد نامناسب به آن کسی که صدقه داده‌اید اذیت و آزاری برسانید.

از این آیه واضح و روشن شد که هر آن صدقه‌ای که پس از آن صورتی از منت گذاشتن یا اذیت و آزار رسانیدن به مستحقین متحقق گردد، آن صدقه‌باطل و کالعدم تلقی می‌شود که بر آن ثوابی تعلق نخواهد گرفت ، در این آیه برای قبول شدن صدقه شرط دیگری چنین بیان فرمود که هر شخص که برای ظاهر سازی و ریا و نشان دادن مردم یا شهرت و نام انفاق می‌کند و به خداو روز قیامت ایمان ندارد. او مانند آن سنگ صافی است که بر آن قدری خاک بنشیند و کسی در آن خاک بذری بکارد؛ سپس بر آن باران تندی ببارد و آنرا کاملاً صاف کند. پس چنین اشخاصی بر هیچ مقدار از کسب خود دسترسی نمی‌یابند و خداوند کافران را هدایت و راهنمائی نمی‌کند از این بیان معلوم شد که شرط پذیرفته شدن صدقه و خیرات این‌است که تنها به خاطر رضای خدا و ثواب آخرت انفاق کند نه به نیت نشان دادن مردم و ریا و نام.انفاق به خاطر نام و عنوان، ضایع کردن مال خویش است. مؤمن معتقد به آخرت هم، اگر بخاطر نام و نشان دادن انفاق کند، حال او هم همین

است که باو هیچ ثوابی عاید نمی‌گردد. پس در اینجا با افزودن جمله لاَ يُؤْمِنُ بِاللهِ شاید هدف از اشاره، این باشد که انجام کاری از چنین شخصی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد به ظاهر سازی و ریا و نام و نشان متصور نمی‌شود و ریاکاری علامت و نشانه خلل در ایمان او است و در پایان آیه فرمود که خداوند کافران را هدایت و راهنمائی نمی‌کند مقصودش این است که وقتی که کفار به هدایت و رهنمودها و آیات نازل شده از سوی خداوند توجه نمی‌کنند، بلکه به آنها تمسخر و ریشخند می‌کنند، در نتیجه خداوند توفیق پذیرش را از آنان سلب می‌کند و تأثیرش این می باشد که هیچ نوع هدایتی را نمی‌پذیرند.

در آیه پنجم، تمثیلی برای صدقه مقبول بیان فرمود که کسانی که مالهای خود را فقط بخاطر خشنودی خداوند انفاق می‌کنند تا در درون خود پختگی و رسوخ ایجاد نمایند، مثالشان چنین است که باغی بر تپه‌ای قرار گیرد و بر آن باران تندی ببارد و آنرا آبیاری نماید پس آن دو برابر میوه بدهد و اگر باران تند نبارد شبنم هم کافی باشد و خداوند کردار شما را کاملاً می‌بیند و می‌داند.

در این آیه ضمن بیان اخلاص نیت و شرایط یاد شده، فضیلت بزرگی برای انفاق فی سبیل الله در این مثال توضیح داده شد که اگر با اخلاص و نیت خوب چیز اندکی انفاق گردد، آن هم کافی و موجب ثمرات آخرت خواهد شد.

در آیه ششم در صورت تخلف از شرایط ذکر شده، باطل و قبول نشدن صدقه را با یک مثال چنین توضیح داد که آیا کسی از شما می‌پسندد و دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که در زیر آن جویها جاری باشند و در آن هر نوع میوه موجود باشد و آن شخص به پیری برسد و دارای زن و فرزند ضعیف و ناتوان باشد و

بر آن باغ پیرمرد و ناتوان با این اوضاع و احوال گرد بادی آتش‌زا بوزد و آنرا بسوزاند خداوند برای شما مثالی بیان می‌فرماید تا شما بیندیشید. مقصود اینکه مثال صدقه دادن بر خلاف شرایط چنین است که او بظاهر صدقه داده است و برای آخرت خود ذخیره‌ای جمع کرده است؛ اما بنزد خداوند این ذخیره اصلاً کار آمد و قابل پذیرش نمی باشد.

هدف از بکار بردن این قیود و شرایط در این مثال که بیان گردید که پیری به او برسد و فرزندان خردسال و ضعیف داشته باشد، این است که اگر در زمان جوانی، باغ کسی بسوزد، او امیدوار هست که آنرا از اول آباد کند و کسی که فرزند نداشته باشد و امیدی برای آباد ساختن آن هم ندارد، برای او پس از سوختن و از بین رفتن آن باغ، فکر زیادی برای امرار معاش دامنگیر نمی‌شود. یک نفر مجرد به هر صورت که باشد با سختی و تنگی و تلخی می‌تواند روز خود را بگذراند و اگر فرزندانی داشته باشد که جوان و نیکوکار باشند که باو کمک و دستگیری بکنند، باز هم در چنین وضعی از سوختن باغ و از بین رفتن آن صدمۀ زیادی متوجه او نمی‌شود؛ زیرا که از اندیشه فرزند، آسوده خیال است بلکه فرزندان می‌توانند بار او را بر دوش بگیرند.

الغرض این سه قید برای آشکار کردن شدت نیازمندی و احتیاج او آورده شد که چنین کسی که مال و زحمت خود را صرف نموده، باغ بسازد و آن باغ آماده برای برداشت میوه باشد، در این حالت زمان پیری و عاجزی هم برسد و این شخص دارای عایله فرزندان خردسال و کوچک باشد، پس در چنین اوضاع و احوالی اگر باغ آماده بسوزد، صدمۀ شدیدی بیش از اندازه باو خواهد رسید. هم چنین شخصی که به ریاکاری صدقه داده است، گویا باغی درست کرده است؛ پس بعد از مرگ، حالت او مانند آن پیرمردی است که توانائی کسب و آباد ساختن

مجدد باغ را نداشته باشد؛ زیرا که بعد از مردن عملی باقی نخواهد ماند. هم چنانکه پیرمرد دارای زن و فرزند نیازمند است که آنچه را قبلاً بدست آورده، محفوظ بماند تا هنگام پیری و ناتوانی از آن استفاده نماید و اگر در این حالت، باغ و مال و ثروت و دارایی او بسوزد آشفتگی و پریشان حالی و دردمندی او نهایتی نخواهد داشت. هم چنین صدقه و خیراتی که برای ریا و ظاهر سازی باشد، زمانی از دست او بیرون می‌رود که او به آن خیلی نیازمند باشد.

خلاصه تمام آیه این شد که بزرگترین شرط پذیرفته شدن صدقه به در بار خداوند اخلاص است که فقط برای رضای خدا و خشنودی او انفاق بشود و هیچگونه نام و شهرتی در آن دخالت نداشته باشد. هم اکنون اگر بر تمام آیات این رکوع مجدداً با دقت و نظر عمیق بنگریم، معلوم می‌گردد که برای پذیرفته شدن صدقه و انفاق فی سبیل الله شش شرط وجوددارد:

۱- حلال بودن آن مالی که در راه خدا انفاق می‌گردد.
۲- خرج و انفاق آن موافق به دستور سنت باشد.
۳- صرف در مصرف صحیح باشد.
۴- پس از صدقه دادن به آن شخص که باو صدقه داده، منت نگذارد.
۵- پس از تصدق چنین برخوردی انجام ندهد که از آن تحقیر کسانی پیش بیاید که بر آنها تصدق شده باشد.
۶- آنچه انفاق می‌شود با اخلاص نیت فقط، برای رضامندی و خشنودی خدا باشد، نه برای نام و نمود و مقام.

مطلب از شرط دوم، یعنی انفاق موافق بدستور سنت، این است که بهنگام انفاق در راه خدا حق هیچ حقداری تلف نگردد؛ پس صدقه دادن از جیره لازم و ضروری اهل و عیال بدون رضامندی آنان، بدین شکل که از جیرهٔ آنان چیزی کم کرده، تصدق کند یا که جیره آنها را

قطع کرده، آنرا صدقه بدهد، کار ثوابی نیست.
محروم گردانیدن وارثان نیازمند و وقف یا به صدقه دادن تمام اموال، خلاف تعلیم سنت است؛ باز برای خرج کردن در راه خدا، هزاران صورت و شکل وجود دارد. طریقه سنت این است که با در نظر گرفتن اهمیت مصرف و شدت ضرورت، باید مصرف انتخاب گردد که عموماً انفاق کنندگان به این توجهی نمی‌کنند. حاصل شرط سوم اینکه، تنها برای رسیدن به ثواب، این کافی نیست که بخیال و پندار خود کاری را نیک پنداشته به نیت نیک در آن انفاق کند؛ بلکه این همه لازم است که آن مصرف از روی شرع، جایز و مستحسن باشد. بنابراین اگر کسی برای تماشا و بازیهای ناجایز زمین خود را وقف کند، او بجای اینکه سزاوار ثواب باشد، مستحق عذاب خواهد شد؛ همین است حال تمام آن کارهایی که از روی شرع مستحسن و پسندیده نباشند.

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنْفِقُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا اَخْرَجْنَا

ای ایمانداران خرج کنید چیزهای پاکیزه‌ای از کسب خویش و از آنچه ما بیرون آوردیم

لَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيْثَ مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ وَلَسْتُمْ

برای‌شما از زمین و قصد نکنید چیز گندیده‌ای از آن که خرج کنید آنرا در حالیکه شما

بِاٰخِذِيْهِ اِلَّا اَنْ تُغْمِضُوْا فِيْهِ وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ

آنراهرگزنخواهیدگرفت مگر اینکه چشم پوشی کنید و بدانید که الله بی‌نیاز است ستوده

حَمِيْدٌ (۲۶۷) اَلشَّيْطٰنُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَ

شیطان وعده می‌دهد شما را به تنگدستی و دستور می‌دهد شما را به بی‌حیائی و خداوند

اللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلاً وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ (۲۶۸) يُّؤْتِى

وعده می‌دهد شما را به بخشش و فضل خویش خداوند صاحب کشادگی است همه چیز را

الْحِكْمَةَ مَنْ يَّشَآءُ وَمَنْ يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوْتِىَ خَيْراً

می‌داند.می‌دهد فهم به کسی که بخواهد و کسی که به او فهم عنایت شده به او خیر کثیر

كَثِيْراً وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّآ اُولُوا الْاَلْبَابِ (۲۶۹) وَمَآ اَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ

اعطاء گردیده است و کسانی نصیحت می‌پذیرند که عقل داشته باشند. و آنچه شما خرج

اَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ مِنْ

می‌کنیدازمخارج یا بپذیرید بر خود نذری یقیناً همه در علم خدا است و برای ظالمان

اَنْصَارٍ (۲۷۰) اِنْ تُبْدُوْا الصَّدَقٰتِ فَنِعِمَّا هِىَ وَاِنْ تُخْفُوْهَا وَ

هیچگونه مددگاری نیست. اگر بظاهر بدهید صدقاتی را پس چه بهتر و اگر آنرا پنهانی به

تُؤْتُوْهَا الْفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّاٰتِكُمْ

فقیران‌بدهید آن برای شما بهتر است و دور می‌کند مقداری گناه را از شما و خدا به کردار

وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ (۲۷۱) لَيْسَ عَلَيْكَ هُدٰهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ

شما کاملاً آگاه هست. نیست بر عهده شما براه آوردن آنان ولی خداست که براه

يَهْدِىْ مَنْ يَّشَآءُ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ فَلِاَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُوْنَ

می‌آورد کسی راکه بخواهد و آنچه خرج می‌کنید از مال پس نفع خود شما است وقتی که

اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ اللّٰهِ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ يُّوَفَّ اِلَيْكُمْ وَاَنْتُمْ لَا

آنرا خرج کنید برای رضاجویی خداوند و آنچه خرج کنید از مال کاملاً بشما خواهد

تُظْلَمُوْنَ (۲۷۲) لِلْفُقَرَآءِ الَّذِيْنَ اُحْصِرُوْا فِىْ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَا

رسیدو حق شما تلف نخواهد شد. صدقات برای فقیرانی است که بند شده‌اند در راه خدا

يَسْتَطِيْعُوْنَ ضَرْباً فِى الْاَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ اَغْنِيَآءَ مِنَ

نمی‌توانند رفت و آمد کنند در روی زمین می‌پندارند مردمان بی‌خبر آنها را غنی از اینکه

التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيْمٰهُمْ لَا يَسْئَلُوْنَ النَّاسَ اِلْحَافاً وَمَا

سوال نمی‌کنند می‌شناسید آنها را از سیمایشان که سوال نمی‌کنند از مردم با اصرار و آنچه

تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللهَ بِهٖ عَلِيْمٌ (۲۷۳) اَلَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ

شما خرج کنید از چیزهای عمده یقیناً آن در علم خدا است. آنانکه خرج می‌کنند مالهای

اَمْوَالَهُمْ بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَّعَلَانِيَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

خود را شب و روز پنهان و آشکار پس برای آنها است ثواب‌شان به نزد پروردگارشان و

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ (۲۷۴)

نه ترسی است برآنان ونه آنان اندوهگین خواهند شد.

خلاصه تفسیر

ای ایمانداران (در کارهای خیر) خرج کنید چیزهای خوبی را از کسب خویش و (چیزهای خوبی را) از آنچه ما برای (استفادهٔ) شما از زمین آفریده‌ایم و به طرف چیز ردی (بیکار) قصد نکنید که از آن خرج کنید در حالیکه (اگر کسی بخواهد که چنین چیزی بشما در عوض حقی واجب یا بصورت هدیه بدهد) شما هرگز آن را نخواهید گرفت مگر اینکه چشم پوشی (و ملاحظه) کرده باشید (که این چیز دیگری است) و یقین داشته باشید که خداوند محتاج کسی نیست (که به چنین چیزهای از کار افتاده خوش حال باشد) سزاوار حمد و ثنا است، (یعنی در ذات و صفات خویش کامل است پس بدر بار او باید چیزی کامل و شایسته عرضه شود) شیطان شما را از فقر می ترساند (که اگر خرج کنید یا مال خوبی انفاق کنید محتاج و نیازمند می‌گردید) و شما

را به چیزیِ بد (یعنی بخل) مشوره می‌دهد و خداوند به شما (در صورت خرج کردن وانفاق نمودن چیزی خوب) به عفو گناه و بخشش فراوان از طرف خویش وعده می‌دهد (یعنی چون خرج کردن در جای نیک طاعت است و به انجام طاعت، معصیت کفاره می‌گردد؛ لذا از آن گناه هم عفو می‌گردد و خداوند بعضی را در دنیا و هم در آخرت در برابر انفاق بیشتر می‌دهد) و خداوند متعال صاحب وسعت است(می‌تواند همه چیز بدهد و) کاملاً دانا است (که موافق به نیت عامل، ثمره خواهد داد و تمام این مطالب آشکار هستند اما کسی آنها را درک می‌کند که فهم دینی داشته باشد و خداوند متعال) به هر کسی که بخواهد فهم در دین عنایت می‌فرماید و (حق این است که هر) کسی که فهم در دین به او اعطاء گردید به او خیر کثیر عنایت شده است (زیرا هیچ چیز دنیوی برابر به آن مفید نخواهد شد) و کسانی نصیحت می‌پذیرند که عقل داشته باشند (یعنی کسانی که عقل صحیح داشته باشند) و شما مردم هر نوع انفاقی که می‌کنید یا یک نوع نذری را بر خود لازم می گردانید، یقیناً خداوند متعال به همه آگاه است و برای بیجا خرج کنندگان هیچ حامی (در قیامت) نخواهد شد و اگر شما آشکارا صدقه بدهید، باز هم خوب است و اگر آنها را پنهان کرده و (با پنهانی) به فقیران بدهید، این پنهان کردن برای شما بسیار بهتر است و خداوند (به برکت آن) مقداری از گناهان شما را دور می‌کند و خداوند از کردار شما کاملاً با خبر است (چون بسیاری از صحابه به این مصلحت به کفار صدقه نمی‌دادند که شاید بدین تدبیر بعضی به اسلام مشرف گردد و رسول خداﷺ نیز چنین مشوره‌ای داده بود. بنابراین در این آیه به هر دو نوع خطاب کرده می‌فرماید که، ای محمدﷺ) به هدایت آوردن آنها (یعنی کفار) بر عهده شما (فرض و یا واجب) نیست (که بخاطر آن) اینقدر اهتمام بکار ببرید) ولی (این کار) خدا

(است) هر کسی را که بخواهد به هدایت می‌آورد (وظیفه شما فقط ارشاد است برابر است که کسی به هدایت بیاید یا خیر و ارشاد وابسته به این ممانعت نیست) و (ای مسلمانان) آنچه شما خرج کنید برای استفاده خودتان می‌کنید و (بیان آن فایده اینکه) شما به غرض دیگر انفاق نمی‌کنید بجز از رضاجوئی ذات پاک حق تعالی (که ثواب و پاداش از لوازم آن است و این با بر آوردن حاجت محتاج حاصل می‌شود پس چرا به فقیر مسلمان مختص بشود) و (نیز) آنچه مال انفاق می‌کنید همه این (یعنی عوض و ثواب آن) کاملاً به شما (در آخرت) میرسد و از آن در حق شما هیچ اندازه کاسته نمی‌شود (لذا شما باید عوض آنرا مد نظر داشته باشید که آن در هر صورت بشما خواهد رسید پس شما در این چه بحثی دارید که صدقه ما باید به مسلمانان برسد نه به کفار و صدقات) در اصل حق آن نیازمندان است که در راه خدا حبس شده‌اند (یعنی در خدمت دین و بسبب محبوس بودن در همان خدمت) آنان نمی‌توانند (برای طلب معاش) در روی زمین (حسب عادت) تک و دو بکنند (و) مردم ناآگاه می‌پندارند که آنان ثروتمند هستند به علت اینکه از سوال اجتناب می‌ورزند (البته) شما آنان را از طرز (هیات)شان می‌شناسید (زیرا بوجه فقر و فاقه در صورت و بدن یک نوع اضمحلال خواهد آمد و هم چنین) آنان بر مردم چسبیده سوال نمی‌کنند (که بوجه آن مردم آنها را نیازمند گمان بکنند؛ یعنی سؤال نمی‌کنند. زیرا بیشتر مردم که عادت به سؤال کردن دارند اصرار نموده سؤال می‌کنند) و (در خدمت کردن به چنین مردم) آنچه مال انفاق کنید یقیناً خداوند از آن کاملاً آگاه هست (از صدقه دادن به مردم در برابر خدمت به آنان بیشتر ثواب می‌دهند) کسانی که خرج می‌کنند مالهای خود را در شب و روز (یعنی بدون اینکه وقتی خاص در نظر بگیرند) پوشیده و آشکار (یعنی بدون از تخصیص

احوال) پس به آنها ثوابشان (در روز قیامت) می‌رسد در پیشگاه خداوند که نه بر آنان (در آنروز) خطری (لاحق) می‌شود و نه آنان غم زده خواهند شد.

معارف ومسایل

در رکوع گذشته بیان خرج کردن در راه خدا، آمده بود؛ حالا توضیح بیشتری راجع به امور وابسته به این موضوع در این رکوع آمده که در ذیل آن درج می‌گردد.

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنْفِقُوْا(الی قوله) غَنِيٌّ حَمِيْدٌ با توجه به شأن نزول، طیب به عمده و خوب تفسیر شده است؛ زیرا بعضی مردم چیزهای پست و ردی می‌آوردند که بر این عمل آنها این آیه نازل گردید و بعضی از مفسرین با در نظر گرفتن عمومیت لفظ «طیب» را به حلال تفسیر کرده‌اند؛ زیرا هر چیز زمانی کاملاً باارزش و خوب می باشد که حلال باشد. پس بنابراین در آیه هم نسبت به آن تأکید شده است؛ ولی موافق به تفسیر اول این تأکید با دلایل دیگر با ثبات می‌رسد و یاد داشته باشید که این حکم در حق کسی است که چیز خوب و باارزشی داشته باشد ولی چیز بی ارزش وردی صدقه کند. چنانکه لفظ مَا كَسَبْتُمْ وَ اَخْرَجْنَابر وجود آن و جمله وَ لاَ تَيَمَّمُوْا الْخَبِيْثَ مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ بر انفاق ردی بطور عمد دلالت دارند و کسی که چیز خوب و مرغوبی نداشته باشد از این حکم ممانعت مستثنی است و صدقه نمودن چیز ردی او هم مقبول است و از لفظ مَا كَسَبْتُمْ بعضی علمااین مسئله را استنباط کرده‌اند که پدر اجازه دارد از مال فرزندش بخورد زیرا پیغمبر خدا ﷺ فرموده: اَوْلاَدُكُمْ مِنْ طَيِّبِ اَكْسَابِكُمْ فَكُلُوْا مِنْ اَمْوَالِ اَوْلاَدِكُمْ هَنِيْئاً(قرطبی).

فرزندان شما از بهترین کسب شما هستند پس شما از کسب

فرزندان تان با خوشگواری بخورید.

احکام عشریه زمینها

در آیه مِمَّا اَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ از لفظ اَخْرَجْنَا اشاره به این است که در زمین عشری، عشر واجب است. حضرت امام ابوحنیفه از عموم این آیه استدلال فرموده است که بر در آمد زمین عشری، چه کم باشد و چه زیاد، عشر واجب است و آیه ۱۴۱ سوره انعام اٰتُوْا حَقَّهٗ يَوْمَ حَصَادِهٖ در وجوب عشر کاملاً صریح و روشن است.
عشر و خراج در شرع اسلام دو اصطلاح جداگانه هستند و آنچه در این دو تا مشترک است این است که بصورت مالیات بر در آمد از طرف حکومت اسلامی بر زمینها عاید می‌گردد با این تفاوت که عشر تنها مالیات نیست بلکه بعد عبادی آن به نسبت مالیات بودنش بیشتر است؛ مانند زکوة و بدین جهت به آن «زکوة الارض» هم گفته می‌شود، و خراج فقط مالیاتی است که در آن هیچگونه بعد عبادی وجود ندارد، و چون مسلمانان اهل عبادت و پایبند آن می‌باشند به سهمی که از زمین آنان گرفته می‌شود، عشر می‌گویند و چون غیر مسلمانان اهل عبادت نیستند، پس آنچه بر زمین آنان عاید کرده می‌شود، بنام «خراج» معروف است، و فرق میان عشر و زکوة این است که بر طلا و نقره و اموال التجاره پس از تمام شدن سال زکوة واجب می‌شود؛ ولی عشر به محض بدست آمدن محصول از زمین واجب می‌گردد.
و فرق دوم اینکه اگر زمین محصولی نداشته باشد، عشر ساقط می‌شود. ولی اگر از اموال التجاره و طلا و نقره نفع و سودی بدست نیاید باز هم پس از تمام شدن سال ادای زکوة از آنها فرض است. در اینجا مجال برای تفصیل و توضیح مسایل عشر و خراج نیست؛ زیرا محل بحث و تفصیل آنها کتب فقه می‌باشند و اینجانب آن مسایل را

در رساله خویش بنام «نظام الاراضی» با تفصیل نوشته‌ام که در آن احکام ویژه زمینهای هندوستان و پاکستان نوشته شده است، اَلشَّیْطٰنُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ (الی قوله) وَ مَا یَذَّکَّرُ اِلاَّ اُوْلُوا الاَلْبَابِ هرگاه به دل کسی چنین خیالاتی بیایند که اگر من صدقه و انفاق کنم گدا می‌شوم و با شنیدن تأکید از طرف خداوند هم، همتش بلند نشود و آماده به انفاق و صدقه نگردد و از وعده الهی اعراض نموده و طبع او مایل به وعدهٔ شیطانی شده، بر آن اعتماد کند، او باید یقین داشته باشد که این وسوسه شیطانی است و چنین نگوید که من گاهی شیطان را ندیده‌ام چه برسد به اینکه او بمن دستوری بدهد.

و اگر در دل او چنین خیالی پدید آید که از دادن صدقه و خیرات گناه بخشیده می‌شود و در اموال ترقی و افزونی و برکت می‌آید؛ بداند که این مطلب از طرف خدا در قلب او القاء شده است؛ لذا شکر آن را بجا بیاورد، و در خزانه خداوند هیچ کم و کاستی نیست او ظاهر و باطن و نیت و عمل هر یکی را کاملاً می‌داند.

معنی و تفسیر حکمت

یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَّشَآءُ، لفظ حکمت در چندین جای قرآن کریم آمده و در هر جا درباره تفسیر آن معانی مختلفی بیان شده است، در این مقام تفسیر بحر محیط تمام اقوال مفسرین را جمع آوری فرموده که تقریباً به سی (۳۰) قول می‌رسند؛ اما در آخر فرموده که در حقیقت تمام این اقوال با هم نزدیک‌اند و هیچ اختلافی در آنها وجود ندارد؛ فقط فرق در تعبیر آمده است؛ زیرا لفظ حکمت مصدر احکام بالکسر است که بمعنی کامل کردن گفتار یا کردار (قول و عمل) در تمام اوصاف آن می باشد، بنابراین در تفسیر بحر محیط زیر آیه ۲۵۱ سوره بقره اٰتٰهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَةَ درباره حضرت داود علیه السلام فرموده است که: وَ

الْحِكْمَةُ وَضْعُ الْأُمُوْرِ فِيْ مَحَلِّهَا عَلَى الصَّوَابِ وَكَمَالُ ذٰلِكَ اِنَّمَا يَحْصُلُ بِالنُّبُوَّةِ یعنی معنی اصلی حکمت گذاشتن هر چیزی، در محل خودش می باشد که کمال آن تنها در نبوت می تواند باشد. بنابراین در اینجا به نبوت تفسیر شده است. امام راغب اصفهانی در مفردات القرآن فرموده که هرگاه لفظ حکمت برای خداوند بکار گرفته شود، معنی آن است ایجاد مستحکم همه چیزها با معرفت کامل و هرگاه بسوی غیرالله منسوب گردد.

مراد از آن معرفت صحیح و عمل مطابق به آن می باشد و این مطلب با الفاظ مختلف تعبیر شده است که در جایی از آن، قرآن مراد گرفته شده و جایی حدیث و جایی علم صحیح و جایی عمل صالح و در جایی قول صادق و جایی عقل سالم و جایی فقه فی الدین و جایی اصابت رای و جایی به خشیة الله و این اخیر در خود احادیث نیز آمده است که رأس الحکمة خشیة الله یعنی اصل حکمت خشیة و ترس از خدا است و در آیه ۱۲۹ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ تفسیر حکمت از صحابه و تابعین به حدیث و سنت نقل گردیده است و بعضی فرموده اند که در آیه مورد نظر يُؤْتَ الْحِكْمَةَ همه این چیزها می توانند مراد باشند.(بحر محیط جلد۲ صفحه ۳۲۰)

و همین قول ظاهر است و در آیه ۲۶۹ وَ مَنْ يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوْتِيَ خَيْراً كَثِيْراً به این مطلب اشاره شده است که معنی آن است کسی که به او حکمت داده شده به او خیر کثیر عنایت گردیده است.

وَ مَآ اَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ(الی قوله)وَ مَا لِلظّٰلِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ در هر نوعی از انفاق تمام انفاقها داخل اند. چه آنهائیکه در آنها شرایط مراعات شده باشند و چه آنهائیکه در آنها کل شرایط یا بعضی از آنها مراعات نگردیده باشد؛ مثلاً انفاق فی سبیل الله نباشد، بلکه در معصیتها باشد یا در آن ریا شامل گردد و یا پس از انفاق منت بگذارد یا مال انفاق شده

حلال و باارزش نباشد هم چنین در عموم نذر، تمام انواع نذرها داخل اند. مانند اینکه نذر عبادت مالی باشد و به همین مناسبت همراه با انفاق نذر را ذکر کرد و یا نذر، عبادت بدنی باشد. باز آن نذر مطلق باشد یا نذر معلق به امری. باز این هم هست که آیا آن ایفاء شده است، یا ایفاء نشده است و منظور از این گفتار این است که خداوند همه این چیزها را می‌داند و در برابر آنها پاداش می‌دهد و اینها را به این خاطر بیان فرمود تا که بر مراعات حدود و شرایط ترغیب و بر عدم ملاحظه آنها ترهیبی باشد و مراد از آنهائی که کارهای بیجا انجام می‌دهند کسانی هستند که شرایط ضروری را ملاحظه نمی‌کنند که در اینجا برای آنان وعید صریح آمده است. اِنْ تُبْدُوْا الصَّدَقٰتِ فَنِعِمَّا هِیَ (الی قوله) وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ ظاهر آیه، شامل تمام صدقات فرض و نفل می باشد و در همه آنها اخفاء افضل است؛ زیرا در آن مصلحت دینی هم هست که از ریا به دور است و گیرنده هم خجالت نمی‌کشد و مصلحت دنیوی هم هست که مقدار مال او بر عموم مردم ظاهر نمی‌گردد و منظور از فضیلت اخفا در این آیه افضلیت فی نفسه است. پس اگر در جایی بنا به عارضه دیگر مانند دفع تهمت یا امید تأسی و غیره اظهار ترجیح یابد آن منافاتی به این افضلیت اخفا فی نفسه ندارد وَ یُکَفِّرُ عَنْکُمْ مِّنْ سَیِّاٰتِکُمْ کفاره سیئات منحصر در اخفا نیست؛ بلکه ذکر آن همراه با اخفاء به این خاطر است که آگهی بدهد که اگر در اخفا فایده‌ای ظاهری مشاهده نشود نباید از آن منقبض گردد. زیرا خداوند گناهان شما را عفو می‌نماید و این برای شما فایده بسیار بزرگی است؛ لَیْسَ عَلَیْكَ هُدٰهُمْ (الی قوله) وَ اَنْتُمْ لاَ تُظْلَمُوْنَ در این آیه نشان داده شد که نیت شما هم در اصل برای استفاده خود شما است و در واقع نفع حاصل شده هم، مختص به خود شما است. پس چرا نگاه شما بر چیزهای اضافی دوخته شود که این نفع تنها از این راه بدست بیاید که

صدقه به مسلمانان بدهیم و به کافران ندهیم. در اینجا این را باید درک نمود که مراد از این صدقه، صدقه نفلی است که دادنش به کافر ذمی جایز است نه صدقه واجب؛ زیرا تصدق آن برای غیر مسلم جایز نیست.(مظهری)

مسئله: به کافر حربی هیچگونه صدقه دادن جایز نیست.

مسئله: به کافر ذمی یعنی غیر حربی تنها تصدق عشر و زکوة جایز نیست[1] و تصدق بقیه صدقات واجبه و نوافل جایز است و زکوة در آیه داخل نیست.

لِلْفُقَرَآءِ الَّذِيْنَ اُحْصِرُوْا فِىْ سَبِيْلِ اللهِ(الی قوله) فَاِنَّ اللهَ بِهٖ عَلِيْمٌ مراد از فقراء در اینجا تمام آن کسانی هستند که با توجه به مشغول بودن آنان در کارهای دینی نمی‌توانند بوضع زندگی خود برسند.

يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ اَغْنِيَآءَ مِنَ التَّعَفُّفِ از این آیه معلوم شد که اگر فقیری لباس نظیف و خوبی بپوشد، بسبب آن به او غنی گفته نمی‌شود؛ بلکه فقیر گفته می‌شود و دادن زکوة به چنین افراد صحیح می باشد.(قرطبی).

و از جمله تَعْرِفُهُمْ بِسِيْمٰهُمْ معلوم شد که با مشاهده علامات می توان حکم داد مثلاً اگر چنین شخصی که زنار بسته و ختنه نشده است، مرده یافته شد، او را نمی‌توان در قبرستان مسلمانان دفن نمود.(قرطبی).

لاَ يَسْئَلُوْنَ النَّاسَ اِلْحَافاً از این آیه بظاهر چنین معلوم می‌شود که او اصرار نموده سوال نمی‌کند اما سؤال بدون اصرار منتفی نیست و همین است قول بعضی از علمای کرام اما معنی آن به نزد جمهور، این است که آنان اصلاً سؤال نمی‌کنند. لِاَنَّهُمْ مُتَعَفِّفُوْنَ عَنِ الْمَسْأَلَةِ عِفَّةً تَامَّةً(قرطبی).

---

۱ –صدقهٔ فطر نیز در حکم زکوٰة است.(مترجم)

در آیه هفتم اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ بِالَّیْلِ وَ النَّهَارِ از اجر و فضیلت کسانی یادآوری شده که عادی به خرج کردن در راه خدا باشند که در تمام احوال و اوقات شب و روز نهان و آشکار بهر دو طریق انفاق در راه خدا کار ثوابی است بشرط اینکه با اخلاص باشد و منظور از آن روی و ریا نباشد و فضیلت انفاق بصورت نهانی زمانی است که انگیزه‌ای برای انفاق علنی نباشد و جایی که چنین داعیه و انگیزه‌ای باشد انفاق علنی افضل می باشد.

در تفسیر روح المعانی بحواله ابن العساکر نقل شده که حضرت ابوبکر صدیق چهل هزار دینار بگونه‌ای در راه خدا صرف کرده که ده هزار در روز و ده هزار در شب و ده هزار به پنهانی و ده هزار آشکار تصدق فرمود.

بعضی از علماءهمین واقعه حضرت صدیق اکبر را در شان نزول این آیه نوشته‌اند و درباره شأن نزول این آیه اقوال دیگری هم وجود دارد.

اَلَّذِیْنَ یَأْکُلُوْنَ الرِّبٰوا لَا یَقُوْمُوْنَ اِلَّا کَمَا یَقُوْمُ الَّذِیْ

کسانی‌که‌می‌خورند ربا بر نمی‌خیزند در قیامت مگر همانگونه که بر می‌خیزد کسی که

یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰنُ مِنَ الْمَسِّ ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْآ اِنَّمَا الْبَیْعُ

حواس باخته کند او را شیطان به لمس و این حالت آنان از آنجا است که گفتند که خرید و

مِثْلُ الرِّبٰوا وَ اَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جَآءَهٗ مَوْعِظَةٌ

فروش مانند ربا گرفتن است در حالیکه خداوند خرید و فروش را حلال و رباخواری را

مِّنْ رَّبِّهٖ فَانْتَهٰی فَلَهٗ مَا سَلَفَ وَ اَمْرُهٗٓ اِلَی اللّٰهِ وَ مَنْ عَادَ

حرام‌کرده‌است پس هر کس که رسید به او نصیحتی از جانب پروردگارش و باز آمد؛ برای

فَاُولٰئِکَ اَصْحٰبُ النَّارِهُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ (۲۷۵) یَمْحَقُ اللّٰهُ

اواست آنچه قبلاً شده و معامله او حواله با خدا است و هر کس که عود کرد پس ایشانند

الرِّبٰوا وَیُرْبِی الصَّدَقٰتِ وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ اَثِیْمٍ (۲۷۶)

دوزخیان که برای همیشه در آن می‌مانند. نابود می‌کند خدا معامله ربوی را و ترقی می‌دهد

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا

صدقات را و خداوند خوش نیست از هیچ ناشکر و گناهکاری. کسانی که ایمان آوردند و

الزَّکٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ

کارنیک انجام دادند و نماز برپا داشتند و زکوة ادا کردند برای آنها است مزدشان بنزد

یَحْزَنُوْنَ (۲۷۷) یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوْا مَا بَقِیَ

پروردگارشان و نه ترسی بر آنان هست و نه آنان غمگین می‌شوند. ای ایمانداران بترسید از

مِنَ الرِّبٰوا اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ (۲۷۸) فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا فَاْذَنُوْا

خداوبگذارید آنچه باقی مانده از ربا اگر یقین دارید بگفته خداوند. پس اگر چنین نکردید

بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِکُمْ لَا

آماده باشید به جنگ با خدا و رسول او و اگر توبه کردید پس برای شما است سرمایه شما نه

تَظْلِمُوْنَ وَلَا تُظْلَمُوْنَ (۲۷۹) وَاِنْ کَانَ ذُوْ عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلٰی

شما بر کسی ظلم کنید و نه بر شما ظلم کرده شود و اگر تنگدستی است پس باید به او مهلت

مَیْسَرَةٍ وَاَنْ تَصَدَّقُوْا خَیْرٌ لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۲۸۰) وَ

دادتا یافتن کشایش و اینکه ببخشید بهتر است برای شما اگر شما فهم دارید. و بترسید از

اتَّقُوْا یَوْمًا تُرْجَعُوْنَ فِیْهِ اِلَی اللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مَّا

روزی‌که‌بر گردانیده می‌شوید در آن بسوی خدا باز کامل داده می‌شود به هر شخص آنچه

كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ (۲۸۱)

کسب کرده است و بر آنها ظلم نمی‌شود.

خلاصه تفسیر

کسانی که ربا می‌خورند (یعنی ربا می‌گیرند) بر نمی‌خیزند (در قیامت از قبرها) مگر بگونه‌ای که بر می‌خیزد کسی که حواس باخته کرده است او را شیطان به سبب دست زدن (یعنی حیران و سرگردان) این سزای به این خاطر است که (رباخواران برای استدلال بر حلت رباخواری) گفته بودند که بیع هم مانند ربا است (زیرا هدف در بیع هم بدست آوردن نفع و سود است و بیع قطعاً حلال است پس ربا هم چون مانند بیع می باشد باید حلال باشد) در حالیکه (بین آن دو تا فرق واضح و روشنی وجود دارد که) خداوند متعال (که مالک و اختیاردار احکام است) بیع را حلال و ربا را حرام قرار داده است (و از این بالاتر چه فرقی می‌تواند باشد) پس هر کس که به او از جانب پروردگارش پندی برسد و او (از این عمل رباخواری و قول کفر آمیز حلال گفتن ربا) باز آمد (یعنی آن را حرام دانسته و از معامله آن باز آمد) پس آنچه پیش از این حکم گرفته) شده از آن او است (یعنی به نزد ظاهر شرع این توبه‌ای او قبول است و مال گرفته شده ملک او است) و (بقیه) معامله او (که آیا از ته دل باز آمده است و یا بشکل منافقی اظهار توبه نموده است این) حواله به خدا است (که اگر از ته دل توبه کرده است پس توبه او به پیشگاه خداوند مفید خواهد شد و اگر نه کالعدم می باشد، شما حق ندارید به کسی بد گمان باشید) و هرکس که (نصیحت مذکور را شنیده باز هم بسوی همان قول و فعل قبلی خود) بازگردد، پس (به سبب اینکه خود این فعل او گناه کبیره می باشد) ایشان به دوزخ می‌روند، (زیرا که این گفتار آنان کفری است و) آنان در آنجا (یعنی

دوزخ) برای همیشه می‌مانند (اگر در حال حاضر با گرفتن ربا در اموال و سرمایه خود پیشرفت و ترقی مشاهده می‌کنند اما سرانجام کار) خداوند ربا را نابود می‌کند (گاهی در خود این جهان نابود می‌شود و اگر بنا به حکمتی اینجا نابود نگردد در قیامت قطعاً بر باد می شود زیرا در آنجا بر او عذاب مسلط می‌گردد) و (بر خلاف صدقه دادن که اگر چه به ظاهر در مال کاهش معلوم می‌شود اما سرانجام خداوند) صدقات را ترقی می‌دهد (گاهی در دنیا هم آن بوقوع می‌پیوندد و اگر نه در آخرت حتماً آن را اضافه می‌فرماید زیرا در آنجا بر آن ثواب زیادی مرتب می‌گردد چنانکه این مطلب در آیات گذشته ذکر شد) و خدا کافران را دوست نمی‌دارد (بلکه آنها را مبغوض می‌دارد مثل کسی که مانند قول مذکور کلمات کفر آمیزی از زبان براند و هم چنین خداوند دوست نمی‌دارد) گناهکاران را (که مانند فعل مذکور یعنی معامله ربا مرتکب کبایر باشند) و اگر شما توبه‌کنید اصل سرمایه بشما می‌رسد، (و بعد از این قانون) نه شما بر کسی ظلم کنید (که از اصل سرمایه اضافه بگیرید) و نه کسی بر شما ظلم کند (که اصل سرمایه بشما نرسد) و اگر (مدیون) تنگدست است (که نمی‌تواند دین خود را در وقت مقرر ادا کند) پس حکم برای مهلت دادن (او) است تا زمان آسودگی (یعنی زمان گنجایش ادا) و این (دستور) که (کلاً آنرا) به بخشید خیلی خوب است برای شما اگر شما (به ثواب آن) اطلاع دارید و(ای مسلمانان) بترسید از آن روزی که در آن (همهٔ) شما به پیشگاه خدا آورده می‌شوید سپس به هر شخص کردار او (یعنی پاداش آن) کاملاً می‌رسد و بر او از طرف کسی ظلم نمی‌شود (و شما کردار خود را برای حاضر شدن در آن بارگاه اصلاح کنید و هیچگونه خلاف ورزی نکنید).

معارف و مسایل

در این آیات حرام بودن ربا و احکام آن بیان گردیده و این مسئله از چند جهت حائز اهمیت خاصی می باشد؛ زیرا از یک نظر بر معاملهٔ سود و ربا در قرآن و سنت وعیدهای بسیار شدیدی وارد شده است و از نظر دیگر این معامله در جهان امروز جزو لا ینفک و لازم اقتصاد قرار گرفته که نجات از مشکلات آن بظاهر بسیار دشوار و مشکل می باشد؛ لذا با توجه به وجوه فوق الذکر این مسئله از چند بعد قابل توجه قرار گرفته است، نخست باید در این باره به تفسیر صحیح آیات و احادیث صحیح اندیشید و این را مشخص کرد که ربا در اصطلاح قرآن و حدیث عبارت از چیست و شامل کدام معاملات می باشد و حرام قرار گرفتن آن مبنی بر چه حکمت و مصلحتی است و در آن چه نوع ضررهایی وجود دارد.

ثانیاً از نظر عقل و اقتصاد باید بررسی شود که آیا سود و ربا در حقیقت می‌تواند ضامن ترقی و پیشرفت اقتصاد جهان قرار گیرد و نتیجه لازمی ترک آن موجب تباهی تجارت و عموم اقتصادیات باشد، یا اینکه این همه دور و پیچها زائیده مغزهائی است که از خدا و آخرت غافل‌اند و اگر نه تمام مسائل اقتصاد می‌توانند بدون از آن حل گردند نه اینکه تنها بدون از آن مسائل اقتصاد حل می‌شوند بلکه امنیت جهان و سکون قلبی وابسته به ترک دادن ربا است و بزرگترین مصائب اقتصادی جهان خود همین سود و ربا است.

این بحث دوم خود یک مسئله مهم اقتصادی است که در ذیل آن بحثهای بسیار طویل اصولی و فروعی می‌آید که به تفسیر قرآن ارتباط خاصی ندارد؛ لذا در اینجا تنها به بحث اول اکتفاء می‌شود که آنهم خیلی طولانی است، در این شش آیه از حرمت ربا و احکام آن

بحث شده است در اولین جمله از آیه اول سرانجام بد ربا خـواران و رسوائی و گمراهی آنان در محشر بیان شده است چنانکه می‌فرماید کسانی که ربا می‌خورند بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که او را شیطان حـواس بـاخته بکـند در حـدیث آمـده است کـه مـراد از بـرخـاستن برخاستن از قبر است یعنی وقتی که ربا خوار از قبر بر می‌خیزد مانند دیوانه و مجنونی بلند می‌شود که او را شیاطین حـواس بـاخته کـرده باشند.

از این جمله چنین معلوم شد که انسان در اثر جنات و شیاطین می‌تواند بیهوش یا دیوانه باشد و مشاهدات متواتر اهل مشاهده بر این گواه‌اند حافظ ابن قیم جوزی رحمه‌الله نوشته است که پزشکان و فلاسفه نیز این را تسلیم دارند که صریح بیهوشی یا جنون در اثر اسباب مختلفی پیش می‌آید که بسا اوقات اثر جن و شیاطین آن قرار می‌گیرد و کسانی که این را انکار نموده‌اند بجز استبعاد ظاهری دلیل دیگری ندارد.

امر دیگری که قابل توجه هست این است کـه قـرآن نـفرمود کـه ربـا خواری در میدانش دیوانه و مجنون شده بر می‌خیزد؛ بلکه صـورت خاصی از دیوانه گری یا بیهوشی ذکر فرمود که مانند کسی که شیطان به دست زدن خود او را حواس باخته بکند. در این شاید اشاره به این باشد که بسا اوقات بیهوشی و مجنون خاموش مـی بـاشد، امـا حـال ربـا خواری چنین نیست بلکه او مانند حواس باختگان شیاطین با بیهوده گوئی و هزیان و حرکات دیگر دیوانه گری شناخته می‌شود، و شاید نیز اشاره به این باشد که وضع او مانند آن مجنون و دیوانه‌ای نمی باشد که بعد از جنون و دیوانگی احساسش کاملاً باطل بگردد که به مشقت و عذاب احساس نداشته باشد بلکه مانند آسیب زده کاملاً مشقت و عذاب با احساس می‌کند الآن باید دید که بین جرم و سزا مناسبتی باید باشد و سزایی که از طرف خداوند در برابر با جرم فرد یا گروهی داده

می‌شود، آن یقیناً مناسب به آن جرم خواهد شد بنابراین بلند کردن رباخواران بصورت حواس باختگی شاید برای اظهار این باشد که رباخوار در حرص و عشق جمع آوری پول آنقدر مدهوش می باشد که نه بر گدایی ترحم می‌کند و نه شرم از کسی مانع این عمل او می باشد. چون او در حقیقت در زندگی خود بیهوش بود بنابراین در میدان محشر با این وضع بلند کرده می‌شود، در اینجا این امر قابل توجه است که در آیه ذکر از ربا خواری است در صورتی که مراد از آن مطلق سود و ربا گرفتن و معامله آن می باشد برابراست که آن را در غذا بکار ببرد یا در لباس و مسکن و اثاث آن یا در موارد دیگر اما ذکر نمودن آن به لفظ خوردن به این خاطر است که آنچه خورده می‌شود استرداد و برگردانیدن آن امکان پذیر نیست بر خلاف بکار بردن آن در ضروریات و موارد دیگر که در این صورت می توان آن را پس گرفت و داد، لذا این تصرف و قبضهٔ کامل به لفظ خوردن تعبیر شده است و این تعبیر تنها مختص به زبان عرب نیست بلکه در اردو، فارسی و زبانهای دیگر نیز این محاوره بکار رفته است. بعد از این در جمله‌ای دیگر علت و سبب این سزا به این خاطر به او داده شده که او در دنیا بی عقلی خود را در رنگ عاقلی و هوشمندی ظاهر کرد که خرید و فروش را مانند ربا قرار داد. بنابراین بی عقل در آورده بلند کرده می‌شود، این سزای رباخواران را چنین بیان فرموده که آنان به دو جرم مرتکب شده‌اند یکی خوردن مال حرام بوسیله معامله ربا؛دوم اینکه آن را حلال قرار داده‌اند و در پاسخ به کسانی که به حرام بودن آن قائل بوده‌اند گفته‌اند که خرید و فروش هم مانند ربا است یعنی همانگونه که بوسیله ربا از نفع بهره‌برداری می‌شود و هم چنین از خرید و فروش هم بهره برداری می‌شود و اگر ربا حرام است، خرید و فروش هم باید حرام باشد؛ در حالیکه هیچ کسی آن را حرام نمی‌گوید.

در اینجا بظاهر مقتضای مقام چنین بود که می‌گفتند ربا هم مانند بیع است و وقتی بیع حلال است ربا هم باید حلال باشد اما روش صحبت را تغییر داده به کسانی که ربا را حرام می‌گویند، به استهزاء و ریشخند پیش آمدند که وقتی شما ربا را حرام می‌گویید، بیع را هم حرام بگوئید.

در جمله سوم خداوند به این گفتار آنان چنین پاسخ داد که آنان ربا را مانند و برابر با بیع قرار می‌دهند در صورتی که موافق به دستور الهی بین آنها فرق آسمان و زمین وجود دارد و آن اینکه خداوند، یکی را حلال و دیگری را حرام قرار داده است. پس چگونه هر دو تا با هم برابر می‌شوند.

در این پاسخ این امر ملاحظه است که ایراد و اشکال آنان از روی عقل بود که وقتی هدف در هر دو معامله تحصیل نفع هست، پس حکم هر دو باید یکی باشد خداوند شبهه‌ای عقلی آنان را به بیان فرق عقلی نداد، بلکه بصورت فرمانروا فرمود که مالک الملک و الملکوت خدا است او نفع و ضرر و خوب و بد هر چیز را کاملاً می‌داند؛ پس وقتی که او یکی را حلال و دیگری را حرام قرار می‌دهد، بایدبدان،که آنچه را خداوند حرام کرده است، حتماً در آن ضرر و نقص و خباثتی هست. اگر چه عموم مردم آن را احساس نکنند زیراتنها ذات علیم و خبیر است که می‌تواند حقیقت کامل مجموعهٔ نظام جهان و نفع و ضرر آن را احاطه کند زیرا هیچ ذره‌ای از جهان از علم او مخفی و پوشیده نیست، افراد یا گروه‌ها می‌توانند مصالح و مضرات خویش را بشناسند اما نمی‌توانند نفع و ضرر تمام جهان را احاطه نمایند، بعضی چیزهابگونه‌ای اند که در حق شخصی یا گروهی مفید بنظر می‌رسند اما برای کل طائفه یا کل کشور با ضرر همراه می باشند.

سپس در جمله سوم فرمود: که اگر کسی پیش از حرام شدن ربا، مبلغ

پولی جمع کرده است، اما بعد از اعلام حرام شدن ربا او در آینده از ربا خواری توبه نموده، خودداری کرد، آن مبلغ جمع شده قبلی، در ظاهر حکم شرع از آن و ملک او است، و معاملهٔ باطن او که آیا از ته دل توبه کرده یا بصورت نفاق از آن خود داری نموده است محول به خدا است. اگر او از ته دل توبه کرده است پس این عمل او در پیشگاه خداوند مفید خواهد شد والا کالعدم قرار می‌گیرد عموم مردم حق ندارند نسبت به او بد گمان باشند.

و کسانی که پس از شنیدن این نصیحت مجدداً بسوی آن قول و فعل برگردند، چون این فعل ربا خواری گناهی است آنان به دوزخ خواهند رفت و چون آن قول آنان که ربا مانند بیع حلال است کفری است آنان برای همیشه در دوزخ باقی خواهند ماند.

و آنچه در آیه دوم فرمود که خدا ربا را نابود می‌کند و صدقات را ترقی می‌دهد ذکر صدقات در اینجا به این مناسبت آورده شده که در حقیقت بین ربا و صدقه تضاد وجود دارد و نتائج آنها نیز با هم متضاد هستند و غرض و نیت مرتکبین آنها نیز با هم متضاد می‌باشند. تضاد در حقیقت این است که در صدقه بدون عوض مال به دیگری داده می‌شود و در ربا مال دیگران بدون معاوضه گرفته می‌شود و نیت و غرض انجام دهندگان این دو امر از این جهت با هم متضاد هست که صدقه دهنده فقط به خاطر رضاجوئی خدا و ثواب آخرت به مال خود خاتمه می‌دهد یا آنرا کم می‌کند و ربا خوار خواهان مال بیش از آنچه دارد می باشد. نتایج، از این آیه قرآن کریم واضح و روشن شد که خداوند اموال بدست آورده از ربا را کلاً یا برکت آن را از بین می‌برد و در مال صدقه دهنده و یا برکت آن افزونی می‌آورد.

حاصل آن اینکه هدف هوس کننده مال بر آورده نمی‌شود و کسی که مال خود را در راه خدا صرف نموده بر کاهش آن راضی باشد، در مال

او برکت می آید؛ خود مال او یا ثمرات آن اضافه می شوند.
در اینجا این امر قابل توجه است که مراد از نابودی و محو شدن ربا و ترقی صدقات که در آیه آمده است چیست؛ بعضی از مفسرین فرموده‌اند که این نابودی و ازدیاد وابسته به آخرت است که مال ربا خوار در آخرت بدرد او نخواهد خورد؛ بلکه بر عکس و بال جان او قرار می‌گیرد و مال صدقه دهنده در آخرت وسیله راحتی و نعمت ابدی او قرار می‌گیرد و این کاملاً روشن است که در آن مجال هیچگونه شک و شبهه‌ای نیست. و عموم مفسرین فرموده‌اند که محو شدن ربا و ترقی در صدقات در آخرت، بجای خود ثابت است؛ اما بعضی آثار آنها در دنیا هم به مشاهده می آید.
بسا اوقات مال مشتمل بر ربا، شخصاً ضایع و بر باد می‌شود و اموال قبلی را هم از بین می‌برد. چنانکه این در بازارهای ربا و قمار همیشه مشاهده می‌شود که بزرگترین میلیاردر و ثروتمند، مفلس و فقیر می‌شود و در تجارتهای بدون ربا، اگر چه احتمال نفع و ضرر هست و بسیاری از تاجران خسارتهایی هم متحمل می‌شوند، اما چنین تجارتی که دیروز سرمایه دار بود و امروز محتاج، این تنها در بازارهای ربا و قمار می باشد.
بسیاری از بیانات تجربه کاران در این باره مشهور و معروف است که مال ربا خوار هر چند زود ترقی بکند، ولی عموماً مشاهده شده که دیر و باقی نخواهد ماند؛ به گونه‌ای که نفع آن در نژاد و نسل آینده او باقی بماند. بیشتر اوقات یک نوع آفت به آن می‌رسد و از بین می‌رود.
حضرت معمر رحمه الله فرموده که ما از بزرگان شنیده‌ایم که بر ربا خوار چهل سال نمی‌گذرد که بر مال او محاق (یعنی کاهش) می آید و اگر در ظاهر مال او ضایع و بر باد هم نباشد اما محرومیت وی از برکات و ثمرات و فوائد آن، یقینی و حتمی است؛ زیرا این امر بر کسی پوشیده

نیست که طلا و نقره فی نفسه مقصود نیستند و نه خود آنها ذاتاً کار آمد می‌شوند.
و نه از آنها گرسنگی و تشنگی دفع می‌گردد و نه سردی و گرمی بر طرف می‌شود و نه آنجا لباس و ظروف بکار گرفته می‌شوند؛ باز بدست آوردن و نگهداری آنها باعث هزاران مشقت هست و پیش عاقل طلا و نقره علاوه بر اینکه بوسیله آنها چیزی حاصل بکند که زندگی او خوشگوار باشد و او بتواند زندگی خود را به راحتی و عزت بگذراند، چیز دیگری نیست و این خواهش طبیعی هر انسان است که همانگونه که او به این عزت و راحتی نایل آمده است فرزندان و متعلقین او نیز نایل آیند و اینها همان چیزی هستند که نسبت به آنها فواید و ثمرات مال گفته می‌شود. در نتیجه آن چنین گفتن کاملاً بجا است که هر کس که به چنین فوائد و ثمراتی نایل آید مال او از یک جهت افزون شده است اگر چه در نظر قلیل معلوم باشد و کسی که به این فواید و ثمرات کمتر دست بیابد مال او از یک جهت کم است، اگر چه در نظر زیاد معلوم شود. پس از درک این امر، کارهای ربوی و معاملات صدقات را بررسی و تجزیه و تحلیل کنید تا این امر به مشاهده برسد که مال ربا خوار، اگر چه در نظر زیاد معلوم شود، اما مانند آن است که بدن کسی ورم و در اثر ازدیاد ورم، بدن فربه و چاق معلوم شود؛ ولی هیچ انسان فهمیده‌ای این ازدیاد و تورم بدن را نمی‌تواند پسند کند، زیرا می‌داند که این ازدیاد، پیام آور مرگ است؛ هم چنین مال ربا خوار هر چند زیاد باشد،اما از فوائد و ثمرات مال، یعنی راحتی و عزت دایماً محروم می‌ماند؛ در اینجا شاید کسی به این اشتباه مبتلا باشد که امروز رباخواران به عزت و راحتی بزرگی نایل آمده‌اند که مالک ساختمان و آپارتمان‌اند و به تمام وسایل عیش و آرامش نایل گشته اند و به ضروریات خورد و نوش و لباس و مسکن،

بلکه به امکانات رفاهی دیگر نیز دست یافته‌اند، نوکر و چاکر و تمام وسایل شأن و شوکت، بنزد ایشان موجود می باشد اما اگر به دقت ملاحظه شود هر شخص درک خواهد کرد که در میان وسایل راحتی و خود راحتی فرق و تفاوت بزرگی وجود دارد؛ وسایل راحتی در کارخانه‌ها تهیه شده و در بازارها بفروش می‌رسند و در عوض طلا و نقره بدست می آیند.

اما آنچه به آن راحتی گفته می‌شود نه در کارخانه‌ها ساخته و تهیه می‌گردد و نه در بازارها بفروش می‌رسد و آن چنان رحمتی است که مستقیماً از طرف حق تعالی اعطاء می‌شود و بسا اوقات با وجود هزاران وسیله هم گیر نمی آید، تنها استراحت خواب را در نظر بگیرید که برای تحصیل آن می توان این کار را کرد که اطاق خیلی خوب و تمیزی ساخته و هوای و روشنی آن معتدل باشد و اثاث آن زیبا و دل خوش کن باشند و تخت و رختخواب و متکا دل بخواه باشند اما آیا آمدن خواب با تهیه و آماده شدن این وسایل بستگی دارد و اگر شما در زندگی خود با چنین چیزی برخورد نکرده‌اید، ولی هزاران انسان جواب آن را به نفی خواهند داد، که کسی با عارضه‌ای بخواب نمی‌رود.

اکنون از گزارشات متعلق به امریکا که کشور متمدن و ثروتمندی است معلوم شده که در آنجا هفتاد و پنج در صد مردم بدون استعمال قرص خواب آور بخواب نمی‌روند و بسا اوقات، خوردن قرص خواب آور هم بی أثر ثابت می‌شود پس شما وسایل خواب را از بازار بخرید اما خواب چیزی نیست که بتوان آن را از بازار خرید هم چنین است وضع و حالت راحتی ها و لذتهای دیگر که وسایل آنها بوسیله پول بدست می آیند اما حصول خود راحتی و لذت خریدنی نیست.

پس از درک این مطلب، وضعیت و احوال رباخواران را بررسی کنید که

همه چیز به نزد آنان هست اما اسمی از راحتی نیست؛ آنان دراین فکر و اندیشه که یک میلیارد، یک و نیم شودو یک نیم دو تاشود؛ چنان سرگرم و مست و مدهوش‌اند که نه بفکر خورد و نوش خود هستند و نه بفکر زن و فرزند؛ چندین کارخانه کارمی‌کند و از کشورهای دیگر کشتی‌ها می‌آیند در درست کردن و بهم زدن آن ثروت ، شبها به روز و روزها به شب تبدیل می‌شوند.

اما تأسف در اینجا است که این دیوانگان اسباب راحتی را، راحتی نام نهاده و از حقیقت آن به فرسنگهادور می‌باشند؛ این است وضعیت راحتی آنها! اکنون عزت را در نظر بگیرید چون آنان سنگدل و بی‌رحم می‌باشند و حرفه و شغل آنان این است که از مفلسی گدایان یا از قلت سرمایهٔ کم ثروتان استفاده نمایند و خون آنها را مکیده بدن خود را پرورش دهند؛ بنابراین امکان ندارد که آنان در دل مردم عزت و وقاری داشته باشند. تاریخ هنود کشور خویش و یهود شام را بخوانید و احوال آنها را بررسی کنید. گاو صندوقهای آنان هر چند از طلا و نقره و جواهرات پر باشند؛ اما پیش هیچ طبقه‌ای در هیچ گوشه‌ای از جهان عزتی ندارند؛ بلکه نتیجه لازمی روش آنها این‌می باشد که در دل مردم مفلس نسبت به آنها بغض و نفرت ایجاد می‌گردد و جنگهای جهانی امروز مظاهر همین بغض و نفرتها می‌باشند و جنگ کارگری و سرمایه داری در جهان نظریه اشتراکیت و سوسیالیستی را بوجود آورد.

سرگرمی تخریبی کمونیزم زاییده همین بغض و نفرت است که بسبب آن تمام جهان در آتش جنگ و جدال و قتل و قتال سوخته است این است حالت راحتی و عزت آنها!و تجربه گواه است که مال ربا خوار هیچ گاه باعث خوشگواری نسل آینده او قرار نمی‌گیرد؛ بلکه یا ضایع می‌شود یا بعلت نحوست آن آنها از ثمرات حقیقی آن مال محروم شده، ذلیل می‌شوند.

شاید مردم از امثال مردم رباخوار اروپا در فریب قرار گیرند که آنها همه خوشحال و مرفه هستند و نسل آنان هم دارد ترقی می‌کند؛ ولی اینجا قبلاً نقشه اجمالی از خوشحالی آنها را عرض کردم.
مثال دوم آنان به این می‌ماند که یک نفر آدم رباخوار خون مردم را مکیده، بدن خود را پرورش دهد و منطقه‌ای از این قبیل مردم آباد گردد و شما کسی را در آن منطقه ببرید تا آنها را مشاهده کند که همه آنها تندرست و صحیح و سالم و خوشحال‌اند؛ اما انسان عاقل که خواهان فلاح و بهبودی انسانیت است با مشاهده آن محله و منطقه اکتفا نمی‌کند؛ بلکه آن روستاها را هم می‌بیند که اینها خون اهالی آنها را مکیده و آنها را نیم جان کرده‌اند از مشاهده مجموع این محله و آن روستاها هیچ گاه بر ضربه خوردن اهالی این محله خوشحال نمی‌شود و با توجه به مجموع نمی‌تواند این عمل و روش را وسیلهٔ ترقی انسانیت نشان دهد؛ بلکه مجبور می‌شود که بگوید که این هلاکت و بربادی انسان است، در برابر این صدقه دهندگان را مشاهده بفرمائید.
که آنان را گاهی این چنین سرگردان و حیران در پی تحصیل ثروت و مال نخواهید یافت،؛اگر چه اسباب راحتی نزد آنان کم باشد، اما اطمینان و سکون قلب که راحتی اصلی است به نسبت صاحبان وسیله، بیشتر به ایشان دست داده است، و در این جهان هر کس آنان را به نگاه عزت می‌بیند.
یَمْحَقُ اللهُ الرِّبٰوَ وَيُرْبِي الصَّدَقٰتِ خلاصه این است که مقصود آیه که خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقه را افزون می‌گرداند، به اعتبار آخرت کاملاً روشن است؛ اما به اعتبار دنیا هم اگر مقداری برای فهم و درک حقیقت، دقت شود، آنهم کلاً روشن و واضح است و همین است مقصود آن حدیثی که آن حضرت ﷺ فرموده: ان الربوٰ وَاِن كَثر فانَّ عاقبته تصیر الی قل یعنی ربا هر چند اضافه و افزون باشد سرانجام نتیجه آن به کمی

ونقصان خواهد انجامید. این روایت در مسند امام احمد و سنن ابن ماجه موجود است.

در آخر آیه فرمود: وَ اللهُ لاَ يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ اَثِيْمٍ یعنی خداوند متعال هیچ کفر کننده و مرتکب به گناهی را دوست نمی‌دارد در اینجا به این اشاره شده است که کسانی که ربا را حرام نمی‌دانند، بکفر مبتلا هستند و آنانکه با وجود حرام دانستن، عملاً به آن مبتلا می‌شوند، گناهکار و فاسق می‌باشند.

در آیه سوم، یادی از اجر عظیم و راحتی اخروی مؤمنان صالح که پایبند نماز و زکوة می‌باشند آمده است.

چون در آیه ما قبل، یادی از عذاب جهنم و ذلت و خواری ربا خواران آمده بود، موافق به اسلوب و روش عمومی قرآن، ثواب و درجات آخرت را برای مؤمنان صالح که پایبند نماز و زکوة باشند، بیان فرمود: خلاصه آیه چهارم يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللهَ وَ ذَرُوْا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰو اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ این است که بعد از نزول حکم حرام شدن ربا آنچه ربائی بر عهده کسی باقی مانده داد و ستد آن هم حرام است. تشریح آن اینکه پیش از نازل شدن حکم حرام شدن ربا، در عموم طوایف عرب رباخواری رواج داشت و در آیات پیش، ممنوعیت آن بیان گردید. پس حسب عادت، مسلمانان، معاملات ربائی را ترک فرمودند؛ اما عدۀ از مردم باقی مانده‌هایی از مبالغ و ارقام ربا بر ذمه دیگران داشتند که در این باره واقعه‌ای چنین اتفاق افتاد که قبیله بنو ثقیف مطالبات ربوی بر ذمه بنومخزوم داشت که آنان مسلمان شده ادای مبالغ ربا را جایز نمی‌دانستند اما بنوثقیف از مطالبه دست بر دار نشدند زیرا تا هنوز مشرف به اسلام نشده بودند ولی با مسلمانان آشتی و صلح بر قرار کرده بودند مردم بنومخزوم گفتند که ما پس از مشرف شدن به اسلام حاضر نیستیم کسب اسلامی خود را در ادا و پرداخت معاملات

ربوی صرف کنیم و این نزاع در مکه مکرمه هنگامی بوقوع پیوست که مکه فتح شده بود؛ حضرت معاذبن جبل و طبق روایت دیگر عتاب بن اسید که از طرف رسول خداﷺ استاندار مکه بود، این نزاع را برای دریافت حکم به بارگاه آن حضرتﷺ گزارش کرد که در این باره آیه فوق الذکر نازل گردید خلاصه آن اینکه پس از مشرف شدن به اسلام تمام معاملات ربوی ما قبل مختوم اعلام شدند؛ ربای معاملات گذشته هم نباید گرفته شود؛ بلکه تنها بر گرفتن سرمایه اکتفاء شود وقتی که این قانون اسلامی اجرا گردید مسلمانان به آن پایبند شدند. اما قبائل غیر مسلم که بطور صلح و معاهده قوانین اسلام را پذیرفته بودند آنان هم پایبند آن قرار گرفتند. ولی با وجود این، زمانی که رسول خداﷺ در خطبه حجةالوداع این قانون را اعلام فرمود، این را هم اظهار فرمود که این قانون با در نظر گرفتن مفاد مالی شخص یا قوم یا مسلمانان نیست؛ بلکه برای تعمیر و اصلاح و فلاح کل جامعه‌ای بشری به موقع اجرا گذاشته شده است؛ بنابراین از همه جلوتر بزرگترین مبلغ ربا را که مسلمانان بر ذمه غیر مسلمانان داشتند آن حضرتﷺ آن را ترک فرمود تا که آنان هم در ترک کردن مبالغ ربوی خود، هیچگونه عذری نداشته باشند. چنانکه فرمود: الا ان کل ربا کان فی الجاهلیة موضوع عنکم کله لکم روس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون و اول ربا موضوع ربا العباس بن عبدالمطلب کله (ابن کثیر بحواله ابن ابی حاتم).

یعنی ربای تمام معاملات ربوی که در زمان جاهلیت انجام گرفته است متروک است اکنون به هر شخص فقط سرمایه اش به او میرسد؛ مبلغ ربا به او نمی‌رسد و نه شما با گرفتن اضافی می توانید بر کسی ظلم کنید و نه کسی می تواند از اصل سرمایه شما چیزی کم کرده، بر شما ظلم کند و از همه نخستین ربایی که ترک داده شد، ربای حضرت عباس بن

عبدالمطلب است که مبالغ زیادی از آن بر غیر مسلمانان باقی مانده بود. در این آیه اشاره به این واقعه شده و نیز حکم ترک رباهای باقی مانده ذکر شده است.

این آیه به این‌گونه شروع شد که نخست به مسلمانان خطاب فرمود که اتَّقُوا اللهَ از خدا بترسید؛ سپس حکم اصل مسئله بیان گردید، این است آن اسلوب و روش خاص قرآن حکیم که در آن از تمام قوانین جهان امتیاز و برتری دارد که هرگاه چنین قانونی به تصویب برسد که بظاهر عمل موافق به آن بر مردم سنگین تمام می‌شود جلوتر از آن و هم چنین بعد از آن محاسبه‌ای اعمال به در بار خدا و ثواب و عذاب آخرت را ذکر کرده، دل و مغز مسلمانان را برای عمل بر آن آماده می‌کند آنگاه حکم را صادر می‌فرماید. در اینجا هم ترک دادن آن مبلغ ربا که از قبل عاید شده بود بر طبیعت سنگین تمام شد، لذا نخست اتَّقُوا اللهَ فرموده و پس از آن دستور داد که وَ ذَرُوْا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰو یعنی باقیمانده‌های ربا را ترک کنید و در پایان آیه فرمود: اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ که اگر شما ایماندار هستید در این جا اشاره فرمود که خواسته و تقاضای ایمان این است که از حکم خداوند اطاعت بشود و مخالفت به آن با ایمان منافات دارد و چون این حکم بر طبایع سنگین بود قبل از آن جملهٔ اتَّقُوا اللهَ و پس از آن جمله اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ را به آن ملحق فرمود.

سپس در آیه پنجم به کسانی که از این دستور تجاوز کنند شدیداً تهدید کرد که اگر شما ربا را ترک نکردید، برای جنگ با خدا و رسول او آماده باشید و این تهدید شدید به گونه‌ای است که بجز از کفر برای هیچ گناه دیگری در قرآن مجید اعلام نشده است باز در آخر آیه فرمود: وَ اِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ اَمْوَالِكُمْ لاَ تَظْلِمُوْنَ وَ لاَ تُظْلَمُوْنَ یعنی اگر شما توبه کردید و برای آینده بر ترک مبالغ ربا تصمیم گرفتید اصل

سرمایه شما به شما میرسد و نه شما اضافه از اصل سرمایه گرفته بر کسی ظلم کنید و نه کسی می تواند از اصل سرمایه شما چیزی کم کند یا پرداخت آنرا به تأخیر انداخته، بر شما ظلم کند. در اینجا برگشت دادن اصل رأس المال را با این شرط مشروط کرد که اگر شما توبه کردید و در آینده بر ترک گفتن ربا تصمیم گرفتید، آنگاه اصل سرمایه به شما می رسد.

از این ظاهراً اشاره به این مطلب می باشد که اگر کسی بر ترک دادن ربا تصمیم نگرفت و توبه نکرد، اصل سرمایه هم به او نمی‌رسد. تفصیل آن از این قرار است که اگر با وجود مسلمان شدن، باز هم ربا را حرام نمی‌داند، وآن را ترک نمی کند، و توبه نمی‌نماید، پس این شخص به سبب حلال دانستن حرام خدا از اسلام خارج و مرتد شده است و حکم مرتد این است که مال از مالکیت او خارج می‌گردد و کسب زمان مسلمانی او به وارثان مسلمان او تعلق می‌گیرد و کسب بعد از کفر او متعلق به بیت المال می باشد؛ بنابراین اگر عدم توبه مبتنی بر حلال دانستن ربا باشد، پس به او اصل رأس المال هم نمی‌رسد؛ ولی اگر آن را حلال نمی‌داند اما عملاً از آن باز نمی‌آید و با این شکل او حزبی تشکیل داده با حکومت اسلامی مبارزه می‌کند او باغی بحساب می‌آید وتمام اموال او مصادره و در بیت المال امانت گذاشته می‌شود که هرگاه توبه کند، مال به او مسترد می‌گردد. شاید برای اشاره به این جزئیات بصورت شرط فرمود وَ اِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ اَمْوَالِكُمْ یعنی اگر شما توبه نکردید اموال شما مصادره خواهد شد.

پس از این در آیه ششم در برابر این حرکت انسانیت سوز رباخواری اخلاق پاکیزه و روش مساهلت در برابر فقرا و مساکین به مسلمانان تعلیم داد و فرمود: وَ اِنْ كَانَ ذُوْعُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلىٰ مَيْسَرَةٍ وَ اَنْ تَصَدَّقُوْا خَيْرٌ لَّكُمْ یعنی اگر مدیون شما تنگدست باشد که بر ادای دین شما

قادر نیست پس حکم شرعی این است که به او تا زمان گشایش مهلت داده می‌شود و اگر شما قرض خود را عفو نموده و توبه کنید این برای شما بهتر است، عادت ربا خواران این است که اگر مدیون، مفلس و گدا باشد و نتواند دین خود را در موعد مقرر پرداخت کند، سود را با اصل رقم سرمایه جمع کرده، سلسلهٔ سود در سود را جاری می‌کنند و مقدار سود را هم بالا می‌برند. لذا احکم الحاکمین در اینجا چنین قانونی مقرر فرمود که اگر در واقع مدیونی مفلس و گدا هست که نمی‌تواند دین خود را پرداخت کند، جایز نیست که او در مضیقه قرار داده شود، بلکه باید به او تا مدتی که بر ادای قرض قادر باشد، مهلت داد، و در ضمن به این هم ترغیب شده که اگر قرض خود را بر آن مفلس ببخشید این برای شما بهتر است و قرآن این بخشش را به لفظ صدقه تعبیر فرمود؛ زیرا در آن به این اشاره می باشد، که این بخشش برای شما در حکم صدقه شده، موجب ثواب عظیمی می باشد.

و نیز فرمود که اگر ببخشید برای شما بهتر است. در صورتی که بظاهر این‌کار برای او خسارت و تاوانی است که علاوه بر سود، اصل سرمایه هم از بین رفت؛ ولی باز هم قرآن کریم آن را بهتر قرار داده است.

بهتربودن به دوصورت است: اول اینکه این فضیلت پس از پایان زندگی چند روزهٔ این جهان مشاهده خواهد شد؛ هنگامی که در عوض این مال حقیر و ناچیز، او در بهشت به نعمتهای جاویدانی دست می‌یابد. دوم اینکه شاید در این جمله اشاره به این باشد که در خود این جهان هم فضیلت این عمل، به مشاهده شما خواهد رسید و آن اینکه در مال شما برکت می آید و حقیقت برکت این است که بوسیله مال کم، کارهای زیادی انجام می‌گیرند، و این لازم نیست که در کمیت و مقدار مال افزونی بیاید. پس این به مشاهده رسیده است که در مال صدقه دهنده برکت می آید و از اموال قلیل او کارهاانجام می‌گیرد که آنها از

اموال زیاد حرام ثروتمندان انجام نخواهند گرفت و مالی که در آن برکت نباشد حالش این است که هر چند برای یک مقصدی هزینه بشود، آن مقصد بر آورده نمی‌شود یا مبالغ زیادی از چنین سرمایه داران در امور غیر مقصودی مانند مداوا و معالجه و پول ویزیت دکتران صرف می‌شود که گاهی چنین اتفاقی به فقراء و مساکین پیش نمی‌آید. زیراکه خداوند آنها را به نعمت صحت و سلامتی می‌نوازد که نیازی به معالجه پیدا نمی کنند. و اگر گاهی به مرض و بیماری هم مبتلا بشوند، به هزینه و مصرف بسیار اندکی به تندرستی نایل می‌آیند. لذا بخشش وام به وامدار مفلس و فقیر که بظاهر ضرر دربر داشت با در نظر گرفتن این تعلیم قرآنی، یک امر بسیار مفید و نافع قرار می‌گیرد.

فرامینی که جهت تعلیم نرمش و مسالهت به مدیون مفلس در احادیث صحیح وارد شده است، از آنجمله چند مورد را ذکر خواهیم کرد؛ توجه بفرمائید.

در حدیثی از طبرانی آمده که هر کس می‌خواهد که رحمت الهی در آن روز بر سر او سایه افگن بشود که غیر از آن، سایه‌ای دیگر نیست، او با وامدار مفلس و تنگدست به مسالهت و نرمی رفتار کند یا او را عفو کند، و به همین مضمون حدیثی دیگر در صحیح مسلم هم هست و در حدیثی از مسند امام احمد آمده که هر کسی که مدیون مفلس را مهلتی بدهد، هر روز ثواب صدقه به اندازه همان مبلغ وام که بر آن وام دار هست به او می‌رسد.

این محاسبه در برابر آن مهلتی است که پیش از بپایان رسیدن موعد پرداخت وام باشد و اگر بعد از بپایان رسیدن موعد مقرر، وام دار بر ادای وام توانائی نداشته باشد، و به این خاطر به او مهلتی بدهد، به او هر رزو ثواب صدقه دو برابر این مبلغ می‌رسد. و نیز در حدیثی دیگر

آمده که هر کسی می‌خواهد که دعایش پذیرفته بشود و یا مصیبتش بر طرف گردد او باید به وامدار تنگدست مهلت بدهد.

بعد از این در آخرین آیه احکام ربا را با ذکر خوف قیامت و حساب و کتاب وحشر و ثواب و عذاب آن بپایان رسانیده، می‌فرماید.

وَ اتَّقُوْا یَوْماً تُرْجَعُوْنَ فِیْهِ اِلَی اللهِ ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مَّا کَسَبَتْ وَ هُمْ لاَ یُظْلَمُوْنَ یعنی بترسید از آن روزی که همهٔ شما به در بار خدا عرضه می‌شوید باز هرکسی به نتیجه کردار خود خواهد رسید.

حضرت عبدالله بن عباس می‌فرماید که این آیه به اعتبار نزول از همه آخرین آیه هست که بعد از آن آیه‌ای دیگر نازل نشده و پس از گذشت سی و یک روز از نزول این آیه آن حضرتﷺ به رفیق اعلی پیوستند و در بعضی روایات آمده که آن حضرتﷺ پس از نه روز از نزول این آیه وفات کردند. تا اینجا بحث از تفسیر آیات سوره بقره در پیرامون احکام ربا بود، در قرآن مجید درباره حرام شدن ربا و ممنوعیت آن، هفت آیه مذکور در سوره بقره و آیه ۱۳۰ از سوره آل عمران و دو آیه ۱۶۰ و ۱۶۱ از سوره نساء و آیه ۳۹ در سوره روم نیز آمده است. اما درباره تفسیر آیه سوره روم اختلاف است بعضی آن را بر مفهوم ربا حمل نموده و بعضی بگونه دیگری آن را تفسیر کرده‌اند و با این تفصیل جمعاً ده آیه در قرآن مجید هست که در آنها احکام ربا ذکر شده است. پیش از توضیح حقیقت ربا، مناسب است که در اینجا به ترجمه و تفسیر آیات مربوط به ربا که در سوره‌های آل عمران و نساء و روم آمده بپردازیم تا که تمام آیات یک جا جمع شده در درک و فهمیدن ربا معین و کمک قرار بگیرند آیه ۱۳۰ رکوع سیزدهم از سوره آل عمران از این قرار است. یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لاَ تَاْکُلُوْا الرِّبٰوٓا اَضْعَافاً مُّضَاعَفَةً وَّ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ای ایمانداران ربا را چند در چند نخورید و از خدا بترسید امیدی هست که شما پیروز بشوید. در شأن

نزول آیه، واقعهٔ ویژه ای بیان شده است که روش ربا خواری در زمان جاهلیت عرب عموماً چنین بود که تا یک وقت متعین و مشخص، وام به ربا داده‌می شد و هرگاه آن موعد مقرر می‌رسید و وامدار نمی‌توانست وام را ادا بکند، برای او مهلت بیشتری به این شرط داده می‌شد که در مقدار ربا افزایش داده‌می شد، و این واقعه در عموم کتب تفاسیر و بویژه در لباب النقول بروایت مجاهد ذکر شده است. این آیه در ارتباط با ریشه کن کردن این رسم ملت کش جاهلیت عرب نازل گردید. بنابراین در این آیه أَضْعَافاً مُّضَاعَفَةً (چند در چند) فرموده و روش ترویج یافته آنها را مذمت و بر ملت کشی و خود غرضی آنان تنبیه فرمود و آن را حرام قرار داد و معنی آن این‌است که اگر اضعاف و مضاعف نباشد حرام نیست زیرا که در سوره بقره و نساء حرمت ربا مطلق با صراحت ذکر شده است چه آن اضعاف مضاعف باشد یا خیر این مشابه به آن است که در مواضع متعددی از قرآن مجید آمده است که وَ لاَ تَشْتَرُوْا بِاٰيَاتِى ثَمَناً قَلِيْلاً یعنی در مقابل به آیات من قیمت اندک بر ندارید در اینجا اندک گفتن قیمت به این خاطر فرموده که در برابر آیات الهی سلطنت هفت اقلیم هم قیمت اندک می باشد و معنی آن این نیست که در عوض آیات الهی گرفتن قیمت اندک حرام و بسیار جایز است هم چنین در این آیه لفظ اضعاف مضاعف برای تدبر و اندیشیدن بر روش شرمناک آنها آورده شده است شرط حرمت نیست و اگر بر روشهای ترویج یافته ربا تأمل بشود می توان گفت که هرگاه ربا خواری بصورت اعتیاد رواج پیدا بکند پس آن تنها در حد ربا باقی نمی‌ماند بلکه لازماً آن اضعاف مضاعف می‌شود زیرا آن مبلغ که از ربا بدست آمده در مال ربا خوار شامل می‌شود لذا و آنرا مجدداً به معامله ربا می‌گذارد پس ربا مضاعف می‌شود و اگر این سلسله جریان یابد پس آن اضعاف مضاعف می‌شود و باین شکل هر ربا اضعاف مضاعف قرار

می‌گیرد.
و دو آیه ۱۶۰ و ۱۶۱ مربوط به ربا در سوره نساء اینها هستند:
فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبٰتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيْلِ اللهِ كَثِيْراً وَّ اَخْذِهِمُ الرِّبٰوا وَقَدْنُهُوْا عَنْهُ وَ اَكْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ اَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ مِنْهُمْ عَذَاباً اَلِيْماً یعنی بسبب جرایم بزرگ یهود ما بسیاری چیزهای پاکیزه را که برای آنان حلال بودند حرام گردانیدیم و بسبب اینکه آنان مردم را از راه رشد جلوگیری می‌کردند و آنان ربا می‌گرفتند در صورتی که آنان از این ممنوع قرار گرفته بودند و بسبب اینکه مال مردم را بنا حق می‌خوردند و ما برای آنانیکه از ایشان کافر شده بودند سزای دردناک مقرر کرده‌ایم.
از این دو آیه معلوم می‌شود که در شریعت موسوی هم ربا حرام بوده است و هنگامی که یهود از آن مخالفت کردند به آنها سزای مناسبی داده شد که آنان بخاطر حرص دنیا به حرام خوردن اقدام کردند پس خداوند متعال بر آنها بعضی از چیزهای حلال را هم حرام قرار داد و در آیه ۳۹ رکوع چهارم از سوره روم آمده است. وَ مَا اٰتَيْتُمْ مِّنْ رِّباً لِّيَرْبُوْا فِيْ اَمْوَالِ النَّاسِ فَلاَ يَرْبُوْ عِنْدَاللهِ وَ مَا اٰتَيْتُمْ مِّنْ زَكٰوةٍ تُرِيْدُوْنَ وَجْهَ اللهِ فَاُوْلٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُوْنَ یعنی و آنچه شما به این خاطر می‌دهید که در مال مردم رسیده اضافه می‌شود پس این بنزد خدا اضافه می‌شود و آنچه زکوة می‌دهید که در آن رضای خدا مطلوب باشد، پس چنین کسان بنزد خداوند اضافه کننده می‌باشند. بعضی از مفسرین با در نظر گرفتن لفظ ربا و زیادتی، این آیه را نیز بر ربا و سود حمل نموده، چنین تفسیر کرده‌اند که اگر چه در ربا گرفتن، بظاهر در مال افزونی مشاهده

می‌گردد، اما در حقیقت افزونی نیست بلکه مانند آن ورمی است که بظاهر در جسم افزونی معلوم می‌شود ولی هیچ عاقل و فهمیده آنرا افزونی بحساب نیاورده از آن خوشحال نمی‌شود، بلکه بر عکس بجای مسرور و شادمان شدن، آنرا مقدمه‌ای برای هلاکت و نابودی قرار می‌دهد و در مقابل به این، در دادن زکوة و صدقات اگر چه بظاهر در مال قلت و کاهش می‌آید، اما در حقیقت قلت نیست؛ بلکه موجب هزاران برکت و افزونی است. چنانکه کسی برای اخراج مواد فاسد از شکم از مُسهِل استفاده بکند یا بوسیله سرنگ از رگها خون بکشد که بظاهر ضعیف بنظر می‌رسد و در بدن او کاهش محسوس می‌شود؛ اما در نگاه دانشمندان این کاهش مقدمه‌ای برای افزونی و نیروی او می باشد.

و بعضی دیگر از مفسرین، این آیه را بر ممنوعیت سود و ربا حمل ننموده مقصود آن را چنین بیان کرده‌اند که کسی که مال خود را با اخلاص و نیت پاک نمی‌دهد، بلکه به این نیت می‌دهد که من این چیز را به فلان کس می‌دهم تا او در عوض، به من بیش از این بدهد. چنانکه در میان بسیاری خانواده‌ها مرسوم است که بجار[1] بصورت هدیه داده نمی‌شود؛ بلکه بغرض عوض گرفتن می باشد. بنابراین در آیه فرمود که در این صورت اگر چه بظاهر مال اضافه می‌شود، ولی بنزد خداوند افزون نمی‌گردد. آری آنچه زکوة و صدقاتی که بخاطر رضاجوئی خدا داده می‌شود در آن اگر چه بظاهر مال کاسته می‌شود اما به نزد

۱- بجّار کلمه‌ای بلوچی است و عبارت است از کمکی که به هنگام عروسی و ازدواج به فردی می دهند.(مترجم)

خدا چند در چند اضافه می‌گردد.
موافق به این تفسیر مقصود آیه مذکور این می باشد که در آیه ۶ از سوره مدثر به آن حضرت خطاب شده است که وَ لاَ تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ یعنی بر کسی به این نیت منت مگذار که در عوض بشما افزونی در مال بدست بیاید در این آیه سوره روم بظاهر تفسیر دوم، راجح معلوم می‌شود، اولاً از این جهت که سوره روم، مکی است اگر چه برای مکی بودن، سوره‌ای لازم نیست که همهٔ آیات آن مکی باشند؛ ولی گمان غالب بر آن است که آنها مکی هستند. مگر اینکه بر خلاف آن ثبوتی باشد، و در صورت مکی بودن آیه نمی‌توان آن را بر حرام شدن ربا حمل نمود؛ زیرا حرمت ربا در مدینه منوره نازل شده است. علاوه بر این، از مضمونی که پیش از این آیه آمده است نیز تفسیر دوم راجح معلوم می‌شود، زیرا قبل از آن فرمود: فَاٰتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّه وَ الْمِسْكِيْنَ وَ ابْنَ السَّبِيْلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَ اللهِ به خویشاوندان حق‌شان را بده و به مسکین و مسافر هم؛ این برای کسانی که جوینده رضای خدا باشند بهتر است.
در این آیه برای اینکه انفاق بر خویشاوندان و مسکینان و مسافران موجب ثواب قرار بگیرد شرط است که در آن نیت رضاجوئی خدا باشد و در آیه بعد از آن چنین توضیح داده که اگر به کسی مالی به این نیت داد که در عوض به او اضافه داده شود، این انفاق بخاطر رضاجوئی خدا نشده، بنابراین ثوابی بر آن مرتب نخواهد شد، به هر حال درباره ممنوعیت مسئلهٔ ربا علاوه بر این آیه که نادیده گرفته شود، آیات بسیاری که در بالا ذکر شده، آمده است. که از آنجمله در آیه ۱۳۰ سوره آل عمران حرمت ربا اضعاف مضاعف بیان شده و در بقیه تمام آنها حرمت ربا مطلقاً بیان گردیده است. از این تفصیل روشن گردید که ربا چه بصورت اضعاف و مضاعف، چند در چند باشد و یا

بدون آن در هر صورت حرام است و حرمت آن بقدری شدید است که در صورت تخلف از آن از جانب خدا و رسول اعلام به جنگ و مبارزه شده است.

تشریح و تفصیل بیشتری پیرامون مسئله سود و ربا

چون در عصر حاضر عموماً ربا رکن اعظم و ستون نظام تجارت قرار گرفته است، بنابراین هرگاه حرمت و ممنوعیت آن از کتاب الله و سنت رسول الله عرضه می‌شود، طبایع به هنگام افهام و تفهیم حقیقت آن، خود را به عقب می‌کشند و دست به حیله جوئی می‌زنند؛ لذا این جانب می‌خواهم این را عرض بکنم که باید بحث، تجزیه و تحلیل گردد و بر هر بعد آن باید کاملاً جداگانه اندیشید و خلط و ملط نمودن آن بجز از بغرنج شدن بحث، نتیجه دیگری ببار نمی‌آورد. در این جا این بحث به سه حصه منقسم می‌گردد:

اول اینکه حقیقت ربا در قرآن و حدیث چیست و مشتمل بر چه صورتهایی می باشد؟

دوم اینکه حرام و ممنوع بودن ربا،مبتنی بر چه حکمت و مصلحتی است؟

سوم اینکه ربا هر چند بد باشد اما در جهان امروز رکن اعظم اقتصاد و تجارت قرار گرفته است واگر مطابق دستور قرآن ترک داده بشود؛ پس نظام تجارت و بانکداری چگونه رواج پیدا می‌کند؟

مبهم نبودن اصل تعریف ربا، و پاسخ بیک سوءِ تفاهم

اکنون توجه داشته باشید که لفظ ربا در لغت عرب لفظی است معروف که قبل از بعثت آن حضرتﷺ و نزول قرآن، در جاهلیت عرب هم، این لفظ متعارف بوده؛ نه اینکه تنها متعارف بوده؛ بلکه معامله‌های

ربوی و داد و ستد آن نیز مروج بوده است. و از آیات سوره نساء، چنین معلوم می‌شود که لفظ ربا و معامله آن در زمان تورات هم معروف بوده و در تورات هم حرام قرار داده شده است. روشن است که چنین لفظی که از زمان قدیم در عرب و قرب و جوار آن معروف بوده و رواج داشته و بوسیله آن دادو ستد انجام می گرفته است.قرآن مجید در ضمن بیان حرمت و ممنوعیت آن، اطلاع می‌دهد که آن برامت موسی علیه السلام نیز حرام بوده است. لذا نمی‌تواند حقیقت این لفظ چنان مبهم باشد که درک و فهم نگردد و مردم نسبت به آن، با دشواری و سختی مواجه گردند.

از اینجا است که وقتی در سنه هشتم آیات سوره بقره مربوط به حرمت ربا نازل شدند، در هیچ منبعی از صحابه کرام نقل نشده که آنان در درک و فهم حقیقت ربا در اشتباه و التباس قرار گرفته باشند و در این باره مانند معاملات دیگر نیاز به تحقیق از آن حضرت ﷺ پیش بیاید؛ بلکه همانطوریکه به هنگام نزول حرمت شراب بر آن عمل کردند، هم چنین با نزول حرمت ربا، تمام معاملات ربوی را ترک دادند. رباهای مسلمانان که در معاملات گذشته بر ذمه غیر مسلمانان باقی مانده و قابل پرداخت بودند آنها را هم رها کردند و آنچه برای غیر مسلمانان بر ذمه مسلمانان واجب الاداء بود، منازعه و پرونده آنها در دادگاه مکه به پیش والی به محاکمه رسید و او از رسول خدا ﷺ کسب تکلیف نمود که در نتیجه داوری آن، در آیات سوره بقره، از آسمان نازل گردید که داد و ستد باقیمانده ربای زمان گذشته هم جایز نیست و چون در این دستور فرصتی برای شکایت غیر مسلمانان داشت که چرا بنا به دستور اسلام و شرع پول ما از بین برود، برای ازاله آن، رسول خدا ﷺ در خطبه حجة‌الوداع توضیح داد که اثر این حکم شرعی تنها بر غیر مسلمانان واقع نشده، بلکه بر آنان وبر مسلمانان یکسان است. از

همه جلوتر مبلغ هنگفت ربای عموی محترم آن حضرتﷺ حضرت عباس فرو گذار گردید. الغرض به هنگام ممنوعیت ربا، مفهوم آن مبهم و پوشیده نبود، بلکه عموماً معروف وشناخته شده بود و قرآن کریم همان ربا راکه عرب به آن ربا می‌گفتند و معاملهٔ آن را انجام می‌دادند، حرام قرار داد و آن حضرتﷺ آن را نه تنها از نظر مروت و اخلاق، بلکه به حیث قانون به مورد اجرا گذاشت. البته بعضی چنین صورتهایی را هم آن حضرتﷺ در ربا شامل کرد که عموماً ربا فهمیده نمی‌شدند. در تعیین همان صورتها، حضرت فاروق اعظم به اشکال بر خورد کرد، و در این باره نظریات ائمه مجتهدین راجویا شدند و اگر نه در اصل رباکه عرب به آن ربا می‌گفت نه گاهی اشتباهی وجود داشته و نه کسی در آن اختلاف کرده است.

اکنون توجه بفرمائید که ربای رائج عرب چگونه بوده است .امام التفسیر ابن جریر از حضرت مجاهد نقل فرموده که ربای مروج زمان جاهلیت که قرآن آن را ممنوع قرار داده، این بود که به کسی تا مدتی معین وام داده‌می شد و بر او از اصل سرمایه، چیزی اضافه مقرر می‌گردید و آن را می‌گرفتند و اگر او نمی‌توانست بر موعد مقرر آن را ادا کند، میعاد آن را به این شرط تمدید می‌کردند که در سود آن هم افزایش انجام شود و همین مطلب از حضرت قتاده و ائمه دیگر تفسیر، منقول است.(تفسیر ابن جریر جلد ۳ صفحه ۶۲)امام تفسیر اندلس، ابوحیان غرناطوی در تفسیر بحر محیط نیز، صورت ربای جاهلیت را همین طور نوشته است که، وام داده بر آن نفع می‌گرفتند و به هر اندازه که مدت وام افزایش می‌یافت، بهمان نسبت افزایش سود راکه ربابود می‌گرفتند؛ و مردم جاهلیت می‌گفتند که هم چنانکه گرفتن نفع خرید و فروش جایز است، در دادن نقد به وام هم گرفتن نفع باید جایز باشد؛ قرآن مجید آن را حرام قرار داد و مختلف بودن احکام بیع

و ربا را توضیح داد و همین مطلب در تمام کتب مستند تفاسیر، مانند ابن‌کثیر، تفسیر کبیر روح المعانی و غیره با روایات معتبر منقول است. ابن عربی در احکام القرآن فرموده: اَلرِّبوٰ فِی اللُّغَةِ الرِّبَاوَةُ وَ الْمُرَادُ بِهٖ فِی الآیة کُلُّ زِیَادَةٍ لاَیُقَابِلُهَا عِوَضٌ (جلد ۲ صفحه ۱۰۱).

یعنی، معنی ربا در اصل لغت، به معنی زیادتی است و مراد، از آن در آیه همان زیادتی است که در مقابل به آن، مالی نباشد؛ بلکه تنها وام و میعاد آن باشد. امام رازی در تفسیر خویش فرموده که ربا بر دو قسم است: یکی ربا در معاملات بیع و شرا؛ دوم ربای وام؛ در عهد جاهلیت قسم دوم ربا رایج و معروف بود که آنان مال خود را تا مدت مشخصی به کسی می‌دادند و در هر ماه بهرهٔ آن را می‌گرفتند و اگر او نمی‌توانست به وقت مقرر آن را پرداخت کند، میعاد آن با این شرط تمدیدمی شد که مبلغ سود و بهره نیز اضافه گردد؛ این بود ربای جاهلیت، که قرآن آن را حرام کرد.

امام جصاص در احکام القرآن معنی ربا را چنین بیان فرموده است، هُوَ الْقَرْضُ وَالْمَشْرُوْطُ فِیْهِ الأَجَلُ وَ زِیَادَةُ مَالٍ عَلَی الْمُسْتَقْرِضِ یعنی ربا همان قرضی است که تا میعاد مقرر به این شرط داده شود که قرض گیرنده از اصل مال، مبلغ بیشتری ادا بکند، و رسول خداﷺ ربا را در حدیثی چنین تعریف کرده است: کل قرض جر نفعاً فهو ربا، هر قرضی که نفعی در بر داشته باشد ربا است؛ این حدیث در جامع صغیر آمده و عزیزی آن را حسن گفته است. خلاصه اینکه ربا عبارت است از دادن وام و گرفتن بهره بر آن که در زمان جاهلیت رایج و معروف بود و قرآن آن را با صراحت حرام قرار داد و به محض اینکه این آیات نازل گردیدند، صحابه کرام آن را ترک دادند و آن حضرتﷺ در خصومات قانونی آن را به مورد اجرا گذاشتند. در آن نه ابهامی وجود داشت و نه اجمالی و نه نسبت به آن کسی با اشتباه و اشکالی مواجه گشت. البته

رسول خداﷺ چند صورت دیگر بیع و شراء را در مفهوم ربا داخل فرمود که عرب آنها را ربا نمی دانستند؛ مثلاً در مورد خرید و فروش شش چیز چنین دستور داد که اگر در آنها مبادله می‌شود، باید برابر بشود و نقداً دست بدست باشد و اگر در آنها کمی و بیشی شد یا به وام داده شدند آن هم ربا محسوب می‌شود و آن شش چیز عبارت‌اند از طلا و نقره و گندم، جو، خرما، انگور با توجه به این اصل چند صورت از معاملات بنام مزانبه[1] و محاقله رایج بود که آن حضرتﷺ پس از نزول آیات ربا، آنها را در ربا شامل قرار داده، ممنوع اعلام فرمود(ابن کثیر بحواله مستدرک حاکم جلد۱ صفحه ۳۲۷).

در اینجا این امر قابل توجه است که آیا این خصوصیت این شش چیز است یا علاوه براینها این حکم شامل چیزهای دیگری هم می باشد؛ و اگر حکم عام است پس کدام صورت در این حکم ربا می تواند داخل باشد؟ حضرت فاروق اعظم با همین اشکال مواجه شده بود و فرمود که ان آیة الربو من آخر ما نزل من القرآن و ان النبیﷺ قبض قبل ان یبینه لنا فدعوا الربوا و الریبة (احکام القرآن صفحه ۵۵ و تفسیر ابن کثیر بحواله ابن ماجه ج اول ص ۳۲۸).

یعنی آیه ربا باعتبار نزول آخرین آیه قرآن است و آن حضرتﷺ پیش از توضیح مفصل آن وفات یافت؛ لذا اکنون احتیاط لازم است که ربا را بگذارید و هر آن صورتی راکه در آن شبهه ربا باشد آن را هم بگذارید. منظور حضرت فاروق اعظمؓ آن صورتها و تفاصیلی از معاملات بیع و شرا است که در جاهلیت عرب ربا دانسته نمی‌شدند و آن

---

۱ – مزانبه این است که ثمره موجود بر درخت در عوض میوه‌های بریده فروخت شود، و محاقله اینکه محصولات کشاورزی را قبل از درو تخمیناً به جنس خودش که صاف و خشک شده باشد بفروشند و چون در تخمین احتمال کمی و بیش وجود دارد آن ممنوع اعلام شد.

حضرتﷺ آنها را در ربا داخل قرار داده، حرام فرمود.
باقی اصل ربا که در تمام عرب معروف و مشهور بود و صحابه کرام آنرا ترک کردند و رسول خداﷺ قانون آن را به اجرا گذاشت و در خطبه حجةالوداع آن را اعلام فرمود، امکان ندارد که حضرت فاروق اعظمؓ در آن اشکال و اشتباهی داشته باشد؛ باز فاروق اعظمؓ در آن صورتهای ویژه که با اشکال روبرو شد؛ حل آنها را چنین بیان فرمود که هر صورتی که در آن شبهه ربا باشد، آن را باید ترک داد. اما حیرت در اینجا است که کسانی که از ظاهر فریبندهٔ اروپا و سرمایه و اصل قرار گرفتن ربا در نظام تجارت فعلی مرعوب شده‌اند، آنان نتیجه این گفتار فاروق اعظم را چنین استخراج کرده‌اند که مفهوم ربا مجمل مانده؛ بنابراین جای آن دارد که مجتهدین در آن رای بدهند. برای اظهار اشتباه این نظریه، دلایل کافی در دسترس هست. ابن عربی در احکام القرآن نظریه کسانی راکه بنابر گفته فاروق اعظم آیه را مجمل قرار داده‌اند به شدّت رد کرده است و می‌گوید:
اَنَّ مَنْ زَعَمَ اَنَّ هٰذِهِ الْاٰيَةَ مُجْمَلَةٌ فَلَمْ يَفْهَمْ مَقَاطِعَ الشَّرِيْعَةِ فَاِنَّ اللهَ تَعَالٰى اَرْسَلَ رَسُوْلَه اِلٰى قَوْمٍ هُوَ مِنْهُمْ بلغتهم وِ اَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابَه تَيْسِيْراً مِّنْهُ بِلِسَانِهِ وَ لِسَانِهِمْ وَ الرِّبَا فِى اللُّغَةِ الرِّبَاوَةُ وَ الْمُرَادُ بِهِ فِىْ الْاٰيَةِ كُلُّ زِيَادَةٍ لاَ يُقَابِلُهَاعِوَضُ کسی که گفته این آیه مجمل است او تصریح شریعت را نفهمیده است؛ زیرا خداوند متعال رسول خود را بطرف قوم و ملتی مبعوث فرمود که خود او از آنان بود و کتاب خود را به زبان او؛ و ایشان بخاطر تسهیل در امر بر او نازل فرمود و لفظ ربا در لغت آنان، بمعنی زیادتی است و مراد از آن، در آیه مذکور آن زیادتی است که در عوض آن مالی نباشد بلکه میعاد باشد.

و امام رازی در تفسیر کبیر فرموده که ربا بر دو قسم است: یکی ربای وام؛ دوم ربای اضافه گرفتن در بیع نقد.
قسم اول آن است که در زمان جاهلیت معروف و مشهور بود و اهل جاهلیت با آن داد و ستد داشتند. قسم دوم آن است که آن را حدیث بیان کرده که کمی و بیشی در خرید و فروش فلان و فلان چیز، در ربا داخل است.
دراحکام القرآن جصاص آمده که ربا بر دو قسم است: یکی در بیع و شرا؛ دوم بدون بیع و شرا؛ و ربا زمان جاهلیت همین دوم بود و تعریف آن این است که هر آن وامی که در قبال میعاد در آن نفعی گرفته شود و همین مطلب را ابن رشد در بدایة المجتهد نوشته است و حرمت ربای نفع گرفتن را به قرآن و سنت و اجماع ثابت فرموده است.
امام طحاوی در شرح معانی الآثار، بر این موضوع با تفصیل بحث کرده چنین نشان داده است که مراد از ربایی که در قرآن ذکر شده، بطور واضح و روشن آن ربایی است که در وام گرفته و داده‌می شد وبه آن، در زمان جاهلیت ربا میگفتند پس از بیان رسول خداﷺ و سنت او معلوم شد که قسم دوم نیز ربا است و آن عبارت از آن کمی بیشی و یا به وام دادن در اقسام خاصی از بیع و شرا است و بر حرمت این ربا از رسول خداﷺ احادیث متواتری آمده است ولی بنابر عدم توضیح تفاصیل کامل آن بعضی از صحابه به اشکال بر خورد کردند و در میان فقها اختلاف نظر پدید آمد.(شرح معانی الآثار جلد۲ صفحه ۲۳۲)
و حضرت شاه ولی الله در حجة الله البالغه فرموده که ربا بر دو قسم است: حقیقی، حکمی؛ ربای حقیقی همان زیادتی است که در وام گرفته می‌شود و ربای حکمی آنکه در بیان حدیث آمده که در بیع و شرای بخصوصی اضافه گرفته‌می شد، که به آن هم ربا گفته می‌شود و در حدیث آمده است که لا ربا الا فی النسیئه (بخاری).

یعنی ربا تنها در وام است؛ مطلب این است که ربای اصلی و حقیقی که عموماً ربا گفته و فهمیده می‌شود، عبارت از گرفتن نفع بر وام است علاوه بر این، بقیه تمام اقسامی که به آن ملحق شده در ربای حکمی داخل می‌باشند.

از این تفصیل چند چیز واضح گردید

اول اینکه: ربای قبل از نزول قرآن یک چیز معروف و شناخته شده بود و به آن اضافی که در وام در قبال میعاد گرفته‌می شد ربا می‌گفتند.
دوم اینکه: به مجرد نزول حرمت ربا در قرآن تمام صحابه کرام آن را ترک کردند، در افهام و تفهیم آن هیچ کسی با هیچگونه اشکال و یا اشتباهی مواجه نگردید.
سوم اینکه رسول خداﷺ درباره شش چیز فرمود که در خرید و فروش آنها با همدیگر مساوات و برابری شرط است کمی و بیشی در آنها در ربا داخل است و هم چنین دادن آنها به وام نیز در ربا داخل است و این شش چیز عبارت‌اند از طلا، نقره، گندم، جو، خرما، انگور. و با در نظر گرفتن این قانون اقسام بیوع مزابنه و محاقله و غیره حرام قرار داده شدند؛ ولی این امر در آنها محل تفقه و اجتهاد قرار گرفت که آیا این حکم مختص به همین شش چیز است یا شامل چیزهای دیگر هم می‌تواند باشد و در صورت دوم ضابطه آن چیست و در تعیین این ضابطه فقها با اندیشه و اجتهاد خود صورتهای مختلفی بیان کردند و چون نسبت به این ضابطه خود آن حضرت بیان توضیحی نداده بودند حضرت فاروق اعظمؓ به این خاطر که مبادا در آن اشتباهی پیش بیاید تأسف خورده فرمود که کاش خود آن حضرتﷺ این ظابطه را توضیح می دادند تا در احوال مشتبه اطمینان حاصل می شد و باز فرمود که هر کجا شبهه ربا باشد باید از آن اجتناب کرد.

چهارم اینکه ربای حقیقی و اصلی که فقها آن را ربوٰ القرآن یا ربوٰ القرض می‌گویند همان است که در بین عربها مروج و معروف بود؛ یعنی گرفتن نفع در وام در قبال میعاد و قسم دوم ربا که در حدیث بیان شده، ملحق به ربای حقیقی و در حکم آن می باشد و آنچه امت در آن اختلاف دارند، همه آنها وابسته به معاملات قسم دوم ربا می‌باشند.

درباره حرام بودن قسم اول ربا که به آن ربوٰ القرآن گفته می‌شود، تمام امت محمدی متفق القول هستند که هیچ وقت در بین آنها اختلافی بروز نکرده است.

و آن ربای که امروز مدار اقتصاد انسانی فهمیده می‌شود و در مسئله سود مورد بحث قرار گرفته است همان ربایی است که حرمت آن از هفت آیه قرآن و بیش از چهل حدیث و اجماع امت ثابت است.

قسم دوم ربا که در ضمن معاملات بیع و شرا می باشد، نه بطور عموم رواج دارد و نه نیازی به بحث در آن هست، تا اینجا این امر واضح و روشن شد که حقیقت ربا در قرآن و سنت چیست و این نخستین بحث مسئله سود و ربا است.

حکمت و مصلحت در حرام شدن ربا

بحث دوم مربوط به این است که حرام و ممنوع قرار گرفتن ربا مبنی بر چه حکمت و مصلحتی می باشد و در آن چه ضرر و زیان روحانی و اقتصادی وجود دارد که به سبب آنها اسلام آن را چنین گناه بزرگی قرار داده است؛ در اینجا قبلاً باید فهمید که در مخلوقات جهانی و معامله‌های آنان هیچ چنین چیزی نیست که در آن یک نوع نفع و فایده وجود نداشته باشد در مار و کژدم و گرگ و شیر و درندهای دیگر و سمی که زهر قاتل است هم برای انسان هزاران فایده وجود دارد، «کوئی برا نَهین قدرت کی کارخانه مین» یعنی هیچ چیزی در کارخانه

قدرت الهی خراب نیست.

دزدی، راهزنی، بدکاری، رشوت، هیچ یکی چنین نیست که در آن فوایدی وجود نداشته باشد اما در هر مذهب و کیش و هر مکتب فکر دیده می‌شود که آنچه نفع آن بیشتر و مضراتش کمتر باشد به آن مفید می گویند و آنچه مفاسد و مضراتش بیشتر و منافعش کمتر باشد آن مضر و بی فایده شمرده می‌شود قرآن حکیم هم به هنگام تحریم قمار و شراب همین حکمت را اعلام فرمود که در اینجا گناه بزرگی هست و برای مردم تا اندازه اندک نفعی هم دارند اما و بال گناه آنها در قبال منافع خیلی بیشتر است. بنابراین به آنها مفید یا خوب گفته نمی‌شود، بلکه لازم است که آنها را بی‌نهایت مضر و تباه کن دانسته از آنها اجتناب و پرهیز کنند.

همین است حال ربا یعنی سود که اگر چه در آن برای ربا خوار موقتاً نفعی بنظر می‌رسد اما و بال دنیوی و اخروی آن در برابر به نفع عاجل آن خیلی شدیدتر است.

در موازنه و اندازه‌گیری نفع و ضرر و مفاسد و مصالح هر چیز این امر نزد هر عاقل مورد توجه قرار می‌گیرد که اگر در چیزی نفع موقتی باشد، ولی ضرر آن دیر پا و دائم باشد هیچ عاقلی آن را در لیست و فهرست چیزهای مفید بحساب نمی‌آورد هم چنین اگر نفع چیزی شخصی و انفرادی باشد و ضررش به تمام جامعه می‌رسد این را هم هیچ هوشیاری مفید نمی‌گوید.

در دزدی و راهزنی نفع دزد و راهزن روشن و ظاهر است امابرای کل ملت مضر و باعث بر بادی سکون و آرامش آنها است بنابراین هیچ انسانی دزدی و راهزنی را خوب نمی‌داند. بعد از این تمهید نگاهی بر مسئله سود و ربا بیندازید پس از اندکی اندیشه در آن معلوم خواهد شد که در قبال نفع موقت ربا خوار ضرر روحانی و اخلاقی آن تا

حدی شدید است که ربا خوار را از دایره انسانیت، بیرون می کند و نفع موقت آن باز هم نفع ذاتی رباخوار است که در مقابله آن تمام کشور به ضرر بزرگی مواجه شده شکار بحران اقتصادی قرار می گیرد. اما وضع جهان این است که هرگاه در آن کاری رواج پیدا کند مفاسد آن از نظر پنهان می ماند تنها فواید آن مورد توجه قرار می گیرد هر چند آن فواید حقیر و ذلیل و موقت باشد و بسوی ضرر و زیان توجه نمی شود هر چند شدید و عمومی باشد.

رسم و رواج برای طبایع انسانی یکنوع دوای بیهوشی (کلورافام) است، که آن را بی حس می کند، خیلی بسیار کم اندافرادی که بر رسوم رایج نگاه تحقیقی بیندازند و بکوشند تا درک کنند که فواید آن چقدر است و مضرات آن چقدر؛ بلکه اگر با آگاه کردن دیگری، مضرات آن در جلو بیایند باز هم پایبندی رسم و رواج نمی گذارد تا او بر راه راست بیاید و قرار بگیرد.

سود و ربا در این زمان صورت مرض و بائی را بخود گرفته و رواج آن تمام جهان را فرا گرفته و ذائقه فطرت انسانی را تبدیل کرده که تلخ را شیرین می فهمد و آنچه سبب بر بادی اقتصادی تمام انسانیت است همان راه حل مسئله اقتصاد قرار گرفته است.

امروز اگر یک مفکر و محقق بر خلاف آن صدا بلند کند دیوانه قرار داده می شود این همه هست اما آن دکتر دکتری نیست، که با مشاهده شیوع مرض و با در کشور و عدم تأثیر معالجه تصمیم بگیرد که اکنون به مردم باید فهمانید که این مرض نیست بلکه عین شفا و راحت است بلکه وظیفه دکتر ماهر و حاذق در این وضع این است که مردم را از آن مرض و ضرر و زیان آن آگاه کند و برای معالجه و مداوا تدابیری برای آنها نشان بدهد.

انبیاء علیهم‌السلام مسئول اصلاح اخلاق شده تشریف می آورند و آنان گاهی

بر این پروایی ندارند که کسی بحرف آنان گوش کند یا خیر؛ آنان اگر به گوش کردن و تسلیم مردم انتظار می‌کشیدند تمام جهان از کفر و شرک معمور و آباد می‌گشت، و زمانی که خاتم الانبیاء ﷺ از جانب خداوند برای تبلیغ و تعلیم کلمه لا اله الا الله فرمان یافت چه کسی بود که آن را تسلیم شود، سود و ربا اگر چه در اقتصاد امروز مانند ستون فقرات فهمیده شده است، اما حقیقت آن است که امروز هم بعضی از حکیمان و دانشمندان اروپائی پذیرفته اند که آن مهره پشت اقتصادیات نیست؛ بلکه همچون کرمی است که در مهره پشت اقتصاد بوجود آمده دارد آن را میخورد و از بین می‌برد.

اما تأسف در اینجا است که اهل علم و فن امروز هم گاهی از دایره محدود رسم و رواج آزاد شده به این طرف نگاه نمی‌کنند و تجربه صد ساله هم آنها را به این طرف متوجه نمی‌کند که نتیجه لازمی سود و ربا این است که عموم خلق خدا و تمام ملت شکار فقر و فاقه و بحران اقتصادی قرار گرفته و از مساکین مسکین‌تر شده‌اند و چند ثروتمند از مال تمام ملت استفاده برده یا بگویید خون ملت را مکیده بدن خود را فربه و پرورش کرده‌اند و تعجب در این است که اگر گاهی در جلوی آنان این حقیقت بیان گردد می‌خواهند که برای تکذیب آن ما را به بازارهای امریکا و انگلستان ببرند و برکات سود و ربا را در مشاهده ما در بیاورند و می‌خواهند این را نشان بدهند که این مردم از برکت سود و ربا ترقی و پیشرفت کرده‌اند ولی مثال آن چنین است که کسی برای مشاهده قوم آدم خوار و برکات کردارشان شما را به محله آدم خواران ببرد و نشان دهد که آنها چطور فربه و تر و تازه و تندرست هستند و از آن این را اثبات نماید که این عمل آنان بهترین عملی است ولی اگر او با مرد فهمیده ای دچار کند به او می‌گوید که شما برکات عمل آدم خواران را در محله خودشان نگاه نکنید بلکه در محله‌های دیگر رفته

به بینید جای که هزاران مرده افتاده که از خوردن گوشت و خون آنها این درندگان پرورش یافته‌اند، اسلام و شریعت اسلامی هرگز چنین عملی را مفید و درست نخواهد دانست که در نتیجه آن تمام انسانیت و ملت شکار تباهی شود و چند نفر و یا حزب آنها پرورش بیابند.

مفاسد اقتصادی سود و ربا

سود و ربا اگر علاوه براینکه در نتیجه آن چند نفر مستفید باشند و بقیه تمام انسانیت در خسران قرار گیرند عیبی دیگر نمی‌داشت تنها همین هم برای ممنوع قرار گرفتن و موجب تنفر آن کافی بود؛ در صورتی که علاوه بر این مفاسد، دیگر اقتصادی و تباهی روحانی هم در آن مشاهده می‌گردد.

برای طریقه فرسوده و معاملات سود و ربا چنان صورتهای قبیحی وجود دارد، که هر عاقل می تواند ضرر عموم ملت و نفع چند فرد خاص را در آنهابفهمد، اما مدنیت امروز ،که به آن امروزه «روشنی جدید» می گویند ومناسب است که به آن «تاریکی جدید» گفت، همانطوریکه شراب را در ماشینهای پیشرفته تولید وعرضه می شود،برای دزدی و راهزنی صورتهای جدیدی ایجاد کرده،روشهای جدیدی برای بیحیائی و سیاهکاری استنباط کرده، و همه را بگونه‌ای مهذب ومدنی جلوه داده اند که بنیان مفاسد اندرونی آنها آشکار نشود، هم چنین برای سود و ربا بجای مغازهای شخصی شرکتهایی درست کرده که به آنها بانک گفته می‌شود؛ و حالا برای پر کردن چشم جهانیان از خاک، چنین نشان داده می‌شود که از این روش جدید «ربا» تمام ملت استفاده کند؛ زیرا عوام که نمی‌دانند بوسیله پول خود چگونه تجارت بکنند یا به علت کمی سرمایه نمی‌توانند کسب وکار کنند،لذاپول همه آنها در بانکها جمع شده برای هر یک هر چند قلیل

باشد مقداری نفع بنام سود می‌رسد و برای تاجران بزرگ این زمینه را فراهم می‌کنند که از بانکها وام ربائی گرفته، تجارت بزرگ انجام داده استفاده کنند و باین شکل سود، چنان چیزی مبارکی قرار گرفته که تمام افراد ملت بتوانند از آن استفاده ببرند؛اما اگر قدری به نگاه انصاف ملاحظه شود، این همان ابله فریبی است که کوره‌های گندیده شراب را به هتلهای پاکیزه و تمیز و مراکز عصمت فروشی را به سینما و مجالس شبانه تبدیل کرده زهر را تریاق و مضر را مفید قرار داده آن را عملاً نشان داده‌اند.

هم چنانکه بر اهل بصیرت روشن است که نتیجه ظهور جرائم اخلاق سوز در غلاف جدید بغیر از این چیز دیگری نیست که این جرائم به نسبت گذشته بیشتر رواج گرفتند و سم آنها از اول تیزتر شد؛ هم چنین این شغل تازه سود و ربا که چند ریال درصد در دهان عوام انداخته از یک طرف آنان را شریک این جرم کرد و از طرف دیگر برای ارتکاب این جرم میدان غیر محدودی فراهم ساخت، هر کسی می‌داند که این سود چند ریال درصد که بوسیله‌بانکها، صرافخانه‌ها و پستخانه‌ها مردم به آن نایل می‌گردند، به هیچ وجه نمی‌تواند کفیل اقتصاد آنها باشد بنابراین آنان مجبور می‌شوند که برای پر کردن شکم خود در تلاش کارگری یا استخدام باشند.

اولاً نگاه آنان بطرف تجارت بلند نمی‌شود و اگر کسی به اینطرف هم متوجه باشد پس ثروت تمام ملت که در بانکها جمع شده بصورت تجارت در آمده است داخل شدن چنین بی بضاعتی در آن از دعوت دادن خویش به مرگ کمتر تلقی نمی‌شود.

زیرا بانک ثروت بزرگی بصورت قرض بکسی می‌دهد که در بازار اسم و رسمی داشته باشد و کار و بار بزرگی بکند بکسی که مالک یک ملیون باشد ده ملیون قرض داده می‌شود او به نسبت سرمایه خویش می‌تواند

ده برابر بیشتر تجارت بکند، و مالک سرمایه قلیل نه اسم و رسمی دارد و نه بانکها بر او اعتماد می‌کنند که باو ده برابر بیشتر قرض بدهند، برای کسی که دارایی او یک هزار باشد مشکل است، که به او یک هزار قرض بدهند چه برسد به اینکه به او ده برابر بدهند. اما اگر دارائی کسی صد هزار باشد آن را در بانک واریز کرده به یک ملیون تجارت می‌کند و اگر بالفرض او یک درصد استفاده بکند باز هم او بر دارائی صد هزار خود ده درصد نفع برداشته است ولی اگر در مقابل او شخصی دیگر تنها به نقد شخصی خود تجارت صد هزار بکند، او بر یک صد هزار یک در صد نفع بر می‌دارد که این برای هزینه لازمی او هم کافی نخواهد شد و از طرف دیگر مواد خام در بازار هم با نرخی که برای ثروتمند بزرگ میسر می‌شود برای شخص کم سرمایه میسر نمی‌شود بنابراین شخص کم مایه مفلوج و محتاج شده می‌ماند و اگر شانس او برگشت و او هم به تجارت و سوداگری اقدام نمود ثروتمندان بزرگ او را شریک خدائی خود تصور کرده برای باز کردن گره از کار خود متحمل خسارت می‌شوند، و بازار را بگونه کاسد در می‌آورند که این شخص کم مایه از اصل مایه و نفع هر دو دست بردار باشد و در نتیجه تجارت در بین چند افراد ثروتمند محدود باقی می ماند.

۱- این چقدر ظلم بزرگی است که تمام ملت از تجارت واقعی محروم شده تنها بر دست سرمایه داران چشم می‌دوزند تا آنان هرقدر که بخواهند بصورت بخشش به آنها بدهند!

۲- خسارت بزرگ دیگری که تمام کشور به آن دچار می‌شود این است که در چنین صورت ثروتمندان بزرگ بر تعیین نرخ اشیاء قابض می‌شوند و چیزها را به گران‌ترین قیمت فروخته گره خود را مستحکم می‌کنند و گره‌های تمام ملت را باز می‌کنند و هرگاه بخواهند قیمت را بالا ببرند در فروختن کالاها احتکار می‌کنند، و اگر ثروت تمام ملت

بوسیله بانکها یک جا جمع نمی‌شد، این چند فرد خود غرض پرورش داده نمی‌شدند و مجبورمی شد ند که با سرمایه خویش تجارت کنند در نتیجه، مالکان سرمایه کوچک به این مصیبت مبتلا نمی‌شدند و این درندگان خود خواه نا خدایان دریای تجارت قرار نمی گرفتند.
و اگر منافع سرمایه داران کوچک به مشاهده در می آمد این تسلی خاطری برای دیگران قرار می‌گرفت و کار و بار تجارت عمومیت پیدا می‌کرد و هر یکی می‌توانست از آن ایستگاه استقلال بیابد و بدین وسیله رزق هزاران محتاج و گدا تأمین‌می شد و نفع تجاری هم عام می‌گشت و بر ارزان شدن چیزها هم تأثیر می گذاشت، زیرا رقابت با همدیگر چنین چیزی است که بوسیله آن مردم آماده می‌شوند که نفع خویش را کم کنند، این رویه کار عیارانه، تمام ملت را به یک مرض مهلک دچار کرد.
ثانیاً اذهان را بگونه ای فاسد و خراب کرده که این مرض را شفا قرار داده‌اند.
۳- سومین ضرر که از سود بانکها بر اقتصاد ملت وارد می‌شود این است که اگر ثروت کسی ده هزار باشد و او از بانک قرض الربوٰ گرفته به صد هزار تجارت می‌کند و اتفاقاً جای سرمایه او غرق بشود و در تجارت شکست خورده، مفلس شود پس تأمل بفرمائید که خسارت او ده درصد است و نود در صد خسارت بر ملت وارد شده است که او سرمایه آنها را از بانک بر داشته و به تجارت اقدام نموده است. پس اگر بانک خسارت این ورشکسته را بعهده بگیرد، روشن است که بانک جیب ملت است و سرانجام، خسارت او بر ملت وارد می‌شود؛ نتیجه‌اش اینکه تا زمانی که سرمایه‌دار نفع بر می‌دارد، تنها خودش مالک نفع می باشد و در آن برای ملت چیز قابل ملاحظه‌ای عاید نمی‌گردد و آنچه می باشد آن هم برای نام است، و هنگامی که

خسارت وارد می‌شود، نود در صد آن بر ملت وارد می‌آید.

۴- خسارت دیگری که از سود بر اقتصاد جامعه وارد می‌شود این هم هست که هرگاه ربا خوار شکست بخورد ممکن است که نتواند در آینده ترقی بکند زیرا سرمایه او تا این اندازه نبوده که که بتواند خسارت را تحمل نماید و به هنگام خسارت وارده، مصیبت بر او دو برابر می شود یکی اینکه نفع و سرمایه او به باد رفت، علاوه براین در وامهای بانک غرق شد که برای ادای آنها هیچ چیزی ندارد، هرگاه در تجارت بی‌سود کل سرمایه از بین برود آدمی مفلس می‌گردد ولی زیر بار نمی رود.

در سال ۱۹۵۴م. در پاکستان بر تاجران پنبه حسب فرمایش قرآن آفتی وارد آمد، حکومت با پرداخت میلیاردها خسارت، نگذاشت تجار از بین بروند ولی کسی بر این امر فکر نکرد و نیندیشید که این ها همه از نحوست و شومی سود و ربا بود؛ زیرا تجار پنبه در این معاملات بیشتر از سرمایه بانکها استفاه کرده بودند و سرمایه خود آنها فقط برای نام بود، به قضای الهی بازار پنبه تا حدی پائین آمد که قیمت آن از یکصد و بیست و پنج به ده رسید وتجار نتوانستند برای تکمیل (مارجن) حساب پول اضافی واریز کنند؛ لذا مجبور شدند تا بازار را بخوابانند؛ لذا بازار را تعطیل کرده به دولت شکایت کردند. حکومت پنبه را بجای ده به قیمت نود خرید و متحمل خسارت ملیاردها شد و تجار را از افلاس نجات داد؛ ولی این پول دولت هم مال ملت‌بودوبه مردم‌بیچاره‌تعلق‌داشت ، الغرض نتیجه روشن و واضح معاملات بانکی این است که از سرمایه تمام ملت چند نفر استفاده می‌برند و اگر جایی خسارت واقع شود بر تمام ملت و قوم وارد می‌آید.

دام دیگری برای خویش پروری و ملت کشی

نقشه اجمالی خویش پروری و ملت کشی سود و ربا در جلوی شما آمد و همراه با این یک هوشیاری و چالاکی دیگری راملاحظه بفرمایید که رباخواران هنگامی که از تجربه‌ای خویش این را احساس کردند که طبق فرمایش آیه قرآن يَمْحَقُ اللهُ الرِّبٰوٰا یعنی وقوع آفت محاق در اموال ربا لازمی است، که در نتیجهٔ آن، مردم سزاوار افلاس ودرماندگی می‌شوند و برای نجات از این آفت، دو اداره مستقل دیگر دایر کردند: یکی بیمه (انشورنس) و دیگری بازار قمار؛ زیرا علت ورود خسارت در تجارت دو چیز می‌تواند باشد یکی آفت سماوی که کشتی یا ماشین بسوزد یا غرق بشود یا مانند آن آفت دیگری پیش بیاید.

دوم اینکه نرخ کالاها در بازار از قیمت خرید پایین بیاید و در این هر دو صورت چون سرمایه از خود او نیست؛ بلکه سرمایه مشترک ملت است؛ بنابراین خسارت او کم و خسارت ملت بیشتر خواهد بود.ولی آنها برای اینکه این خسارت کوچک هم بر ملت وارد بشود، از یک طرف اداره شرکت بیمه باز کردند که در آن مانند بانکها سرمایه تمام ملت جمع می‌شود و هرگاه از آفت سماوی بر آن رباخواران، خسارتی وارد آید، آن را بوسیله بیمه بر سرمایه مشترک ملت جبران می کنند.لذا مردم چنین فهمیده‌اند که اداره‌های شرکت بیمه رحمت خداوندی اند که غرق شده را کمک می‌کنند اما هرگاه حقیقت آن را ملاحظه کنیم، خواهیم فهمید که این همان فریب کاری است که به تطمیع کمک در هنگام حوادث ناگهانی، از سرمایه ملت جمع شده است. ولی ثروتمندان بزرگ به استفاده سرمایه هنگفتی از آن نایل می‌گردند که بسا اوقات ماشین کهنه خود را آتش زده یا جایی به

تصادف دچار کرده می‌خواهند از شرکت بیمه پول وصول بکنند و برای خود ماشین نو بخرند و اما مردم مسکین شاید دو درصد کسی باشد که به بهانه مرگ ناگهانی مبلغی پول به او برسد.

برای قسم دوم هم یعنی نجات از خطر پایین آمدن نرخ بازار، قمار را گرم کردند و بوسیله این قمار تمام افراد ملت تحت تأثیر قرار داده شده است، تاکه آن خسارتی که بوجه پایین آمدن قیمت امکان داشت بآنها برسد، آن را بر تمام ملت تحمیل کنند. لذادر این توضیح مختصر و کوتاه، شما این قدر متوجه شدید که سود و ربای بانکها و تجارت آن موجب تنگدستی در اقتصاد و فقر وفاقه تمام انسانیت است. آری در سرمایه چند افراد سرمایه‌دار امکان دارد بوسیله آن چیزی اضافه بشود، خلاصه اینکه سرمایه ملت از بین می‌رود و چند افراد ساخته می‌شوند و سرمایه ملت، جمع شده در دست آنها قرار می‌گیرد.

عموم دولتها این مفسده بزرگ را احساس کرده‌اند ولی معالجه آن را چنین تجویز نموده‌اند که شرح مالیات بر در آمد را در حق ثروتمندان بالا برده‌اند تا اینکه در آخرین شرح بر یک روپیه پانزده و نیم آنه (یعنی برده ریال نه و نیم ریال) آمده است تاکه سرمایه از او منتقل شده باز در خزانه ملت بر گردد، اما همه می‌دانند که در نتیجه این قانون عموماً محاسبات کارخانه‌ها فرضی و جعلی قرار گرفتند و بسیار سرمایه بخاطر پنهان شدن آنها از دولت بشکل دفینه‌ها منتقل شدند. خلاصه اینکه ضرر بی‌نهایت جمع شدن سرمایه ملت به نزد چند فرد که روی اقتصاد کشور وارد می‌شود، بر همه مردم واضح و روشن است. بنابراین با وجود اضافه شدن شرح مالیات بر در آمد تا این حد باز هم تجربه گواه است که این تدبیر برای معالجه مرض مثبت ثابت نشد؛ زیرا علت اصلی آن تشخیص داده نشده است، لذا این معالجه به این می‌ماند که شاعر گفته:

در به بست و دشمن اندر خانه بود.
سبب اصلی جمع شدن سرمایه به نزد چند سرمایه‌دار بزرگ، فقط معاملات ربوی و نفع اندوزی بیجای چند افراد ویژه، از سرمایه ملت است، و تا زمانی که آن را طبق تعالیم عالیه اسلام مسدود نکنند و این قانون به اجرای گذاشته نشود که هر شخص از سرمایه خودش تجارت کند این مرض معالجه ای نخواهد داشت .

یک شبهه و پاسخ به آن

در اینجا این سوال پدید می آید که اگر چه بوسیله بانکها، سرمایه تمام ملت جمع می‌شود، اما حداقل مقداری نفع به ملت میرسد؛ اگر چه ثروتمندان بزرگ از آن بیشتر استفاده می‌برند و اگر این روش جمع شدن سرمایه در بانکها نباشد نتیجه آن همان خواهد بود که در زمان سابق وجود داشت که سرمایه مردم بصورت دفینه و خزانه در زمین می‌ماند نه بخود شخص فائده می‌رسید و نه به دیگران نفعی عاید می‌گشت.
جواب آن اینکه، همانگونه که اسلام سود را حرام کرده و دروازهٔ آن را مسدود نموده است تا سرمایه تمام ملت جمع شده در انحصار چند نفر بخصوص در نیاید؛ هم چنین فریضهٔ زکوة را بشکل مالیات بر در آمد عاید کرده، هر ثروتمند را موظف کرده است که نگذارد سرمایه او به حالت انجماد در آید؛ بلکه طبعاً ملزم می‌شود تا آن را به تجارت و معامله بگذارد؛ زیرا با توجه به اینکه زکوة بصورت مالیات بر در آمد هست، پس اگر کسی پول یا طلا و نقره خود را دفینه کرده بگذارد پس یک چهلم آن که در هر سال به صورت زکوة اخراج می‌گردد آن را از بین می‌برد لذا هر شخص فهمیده مجبور می‌شود که سرمایه خود را بکار اندازد تا از آن استفاده ببرد و به دیگران فایده برساند و از نفع آن

زکوة ادا کند.

فریضه زکوة از یک جهت ضامن ترقی در تجارت است

از این بحث این هم معلوم شد که در ادا کردن فریضه زکوة همانگونه که این فایده بسیار مهم، مضمر و پنهان است که به فقیران و مستمندان کمک می‌شود هم چنین برای اصلاح احوال اقتصادی مسلمانان هم، این فریضه بهترین وسیله‌ای است که آنها را به تجارت و امیدارد و ترغیب می‌کند؛ زیرا هر انسان وقتی چنین بداند که متوقف کردن سرمایه نقدی هیچ نفعی را در برندارد بلکه با ادا کردن یک چهلم آن در پایان سال هنوز از آن می‌کاهد، مجبور می‌شود تا آن را در تجارت بکار ببرد و از طرف دیگر چون ربا حرام است، و استعمال پول ربا نیز حرام است پس صورت تجارت این نمی باشد که از سرمایه صدها هزار انسان فقط یکی تجارت کند؛ بلکه هر شخص سرمایه‌دار شخصاً خود به فکر تجارت می‌شود و وقتی که سرمایه‌داران بزرگ تنها بوسیله سرمایه خویش تجارت کنند، سرمایه‌داران کوچک به آن مشکلات بر خورد نمی‌کنند که از بانکها پول ربا گرفته، بصورت تجارتهای بزرگ پیش بیایند. بدین شکل تجارت در کل کشور عام و منافع آن به هر کسی خواهد رسید و در نتیجه به تمام فقیران و مستمندان فایده خواهد رسید.

امراض روحانی و معنوی ربا

تا اینجا تباهکاری اقتصادی ربا ذکر گردید؛ اکنون ملاحظه کنید که معاملات ربائی در اخلاق انسان و کیفیات روحانی او چگونه اثرات فاسدی بجا می گذارد.

۱- بزرگترین جوهر در اخلاق انسان ایثار و همدردی است که خود

انسان جذبه تحمل مشقت بخود و راحت رسانی به دیگران را داشته باشد، و اثر لازمی معاملات ربائی این است که این جذبه از بین می رود، رباخوار بجای اینکه از طرف خود به دیگران نفع برساند؛ نمی تواند این را تحمل کند، و ببیند که دیگران به سعی و کوشش خود با تجارت سرمایه خویش با او برابر قرار بگیرند.

۲- او بجای اینکه بر مصیبت زده رحم کند، به هنگام مصیبت، از آن مصیبت زده سوء استفاده می کند.

۳- در نتیجه رباخواری حرص جمع آوری مال در قلب او تا حدی افزایش می یابد که در آن مست شده، خوب و بد خود را نمی تواند تشخیص بدهد و از سرانجام بد آن، کاملاً در غفلت قرار می گیرد.

آیا بدون ربا تجارت نمی‌چرخد؟

حقیقت ربا و مفاسد دینی و دنیوی آن تا حدی با تفصیل ذکر گردید،اکنون بحث سوم آن باقی است که اگر چه مفاسد اقتصادی و روحانی ربا و حرمت شدید و ممنوعیت آن از نظر قرآن و حدیث بیان گردید، اما در عصر حاضر که ربا، رکن اعظم تجارت قرار گرفته و تمام معاملات جهان روی آن می چرخد، تدبیر و چاره نجات از آن چیست و دست برداشتن از نظام بانکی، در زمان حاضر گویا مرادف با مسدود کردن تجارت نیست؟

جواب: هرگاه مرض شیوع یافته، بصورت وبا در بیاید، معالجهٔ آن لازماً دشوار خواهد شد؛ ولی بی تأثیر نمی باشد و سرانجام باکوشش فراوان ،به پیروزی خواهد شد؛ البته نیاز به صبر و استقلال و حوصله افزائی دارد. خداوند متعال در آیه ۷۸ سوره الحج از قرآن می فرماید: وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ یعنی خداوند شما را در معامله دین در تنگنا قرار نداده است؛ بنابراین برای اجتناب و دوری از ربا

لازماً راه گریزی هست که در آن خسارت معاشی و اقتصادی هم نباشد و درهای تجارت داخلی و خارجی مسدود نگردند و از ربا نجات هم میسر گردد.

در اینجا نخستین امر این است که اگر با نگاه سطحی به اصول بانکداری دیده شود، عموماً فهمیده می‌شود که مدار نظام بانکی بر سود و ربا است که بدون آن، بانک نمی‌تواند بچرخد؛ اما این تخیل و پندار قطعاً صحیح نیست؛ بلکه نظام بانکی همانطوریکه اکنون هست بدون ربا هم استوار و بر قرار می‌ماند؛ بلکه از آن هم بهتر و بصورت نافع و مفیدتری می‌تواند در بیاید؛ البته برای آن نیاز بچند نفر ماهر در شریعت و چند نفر ماهر در بانکداری هست که با مشوره و تعاون همدیگر اصول آن را از سر نو تصویب کنند؛ پس پیروزی چندان دور نیست و هرگاه نظام بانک بر اصول شرع منطبق گردد، انشاء الله جهان خواهد دید که در آن چگونه فلاح ملت میسر می‌گردد.[1] اینجا جای تشریح آن اصول و قواعد نیست که بر مبنای آن بتوان نظام بانکی را بچرخش در آورد؛ یکی از نیازمندیهای ابتلاء به سود و ربا اغراض تجاری است که می‌توان آن را با اصلاح اصول فعلی بانکها انتظام و بر طرف کرد.

نیاز دوم ابتلاء به سود و ربا نیازمندی اتفاقی فقیران و مستمندان است و بهترین معالجه آن در اسلام بصورت زکاة و صدقات واجبه موجود است؛ اما به علت عدم آگهی از علوم دینی و بی‌اعتنائی به آن امروز نظام زکاة هم مختل گردیده است، مسلمانان بی شماری هستند که

---

۱ – مدت مدیدی است که اینجانب با مشوره چند نفر از علماء مسوده نظام بانکی بدون از ربا را آماده کرده‌ام و بعضی از ماهران بانکی در این عصر حاضر آن را پذیرفتند و بعضی از آنان خواستند که آن را به اجرا بگذارند اما بسبب اینکه عموم تجار به این طرف توجه نکردند و از طرف دولت هم بتصویب نرسیده بود بجریان نیفتاد (فالی الله المشتکی ۱۲ منه)

مانند نماز به کنار زکوة هم نمی‌روند و آن عده از مردم که زکاة می دهند، باز هم زکاة رابطورکامل ادا نمی‌کنند؛ مثلاً بسیاری از سرمایه‌داران بزرگ کاملاً محاسبه شده زکاة نمی دهند؛ وکسانی هم که کاملاً زکاة مال شان رابیرون می‌کنند؛ فقط این را می‌دانند که زکاة را از مال خود بیرون کنند؛ در صورتی که دستور الهی این نیست که زکاة رابیرون کنند؛ بلکه حکم به ادا کردن آن هست، و ادا وقتی صحیح می‌شود که زکاة به حقداران برسد و در قبضه مالکانه آنها درآورده شود، اکنون بیندیشید که چنین مسلمانانی که در فکر مستحقین و جستجوی آنان قرار گیرند چه قدر اند؟!باز هم اهتمام و اعتنائی به شناسائی آنها داشته باشند، مسلمانان هر چند قلیل البضاعه و کم سرمایه باشند اما اگر هر فرد مسلمان که بر او ادای زکوة فرض است، کاملاً زکوة ادا کند و روش صحیح را اختیار نموده آن را به حقداران برساند و اهتمام به ادای آن داشته باشد، هیچ مسلمانی نیاز پیدا نمی‌کند که به بهانه احتیاج به قرض در معاملات سود و ربا مبتلا گردد و اگر موافق به قوانین شرع حکومت اسلامی و عادل باشد و زیر نظر آن بیت المال شرعی دایر گردد و زکوة اموال ظاهره تمام مسلمانان در آن جمع گردد، نیاز هر نیازمند از آن بیت المال بر آورده خواهد شد و اگر نیاز به مبلغ بزرگی پیش بیاید، می توان آن را بصورت قرض بدون بهره و سود داد و هم چنین افراد بی کار در مغازهای کوچک یا کارخانه‌ها بکار گرفته می‌شوند یک ماهر اروپائی چه طور خوب گفته‌است که: نظام زکوة مسلمانان چنان برنامه‌ای است که اگر مسلمانان به آن پایبند باشند در میان آنان هیچ فقیر و محتاجی دیده نخواهد شد،بهرحال از شیوع معاملات ربائی بشکل و بائی آن، این فهم که دست کشیدن از معاملات سود و ربا مرادف به خودکشی اقتصادی است و مردم در عصر حاضر در ارتباط به معاملات ربوی معذور می‌باشند؛به هیچ

وجه فهم درستی نیست.
آری این ضروری است که تا وقتی که تمام ملت یا افراد أمین ومعتمد یا حکومت اسلامی به آن کاملاً توجه نکنند؛ این مشکل لاینحل باقی خواهد ماند، وبرای افراد دشواری و مشکلات وجود دارد؛ ولی باز هم معذور گفته نمی‌شوند، اکنون هدف از این بحث دو چیز است:
اول اینکه احزاب مسلمین و دولتها که می توانند این معامله را به نحو مشروع ومطلوبی حل کنند؛باید به این فاجعه متوجه باشند، و مسلمانان را بلکه تمام جهان را از اثرات منحوس ربا نجات دهند.
دوم اینکه علم صحیح داشته باشند و مرض را مرض تشخیص بدهند و مرتکب به گناه بزرگتری که حلال قرار دادن حرام است نباشند.
و در ظاهر ارتکاب بگناه عملی فائده‌ای دارد اما گناه دوم، یعنی علمی و عقیدتی که در پی اثبات حلال قرار دادن حرام باشد، از گناه اول بزرگتر می باشد؛ زیرا که در حرام دانستن سود و ربا و اعتراف به گناه خویش نه خسارتی در مال وارد می‌شود و نه تجارت مسدود می‌گردد. آری نتیجه اعتراف جرم این می شود که گاهی مجرم بتوبه توفیق می‌یابد؛ و در فکر و اندیشه نجات از آن قرار می‌گیرد.
لذا با در نظر گرفتن همین هدف دوم در پایان این بحث روایاتی چنداز احادیث و فرمان نبوی معروض می‌دارم که توضیحی برای همان آیات قرآنی که در آنها ممنوعیت شدید سود و ربا و وعیدهای سختی از عذاب آمده بود، می‌باشند تا که حس گناه دانستن گناه بیدار شود و فرصتی برای فکر و نجات از آن بدست بیاید و حداقل این صورت نباشد که با حلال دانستن حرام، بجای یک گناه مرتکب به دو گناه باشد، و مسلمانان صالح و متدین که شبها را به نماز تهجد و ذکر الله می‌گذارنند به وقت صبح که در مغازه و کارخانه وارد می‌شوند در این فکر و اندیشه نباشند که ما در معاملات ربا و قمار داریم گناه انجام

میدهیم.

رهنمودهای رسول کریمﷺ درباره سود و ربا

۱- رسول خداﷺ فرمود از هفت چیز مهلک بپرهیزید؛ صحابه عرض کردند که یا رسول الله! آنها کدامند؟ فرمود: یکی، شریک قرار دادن غیر الله با خدا است در عبادت یا صفات ویژه؛ دوم سحر؛ سوم ریختن خون ناحق؛ چهارم خوردن ربا؛ پنجم خوردن مال یتیم؛ ششم فرار از میدان جهاد؛ هفتم تهمت زدن به زن عفیف و پاکدامن؛ (این حدیث در بخاری و مسلم آمده).
۲- رسول اللهﷺ فرمود: که من دیشب دو کس را دیدم که بنزد من آمدند و مرا تابیت المقدس بردند؛ باز ما جلو رفتیم؛ نهری از خون دیدم که در آن مردی قراردارد، و شخصی دیگر بر کنار آن نهر ایستاده است؛ وقتی که این شخص داخل نهر می خواهد از نهر بیرون برود، آن دیگری او را سنگ به دهان می‌زند که از سبب جرح، او دویده بجای اول بر می‌گردد؛ و باز وقتی که بخواهد بیرون بیاید، این شخص باز همان رفتاری را می‌کند که اول می‌کرد. آن حضرتﷺ فرمود که: من از دو همراهانم پرسیدم که این چه چیزی هست که من می‌بینم؟ اطلاع دادند که این شخص که در نهر خون قراردارد، رباخوار است.(که به سزای کردار خود رسیده است) این حدیث در کتاب البیوع صحیح بخاری آمده است.
۳- رسول خداﷺ به ربا خوار و ربا دهنده هر دو لعنت فرمود و در بعضی روایات بر گواهان ربا و نویسنده سند آن هم لعنت آمده است و در روایتی از صحیح مسلم آمده که تمام ایشان در گناه با هم برابراند و در بعضی روایات بر شاهد و کاتب در صورتی که آنان بدانند که این معامله، معامله ربائی است،لعنت شده است.

۴- رسول اکرم ﷺ فرموده که: چهار کس بگونه‌ای هستند که خداوند بر خود لازم کرده که آنها را در بهشت داخل نفرماید و نگذارد که آنان از نعمتهای جنت بچشند؛ آنها عبارت‌اند از: ۱- معتاد به شراب خواری ۲- رباخوار ۳- خورنده مال یتیم ۴- نافرمان مادر و پدر.

۵- نبی کریم ﷺ فرمود که: گناه خوردن یک درهم ربا از سی و شش زنا بدتر است، و در بعضی روایات آمده که گوشتی که از مال حرام پرورش یافته است، سزاوار آتش جهنم است. همچنین در بعضی روایات آمده که گناه آبروی ریزی مسلمان از ربا خواری هم بدتر است.(مسند احمد، طبرانی و غیره).

۶- در حدیثی آمده که آن حضرت ﷺ از فروختن میوهٔ پیش از پخته شدنش منع کرده فرمود: که هرگاه در روستایی معاملهٔ ربا و عمل زنا شیوع یابد، آن روستا عذاب خدا را بر خود دعوت داده است.(مستدرک حاکم).

۷- رسول خدا ﷺ فرمود هرگاه دادو ستد ربا در میان ملتی رواج یابد، خداوند گرانی چیزهای ضروری را بر آنها مسلط می‌گرداند.(مسند امام احمد).

۸- رسول الله ﷺ فرمود: در شب معراج وقتی که به آسمان هفتم رسیدم، در بالای سرم رعد و برقی را دیدم؛ سپس به قومی گذشتم که شکمهایشان مانند منازل مسکونی، بزرگ و گشاد و پر از مار بودند که از ظاهر آن دیده می‌شدند؛ از جبرئیل پرسیدم که ایشان چه کسانی هستند فرمود که ایشان ربا خوارانند.(رواه احمد فی مسنده).

۹- رسول خدا ﷺ به عوف بن مالک فرمود که: از آن گناههایی بپرهیز که عفو نمی‌شوند؛ از آنها یکی خیانت در امانت است؛ دوم رباخواری است.(طبرانی).

۱۰- رسول خدا ﷺ فرمود: از کسی که به او قرض دادید، هدیه قبول

نکنید؛ اینطور نباشد که او این هدیه را در عوض قرض بشما داده باشد؛ که این ربا است. بنابراین از پذیرفتن هدیه او هم احتیاط باید کرد. درباره تعریف ربا و حقیقت آن و مفاسد دنیوی آن، هفت آیه از قرآن مجید و ده حدیث از رسول الله ﷺ در اینجا بیان شد؛ که برای مردم فهمیده وهوشیار همین قدر کافی است.

در پیرامون بحث و تحقیق کامل بر ابعاد دیگر آن، کتاب مستقلی از این جانب، بنام (مسئله سود) منتشر شده است.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوْهُ ط

ای ایمانداران وقتی که شما معامله کردید به وام تا وقتی مقرر پس آن را بنویسید و باید بنویسد

وَلْيَكْتُبْ بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَاْبَ كَاتِبٌ اَنْ يَّكْتُبَ كَمَا

درمیان شما نویسنده‌ای با انصاف و انکار نکند نویسنده از اینکه بنویسد همانگونه که آموخته

عَلَّمَهُ اللّٰهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِيْ عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهٗ وَلَا

به‌او خدا پس باید بنویسد و املا کند آنکسی که بر او قرض هست و بترسد از خدا که

يَبْخَسْ مِنْهُ ط شَيْئًا فَاِنْ كَانَ الَّذِيْ عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيْهًا اَوْ ضَعِيْفًا اَوْ لَا

پروردگار او است و کم نکند از آن چیزی پس اگر آن شخص که بر او قرض است سفیه یا

يَسْتَطِيْعُ اَنْ يُّمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهٗ بِالْعَدْلِ ط وَاسْتَشْهِدُوْا

ضعیف‌است یا خودش نمی‌تواند املا کند پس باید نشان دهد قیم او با انصاف و گواه مقرر

شَهِيْدَيْنِ مِنْ رِّجَالِكُمْ فَاِنْ لَّمْ يَكُوْنَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَّامْرَاَتٰنِ

کنید دو تا گواه از مردان خود پس اگر نباشند دو تا مرد پس یک مرد و دو تا زن از کسانی که

مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَآءِ اَنْ تَضِلَّ اِحْدٰهُمَا فَتُذَكِّرَ اِحْدٰهُمَا

مورد پسند شما باشند از گواهان تا که اگر یکی فراموش شود از آنها دیگری او را بیاد آورد و

الْاُخْرٰی ط وَلَا یَاْبَ الشُّهَدَآءُ اِذَا مَا دُعُوْا ط وَلَا تَسْئَمُوْٓا اَنْ

انکارنکنند گواهان هرگاه خوانده شدند و سستی نکنید از نوشتن آن چه معامله کوچک باشد

تَکْتُبُوْهُ صَغِیْرًا اَوْکَبِیْرًا اِلٰٓی اَجَلِهٖ ط ذٰلِکُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ وَاَقْوَمُ

یابزرگ تا مدت آن در این کاملاً انصاف است پیش خدا و درست نگهدارنده است برای

لِلشَّهَادَةِ وَاَدْنٰٓی اَلَّا تَرْتَابُوْٓا اِلَّآ اَنْ تَکُوْنَ تِجَارَةً حَاضِرَةً

گواهی ونزدیک است که شما در شبهه واقع نشوید مگر اینکه معامله دادوستد با یکدیگر

تُدِیْرُوْنَهَا بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَلَّا تَکْتُبُوْهَا ط وَاَشْهِدُوْٓا

دست بدست باشد پس بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید گواه مقرر کنید وقتی که معامله

اِذَا تَبَایَعْتُمْ وَلَا یُضَآرَّ کَاتِبٌ وَّلَا شَهِیْدٌ ط وَاِنْ تَفْعَلُوْا فَاِنَّهٗ فُسُوْقٌ

می‌کنید و ضرر نکند نویسنده و نه گواه و اگر چنین کردید پس این کار گناهی است بین شما و

بِکُمْ ط وَاتَّقُوا اللّٰهَ ط وَیُعَلِّمُکُمُ اللّٰهُ ط وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ (۲۸۲) وَ

بترسید از خدا و او شما را می‌آموزاند و خدا هر چیز را می‌داند. و اگر بودید در سفر و گیر

اِنْ کُنْتُمْ عَلٰی سَفَرٍ وَّلَمْ تَجِدُوْا کَاتِبًا فَرِهٰنٌ مَّقْبُوْضَةٌ ط فَاِنْ اَمِنَ

نیاوردید نویسنده پس گرو باید در دست گذاشته باشد پس اگر اعتماد کند بعضی از شما بر

بَعْضُکُمْ بَعْضًا فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ اَمَانَتَهٗ وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهٗ ط وَلَا

بعضی باید ادا کند آنکسی که بر او اعتماد شده امانت خود را و باید بترسد از خدا که

تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ یَّکْتُمْهَا فَاِنَّهٗٓ اٰثِمٌ قَلْبُهٗ ط وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ

پروردگاراو است وکتمان نکنید گواهی را و هر کس که کتمان کند گواهی را یقیناً گناهکار است دل او

عَلِیْمٌ (۲۸۳)

وخداوند کردار شما را کاملاً می‌داند.

خلاصه تفسیر

ای ایمانداران هر گاه معامله کردید به وام (برابر است که وام نسیه باشد یا آنچه را که می‌خرید نسیه باشد مثل بیع سلم) تا وقتی مقرر (یاد داشت و قبض رسید) آنرا بنویسید باید که بین شما (آنکس که) نویسنده (است) با انصاف بنویسد (یعنی بخاطر هیچ کس در مطالب کمی و بیشی نکند) و نویسنده نباید از نوشتن انکار کند همانطوری که خدا به او (نوشتن) آموخته است، او باید که بنویسد و (به کاتب) آن شخص (نشان داده) املاء کند که حق بر عهده او واجب باشد (زیرا حاصل رسید اقرار حق می باشد پس کسی که بر عهده او حقی هست اقرار قایم باشد) و (به هنگام نوشتن) از خدای متعال که پروردگار او است بترسد و در آن (حق) به اندازه ذره‌ای (در نشان دادن) کم نکند پس کسی که حق بر عهده او لازم بود اگر ضعیف العقل (یعنی معتوه یا مجنون) باشد یا ضعیف البدن (یعنی نابالغ یا پیر فرتوت) باشد یا (به تصادف امری دیگر) شخصاً توانائی (توضیح دادن و) املاء را نداشته باشد (مثل اینکه لال باشد که نویسنده اشاره او را نمی‌فهمد یا ساکن کشور دیگری است که زبانش بیگانه است و کاتب آن را نفهمد) پس (در چنین وضع و حالت) کارگزین او درست درست دیکته بگوید و دو نفر را از مردان خود گواه بگیرید (و مدار اصلی ثبوت دعوی در شرع همین گواهان می‌باشند اگر چه قبض رسید نباشد و تنها قبض رسید در چنین معاملات بدون از گواه حجت و معتبر نیست نوشتن قبض رسید فقط به خاطر تسهیل یاد داشت است، که با دیدن یا شنیدن محتوای آن عموماً واقعه به یاد می آید چنانکه این نکته را عنقریب خود قرآن ذکر می‌فرماید) پس اگر آن دو گواه مرد (میسر) نباشند پس یک مردو دو زن (گواه مقرر کنید) از گواهانی که شما آنها را (بوجه معتمد بودنشان)

پسند می‌کنید، (و بجای یک مرد دو زن به این خاطر تجویز گردید) تا که اگر یکی از آن دو زن (حصهٔ از گواهی را از ذهن یا به هنگام ادای شهادت) فراموش کند پس یکدیگر را تذکر دهند (و بعد از تذکر مضمون شهادت کامل گردد و گواهان هم انکار نکنند وقتی که (برای تقرر گواه) خوانده شوند (که در این تعاون و کمک برای برادر خویش است) و شما از نوشتن (وام بار بار) ملول (و خسته) نباشید برابر است که (معامله وام) کوچکی باشد یا بزرگی این نوشتن بیشتر بر قرار کننده انصاف بنزد خدا است و بیشتر نگهدارنده شهادت است و بیشتر سزاوار است که شما (در باره معامله) در شبه مبتلا نباشید (بنابراین نوشتن بهتر است) مگر اینکه معامله دست بدست باشد که با هم دادوستد کنید،پس در ننوشتن آن بر شما هیچ الزامی (و ضرری) نیست و (این قدر در آن باید توجه بکنید که) بهنگام خرید و فروش (آن) گواه بگیرید (که نشاید سخنی نباشد مثلاً بایع بگوید که به من قیمت نرسیده است یا این چیز را من نفروخته‌ام یا مشتری بگوید که من برای استرداد اختیارم را شرط کرده یا تاکنون مبیع بنزدمن نرسیده است) و (همانطوری که ما قبلاً کاتب و گواه را منع کردیم که از نوشتن شهادت انکار نکنند هم چنین شما را هم تأکید می‌کنیم که از طرف شما) به هیچ نویسنده‌ای اذیت و آزاری رسانیده نشود نه بگواهی (مثلاً با در نظر گرفتن مصلحت خویش در مصلحت او خلل وارد کند) و اگر شما چنین بکنید پس در آن بر شما گناه می‌آید و از خدا بترسید (و از کارهایی که او منع فرموده باز بیایید) و خدای تعالی (بر شما احسان دارد که) بشما (احکام مفید) تعلیم می‌دهد و خداوند به هر چیز دانا است (پس او مطیع و عاصی را هم می‌داند و به هر یکی سزای مناسبی می‌دهد) و اگر شما (به وقت معامله وام) جایی در سفر باشید و (برای نوشتن قبض رسید در آنجا) نویسنده‌ای نباشد پس (در چنین

اوضاع بخاطر حصول اطمینان) رهن‌گذاشتن چیزی است که (از طرف مدیون) در تصرف (صاحب حق) گذاشته شود و اگر (در چنین وقت هم) یکی بر دیگری اعتماد کند، (و از این جهت نیازی به رهن‌گذاشتن احساس نکند) پس شخصی که بر او اعتماد شده است (یعنی مدیون) باید حق آن دیگر را (کاملاً) ادا کند و از خدای تعالی که پروردگار او است بترسد، (و حق آن را تلف نکند) شهادت را پنهان نکنید و هر کسی که آن را پنهان می‌کند، دل او گناهکار می‌شود و خدای تعالی کردار شما را کاملاً می‌داند، (پس اگر شهادت را پنهان می‌کند الله تعالی آن را حتماً می‌داند و به او سزا خواهد داد)

معارف ومسایل

راهنمایی برای نوشتن اقرار نامه برای قرض و وام و احکام مربوط به آن

در آیات مذکور اصول مهم قانون معاملات که در قوانین امروزی به آنها معاهدات گفته می‌شود بیان شده و بعد از آن اصول ویژه ضابطه شهادت مذکور است، امروز زمان سواد آموزی است و تحریر قائمقام زبان قرار گرفته است اما شما به زمان هزار و چهار صد سال پیش برگشته بنگرید که در آنوقت تمام معاملات جهان تنها شفاهی انجام می‌گرفت اصول برای نوشتن و املاء و تهیه قبض رسید وجود نداشت از همه جلوتر قرآن به این طرف متوجه ساخت و فرمود:اِذَا تَدَایَنْتُمْ بِدَیْنٍ اِلیٰ اَجَلٍ مُّسَمیً فَاکْتُبُوْهُ یعنی هرگاه شما با هم بصورت وام و نسیه معامله‌ای انجام دادید تا وقتی مقرر پس آن را بنویسید.

در اینجا یکی از آن اصول این نشان داده شد که قبض رسید معامله وامی باید نوشته شود تا که به هنگام فراموشی یا انکار، بکار آید.

مسئله دوم این أمر نشان داده شد که هرگاه معامله بصورت نسیه و وام

انجام داده شود، میعاد آن باید مشخص شود، دادوستد به وقت غیر معین جایز نیست زیرا این منجر به نزاع و فساد است از این جهت فقها فرموده‌اند که وقت هم بگونه‌ای مقرر گردد که در آن هیچگونه ابهامی وجود نداشته باشد؛ لذا باید تاریخ روز و ماه و سال مشخص بشود؛ نباید میعاد را مبهم مانند وقت درو گندم مقرر کند زیرا آن به سبب اختلاف موسم عقب و جلو می‌افتد و چون در آن زمان نوشتن عام نبود و امروز هم با وجود عام بودن سواد، باز هم بیشتر مردم دنیا سواد ندارند. لذاامکان دارد که نویسنده یک چیزی را چیز دیگر بنویسد که به یکی نفع و بدیگری ضرر برسد بنابراین بعد از آن ارشاد فرمود که وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ یعنی این لازمی است که نویسنده در بین شما با انصاف بنویسد.

در اینجا اولاً به این راهنمائی گردید که کاتب مردم خاص یک گروه نباشد بلکه مرد بی طرفی باشد تا که کسی در شبهه و پریشانی قرار نگیرد، دوم به کاتب هدایت گردید که با انصاف بنویسد برای نفع فانی دیگری خسارت دائمی برای خود کسب نکند، سپس به کاتب چنین راهنمائی شد که این هنر را خداوند به او عنایت فرموده که او می تواند بنویسد پس شکریه و سپاس آن این است که از نوشتن انکار نکند سپس هدایت گردید که قبض رسید که در حقیقت اعتراف نامه‌ای است از طرف چه کسی نوشته شود فرمود: وَلْيُمْلِلِ الَّذِىْ عَلَيْهِ الْحَقُّ یعنی آنکسی املاء کند که حقی بر عهده دارد مثلاً چیزی خرید آن بر گردنش وام ماند پس شخصی که وام بر ذمه‌اش هست مضمون رسید را او املاء کند زیرا این از طرف او اقرار نامه‌ای است و چون در دیکته و املا هم این احتمال میرفت که کسی کمی و بیشی بکند بنابراین فرمود که: وَ لْيَتَّقِ اللهَ رَبَّه وَ لاَ يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً یعنی از خدای تعالی که پروردگار او است، بترسد و در دیکته حق باندازه ذره‌ای کم و کاست

نکند.
و گاهی در معاملات چنین اتفاق می‌افتد که آن کسی که حقی بر عهده او قرار می‌گیرد شخص ضعیف العقل یا پیر فرتوت یا بچه نابالغ یا گنگ باشد یا اینکه کاتب زبان او را نمی‌فهمد بنابراین او نمی‌تواند محتوی قبض رسید را املاء و دیکته کند بنابراین پس از آن فرمود که اگر چنین صورتی اتفاق افتاد پس از طرف او سرپرست و قیم او املا کند، تقرر ولی و قیم برای مجنون و نابالغ که روشن است و تمام معاملات بوساطت ولی و قیم انجام می‌گیرند اما گنگ و کسی که زبانش دیگری باشد اگر چه شخصاً می‌تواند این کار را انجام بدهد ولی اگر او برای خود وکیلی مقرر کند، اجازه دارد در اینجا لفظ ولی که قرآن آن را بکار برده شامل هر دو معنی است.

چند اصول مهم از ضابطهٔ شهادت

تا اینجا بحث از اصول مهم نوشتن و املاء کردن قبض رسید؛ در معاملات بود و از اینجا به بعد این بیان می‌گردد که تنها به نوشتن قبض رسید نباید اکتفاء کنند، بلکه بر آن گواه هم مقرر کنند که اگر خدا ناخواسته اختلاف و نزاع پیش بیاید، پس در دادگاه به گواهی گواهان داوری می‌شود از اینجا است که فقها رحمهم الله فرموده‌اند که تنها تحریر و ثیقه بدون شهادت حجت شرعی نیست و تنها بهٔ تحریر قضاوت و داوری انجام نمی‌گیرد.
امروز هم قانون عموم دادگاهها همین است که تنها بر تحریر بدون شهادت شفاهی قضاوت و داوری نمی‌کنند.

برای گواهی دادن دو مرد یا یک مرد و دو زن لازم است

پس از آن چند اصول مهم در پیرامون ضابطۀ شهادت بیان فرمود که مثلاً:
۱- لازم است که تعداد گواهان دو مرد و یا یک مرد و دو زن باشد تنها گواهی یک مرد یا دو زن در عموم معاملات کافی نیست.

شرایط گواهان

۲- دوم اینکه گواهان باید مسلمان باشند که در لفظ مِنْ رِّجَالِكُمْ به آن راهنمایی شده است.
۳- سوم اینکه گواهان ثقه و عادل باشند که بتوان بر گفتار آنان اعتماد نمود و فاسق و فاجر نباشند این حکم در جمله مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَآءِ مذکور است.

انکار از ادای گواهی بدون عذر شرعی گناه است

بعد از آن فرمود که هرگاه گواهان برای گواه مقرر شدن فرا خوانده شدند، نباید از حضور بهم رسانیدن انکار ورزند؛ زیرا تنها شهادت وسیلۀ احیای حق و طریقه قطع نزاع است بنابراین مشقت آن را از جهت اینکه یک خدمت مهم اجتماعی است تحمل باید کرد سپس نسبت به نوشتن قبض رسید تأکید کرده فرمود که معامله چه کوچک باشد یا بزرگ، باید آن را نوشت و در این باره ملول و خسته نشوید؛ زیرا به قید قلم درآوردن معاملات، برای برقراری انصاف و ادای شهادت و نجات از شکوک و شبهات بهترین وسیله‌ای است آری اگر معامله دست بدست نقداً انجام گیرد وام و نسیه نباشد پس اگر آن را ننویسند، در آن مضایقه‌ای نیست. اما در آن هنگام این باید باشد، که

گواه مقرر کنند تا اگر اتفاقاً در میان دو گروه اختلاف و نزاعی رخ داد بوسیله گواهی گواهان حل و فصل شود، مانند اینکه فروشنده بگوید که قیمت بمن نرسیده یا خریدار بگوید که مبیع کاملاً به من تحویل نشده است پس در قضاوت این گونه اختلاف گواهی مفید باشد.

اصول مهم اقامه عدل و انصاف در اسلام که بگواهان مشقت و خسارتی وارد نشود

در ابتدای آیه برای نویسندگان هدایت گردید که از نوشتن یا شاهد مقرر شدن انکار ننمایند پس در اینجا این احتمال وجود داشت که مردم آنان را پریشان کنند بنابراین در آخر آیه فرمود: وَ لاَیُضَاۤرَّ کَاتِبٌ وَّ لاَ شَهِیْدٌ یعنی به هیچ وجه به نویسنده یا گواه ضرر رسانیده نشود یعنی چنین نباشد که بخاطر مصلحت و استفاده خویش در مصلحت و استفاده او خلل وارد نمایند سپس فرمود: وَ اِنْ تَفْعَلُوْا فَاِنَّه فُسُوْقٌ بِکُمْ یعنی اگر شما به نویسنده یا گواه ضرر رسانیدید در این باره شما گناهکار می‌شوید از این حکم واضح شد که ضرر رسانیدن به نویسنده یا گواه حرام است. بنابراین فقها فرموده‌اند که اگر نویسنده بر نوشتن خود مزد بخواهد یا شاهد هزینه رفت و آمد خود را مطالبه بکند، این حق آنها است، ادا نکردن آن در ضرر رسانیدن به آنان داخل و ناجایز است. همانگونه که اسلام در نظام عدالت خویش گواهان را بر ادای گواهی مجبور کرده کتمان گواهی را گناه شدید قرار داده است. هم چنین انتظام فرموده تا مردم بر اجتناب از گواهی مجبور نباشند و اثر این احتیاط دو جانبه بود که در هر معامله گواه راست و غیر جانبدار گیر می آمد و قضاوت زود و آسان مطابق به حق انجام می‌گرفت.

جهان امروز که این اصول قرآنی را نادیده گرفت، همه نظام عدالت از بین رفت، یافتن گواه اصلی و راستگو تقریباً مفقود گردیده، هر شخص

مجبور شده که بگونه‌ای خود را از گواه شدن دور نگاهدارد. علتش این است که کسی که اسم او در گواهی آمده پرونده اگر در شهربانی یا ژاندارمری است هر روز گاه بیگاه آنجا فرا خوانده‌می شد و بسا اوقات تا چند ساعت او را آنجا نگاه می داشتند، و در دادگاه هم با گواه چنین رفتار می‌شد که گواه متهم است باز هر روز تاریخ عرضه شدن پرونده تغییر می‌کرد و برای آینده تاریخ دیگری مقرر می‌گردد و گواه بیچاره بر رها کردن معاملات و کار و بار و ضروریات خویش و حضور در دادگاه و غیره مجبور می‌شود زیرا اگر خود نیاید با فشار جلب اخطار می‌شود بنابراین انسان شرافتمند و معامله گر گواه شدن در معامله‌ای را برای خود عذابی می‌داند و تا حد توان از گواه شدن بدور می‌رود فقط گواه پیشه‌ور دردسترس است، که نزد او راست و دروغ امتیاز ندارند، قرآن حکیم تمام این ضروریات اساسی را مهم گرفته و تمام مفاسد را مسدود کرده است، و در آخر این آیه فرمود: وَ اتَّقُوا اللهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللهُ وَاللهُ بِكُلِّ شَیءٍ عَلِيْمٌ یعنی بترسید از خداوند که او به شما اصول صحیح و درست را تعلیم می‌دهد و این احسان او است و خدای تعالی به هر چیز دانا است چون در این آیه احکام زیادی ذکر شده بعضی از فقها بیست مسئله از آن استنباط فرموده است، و این عادت قرآن مجید است که در جلو و عقب بیان هر قانون ترس خدا و خوف روز جزا را بیاد آورده اذهان مردم را برای عمل بر حکم آماده می‌کند پس موافق به این روش این آیه هم به بیان خوف خدا پایان یافت و نشان داده شد که هیچ چیزی از خداوند مخفی و پوشیده نیست. پس اگر شما با حیله و تدبیر ناجایز تخلف کنید باز هم نمی‌توانید خدا را فریب دهید در آیه دو تا مطلب مهم بیان گردید یکی اینکه در معامله به وام و نسیه اگر کسی بخواهد که برای حصول اعتماد و اطمینان چیزی به رهن بگذارد درست است اما در آن از لفظ مقبوضه باین اشاره شده که برای مرتهن

استفاده از چیز مرهون جایز نیست او فقط می تواند تا دریافت حق خویش بر آن رهن قابض باشد؛ ولی با این، تمام منافع آن حق مالک می باشند.

مطلب دوم اینکه اگر کسی در معامله متنازع فیه علم واقعی داشته باشد او نباید گواهی را کتمان کند و اگر او گواهی را کتمان کرد، دل او گناهکار است؛ دل را از این جهت گناهکار گفت تا کسی آن را تنها گناه زبانی تصور نکند.

زیرا ارادهٔ اولی از دل سرچشمه می‌گیرد بنابراین نخست دل گناهکار است.

لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْٓ اَنْفُسِکُمْ

از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین است و اگر اظهار کنید آنچه را در دل

اَوْ تُخْفُوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ

دارید یا پنهان کنید آن را محاسبه می‌کند به آن خداوند شما را پس می‌بخشد کسی

يَّشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِيْرٌ (۲۸۴)

را که بخواهد و عذاب می‌دهد کسی را که بخواهد و خدا به هر چیز توانا است.

خلاصه تفسیر

در مالکیت خدا است همه (مخلوقات) آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است (هم چنانکه خود زمین و آسمان هم در ملکیت او هستند و وقتی که او مالک است پس او حق دارد در چیزهای مملوک خویش هر نوع قانون نافذ کند و نباید برای کسی در آن مجال سخنی بماند و یکی از مجموع آن قوانین این است که) اگر آنچه را (که از عقاید فاسده و اخلاق ذمیمه و اراده و عزم پخته بر گناهها که) در نفسهای شما هست (بزبان یا جوارح) اظهار کنید (مثلاً بازبان کلمه

کفر بگویید یا تکبر و حسد و غیره را اظهار کنید یا گناهی را که به آن قصد داشتید انجام دهید) یا که (در دل) آن را پوشیده نگهدارید (در هر دو صورت) حق تعالی از شما (بمثل گناهکاری دیگر) حساب می‌گیرد باز (پس از حساب بغیر از کفر و شرک) برای کسی که (بخشایش اورا) بخواهد می‌بخشاید و به کسی که (سزادادنش را) بخواهد سزا می‌دهد و خدا بر هر چیز توانا است.

معارف ومسایل

در آیه پیشین حکم اظهار شهادت و ممنوعیت کتمان آن ذکر شده بود که این آیه هم تکمله ای برای همان مطلب است؛ در اینجا به انسان هشدار داده شد که کتمان شهادت حرام است اگر شما واقعه ای را دیده و دانسته پنهان کردید پس رب علیم و خبیر حساب آن را از شما خواهد گرفت، همین تفسیر از حضرت ابن عباس و عکرمه و شعبی و مجاهد منقول است.(قرطبی)

و آیه در نظر گرفتن عموم الفاظش عام و شامل تمام عقاید و عبادات و معاملات می باشد؛ قول مشهور حضرت عبدالله بن عباس در تفسیر این آیه همین است و معنی آن چنین است که حق تعالی تمام اعمال مخلوقات خود را محاسبه می‌فرماید آن اعمالی را که آنها انجام داده‌اند و آن را که در دل به انجام آن تصمیم گرفته‌اند ولی تا هنوز در دل پنهان مانده و نوبت به انجام آنها نرسیده است چنانکه در صحیح بخاری و مسلم بروایت حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه نقل شده که من از رسول خدا ﷺ شنیدم فرمود که: مؤمن در روز قیامت به پروردگارش نزدیک گردانیده می‌شود تا اینکه خداوند او را به تک تک گناهانش تذکر می‌دهد و از او سؤال می‌کند که تو میدانی که این گناهها را کرده‌ای؟ بنده مؤمن اعتراف می‌کند. حق تعالی می‌فرماید که: من در

دنیا از تو ستر پوشی کردم و گناهان ترا در جلو مردم رسوا نکردم و امروز هم آنها را می آمرزم و اعمالنامه حسنات به او داده می شود ولی گناهان کفار و منافقین در جمع عموم مخلوقات آشکار می گردند، و در یک حدیث دیگر آمده است که خداوند در روز قیامت می فرماید که: این آن روزی است که در آن چیزهای پوشیده بررسی می شوند و رازهای پوشیده دلها آشکار می گردند و اینکه نویسندگان اعمال یعنی فرشتگان من فقط آن اعمالی را نوشته‌اند که ظاهر و آشکار بوده‌اند و من آن چیزها را هم می‌دانم که فرشتگان نسبت به آنها آگهی و اطلاع ندارند و نه آنها را در نامۀ اعمال شما نوشته‌اند و اکنون همه آنها را بشما نشان خواهم داد و بر آنها محاسبه خواهم کرد باز هر کسی را که بخواهم می‌بخشم و هر کسی را که بخواهم عذاب می‌دهم پس مؤمنان بخشیده می شوند و به کفار عذاب داده می شود(قرطبی).

در اینجا می توان این شبهه را وارد کرد که رسول خداﷺ در حدیثی فرموده که إِنَّ اللهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِيْ عَمَّا حَدَّثَتْ اَنْفُسُهَا مَا لَمْ يَتَكَلَّمُوْا اَوْ يَعْمَلُوْا بِهٖ (قرطبی).

خداوندا مت مرا بخشیده از آنچه در دل او خیال آمده تا وقتی که آن را بر زبان نرانده و یا انجام نداده است؛ از این حدیث معلوم می شود که بر ارادۀ دل عذاب و عتابی نیست؛ امام قرطبی فرموده است که این حدیث متعلق به احکام دنیا است که طلاق و عتاق و بیع هبه تنها به اراده دل منعقد نمی‌شوند تا زمانی که بزبان و عمل انجام نگیرند و آنچه در آیه ذکر شده، وابسته به احکام آخرت است؛ بنابراین میان این حدیث و آیه هیچ تعارضی نیست.

علمای دیگر نیز جواب این شبهه را چنین داده‌اند که در حدیث بحث از آمرزش چیزهای مخفی و پوشیده دلها است؛ مانند: وساوس و خیالات غیر اختیاری که در دل انسان بدون قصد و اراده خطور

می‌کنند؛ بلکه با وجود ارادهٔ خلاف آنها هم وارد می‌شوند و چنین خیالات و وساوس غیر اختیاری را خداوند در حق این امت عفو فرموده است، و مراد از محاسبه که در آیه آمده آن اراده‌ها و نیّاتی است که انسان آنها را باقصد و اختیار خویش در دل خود جای می‌دهد و برای انجام دادن آنها می‌کوشد؛ اما بر حسب وقوع موانع اتفاقی، بر انجام آنها موفق نمی‌گردد، در روز قیامت از اینگونه اراده ها محاسبه خواهد شد؛ باز خداوند هر کسی را که بخواهد با فضل و کرم خویش صرف نظر می‌فرماید و هر کس را بخواهد به او عذاب می‌دهد. چنانکه در حدیث بخاری و مسلم گذشت و چون در ظاهر الفاظ آیه مذکور هر دو نوع خیالات داخل اند چه اختیاری باشند و چه غیر اختیاری بنابراین وقتی که آیه نازل گردید صحابه کرام در یک فکر و غم شدیدی فرو رفتند، که اگر بر خیالات و وساوس غیر اختیاری مؤاخذه بشوند، کیست که نجات می‌یابد؟! صحابه کرام این فکر و اندیشه خود را ببارگاه آن حضرت ﷺ عرض کردند آن حضرت ﷺ آنان را چنین تلقین فرمود که: بر عمل و اطاعت از حکم نازل شده خداوندی، تصمیم بگیرید و بگویید سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا یعنی ما فرمان خداوندی را شنیده، انجام دادیم. صحابهٔ کرام حسب دستور عمل کردند؛ آنگاه این جمله نازل گردید، لاَ یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلاَّ وُسْعَهَا یعنی خداوند کسی را بالاتر از توانش مکلف نخواهد فرمود.

حاصل اینکه بر خیالات و وساوس غیر اختیاری مؤاخذه نخواهد شد؛ پس از این صحابه مطمئن گردیدند. این حدیث در صحیح مسلم به روایت حضرت ابن عباس رضی الله عنه منقول است.(قرطبی) آیه کاملاً در آینده خواهد آمد؛ در تفسیر مظهری است که اعمال و کارهایی که از طرف خداوند بر مردم فرض یاحرام شده‌اند؛ بعضی از آنها به جوارح و اعضاء بستگی دارند، مانند: نماز، زکوة روزه، حج و تمام معاملات و

بعضی از آنها به قلب و باطن انسان متعلق می باشند؛ مانند: مسایل ایمان و عقاید و کفر و شرک که از همه بیشتر حرام و ناجایز می‌باشند و نیز به قلب و باطن تعلق دارند.

اخلاق حسنه مانند تواضع، صبر، قناعت، سخاوت و غیره؛ و هم چنین اخلاق ذمیمه مانند کبر و حسد بغض حب دنیا حرص و غیره که همه اینها در یک درجه، حرام قطعی هستند. تمام اینها به جوارح و اعضاء ارتباطی ندارند؛ بلکه تعلق و ارتباط آنها به قلب و باطن می باشد.

و در این آیه راهنمایی شده که همانگونه که از اعمال ظاهر، در قیامت محاسبه می‌شود، از اعمال باطن نیز محاسبه خواهد شد و بر خطاها هم مؤاخذه می‌شود. در آوردن این آیه در آخر سوره بقره حکمت و فلسفه بزرگی وجود دارد؛ زیرا این سوره بزرگترین و مهم‌ترین سوره قرآن است که در آن احکام زیادی از سوی خدا بیان شده است و در آن رهنمودهای مهم اصولی و فروعی نسبت به معاش و معاد از قبیل نماز، زکوة، روزه، قصاص، جهاد، طهارت، طلاق، عده، خلع، رضاع، حرمت شراب و ربا،قرض و روشهای جایز و ناجایز دادوستد مفصلاً بیان گردیده است.

بنابراین این سوره در احادیث، بنام «سنام القرآن» نام گذاری شده است؛ یعنی بزرگترین حصه کل قرآن؛ و با توجه به عمل روح، تمام آنها اخلاص است؛ یعنی انجام کاری، یا اجتناب از کاری فقط برای رضاجوئی خدا باید باشد و در آن نام و نمود یا اغراض دیگر نفسانی شامل نباشد و این هم بدیهی است که اخلاص به قلب و باطن تعلق دارد، و درستی همه اعمال وابسته به اخلاص است؛ لذا در پایان سوره، بوسیله این آیه به انسان هشدار داده شد که درباره ادای فرایض و اجتناب از محرمات، میتوان در جلو مردم بوسیله حیله‌جوئی راه

گریزی اختیار نمود. اما حق تعالی، علیم و خبیر است؛ و هیچ چیزی
از او مخفی و پنهان نیست؛ بنابراین هر عملی را که انسان انجام می دهد
باید این را در نظر داشته باشد که رقیب و حفیظ، تمام ظاهر و باطن مرا
می نویسد و حساب همه را باید در قیامت داد. این است آن روحی که
قرآن در وجود انسان پدید می آورد.

در ابتدا و پایان هر قانون ترس از خدا و اندیشه آخرت را بشکل چنان
نگهبانی بر دل می‌نشاند که مسلمان در تاریکی شب و خلوتگاهها از
خلاف ورزی احکام او می ترسد.

اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهٖ وَالْمُؤْمِنُوْنَ كُلٌّ

پذیرفت رسول آنچه بر او نازل شد از جانب پروردگارش و مسلمانان هم پذیرفتند

اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ

خدا را و فرشتگان او را و کتابهای او را و رسولان او را، می‌گویند ما جدا نمی‌کنیم

رُّسُلِهٖ وَقَالُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ

هیچ یکی از رسولان او را و گفتند که ما شنیدیم و پذیرفتیم می‌خواهیم بخشش

الْمَصِيْرُ (۲۸۵) لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا

شمارا پروردگارا و بسوی تو است بازگشت. مکلف نمی‌کند خدا هیچ کسی را

كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا

بالاتر از توانش برای او است آنچه کسب کرده و بر او است آنچه کسب نموده است

اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهٗ

پروردگارا ما را مؤاخذه مکن اگر فراموش شدیم یا اشتباه کردیم پروردگارا تحمیل

عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ

مکن بر ما بار سنگین همانگونه که تحمیل کردی بر گذشتگان جلوتر از ما و مطالبه

وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلٰنَا فَانْصُرْنَا

حمل مکن از ما باری را که توان آن را نداشته باشیم و در گذر کن از ما و ببخش ما

عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ (۲۸۶)

راورحم‌کن برماتوئی رب‌مامددکن مارابر کافران

خلاصه تفسیر

اعتقاد دارد رسول(ﷺ) بر (حقانیت) آن چیزیکه بر او از جانب پروردگارش نازل شده است (یعنی قرآن) و مؤمنان (دیگر) هم (بر آن اعتقاد دارند در آینده بحث مفصلی از اعتقاد به قرآن آمده است که اعتقاد به چه چیزهایی اعتقاد به قرآن گفته می‌شود) همه با هم (رسول و مؤمنان دیگر) عقیده دارند به خدا (که او موجود است یکی است در ذات و صفات خویش کامل است) و به فرشتگان او (که موجوداند و از گناهان پاک‌اند و بکارهای مختلف مقررند) و به کتابهای او (که در اصل همه راست‌اند) و به تمام پیامبران او (که آنها پیامبرند راستگو و عقیده داشتن به پیامبران این است که می‌گویند) که ما در بیان هیچکدام از پیامبران (از نظر عقیده) فرق قایل نمی‌شویم (که یکی را پیغمبر بدانیم و دیگری را پیغمبر ندانیم) و همه آنان چنین گفتند که ما (فرمان شما را) شنیدیم و (آن را) با خوشی پذیرفتیم، ما از شما آمرزش می‌خواهیم پروردگارا و بطرف شما است بازگشت (همه ما یعنی ما در آیه گذشته گفتیم که بر سخنهای پوشیده دلها محاسبه می‌شود؛ مراد از آنها امور غیر اختیاری نیستند؛ بلکه تنها امور اختیاری هستند زیرا که) الله تعالی کسی را (به احکام شرع) مکلف نمی‌کند (یعنی آن امور

را بر او واجب یا حرام قرار نمی‌دهد) مگر آنچه راکه در توان (و اختیار) او باشد و برای او ثواب همان عمل می‌رسد، که آن را با اراده انجام دهد و بر او عذاب همان کاری می‌آید که آن را با اراده بکند (و آنچه از توان او خارج باشد، بر انجام یا اجتناب از آن مکلف نشده است، و هر آنچه قصد و اراده به آن وابسته و متعلق نباشد، نه ثوابی دارد و نه عذابی و چون وساوس از توان خارج‌اند پس خطور آنها را در قلب حرام و عدم خطور آنها را واجب قرار نداد و نه بر آنها عذابی مقرر کرد) پروردگارا از ما دارو گیر نکن اگر فراموش کنیم یا اشتباه بکنیم پروردگارا (این خواسته ما است که) بر ما حکم شدیدی نازل نفرما هم چنانکه بر مردمان گذشته نازل فرموده بودید، پروردگارا (ما این را می‌خواهیم که) بر ما چنین باری (مشقت آور در دنیا یا آخرت) نگذار که ما توان حمل آن را نداشته باشیم و در گذر بفرما از ما و بخشایش عنایت بفرما و رحم کن بر ما تویی کارساز (و کارساز طرف دار می باشد) پس تو ما را بر کفار غالب بفرما.

معارف ومسایل

فضایل ویژه این دو آیه

این دو آیه پایانی سوره بقره هستند؛ در احادیث صحیح و معتبر فضایل بزرگی برای این دو آیه آمده است. رسول خدا ﷺ فرمود هر کسی که این دو آیه را در شب بخواند برای او کافی می‌باشند.

در روایت حضرت عبدالله بن عباس آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند دو آیه از خزانه جنت نازل فرموده که آنها را رحمن، دو هزار سال پیش از آفرینش تمام مخلوقات بدست خود نوشته بود و هر کسی که آنها را بعد از نماز عشاء بخواند، آنها بجای قیام اللیل یعنی نماز تهجد قرار می‌گیرند، و در روایت مستدرک حاکم و سنن

بیهقی است که رسول خدا ﷺ فرمود خداوند سوره بقره را بر آن دو آیه بپایان رسانید که آنها را از خزانه خویش که زیر عرش است به من عنایت فرموده است. بنابراین شما این دو آیه را بطور ویژه یاد بگیرید و به زن و بچه‌های خودتان یاد بدهید. از اینجا بود که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: به فکر ما هر انسان عاقل بدون خواندن این دو آیه از سوره بقره نمی‌خوابد. ویژگیهای معنوی این دوآیه خیلی زیاد است؛ اما یکی از خصوصیات نمایان آنها این است که در سوره بقره، بیشتر احکام شرع اجمالاً و تفصیلاً ذکر شده‌اند؛ هم چنین عقاید، عبادات، معاملات، اخلاق، معاشرت و غیره؛ و در آیه ما قبل مدح و ستایش مؤمنان اطاعت شعار که بر تمام احکام لبیک گفته و آماده عمل باشند ذکر شده است و در آیه دوم به شبهه‌ای که برای صحابه پیش آمده بود، پاسخ داده شد و در ضمن فضل و رحمت بی شمار الهی ذکر گردید. شبهه این بود که به هنگام نزول آیه کریمه: وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْ اَنْفُسِکُمْ اَوْتُخْفُوْهُ یُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللهُ یعنی از آنچه در دل دارید چه آشکار و چه پنهان، خداوند حساب آن را از شما می‌گیرد. مقصود اصلی آیه این بود که هر عمل و کاری که با اختیار و اراده در دل خود انجام دهید، از آن محاسبه خواهید شد. وسوسه غیر اختیاری و فراموشی و اشتباه اصلاً در این داخل نبودند؛ اما از نظر ظاهر الفاظ قرآن عام بود و از عموم آن فهمیده‌می شد که اگر در دل انسان بدون اختیار خیالی پیش بیاید، از آن محاسبه می‌شود. صحابه کرام با شنیدن این موضوع پریشان شدند و به آن حضرت ﷺ عرض کردند که: یا رسول الله! ما تا حالا چنین فهمیده بودیم که از هر کاری که آنرا ما با اراده و اختیار خویش انجام دهیم، محاسبه می‌شویم و از خیالات غیر اختیاری که در دل خطور کنند، از آنها محاسبه نمی‌شود ولی از این آیه معلوم می‌شود که بر هر خیالی که در دل پدید بیاید، محاسبه

می‌شود، پس در این صورت رهایی از عذاب، دشوار خواهد شد. اگر چه رسول خداﷺ هدف حقیقی آیه را می‌دانست؛ اما با توجه به عموم الفاظ نخواست از خود چیزی بگوید؛ لذا در انتظار وحی ماند و به صحابه تلقین فرمود که وظیفه مؤمن است که در مقابل هر حکم الهی چه آسان باشد و چه مشکل؛ بدون کوچکترین تعللی سر تسلیم فرود آورد؛فرود آرد لذا بر شما لازم است که با شنیدن احکام الهی، بگوئید: سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَ اِلَیْکَ الْمَصِیْرُ یعنی، پروردگارا! ما دستور و فرمان شما را شنیدیم و از آن اطاعت کردیم و اگر در انجام حکمی تقصیر و کوتاهی از ما شده است، آن را عفو بفرمایید زیرا بازگشت همه ما بسوی شما است.

صحابه کرام مطابق راهنمایی آن حضرتﷺ عمل کردند؛ اگر چه در ذهنشان این خیال خطور می‌کرد که اجتناب از پیش آمدن خیالات و وساوس غیر اختیاری بسی دشوار است؛ بنابراین، خداوند این دو آیه آخری سوره بقره را نازل فرمود که اولین آیه از این دو تا مدح مسلمانان و در دومی، تفسیر اصلی آن آیه نشان داده شد که صحابه کرام از ظاهر و عموم الفاظ در این پریشانی قرار گرفته به شبهه دچار شده بودند، اکنون الفاظ نخستین آیه را ملاحظه فرمائید.

اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَاۤ اُنْزِلَ اِلَیْهِ مِنْ رَّبِّهٖ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ کُلٌّ اٰمَنَ بِاللهِ وَ مَلٰۤئِکَتِهٖ وَ کُتُبِهٖ وَ رُسُلِهٖ لاَ نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ وَ قَالُوْا سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَ اِلَیْکَ الْمَصِیْرُ یعنی ایمان دارد رسول به آنچه بر او از طرف پروردگارش نازل شده است؛ در این آیه از آن حضرتﷺ ستایش شده و با بکار بردن لفظ رسول بجای نام مبارک، تعظیم و تکریم آن حضرتﷺ واضح کرده شد و سپس فرمود: والمؤمنون یعنی همانگونه که خود آن حضرت بر وحی خویش ایمان و اعتقاد دارند، عموم مؤمنان هم اعتقاد دارند.

در بکار بردن این روش از بیان که اول تمام جمله در بیان ایمان آن حضرتﷺ بکاررفت، و پس از آن ایمان مؤمنان علیحده بیان شد؛ به این اشاره شده که اگر چه آن حضرتﷺ و جمله مؤمنان در نفس ایمان، با هم شریک‌اند، اما به اعتبار درجات ایمان، در میان آن دو تفاوت برجستهٔ وجود دارد که، علم آن حضرتﷺ مبتنی بر مشاهده و سماع است و علم مسلمانان دیگر مبتنی بر ایمان بالغیب و رویت آن حضرتﷺ است. بعد از آن، تفصیل آن ایمان مجمل که آن حضرتﷺ و مؤمنان با هم در آن شریک اند چنین توضیح داده شد که آن عبارت است از یقین و ایمان بر وجود خدا و یگانگی او و صفات کمالش و بر وجود فرشتگان و بر تصدیق کتب آسمانی و رسولان خدا سپس این را واضح نمود که مؤمنان این امت مانند امتهای گذشته نکنند که در میان رسولان فرق قایل باشند که بعضی را به پیامبری بپذیرند وبعضی دیگر را نپذیرند، آنچنانکه یهود حضرت موسیعليه‌السلام و نصاری حضرت عیسیعليه‌السلام را پیغمبر می پذیرفتند، اما به پیامبری خاتم الانبیاءﷺ قایل نبودند؛ لذا به این امت چنین ستایش شده که ایشان از پیامبری هیچ پیامبری انکار ندارند، سپس به صحابه کرام مورد ستایش قرارگرفتند، که ایشان موافق راهنمائی آن حضرتﷺ به زبان اعتراف کردند که سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَ اِلَیْکَ الْمَصِیْرُ و پس از این، در آیه دوم با روش خاصی آن شبهه بر طرف گردید که از بعضی جملات آیه قبلی پدید آمده بود که اگر بر خیالات پنهانی دل محاسبه بشود پس رهائی و نجات از عذاب معنی ندارد. فرمود: لاَ یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلاَّ وُسْعَهَا یعنی خدای متعال به هیچ کس بالاتر از توانش دستور نمی‌دهد؛ بنابراین تمام خیالات و وساوس غیر اختیاری که به دل خطور می‌کنند؛ مورد عفو قرار می گیرند تنها از آن اعمالی محاسبه می‌شود که با اراده و اختیار انجام می‌گیرند.

تفصیل آن از این قرار است که همانگونه که اعمال ظاهری که بوسیله جوارح دست و پا و سر و چشم انجام می‌گیرند، بر دو قسم‌اند: اختیاری، مانند: گفتن و زدن و غیر اختیاری، مانند گفتن جمله‌ای به خطا و اشتباه و یا حرکت رعشه که موجب اذیت و آزار کسی باشد.

در این قبیل اعمال، همه می‌دانند که حساب و کتاب و جزا و سزا وابسته به افعال اختیاری است و انسان نسبت به افعال غیر اختیاری، نه مکلف است و نه بر آنها ثواب و عقابی مرتب می‌گردد. هم چنین افعالی که به باطن یعنی دل بستگی دارند، نیز بر دو قسم‌اند: یکی اختیاری است مانند عقیده کفر و شرک که آن را به قصد و اختیار در دل خود کسی جایگزین بکند و یا به فکر و اراده خود را بزرگ قرار بدهد که به آن تکبر گفته می‌شود؛ یا تصمیم بگیرد که شراب می‌نوشم؛ دوم غیر اختیاری؛ مثلاً بدون قصد و اراده خیال بدی در دل کسی خطور کند در اینجا هم محاسبه تنها از افعال اختیاری انجام می‌گیرد نه از غیر اختیاری؛ و از خیالات غیر اختیاری مؤاخذه و محاسبه نخواهد شد و بر آنها ثواب و عقابی مرتب نمی‌گردد برای توضیح بیشتر این مطلب در پایان فرمود: لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ یعنی انسان از کارهایی ثواب بدست می‌آورد که آنها را با اراده انجام داده باشد و نیز عتاب بر کارهایی مرتب می‌گردد که آنها را با اراده انجام بدهد؛ مقصود اینکه ثواب یا عقاب مستقیماً بر اعمالی مرتب می‌شود که با قصد و اراده انجام گیرند و مرتب شدن ثواب یا عذاب بر اعمالی که من غیر مستقیم و بدون اراده انجام گیرند، منافی به آن نیست. از این بحث پاسخ به آن شبهه‌ای است که بسا اوقات انسان به ثواب و عذاب بدون قصد و اراده هم نایل می‌آید چنانکه از آیات دیگر و روایات حدیث ثابت است که هر کسی که چنین کار خوب و نیکی انجام دهد که دیگران هم بر آن موفق بگردند پس ما دامی که مردم این کار نیک را

انجام می‌دهند ثواب آن برای شخص اول می‌رسد هم چنین اگر کسی طریقهٔ گناهی را رواج بدهد هر چند مردم در آینده به آن گناه مبتلا بشوند و بال آنها به آن شخص میرسد که نخست این طریقه را رواج داده است، و هم چنین از روایات حدیث ثابت است که اگر کسی بخواهد ثواب عمل خود را بدیگری ایصال کند، پس این ثواب به آن می‌رسد. پس در تمام این صورتها برای انسان بدون قصد و اراده ثواب یا عذاب می‌رسد.

پاسخ به این شبهه این است که این ثواب و عذاب بدون واسطه مستقیماً به او نمی‌رسد بلکه من غیر مستقیم بواسطه دیگری می‌رسد.

علاوه بر این کسی که واسطه قرار گرفته است عمل و اختیار او هم در این باره ارتباط و دخالت دارد زیرا هر شخصی که روش ایجاد کرده نیک و یا بد دیگری را اختیار می‌کند در آن عمل اختیاری آن شخص لازماً دخالت دارد، اگر چه او این اثر خاص را اراده نکرده است، هم چنین کسی برای دیگری زمانی ایصال ثواب می‌کند که او برای این کس احسان و مروتی کرده باشد؛ پس از این جهت ثواب و عذاب عمل آن دیگر هم در حقیقت ثواب و عذاب خود او می باشد، قرآن کریم در پایان دعای خاصی به مسلمانان تلقین فرمود که در آن از فراموشی و اشتباه و وقوع فعل خطاء آمرزش خواسته شده است، فرمود: رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا پروردگارا بر فراموشی و اشتباه از ما مؤاخذه نفرما؛ سپس فرمود: رَبَّنَا وَ لاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْراً كَمَا حَمَلْتَه عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِهٖ یعنی ای پروردگارا! بر ما بار اعمال سخت و سنگینی مگذار آنچنان که بر مردم گذشته (بنی اسرائیل) گذاشته شده بود و بر ما چنین فرایضی که بالاتر از نیرو و توان ما باشد؛ عاید نفرما، مراد اعمال سختی است که بر بنی اسرائیل عاید شده بود؛ مانند اینکه لباس با آب پاک نمی‌شد. بلکه

لازم بود قطع یا سوخته شود و بدون قتل توبه پذیرفته نمی‌شد یا مراد اینکه در دنیا بر ما عذاب نازل نشود آنچنانکه بر اعمال بد بنی اسرائیل نازل می‌گشت؛ مستجاب بودن همه این دعاها را خداوند بواسطه رسول خدا اعلام فرموده است.

سوره بقره پایان یافت. وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اَوَّلَهُ وَ اٰخِرَهُ وَ ظَاهِرَه وَ هُوَ الْمُسْتَعانِ.

بنده محمد شفیع عفاالله عنه

۲۵ ذی القعده ۱۳۸۸ هجری

قدتم تسوید الترجمة بتاریخ ۲۹ ربیع الاول ۱۴۰۲ مطابق ۶۰/۱۱/۴

فهرست عناوین